

جنگ جمل

از کتاب:

سیره أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه

و شخصیت و عصر او

تألیف:

دکتر علی محمد محمد صلابی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۹	به عنوان مقدمه: شهادت حضرت عثمان ذی النورین ﷺ
۹	سرآغاز فتنه و آشوب بزرگ
۱۳	سیر زمانی حوادث آشوب بزرگ
۱۸	باند توطئه گران کوفه
۲۳	مثلت توطئه
۳۱	اولین جرقه آشوب بزرگ
۳۹	اولین تحرکات باند عبدالله بن سبا
۴۱	دومین شورش سبأیان
۴۷	نشست مشورتی حضرت عثمان با کارگزاران خلافت
۵۱	تحرکات مجدد مخالفان
۵۲	ارسال هیئت‌های تحقیق به ممالک اسلامی
۵۸	طرح مقابله با فتنه گران
۶۰	آشوب بزرگ
۶۳	مناظره حضرت عثمان با هیئت گروه سبأیه
۷۰	آغاز عملیات اجرای توطئه
۷۵	نامه‌ی مرموز
۷۷	بازگشت باند برانداز به مدینه
۷۹	نامه مرموز را چه کسی نوشته بود؟!
۷۹	محاصره و اشغال مدینه

- برخورد حضرت علی با باند عبدالله بن سبأ ۸۶
- محاصره منزل حضرت عثمان ۸۸
- خونی که ناروا بر زمین ریخته شد ۱۰۱
- پس از شهادت حضرت عثمان ۱۰۹
- رأی اصحاب در مورد شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه ۱۱۰
- اسباب همکاری برخی از مسلمانان با باند عبدالله بن سبأ ۱۲۲
- رویدادهای پیش از جنگ جمل ۱۲۷**
- نخست: تأثیر سبئیة در ایجاد فتنه ۱۲۹**
- ۱- سبئیة، حقیقت یا خیال ۱۲۹
- حقیقت عبدالله بن سبأ ۱۲۹
- ۲- نقش عبدالله بن سبأ در تحریک فتنه ۱۳۵
- دوم: اختلاف نظر صحابه در مورد شیوه قصاص قاتلان عثمان ﷺ ۱۴۳**
- سوم: دیدگاه خونخواهان عثمان چون طلحه، زبیر، عائشه و معاویه ﷺ ۱۴۷**
- الف- دیدگاه المؤمنین عائشه رضی الله عنها ۱۴۷
- ب- طلحه و زبیر رضی الله عنهما ۱۵۲
- ج- معاویة بن أبی سفیان رضی الله عنه ۱۵۶
- چهارم: موضع کسانی که از فتنه کناره گرفتند ۱۶۳**
- ۱- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ۱۶۵
- ۲- محمد بن مسلمة رضی الله عنه ۱۶۶
- ۳- ابو موسی اشعری رضی الله عنه ۱۶۶
- ۴- عبدالله بن عمر رضی الله عنه ۱۶۸

- ۵- سلمة بن أکوع رضی الله عنه..... ۱۷۰
- ۶- عمران بن حصین رضی الله عنه..... ۱۷۱
- ۷- سعید بن عاص أموی رضی الله عنه..... ۱۷۱
- ۸- اسامة بن زید رضی الله عنه..... ۱۷۲
- ۹- عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه..... ۱۷۳
- ۱۰- صهیب بن سنان رومی رضی الله عنه..... ۱۷۴
- ۱۱- ابویوب انصاری رضی الله عنه..... ۱۷۵
- ۱۲- ابوهریره رضی الله عنه..... ۱۷۵
- ۱۳- عبدالله بن سعد بن أبی سرح رضی الله عنه..... ۱۷۵

پنجم: موضع کسانی چون علی علیه السلام که قائل به تأخیر انداختن اجرای قصاص

- بر قاتلان عثمان تا هنگام استقرار و ثبات امور بودند..... ۱۷۹
- الف- موضع علی رضی الله عنه نسبت به قاتلان عثمان..... ۱۸۱
- ب- تلاش علی برای بی نیاز شدن از خدمات آن دسته از قاتلان که در درون سپاه وی بودند..... ۱۸۴

ششم: خروج طلحه و زبیر و عائشه و همراهانشان به بصره برای اصلاح

- گری..... ۱۹۱
- برخی امور مهم در ماجرای خروج عائشه رضی الله عنها..... ۱۹۸
- ۱- آیا عائشه رضی الله عنها برای خروج مورد اکراه کسی واقع شد؟..... ۱۹۸
- ۲- آیا عائشه رضی الله عنها بر همراهان خود سلطه داشت؟..... ۱۹۹
- ۳- موضع زنان رسول خداص نسبت به مسأله خروج برای خونخواهی عثمان ۲۰۰
- ۴- گذر حضرت عائشه رضی الله عنها بر آب حوآب..... ۲۰۳
- ۵- اقدامات آنان در بصره..... ۲۰۷

- ۶- کشته شدن حکیم بن جبلة و اوباش همراه او..... ۲۰۹
- ۷- نامه‌های ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها به دیگر شهرها..... ۲۱۱
- ۸- اختلاف بین عثمان بن حنیف و سپاه عائشه و زبیر و طلحه رضی الله عنهم ۲۱۲

هفتم: خروج امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به کوفه..... ۲۱۵

- ۱- نصیحت عبدالله بن سلام به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب رضی الله عنه..... ۲۱۸
- ۲- نصیحت حسن بن علی به پدرش..... ۲۱۹
- ۳- فراخواندن مردم کوفه از ذی قار^۱ توسط علی بن ابی طالب رضی الله عنه..... ۲۲۰
- ۴- اختلاف نظر موجب ابطال دوستی نمی شود..... ۲۲۲
- ۵- سوالاتی در راه..... ۲۲۳

هشتم: تلاش‌هایی برای برقراری صلح..... ۲۲۷

- ۱- عمران بن حصین رضی الله عنه..... ۲۲۷
- ۲- کعب بن سور رضی الله عنه..... ۲۲۷
- ۳- قعقاع بن عمرو تمیمی رضی الله عنه..... ۲۲۸
- * گفتگوی قعقاع با طلحه و زبیر رضی الله عنهما..... ۲۲۸
- راه حل پیشنهادی قعقاع..... ۲۲۹
- بشارت‌های اتفاق نظر در میان دو گروه..... ۲۳۰

نهم: برپایی جنگ..... ۲۳۳

- ۱- نقش سبئیان در برپایی جنگ..... ۲۳۳
- ۲- مرحله نخست در جنگ جمل..... ۲۴۱
- ۳- مرحله دوم نبرد جمل..... ۲۴۵
- ۴- تعداد کشته شدگان..... ۲۴۹

- ۵- آیا صحت دارد که طلحه بن عبیدالله توسط مروان بن حکم به قتل رسیده است؟
 ۲۵۲.....
- ۶- ندای امیرالمؤمنین علی بعد از جنگ.....
 ۲۵۳.....
- ۷- بازدید علی از کشتگان و ترحم وی بر آنان.....
 ۲۵۴.....
- ۸- بیعت مردم بصره.....
 ۲۵۵.....
- ۹- حدیث ابی بکره از رسول خدا.....
 ۲۵۶.....
- ۱۰- تاریخ نبرد جمل.....
 ۲۵۸.....
- ۱۱- آیا در حالی که این زنان مسلمان هستند دست از سر آنان بر نداریم؟.....
 ۲۵۹.....
- ۱۲- عذر خواهی ابوبکره ثقفی از قبول امارت بصره.....
 ۲۶۰.....
- ۱۳- موضع علی بن ابی طالب رضی الله عنه در مقابل کسانی که به عائشه رضی الله عنها ناسزا گفته بودند.....
 ۲۶۰.....
- ۱۴- دفاع عمار بن یاسر از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها.....
 ۲۶۱.....
- دهم: بین ام المؤمنین عائشه و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب.....**
 ۲۶۳.....
- * آیام المؤمنین عائشه رضی الله عنها جنگیدن مسلمانان با هم در نبرد جمل را مباح می دانست؟.....
 ۲۸۰.....
- * امیرالمؤمنین علی، عائشه را با عزت و احترام به مأمن خود برمی گرداند.....
 ۲۸۱.....
- * پشیمانی آنان از کار خود.....
 ۲۸۴.....
- یازدهم: سیره زبیر بن عوام و شهادت وی.....**
 ۲۸۷.....
- ۱- اولین کسی که در راه خدا شمشیر از نیام برکشید.....
 ۲۸۷.....
- ۲- هجرت زبیر به حبشه.....
 ۲۸۸.....
- ۳- در غزوه بدر.....
 ۲۸۹.....
- ۴- در غزوه أحد.....
 ۲۹۱.....

- ۵- در غزوه خندق..... ۲۹۵
- ۶- غزوه یرموک..... ۲۹۸
- ۷- فتح مصر..... ۳۰۰
- ۸- غیرت زبیر بن عوام..... ۳۰۱
- ۹- زبیر فرزندان خود را به نام شهدای صحابه نامگذاری می‌کند..... ۳۰۲
- ۱۰- مخفی داشتن طاعات در نزد زبیر..... ۳۰۲
- ۱۱- شعر حسان بن ثابت در مدح زبیر..... ۳۰۲
- ۱۲- کرم و بزرگواری زبیر بن عوام رضی الله عنه..... ۳۰۴
- ۱۳- وقت کوچ فرا رسید... شهادت رسول خدا مبنی بر ورود وی به بهشت..... ۳۰۴
- ۱۴- اشتیاق زبیر در هنگام مرگ به ادای بدهی و دین خود..... ۳۰۸
- الف- قول زبیر به پسرش..... ۳۰۹
- ب- آیا زبیر رضی الله عنه از ثروتمندان بود؟..... ۳۰۹
- دوازدهم: سیره طلحة بن عبیدالله رضی الله عنه و شهادت وی..... ۳۱۵**
- ۱- مسلمان شدن، ابتلا و هجرت طلحه..... ۳۱۵
- ۲- در غزوه بدر..... ۳۱۷
- ۳- در غزوه أحد، بهشت بر طلحه واجب شد..... ۳۱۷
- ۴- شهیدی که بر روی زمین راه می‌رود..... ۳۱۹
- ۵- برخی از مؤمنان به وعده خود با خدا وفا کردند..... ۳۱۹
- ۶- دفاع طلحه از برادرانش و حسن ظن وی نسبت به آنان..... ۳۲۰
- ۷- انفاق طلحه در راه خدا..... ۳۲۱
- ۸- از سخنان زیبای طلحه رضی الله عنه..... ۳۲۳
- ۹- شهادت طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه..... ۳۲۳

-
-
- ۱۰- حفظ جسد طلحه بعد از مرگش ۳۲۴
- ۱۱- دعای سعد بن ابی وقاص علیه کسانی که به عثمان، علی، طلحه و زبیر ناسزا
می‌گویند ۳۲۵

به عنوان مقدمه:

شهادت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه

دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی

اشاره:

خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه حدود دوازده سال ادامه داشت، از ابتدای سال ۲۴ هـ شروع و در پایان سال ۳۵ هجری پایان یافت. امام زهری می گوید: عثمان بن عفان مدت دوازده سال پیشوای مسلمانان بود، و در شش سال اول خلافتش اکثریت قاطع مردم از او گلایه و شکایه ای نداشتند، و در میان مردم قریش محبوبیتش از عمر بن خطاب رضی الله عنه بیشتر بود. زیرا عمر بن خطاب گاهی بر آنان سخت می گرفت. اما عثمان در برابر آنها از خود نرمش نشان می داد، و حقوق خویشاوندی آنان را پاس می داشت، و پس از آن شش سال بود که کم کم اعتراضات و مخالفتها و فتنه گریها آغاز گردید!

سرآغاز فتنه و آشوب بزرگ

در سال سی ام هجری و هفت سال پس از آغاز خلافت عثمان بن عفان بود که آشوب و بلا سر برآورد، و جامعه دچار بی سر و سامانی گردید و دامنه اختلاف و تفرقه گسترش یافت و دشمنان اسلام مخفیانه در بصره و کوفه و مصر سازماندهی شدند، و فعالیت های خویش را آغاز نمودند.

آنان به وسیله تبلیغات خویش بر روی مردم عوام و افراد ناآگاه و کم خرد مسلمانان اثر گذاشتند و در مصر و کوفه و بصره از آنان دسته های بسیاری پدید آوردند، و همه توان و امکانات خود را برای گسترش دامنه تفرقه و اشاعه دروغ و افتراء به کار گرفتند، تا در نهایت به محاصره منزل عثمان بن عفان در مدینه در دوازدهمین سال خدمت او انجامید!

در پی آن بود که به بدترین و زشت‌ترین جنایت در تاریخ اسلام دست زدند و سومین خلیفه از خلفای راشدین را به صورتی بسیار ناجوانمردانه به قتل رسانیدند. از طرف دیگر فتنه و آشوب‌طلبی در میان مسلمانان ریشه دوانید و در میان آنان اختلافات مذهبی و سیاسی و دینی فراگیر شد. پس از به شهادت رسیدن عثمان بن عفان در مورد خلیفه و امامی واحد اجماع و اتفاق نظر پیدا نکردند و (چنانچه به قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اعتقاد و عمل متوسل نشوند) تا قیامت هم اتحاد و اتفاق پیدا نخواهند کرد.

تاریخ‌نگاران مسلمان بخش دوم از خلافت حضرت عثمان را یعنی از سال ۳۰ تا ۳۵ را سال‌های پیدایش و رشد آشوب و فتنه‌گری نامیده‌اند که در نهایت به شهادت حضرت عثمان انجامید!

تاریخ‌نویسان گزارش‌های مربوط به آن فتنه‌ها و آشوب‌ها را نوشته‌اند، و از ثبت و نوشتن پیامدهای آن مانند: جنگ میان حضرت علی بن ابیطالب و طلحه و زبیر در بصره، و جنگ صفین میان حضرت علی و معاویه و به دنبال آن شورش خوارج و شهادت حضرت علی غفلت نکرده‌اند!

اخبار و روایات مربوط به آن رویدادها را به تفصیل نوشته و گاهی روایت‌های تکراری و متضاد و متفاوت همراه با منابع و سندهای صحیح و ناصحیح آورده و گفته‌های باطل و دروغ و غیرقابل قبول بسیاری را در کتاب‌های خود گنجانیده و معجونی عجیب و غریب از راست و دروغ و حق و باطل را باهم درآمیخته‌اند!

همه مورخینی مانند: ابن سعد در کتاب «الطبقات الکبری»، سیف بن عمر در کتاب «الجمل» خلیفه بن خیاط در کتاب «الطبقات الکبری»، نصر بن مزاحم در کتاب «صفین» همچنین محمدبن اسحاق و بلاذری، در مورد آن فتنه و آشوبها سخن گفته و حوادث آن را نقل کرده‌اند!

بیش از همه آن‌ها امام المورخین محمد بن جریر طبری، از طریق روایت‌های همراه با اسناد رویدادها، آن آشوب و فتنه‌ها را در کتاب «تاریخ الأمم و الملوک» آورده و مورخین مسلمان دیگری مانند: ابن اثیر در «الکامل» و ابن کثیر در «البدایه والنهایه» و ابن الجوزی در «المنتظم» و ذهبی در «تاریخ اسلام» و ابن خلدون در تاریخ خود، از کتاب تاریخ امام ابن جریر طبری استفاده کرده‌اند!

برخی از مورخین در مورد رویدادهای آن فتنه و آشوب کتابی جداگانه نوشته‌اند که می‌توان از کتاب‌های «العواصم من القواصم» نوشته ابن العربی مالکی، که محب‌الدین خطیب کار تحقیق و بررسی آن را انجام داده. و همچنین می‌توان از کتاب «التمهید و البیات فی مقتل الشهید عثمان» نوشته قاضی محمد الاشعری، نام برد.

بسیاری از نویسندگان معاصر نیز در مورد آن حوادث اظهار نظر نموده‌اند، که نظرات ایشان گاهی غرض‌آلود و تحت تأثیر القائنات دشمنان بوده است، مانند کتاب «الفتنه الکبری» نوشته طه حسین!

عده‌ای برای مراعات حق و انصاف تلاش کرده‌اند، اما تحت تأثیر روایت‌های نادرست موجود در کتاب‌های تاریخ گذشته قرار گرفته و به شیوه‌ای غیر شایسته در مورد اصحاب رسول خدا سخن گفته‌اند: مانند استاد سعید الأفغانی در کتاب «عائشه و السیاسه».

بعضی دیگر از ایشان خلاصه‌ای از گفته‌های برخی از گذشتگان را گردآوری کرده‌اند مانند: استاد احمد راتب عرموش در کتاب «الفتنه و وقعه الجمل» که روایات نقل شده توسط مورخ مشهور «سیف بن عمر ضبی تمیمی» را در ارتباط با بلوای قتل عثمان و واقعه جمل را از کتاب تاریخ طبری بیرون آورده است! استاد عرموش در رابطه با نقل مطالب دقت و امانت را مراعات کرده و به صورتی شایسته و امانت‌ارانه اخباری که سیف عمر در رابطه با آن حوادث آورده نقل نموده و در کتاب او در این رابطه از بهترین کتاب‌های شمرده می‌شود.

عده‌ای دیگر از ایشان تحقیقات و نوشته‌های خود را به حادثه‌ی فتنه و آشوب علیه عثمان بن عفان و جمع‌آوری اخبار و روایت‌ها و دلالت‌های آن‌ها اختصاص داده‌اند! از این نمونه نویسنده‌ها می‌توان از استاد محمد صادق عُرْجون رحمه‌الله در کتاب «عثمان بن عفان الخلیفه المفتری علیه» نام برد!

من بر این باورم که کتاب او در مورد حضرت عثمان عمیق‌ترین، دقیق‌ترین و بهترین کتاب در دفاع از این شخصیت مظلوم است.

من به همه مسلمانان اهل انصاف و تمام کسانی که می‌خواهند در مورد ماجرای آشوب علیه حضرت عثمان تحقیق نمایند، سفارش می‌کنم کتاب استاد عُرْجون مطالعه نمایند و از تحقیقات منصفانه آن استفاده کنند!

در این بخش تاریخی به آوردن برخی از روایت‌های صحیحی که امام مورخین طبری از سیف بن عمر ضبی و دیگر اخبار و روایت‌ها صحیحی که از نظر زمانی ترتیب داده به صورت خلاصه اکتفاء می‌نمایم و رویدادها را از ابتدای آشوب علیه عثمان در سال ۳۰ هجری یعنی در هفتمین سال خلافت او تا پایان رویداد در سال ۳۵ هجری یعنی سال شهادت او پیگیری می‌نماییم!

رویدادها را به طور خلاصه با هدف ارایه تصویری روشن برای مشاهده خواننده مسلمان و محقق و جوایب حقیقت که می‌خواهند با واقعیت شورش و بلوایی که در عصر حضرت عثمان پیش آمد آشنا گردد، می‌آوریم!

اما کسانی که می‌خواهند با تفصیل بیشتری با این مرحله آشنایی پیدا کنند و صبر و تحمل تحقیقات و ریزه‌کاری‌های گسترده را دارند و می‌خواهند حقیقت را از زیر آوار روایات متناقض تاریخی بیرون بکشند! بهتر آن است به منابع خام و اولیه تاریخی مانند: تاریخ طبری، ابن جوزی، ابن عساکر، ابن خلدون و ابن کثیر مراجعه کنند!!

سیر زمانی حوادث آشوب بزرگ

رویدادهای مربوط به آشوب بزرگ در سال ۳۰ هجری یعنی از هفتمین سال خلافت حضرت عثمان آغاز گردید، اولین جرعه آن آتش در شهر کوفه انجام گرفت، شهری که در سرآغاز تاریخ مسلمانان مرکز فتنه و آشوب‌گری به شمار می‌آمد!

زمانی که حضرت عثمان زمام امور خلافت را در دست گرفت مغیره بن شعبه استاندار کوفه بود، حضرت عثمان طی حکمی او را از کار برکنار و صحابی بزرگوار سعد بن ابی وقاص را جانشین او نمود، و سعد بن ابی وقاص یک سال و نیم والی کوفه بود.

پس از آن یعنی در سال ۲۵ هجری حضرت عثمان، ولید بن عقبه بن معیط را که صحابی گرانقدر و مجاهد صادقی به شمار می‌آمد که در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهم استاندار بوده، جانشین سعد بن ابی وقاص نمود.

ولید بن عقبه مدت پنج سال والی کوفه بود، و در طول آن مدت محبوبیت بسیاری را در میان مردم کسب نمود، زیرا او از یک طرف انسانی بردبار و اهل تسامح و از طرف دیگر در موقع مناسب بسیار قاطع بود، هیچگاه در محل کار و منزل خود را بر روی مردم نمی‌بست و با گشاده‌رویی به حل و فصل مشکلات مردم می‌پرداخت!

در آن هنگام بود که آتش فتنه در شهر کوفه شعله‌ور شده، و آدم‌های هرزه و خبیث و ماجراجو و شورشی برای بهره‌برداری از فتنه‌های شوم خود تخم اختلاف و تباهی را در زمین زندگی اجتماعی پاشیدند و از تعدادی از جوانان هرزه و فاسد و کینه‌توز که مخفیانه با هم در ارتباط و هماهنگی‌های لازم را به عمل آورده بودند سوء استفاده می‌کردند!

در یکی از شب‌های سال سی‌ام هجری گروهی از جوانان دزد و راهزن از جمله: مورّع بن مورّع اسدی، زهیر بن جندب ازدی، شبیل بن ابی‌أزدی به منزل «ابن الحیمان خزاعی» یورش بردند! او در برابرشان به مقاومت پرداخت، ولی آنان او را به قتل رسانیدند!

صحابی بزرگوار «ابوشریح خزاعی» با ابن الحیمن همسایه بود، و سر و صدای دزدان را که با ابن الحیمن درگیر بودند شنید و شاهد بود که چگونه او را به قتل رسانیدند! او و پسرش نزد والی شهر یعنی ولید بن عقبه رفتند و آنچه را که شنیده و دیده بودند، شهادت دادند.

دستور بازداشت و زندانی آن دزدان و هرزگان صادر شد و آن‌ها را دستگیر و زندانی نمودند، ولید در مورد چگونگی برخورد با آنان نامه‌ای را برای حضرت عثمان ارسال کرده و کسب تکلیف نمود، حضرت عثمان دستور اعدام آن‌ها را صادر کرد و ولید نیز آن‌ها را در جلو قصر خویش اعدام کرد!

عمرو بن عاصم تمیمی اراده و قاطعیت حضرت عثمان و ولید را به خاطر اعدام آن قاتلان و دزدان ضمن اشعاری ستود!

لا تَأْكُلُوا اِبْدَاءً جِيرانكم سرفاً
اهل الزعارة في ملك ابن عفان
انّ ابن عفان الذي جرّبتم
فطم اللصوص بمحكم القرآن
مازال يعمل بالكتاب مهيمناً
في كلّ عنق منهم وبنان

«از این به بعد آدم‌های هرزه و متجاوز در مملکت عثمان بن عفان همسایگان شما را مورد تعرض قرار نخواهند داد، عثمان همان کسی است که او را تجربه کرده‌اید! که با احکام استوار قرآن دست و دهان دزدها را بسته و همچنان با قوت و تسلط خود ایشان را در محاصره گرفته است.»

پس از آنکه ولید حُکم خداوند را در مورد آن دزدان و متجاوزان اجرا نمود و آنان را اعدام کرد، خانواده‌های آن‌ها بر او خشم گرفتند و به تحریک قبیله و عشیره خویش علیه او پرداختند و برای گرفتن انتقام از ولید به دنبال فرصت مناسبی می‌گشتند.

همچنان که گفته شد: ولید در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه والی منطقه «الجزیره» که در میان دو رود دجله و فرات در بخش شمالی عراق واقع بود. در این منطقه تعدادی از مسیحیان عرب بنی تغلب زندگی می‌کردند که عده‌ای از آن‌ها نزد او

مسلمان شده بودند! یکی از کسانی که مسلمان شده از بزرگان آن طایفه به نام ابوزبید بود، که میان او و ولید بن عقبه دوستی و محبت بسیاری وجود داشت! پس از آنکه عثمان بن عفان، ولید بن عقبه را از استانداری الجزیره به کوفه فرستاد، ابوزبید گاهی برای دیدار ولید به شهر کوفه می‌رفت.

در یکی از این سفرها ابوزبید برای دیدار با ولید به منزل او رفته بود، آن سه خانواده که فرزندان آنها اعدام شده بود - یعنی ابومورّع و ابوزهیر و ابوشبیل - از آمدن او مطلع شدند.

آنها نزد برخی از شخصیت‌های شهر کوفه رفته و به آنان گفتند: ولید بن عقبه والی شهر همراه با دوستش ابوزبید در منزل او به شرابخواری مشغول هستند؟! تعدادی از آنها برای آگاهی از موضوع همراه آنها در حالی به طرف خانه ولید آمدند، که او با دوستش ابوزبید با هم داشتند صحبت می‌کردند!

ولید وقتی دید چند نفر وارد منزل او شده‌اند، چیزی را که جلو دست او قرار داشت زیر تختی پنهان نمود، آنان نیز که از گوشه پنجره نگاه می‌کردند، گمان بردند که آنچه را ولید مخفی کرده در واقع شراب بوده است!؟

آنان داخل منزل شدند و بلافاصله یکی از آنها به طرف تخت نزدیک ولید رفت تا به گمان خود شرابی را که او پنهان کرده بود، به آنها نشان دهد! وقتی آن را بیرون آورد متوجه شدند که چند خوشه انگور است که داخل سینی کوچکی قرار دارند!؟

زیرا ولید وقتی آمدن آنان را احساس کرد به خاطر کم بودن آن، شرم نمود که همچنان جلو دست آنها باقی بماند، و در حالی که انگوری باقی نمانده بود تا برای آنها بیاورد! اما آن کینه‌توزان شایع کردند که او ظرف شراب را از آنها پنهان کرده است!

اما آن چند نفر شخصیت شناخته شده، کینه‌توزان را به سختی مورد ملامت قرار دادند و از ولید عذرخواهی کرده و گفتند: آنان مردمی فتنه‌گر و دروغگو هستند، و از اجرای

حکم الهی در مورد فرزندانشان ناراحت می‌باشند، به همین خاطر در مورد تو اقدام به شایعه‌پراکنی می‌کنند!

«ولید بن عقبه در ارتباط با این موضوع اقدامی ننمود و راه صبر و تحمل را در پیش گرفت و حضرت عثمان بن عفان را در جریان قرار نداد، و با صبر و بردباری خود از آن‌ها درگذشت»^(۱)!

حقد و کینه آنان بر ولید بیشتر شد، یکی از آنان به نام (جندب ازدی، ابوزهیر) همراه با تعدادی دیگر از آن کینه‌توزان نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه رفتند و به او گفتند: ولید بن عقبه والی آن‌ها در منزل شرابخواری می‌کند!؟

ابن مسعود در پاسخ به آنان گفت: هر کس در پنهانی کاری را انجام دهد، ما اجازه تجسس در احوال شخصی او را نداریم و حرمت او را زیر پا نمی‌گذاریم!؟

وقتی که ولید از شیوه پاسخ ابن مسعود به آن کینه‌توزان اطلاع پیدا کرد، او را مورد ملامت قرار داد و گفت: چرا به آن دشمنان کینه‌توز اینگونه پاسخ داده‌ای؟ من چه کار خلافی کرده‌ام که آن را پنهان کنم؟ این پاسخی است که در مورد متهمی سابقه‌دار داده می‌شود! و من الحمدلله به هیچ‌وجه اهل شرابخواری نبوده و نیستم!

به هر صورت در این رابطه میان ولید و ابن مسعود صحبت و گفتگوی دوستانه‌ای انجام گرفت و سوء تفاهم بر طرف گردید.

آن آدم‌های کینه‌توز همچنان در کوفه به شایعه‌پراکنی‌های خود در مورد شرابخواری ولید ادامه دادند و علیه او طرح و توطئه می‌چیدند، و هر روز آدم‌های هرزه و فاسد و مخالف را که توسط ولید مورد مجازات قرار می‌گرفتند را، بیشتر به دور و بر خود جمع می‌کردند.

روزی آدم جادوگری را نزد ولید آوردند، ولید در مورد حکم مجازات جادوگر از ابن مسعود سؤال کرد، ابن مسعود گفت: از کجا می‌دانید او جادوگر است؟ از جادوگر پرسیدند: چه کارهای ساحران‌ه‌ای را انجام می‌دهی؟ گفت: می‌توانم وارد دهان الاغی شوم و از عقب آن بیرون بیایم؟! ابن مسعود به ولید گفت: مجازات او اعدام است! عده‌ای جلو منزل ولید تجمع نموده که در میان آن‌ها یکی از آن کینه‌توز به نام جنذب ازدی وجود داشت!

او برای ایجاد آشوب و بلوا فرصت را مناسب دید، و بدون اجازه ولید و صدور حکم قطعی به سرعت طرف جادوگر رفت و او را به قتل رسانید! ولید و ابن مسعود کار او را اقدامی علیه اختیارات حکومتی تلقی نموده و به همین خاطر حکم زندانی شدن او را صادر نمودند. زیرا اقامه حدود شرعی جزو اختیارات مردم عادی نیست بلکه جزو اختیارات امام و مسؤولین امور مربوطه می‌باشد. در مورد نوع اقدام علیه جنذب، ولید نامه‌ای برای حضرت عثمان نوشت، حضرت عثمان دستور داد او را تعزیر کنند و پس از پایان تعزیر او را آزاد نمایند! و از مردم خواست بر پایه گمان خویش اقدام نکنند و بدون اجازه اولیای امور حدود الهی را به اجرا نگذارند.

جنذب و گروه هواداران او بر دامنه کینه‌توزی و توطئه‌گری خود علیه ولید افزودند^(۱)! برخی از شورشیان که کینه ولید را بر دل داشتند، برای ملاقات با حضرت عثمان به سوی مدینه حرکت کردند، که جنذب ازدی نیز آنان را همراهی می‌کرد، و از حضرت عثمان خواستند به سبب آنکه مردم از ولید آزرده‌اند، او را از استانداری کوفه برکنار کند!

حضرت عثمان چندان آنان را تحویل نگرفت و خطاب به آن‌ها گفت: شما دارید بر اساس ظن و گمان عمل و اقدام می‌کنید و چنین چیزی از نظر اسلام پذیرفتنی نیست، از طرفی بدون اجازه از کوفه خارج شده‌اید^(۱)!

وقتی که به کوفه بازگشتند، حقد و کینه آن‌ها نسبت به ولید و حضرت عثمان بیشتر گردید!

باند توطئه‌گران کوفه

آن دسته از کینه‌توزان به همراهی تمامی آشوب‌طلبان، و کسانی که زندان رفته و آزاد شده بودند مجازات‌شده‌ها و مخالفان دست به دست هم داده و بانندی را برای شورش عصیان و براندازی دولت اسلامی تشکیل دادند و بر دامنه شایعه‌پراکنی و دروغ‌پردازی علیه ولید و حضرت عثمان افزودند.

آنان گام شیطانی بلندتری را برداشتند، به این صورت که از طریق توطئه‌ای زشت و خبیثانه - که طبری آن را به تفصیل نقل کرده - مهر حکومتی ولید بن مغیره را دزدیدند! و عده‌ای از آنان همراه با آن مهر به مدینه رفتند، تا علیه او به جرم شرب خمر شهادت دهند!

وقتی ولید از گم شدن مهر و رفتن آن‌ها به مدینه باخبر شد، متوجه گردید که توطئه خطرناکی را برای او تدرک دیده‌اند! او بلافاصله راه مدینه رادر پیش گرفت، تا قبل از آنان یا همزمان با آن‌ها وارد مدینه شود، اما آن‌ها زودتر از او وارد مدینه شده بودند!

غوغاسالاران و توطئه‌گران به رهبری ابومورّع اسدی و ابوزینب ازدی - که ولید پسران آن‌ها را به جرم قتل و سرقت اعدام کرده بودند - به ملاقات حضرت عثمان رفتند و به شرابخواری ولید بن عقبه شهادت دادند.

حضرت عثمان خطاب به آنان گفت: چه چیزی را از او مشاهده کرده‌اید؟!

آن دو به دروغ شهادت دادند و گفتند که: ما وارد منزل ولید شدیم و او را مست مشاهده کردیم و داشت شراب باز می آورد؟! و محاسنش را با آن آلوده کرده بود؟! بدین ترتیب در مورد شرب خمر ولید دو نفر به دروغ گواهی دادند، در حالی که حکم مجازات شرب خمر از طریق شهادت دو نفر ثابت می شود!

وقتی ولید به ملاقات عثمان بن عفان رفت، به خداوند سوگند یاد کرد که هیچگاه شراب ننوشیده و شهادت آن دو نفر که از توطئه گران و دشمنان کینه توز هستند دروغ محض است!

حضرت عثمان بن عفان به او گفت: ما بر اساس معیارهای موجود عمل می کنیم و بر پایه شهادت شهود حکم را اجرا می نمایم، کسی که به دروغ چیزی را گواهی دهد و به دیگران ستم ورزد، آتش جهنم را برای خود مهیا کرده است، و خداوند از او انتقام می گیرد و مظلوم را مورد حمایت خویش قرار می دهد و بهترین پاداش را به او عطا می فرماید.

برادر - لازم به تذکر است که ولید و عثمان بن عفان با هم برادر شیری بوده اند - چاره ای نیست، حد شرعی شرابخواری را بر تو اجرا می نمایم، اما بردبار باش! پس از آن حضرت عثمان دستور داد حد شرعی شرب خمر را - هر چند دو نفر به دروغ آن را گواهی کرده بودند - اجرا کنند!

سپس متوجه شد که مصلحت در این است که او را از استانداری کوفه برکنار کند، و به پنج سال کار او در منطقه پایان دهد! و سعید بن عاص را بلافاصله بر جای او گمارد. این عزل و نصب در سال سی ام هجری روی داد^(۱).

غوغاسالاران تهمت گر و کینه توز پس از آن شهادت دروغ علیه ولید، برای ادامه توطئه گری علیه والی جدید به کوفه بازگشتند!

پس از آنکه سعید بن عاص به کوفه رسید، در جمع مردم به سخنانی پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

«سوگند به خداوند علیرغم ناخشنودیم مرا به میان شما فرستاده‌اند! اما زمانی که عثمان برای قبول این مسئولیت به من امر فرمود، به غیر از اطاعت چاره دیگر نداشتم! به شما هشدار می‌دهم که دیو فتنه‌گری و غوغاسالاری در میاتتان سر بر آورده، اما به خداوند سوگند یاد می‌کنم که به سختی با آن به رویارویی خواهم پرداخت تا آن را سرکوب کنم یا آنان بر من چیره شوند! اما من امروزه تنها اختیار خویش را در دست دارم^(۱)!

پس از آن سعید بن عاص در مورد اوضاع و احوال کوفه اطلاعات لازم را کسب کرد و با گرایش‌ها و گروه‌های مختلف آشنایی پیدا نمود و به ریشه‌دار بودن فتنه و دست داشتن عده‌ای از شورشیان ماجراجو و کینه‌توز و دشمنان دین در توطئه‌گری و فریبکاری و فتنه‌گری پی برد و متوجه شد که عامه مردم عادی از غوغاگران و آدم‌های جاهل و نادان دنباله‌روی می‌نمایند!

پس از مدتی سعید ضمن گزارشی کتبی حضرت عثمان را از اوضاع نابسامان و غیرعادی کوفه باخبر نمود! در نامه او آمده بود:

«اوضاع و احوال اجتماعی مردم کوفه بسیار نابسامان و متشنج است. و آدم‌های محترم و با کرامت و با سابقه خدمت و دیانت منزوی گردیده‌اند! زمام اوضاع در دست ماجراجویان مزدور و مردم جاهل و ساده‌عربی است و متأسفانه امروز، وضع به گونه‌ای درآمده که برای اهل دین و شرف هیچگونه احترامی قایل نمی‌شوند!»

عثمان بن عفان رضی الله عنه نامه‌ای را برای سعید نوشت و از او خواست که همه سعی و تلاش خود را برای سر و سامان دادن به اوضاع و احوال اجتماعی و ترویج

ارزشهای دینی و جهادی و حرمت نهادن به دانش و درستکاری و جهاد و در اولویت قرار دادن این امور بر دیگر امور به کار گیرد!
حضرت عثمان از جمله در نامه‌اش آورده است:

«افراد خوشنام و باسابقه را گرامی بدار! آنانی که ممالک بسیاری را با جهاد و مقاومت خود فتح کرده‌اند، و آنانی را که پس از فتح آن ممالک وارد آن گردیده‌اند تابع آن پیشگامان و مجاهدان بگردان! مگر آنکه آن پیشگامان راه تن‌پروری و حق‌ناپذیری و ترک جهاد را در پیش گرفته باشند! و آنهایی که پس از ایشان آمده‌اند، راه جهاد را در پیش گرفته باشند!

به هر انسانی در جای خود حرمت بگذار! و حق هر یک را آنگونه که شایسته است به آنان عطا کن! زیرا به وسیله شناخت صحیح مردم است که عدالت و دادگری در بین آنها تحقق پیدا می‌کند!

سعید توجیهات عثمان بن عفان را به کار بست و مجاهدینی مانند قعقاع بن عمر تمیمی را که در جنگ «قادیسیه» مشارکت داشته بودند، فراخواند و خطاب به آنها گفت: شما بزرگان و پیشگامانی هستید که مردم پشت سر شما قرار می‌گیرند، و سر و صورت همیشه مظهر و نماد جسم و پیکرند، از شما می‌خواهم که مرا به درستی از نیاز نیازمندی که پشت سر شمایند مطلع کنید و از سهل‌انگاری سهل‌انگاران باخبر نمایید»^(۱).

سعید اقدام به تشکیل هیئتی مجلس مانند متشکل از اهل حل و عقد کوفه نمود که در آن اهل علم و اصحاب و مجاهدین و اهل دین و تقوا و قاریان قرآن و اهل فضل وجود داشتند، او آن مجلس را طرف مشورت خود نمود و جزو اطرافیان خویش گردانید!

اما این اقدامات سعید به هیچوجه باب طبع آن کینه‌توزان و آدم‌های جاهل و نادان نبود، بلافاصله علیه سعید به شایعه و دروغ‌پراکنی و تهمت پرداختند و او را به گمراهی

متهم کردند عده‌ای از آدم‌های کم‌خرد و ساده‌اندیش به دروغ‌های آنان باور کرده و از آن‌ها جانب‌داری می‌کردند!

سعیدبن عاص گزارش اقدامات خود را برای خلیفه مسلمانان عثمان بن عفان فرستاد، حضرت عثمان نیز برای بررسی اوضاع کوفه صاحب‌نظران و بزرگان اصحاب را به نشستی فراخواند و آنان را در جریان اقدامات سعید بن عاص و ریشه دوانیدن فتنه و فتنه‌انگیزان و تلاش‌های توطئه‌آمیز کینه‌توزان برای شایعه‌پراکنی پرداخت!

آنان خطاب به حضرت عثمان گفتند: توجیهات تو و اقدامات او بجا و حکیمانه بوده‌اند، و به هیچوجه در برابر فتنه‌گران کوتاه نیاید! آن‌ها را بر مردم مقدم مدارید! و آنان را به کارهایی که شایستگی آن را ندارند مگمارید! زیرا اگر زمام امور در اختیار ناهلان قرار گیرد، نه اینکه آن امور را به درستی انجام نمی‌دهند بلکه آن‌ها را دچار بی‌سر و سامانی می‌نمایند!

«عثمان بن عفان به مجلس مشورتی بزرگان مدینه فرمودند: عده‌ای برای ایجاد آشوب و بلوا تلاش می‌کنند، خود را برای مقابله با آن آماده کنید! و به حق متمسک شوید! من گزارش‌های مربوط به تحرکات آنان را بلافاصله به اطلاع شما می‌رسانم»^(۱)!

آدم‌های هرزه و اعراب جاهل و بی‌خرد از گماشته شدن انسان‌های شریف و خوش سابقه و اهل علم و جهاد و تقوا در مجالس و پست‌های اداری و اجتماعی خشمگین شده و به خاطر آن اقدام به عیبجویی و شایعه‌پراکنی در مورد مسئولین امور پرداختند، زیرا آن اختیارات را نوعی ستم و تبعیض به شمار می‌آوردند!

کینه‌توزان توطئه‌گر و ماجراجویان و مخالفان، آن اقدام‌ها را برای حق و کینه‌توزی بیشتر علیه خلیفه‌ی مسلمانان و اولیای امور و عدم اطاعت از تصمیمات و دستورات سعیدبن عاص و ترویج شایعات علیه او در میان مردم، بهانه قرار دادند.

اکثریت مردم کوفه پذیرای دروغ‌پردازی‌ها و تهمت‌گری‌های آن کینه‌توزان نبودند، آنان مدتی راه سکوت را در پیش گرفتند، اما همچنان در پی توطئه‌گری و آشوب‌طلبی بودند و به دنبال فرصت مناسبی می‌گشتند! و به خاطر مخالفت مردم راه پنهانکاری را در پیش گرفتند! و با غوغاسالاران و جاهلان عرب و زندان‌رفته‌ها و مجازات‌شده‌ها مخفیانه ارتباط پیدا کردند!

مثلث توطئه

دشمنان کینه‌توز اسلام، اعم از یهود و مسیحیان و مجوسی‌ان مرتب علیه اسلام و مسلمانان توطئه‌چینی می‌کردند و علیه خلیفه و اولیای امور به دروغ و تهمت‌پراکنی می‌پرداختند! و از اشتباهات اندک آن‌ها برای تحریک مردم علیه آنان حداکثر استفاده را می‌کردند، و از جعل هیچ نوع افتراء و تهمتی علیه آن‌ها کوتاهی نمی‌ورزیدند!

هدف آنان از این تلاش‌ها و اقدامات، گسترش نابسامانی و تقویت پایه‌های تفرقه در میان مسلمانان، و شعله‌ور کردن آتش کینه و حقدشان علیه اسلام بود که ادیان باطل آنان را منزوی نموده و در واقع در پی براندازی نظام اسلامی که حکومت‌های آنان را سرنگون و ارتش‌هایشان را تار و مار نموده بود، بودند!

آن دشمنان قسم خورده برای تحقق اهداف خود از آن آدم‌های کینه‌توز گمراه و ساده و ابله استفاده کرده و همه کسانی را که به سبب خلافت‌کاری توسط خلیفه و مؤلین امور مجازات شده بودند، بسیج نموده بودند!

آن دشمنان از هواداران خود سازمانی سرّی تشکیل دادند و در شهرهای بزرگ و مناطق مختلف هوادارانی را برای خود دست و پا کرده و آنان را سازماندهی نموده و مرتب با آن‌ها در ارتباط بودند!

مهمترین هسته‌های این گروه خبیث در شهرهای: کوفه، بصره و مصر قرار داشتند و در شهرهای مدینه و شام نیز دارای اعضا و هوادارانی - هر چند اندک - بودند!

در رأس این سازمان سری توطئه‌گر و برانداز، آدمی یهودی‌الاصل قرار داشت که در زمان خلافت حضرت عثمان به مسلمان شدن تظاهر نموده و خود را جزو مسلمانان دانست!

او پنهانی به ممالک مختلف اسلامی سفر می‌کرد، و اتباع و هواداران خود را با یکدیگر هماهنگ می‌نمود، و در آن مناطق حزب و سازمانش را پنهانی تأسیس می‌کرد! او «عبدالله بن وهب بن سبأ» معروف به ابن سوداء بود، زیرا ظاهراً مادر او سیاه‌پوست بوده که کم‌کم اتباع او به نام «سبأیه» شهرت یافتند، و مهمترین نقش را در سازماندهی شورش علیه عثمان بن عفان و به شهادت رسانیدن او و پس از آن قیام علیه حضرت علی و شهید گردانیدنش ایفا نمودند!

امام ابن جریر طبری از طریق اسنادهای مورد قبول مورخین روایت می‌نماید که: «عبدالله بن سبا یهودی و اهل مدینه و مادرش سیاه‌پوست بود، در زمان عثمان اسلام آورد، پس از مدتی او ممالک و مناطق مختلف مسلمان‌نشین سفر می‌کرد و برای گمراه گردانیدن آنان تلاش می‌نمود. او کار خود را از حجاز آغاز کرد، سپس به بصره و کوفه، و شام رفت! او در شام به اهداف خود دست نیافت و مردم مسلمان او را از آن کشور بیرون کردند!

عبدالله بن سبا به مصر رفت و در آنجا اقامت گزید و سخنان او بر تعدادی از مردم اثر گذاشت، و کم‌کم برای ترویج کفرگویی و حرف‌های گمراه‌کننده خویش جرأت بیشتر پیدا نمود!

او می‌گفت: من از باور آنهایی درشگفتم که گمان می‌برند. عیسی در آخر الزمان باز می‌گردد، اما گویند: محمد در آخر الزمان باز نمی‌گردد؟! در حالی که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِأَهْدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [القصص: ۸۵].

«همان کسی که (تبلیغ) قرآن را بر تو واجب کرد، تو را به میعادگاه (قیامت) بازمی‌گرداند.»

محمد برای ظهور و (رجعت = بازگشت مجدد) از عیسی شایسته‌تر است، زیرا محمد بر او فضل و برتری دارد!

او برای اتباع خود عقیده «رجعت» را اصلی مسلم قرارداد و آنان نیز عقیده او پذیرفته و راجع به آن سخن می‌گفتند!

او پس از مدتی برای تحریک مردم علیه خلیفه گام دیگری برداشت و خطاب به آنان گفت: «هزار پیامبر مبعوث شده و هر یک از آنها دارای وصی و جانشینی بوده است، علی بن ابیطالب نیز وصی حضرت محمد است و از آنجا که آخرین پیامبر است، علی نیز آخرین وصی است!

پس از مدتی در بین اتباع خود می‌گفت: چه کسی ستمکارتر از آنی است که وصیت و سفارش رسول خدا را در مورد تعیین علی بن ابیطالب به عنوان جانشینی عملی ننمود، و حق او را غصب، و به جای او خود بر مردم فرمانروایی کرد؟!!

او گفت: عثمان از روی ستم و ناروا خلیفه شده و این حق علی بن ابیطالب است زیرا او از طرف رسول خدا به عنوان جانشین تعیین گردیده و عثمان باید آن مقام را برای او رها کند؟!!

ابن سبأ پیروان جنایت‌پیشه و تبه‌کار خود را در سازمان سری و خبیث خود در ممالک اسلامی توجیه می‌کرد و به آنان می‌گفت: برای گسترش این عقیده به پاخیزید! و آن را در جامعه به حرکت درآوردید! و از ترور، و تخریب شخصیت افراد و ایجاد تهمت و افترا علیه مسئولین امور حاکم بر خود که از طرف عثمان تعیین شده‌اند، آغاز کنید! کار

خود را در پوشش اندرز و اصلاحات و امر به معروف و نهی از منکر قرار دهید. تا مردم به شما روی بیاورند و سپس آنان را بر این باور فرا بخوانید!

عبدالله بن سبأ پیروان خود را در ممالک اسلامی به ویژه بصره، کوفه و مدینه پراکنده نمود و خود او مصر را برای اقامت خویش برگزید! او مرتب به اتباع فاسد و گمراه شده خود در ممالک مختلف نامه می نوشت و ایشان را بیشتر به خود وابسته می نمود، آنان نیز مرتب گزارش کار خود را برای او می فرستادند!

اتباع او در مناطق روز به روز بر دامنه‌ی فعالیت‌های خود می افزودند و مخفیانه هواداران خود را به شورش علیه خلیفه و اولیای امور و عزل عثمان فراخواندند! آنان در پوشش امر به معروف و نهی از منکر باورها و نظرات خود را در میان مردم بیان می کردند، تا بر روی آن‌ها تأثیر گذاشته و بیشتر آنان را به خود جذب کرده و فریشان دهند!

اتباع او مدام به عیبجویی و ایراد تهمت از امرا و اولیای امور می پرداختند و در جزوه‌هایی که برای یکدیگر می فرستادند آن‌ها را منتشر می کردند! اتباع او در هر یک از شهرهای و مناطق دروغ‌ها و تهمت‌هایی را در مورد مسئولین امور سرهم می کردند و به صورت مکتوب برای اتباع و هواداران خود در دیگر مناطق می فرستادند، و آنان نیز آن دروغ و افتراءات را در میان مردم شایع می نمودند!

مردم از زبان آن‌ها عیب و نقص اولیای امور آن منطقه را می شنیدند، و به مردم می گفتند: ما در این منطقه شریک ظلم و ستمی که بر سر مردم مسلمان فلان شهر و دیار آمده نیستیم. در نتیجه آنچه را می شنیدند باور می کردند!

به این صورت باند سازمان یافته سبأیه، به ایجاد و فساد و تباهی در عرصه‌های مختلف پرداختند و همه تلاش و توان خود را برای گسترش اختلاف و چنددستگی و بر هم زدن اصل اخوت اسلامی به کار گرفتند و مردم را علیه استناداران و اولیای امور

تحریک می‌کردند و علیه عثمان بن عفان رضی الله عنه به دروغ پراکنی و نشر اکاذیب می‌پرداختند!

از طریق این خلافکاری‌ها و جرایم سازمان یافته خود بر خلاف ظاهر، اهداف دیگری را دنبال می‌کردند و ظاهر و باطنشان بسیار متفاوت بود و هدف اصلی خود را حذف عثمان بن عفان و براندازی نظام اسلامی قرار داده بودند و با این کار می‌خواستند به اهداف شیطانی پیشوای خود عبدالله بن سبا و یهودیان و مجوسیان و مسیحیان حامی او جامه عمل بپوشانند»^(۱)!

همچنان که گفته شد: عبدالله بن سبا مدتی پس از ادعاهای مسلمان شدن با هدف ترویج گمراهی در میان مردم و تأثیرگذاری بر روی آن‌ها به شام رفت، اما نتوانست به آن هدف شیطانی خود دست پیدا کند!

امام ابن جریر طبری بر پایه‌ی اسناد مورد قبول خود نقل می‌نماید که: «وقتی عبدالله بن سبا به شام رفت، با ابوذر غفاری ملاقات کرد، و خطاب به او گفت:

«از این سخن معاویه والی شام تعجب نمی‌کنی که می‌گوید: ثروت و دارایی‌ها از آن خداوند هستند! این صحیح است که همه چیز از آن خداوند است، اما او می‌خواهد مسلمانان را از ثروت و دارایی که در اختیار دارد محروم کند و نام مسلمانان را از روی آن بردارد!؟»

حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه به خاطر حسن نیت و خلوص قلبی و پاکی سیره خویش، تحت تأثیر کلام او قرار گرفت و گمان برد که سخن معاویه سخنی ناسره و اشتباه می‌کند!

ابوذر غفاری نزد معاویه رفت و او را مورد ملامت قرار داد و گفت: بر اساس چه انگیزه‌ای بیت‌المال مسلمانان را، دارایی الهی نامیده‌ای؟!

۱- تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۴۰ - ۳۴۱ با تصرف در ساختار

معاویه در پاسخ به او گفت: ابوذر! خداوند تو را ببخشد، مگر همه ما بنده خدا نیستیم و دارایی و ثروت و آفرینش و امر مگر از آن او نیست؟!

ابوذر گفت: مگو: این اموال خداوند است!

معاویه گفت: نمی‌گویم این اموال از آن خداوند نیست، اما می‌گویم که متعلق به مسلمانان است!

بدین ترتیب معاویه به مناقشه پایان داد و به درخواست ابوذر پاسخ مثبت داد. در حالی کلام معاویه کلام نادرستی نبود. و این ابوذر غفاری بود که بر اثر صداقت و دلسوزی خود تحت تأثیر فریبکاری و توطئه‌گری ابن سبا قرار گرفته بود!

اما در ارتباط با اینگونه مسایل دامنه اختلاف نظر میان معاویه و ابوذر رضی الله عنه گسترش یافت، تا جایی که عثمان را بر آن داشت که طی نامه‌ای محترمانه از ابوذر خواست که به مدینه بازگردد!

پس از آمدن به مدینه ابوذر غفاری از این نگران بود که برخی انسان‌های ساده‌اندیش و کم‌خرد از نظرات انتقادی او سوء استفاده کرده و از آن‌ها برای اهداف خاص خود بهره بگیرند، به همین سبب و به خاطر پرهیز از بازیچه قرار گرفتن فتنه‌گران اقامت در «ریذه» (که در حوالی مدینه بود) را ترجیح داد و تا سال ۳۲ هجری و پایان عمر در آنجا ماند و قبل وقوع حوادث ناگوار و گسترش آشوب و فتنه وفات یافت!

عبدالله بن سبا نزد صحابی بزرگوار ابودرداء که در شام بود رفت همان سخنانی را که با ابوذر در میان نهاده بود با او هم نهاد. و خواست او تحت تأثیر القائنات خویش قرار دهد و علیه معاویه تحریک کند! اما ابودرداء سخنان او را با هوشیاری ذکاوت مؤمنانه مورد تأمل قرار داد و بوی یهودیت و شیطنت را از آن استشمام نمود و خطاب به او گفت: ابن سوداء تو کیستی؟ سوگند به خداوند یهودی کینه‌توزی بیش نیستی!

پس از مدتی عبدالله بن سبا نزد عباده بن صامت رفت، و همان مسایلی را که با ابودرداء در میان گذاشته بود با او نیز در میان نهاد. عباده بن صامت نیز خباثت و

یهودیگری او را دریافت، دست‌بند به دستهای او زد و همراه با یک سرباز نزد معاویه رفتند، هنگامی که نزد معاویه رسیدند، عباده بن صامت خطاب به او گفت: ای معاویه! این آدم یهودی را بازخواست کن! و مواظب او باش! این شخص بوده که ابوذر را علیه تو تحریک کرده است!

معاویه در ارتباط با قضیه عبدالله بن سبأ و شیوه برخورد با او نامه‌ای را به حضرت عثمان نوشت و از او کسب تکلیف نمود.

حضرت عثمان در پاسخ به او نوشت: دیو فتنه چشم و بینی خویش را بیرون آورده و سربلند کرده، و تنها چیزی که باقی مانده آن است که از جای برخیزد و حمله‌ور شود! در زخم چرکین بیشتر فرو مکن و خود و مردم را از زیان آن مصون بدار!

در سال سی‌ام هجری عبدالله بن سبأ از شام به طرف بصره حرکت کرد، تا پیروان خود را که معجون فاسد از مخالفان و کینه‌توزان و افراد جاهل و بی‌خرد بودند سازماندهی کند! در آن زمان عبدالله بن عامر کریز والی بصره بود، او مردمی عادل و پرهیزکار و در عین حال با اراده و قاطع به شمار می‌آمد!

ابن سبأ پس از ورود به بصره یکراست به منزل حکیم بن جبله که آدمی خبیث و حرمت‌شکن به شمار می‌آمد، رفت.

امام ابن جریر طبری می‌گوید: پس از ورود ابن سبأ به بصره به عبدالله بن عامر خبر دادند که مردی غریب و مرموز وارد شهر شده و مهمان حکیم بن جبله است!

همچنان که گفته شد، حکیم بن جبله دزد و راهزن مشهوری بود، و زمانی که سپاه اسلام و مجاهدین از ممالک اطراف بصره به این شهر بازمی‌گشتند، او مخفیانه از آمدن به بصره خودداری می‌کرد تا به کار دزدی و راهزنی خود بپردازد و اموال و دارایی اهل ذمه و مسلمانان را مورد دستبرد قرار دهد! و به هر کار خلافی دست زد.

مردم اهل کتاب و مسلمانان از او نزد عثمان بن عفان شکایت بردند، او نامه‌ای را برای عبدالله بن عامر نوشت و از او خواست حکیم بن جبلة را بازداشت و زندانی کند و تا زمانی که به خوبی تنبیه نشده او را آزاد ننماید!

ابن عامر دستور داد او را در خانه‌اش زندانی کنند و اجازه خروج از بصره را به او ندهند!

زمانی که او در خانه‌اش تحت نظر قرار داشت، عبدالله بن سبأ یهودی مهمان او شد و خواست از خباثت و شرارت حکیم و کینه‌توزی او برای دستیابی به اهداف خود استفاده کند و عملاً او را نمایندهٔ خویش در بصره بگرداند!

حکیم بن جبلة تمامی آدم‌های هرزه و کینه‌توز هم‌کیش خود را نزد ابن سبأ فرامی‌خواند و او با مهارت بسیار اندیشه‌های خود را به آنان القاء می‌کرد و آن‌ها را عملاً در جماعت و سازمان سری خود به کار می‌گرفت! هنگامی که عبدالله بن عامر از این موضوع مطلع شد - عبدالله ابن سبأ را نزد خود احضار کرد و به او گفت تو کی هستی؟

عبدالله بن سبأ گفت: مردی از اهل کتابم! که به اسلام رغبت پیدا کرده و مسلمان شده و اکنون دوست دارم که در پناه حمایت والی در این شهر زندگی کنم!؟

ابن عامر گفت: در مورد تو گزارشهای زیادی به من رسیده و فریب این سخنان را نمی‌خوردم! هر چه زودتر از این شهر خارج شو!

عبدالله بن عامر استنادار بصره، عبدالله بن سبأ را از آن شهر بیرون راند! اما او کار خود را کرد و بذر فساد و نفاق را در آن شهر پاشیده و برای خود اتباع و هوادارانی را دست و پا نموده و شاخه‌ای از تشکیلات سبأی یهودی خود را در آن تشکیل داده بود!

ابن سبأ به شهر کوفه رفت، و متوجه آن شد که افراد فاسد و شرارت‌پیشه بسیاری در آن شهر وجود دارند و آمادگی پذیرش القائات او را دارند و مخفیانه با آن‌ها تماس گرفت و پس از توجیحات و القائات بسیار آن‌ها را سازماندهی نمود و جزو حزب خویش گردانید!

پس از آنکه سعید بن عاص والی کوفه از حضور چنان شخصی مطلع شد، او را از شهر کوفه اخراج نمود!

عبدالله بن سبأ به طرف مصر رفت و در آنجا ساکن شد و در آن سرزمین هم بذر فساد و تباهی پاشید و افراد ابله و فاسد و کینه‌توز و ماجراجوی بسیار را دور و بر خود جمع کرد!

متأسفانه در میان آنان دو نفر از فرزندان اصحاب وجود داشتند، یکی از آنان محمد بن ابوحنیفه بن عتبه، پسر همسر حضرت عثمان بود، که در خانه او بزرگ شده بود. دیگری محمد بن ابی بکر صدیق بود، که خواهرش ام المؤمنین عایشه از او نگرانی بسیار داشت و به جای محمد (ستوده) او را «مذمم» «مذموم» می‌نامید!

عبدالله بن سبأ به طور دایم و مرتب ارتباطش را از مرکز اصلی خود در مصر با اتباع و شاخه‌های سازمان سری و برانداز خود در مدینه و کوفه و بصره برقرار می‌کرد، و افراد او در شهرها و مناطق مختلف با هم در رفت و آمد بودند»^(۱).

فعالیت‌های زیرزمینی عبدالله بن سبأ و دار دسته او شش سال ادامه داشت که از سال سی هجری کار خود را آغاز کردند و در پایان سال سی و پنجم هجری توانستند حضرت عثمان را به شهادت برسانند و در طول خلافت حضرت علی رضی الله عنه به جرم و جنایت و کارشکنی خود ادامه دهند!

اولین جرقه آشوب بزرگ

رهبان سازمان سری و برانداز سبأیه، تصمیم گرفتند که کار فتنه‌گری و آشوب‌طلبی خود را از شهر کوفه - که به شهر آشوب و فتنه و توطئه - شهرت داشت - آغاز کنند! و سال سی و سه هجری را برای روشن کردن اولین آتش آشوب و هرج و مرج در ایام ولایت سعید بن عاص انتخاب کردند که در آن زمان سعید بن عاص والی کوفه بود.

در یکی از روزهای سال سی و سه هجری، سعید بن عاص در مجلسی عمومی نشسته و بسیاری از بزرگان و صاحب‌نظران و مردم عادی حضور داشتند، و در مورد مختلف به بحث و بررسی پرداختند. افراد گروه «سبأئیه» مخفیانه به آن مجلس مشورتی نفوذ کرده و برای برهم زدن آن و شعله‌ور نمودن آتش فتنه تلاش کردند!

بین سعید بن عاص و یکی از حاضران در مجلس به نام «خنیس بن حُبیش اسدی» گفتگو و مناقشه‌ای پیش آمد که در مورد موضوعی با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند! و هفت نفر از فتنه‌گران از جمله (جندب ازدی که پسر قاتل و سارق او قبلاً اعدام شده بود و اشتر نخعی ابن الکواء و صعصعه بن صوحان) در مجلس حضور داشتند!

فتنه‌گران فرصت را برای فتنه‌گری و شعله‌ور نمودن آتش آشوب مناسب دیدند و برخاستند و به کتک‌کاری خنیس اسدی که با سعید بن عاص مناقشه می‌کرد، پرداختند، وقتی پدر او به حمایت از پسرش برخاست او را نیز زیر مشت و لگد گرفتند!

سعید تلاش کرد که از نزاع و کتک‌کاری آنان جلوگیری کند، اما فتنه‌گران دست بردار نبودند و بر اثر شدت ضرب و جرح خنیس اسدی و پدرش بیهوش نقش زمین شدند! طایفه بنی اسد وقتی ماجرا باخبر شدند، برای گرفتن انتقام دست به شمشیر زدند و چیزی نمانده بود که آتش جنگ شعله‌ور شود، اما سعید توانست اوضاع را کنترل کند و به غائله پایان دهد»^(۱).

وقتی حضرت عثمان بن عفان را در جریان ماجرا قرار دادند، از سعید بن عاص خواست با حکمت و دوراندیشی با موضوع برخورد کند و تا جایی که امکان دارد، دست فتنه‌گران را برای جلوگیری از فتنه‌گری ببندد!

شورشیان فریب‌خورده به منازل خود بازگشتند و از فردای آن روز فتنه‌گری و شایعه‌پراکنی خود را علیه سعید بن عاص و حضرت عثمان و بزرگان کوفه بیشتر کردند!

بسیاری از مردم کوفه بر ایشان بیشتر خشم گرفتند و از سعید بن عاص خواستند، آنان را تنبیه کند!

سعید به آنان گفت: عثمان مرا از این کار بر حذر داشته است، اگر شما این چنین می‌خواهید، خودتان او را با خبر کنید!

تعدادی از عالمان و بزرگان کوفه در مورد آن عده نامه‌ای را برای حضرت عثمان فرستادند و از او خواستند، اجازه دهد، آن توطئه‌گران و مفسدان را از کوفه اخراج و به جایی دیگر تبعید کنند!

حضرت عثمان به والی خود سعید بن عاص اجازه داد آن‌ها را که ده دوازده نفر بیشتر نبودند، از کوفه اخراج و به شام نزد معاویه تبعید کند!

حضرت عثمان رضی الله عنه راجع به آن فتنه‌گران نام‌هایی را برای معاویه نوشت و خطاب به او فرمود:

«کوفیان تعدادی آدم آشوب طلب و فتنه‌جو را به نزد تو تبعید کرده‌اند! مراعات آن‌ها را بکن! و با آنان سخت مگیر! در صورت لزوم آنان را تنبیه کرده و حدود شرعی را بر آنان جاری نما، اگر دیدی سر راه آمده‌اند به ما خبر بده!

برخی از آنهایی که به شام تبعید شدند عبارت بودند از اشتر نخعی، جنبد ازدی، صعصعه بن صوحان، کمیل بن زیاد، عمیر بن ضابیء و ابن الکواء!

آنان چند روزی را نزد معاویه بودند، که در میان آن‌ها و معاویه مناقشه‌ها و گفتگوهای سختی انجام گرفت و با او به تندی بسیار سخن گفتند، آنان به هیچوجه کوتاه نمی‌آمدند و بر سر کارهای خود اصرار می‌ورزیدند!

تجدید نظرشان در کارها و اهداف خود به خاطر کینه‌توزی و اخلاص‌گری، بودن و عضویت در باند توطئه‌گر و برانداز عبدالله بن سبأ تقریباً بعید بود»^(۱).

۱- برای آگاهی از برخی از آن گفتگوها به تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۱۹ - ۳۲۰ مراجعه شود.

معاویه در مورد آنان گزارشی را برای حضرت عثمان ارسال نمود، حضرت عثمان در پاسخ به او اجازه داد، آن‌ها را برای اقامت در هر کجا که می‌خواهند آزاد بگذارد، زیرا تعداد اندکی بودند و خطری جدی به شمار نمی‌آمدند!

از جمله مطالبی که معاویه در نامه‌ای به عثمان راجع به آنان نوشته بود، این بود که: «افرادی نزد من آمدند که نه دین درستی دارند و نه خردمندی که بشود روی آن حساب کرد، اسلام را باری بر دوش خویش می‌شمارند، و اجرای عدالت را بر نمی‌تابند و به هیچ‌وجه رضایت خداوند را نمی‌جویند، برای سخن خود دلیلی نمی‌آورند، و همه هم و غمشان فتنه‌جویی و چپاول اموال اهل ذمه بوده است، به راستی خداوند آنان را در بوتۀ آزمایش سختی قرار داده و به بلای بزرگی گرفتار آمده‌اند، و در نهایت خوار و رسوایشان خواهد نمود!

به گونه‌ای نیستند که تحت تأثیر دیگران قرار گیرند، و تنها به پیوستن و هواداری دیگران از خود راضی می‌شوند و بس! به سعید بن عاص یادآوری کن! که به شدت مواظب آن‌ها باشد، آنان مشتی آشوب‌طلب بیش نیستند، که بر روی دیگران تأثیر چندانی ندارند و خطری جدی به شمار نمی‌آیند!»

معاویه قبل از اینکه آنان را آزاد کند، آن‌ها را نزد خود فراخواند و با آنان سخن گفت: و از در اندرز و نصیحت با آن‌ها وارد شد، از جمله به آنان گفت: «من شما را آزاد می‌گذارم هر کجا که می‌خواهید بروید، اما بدانید که سود و زیانی را برای هیچ کس به همراه ندارید، چون اهل منفعت و ضرر به شمار نمی‌آید! و به جز عده‌ای آشوب‌طلب هیچی نیستید!

اگر می‌خواهید راه هدایت و نجات را در پیش گیرید! با مسلمانان همراه شوید! و به آنچه که دیگران از آن خوشنودند، خوشنود باشید، و کثرت مال و ثروت مایه غفلت و گمراهی شما نشود!

خداوند دارای قدرت و دست انتقام سختی است، برای توطئه‌گران دام خواهد نهاد! موضوعی را مطرح نکنید که خود از خلاف آنچه که به آن تظاهر می‌کنید، آگاهی دارید! بدانید! خداوند تا شما را نیازماید، رها نخواهد فرمود، و پنهانی‌هایتان را برای مردم برملا خواهد کرد! زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْمَرْءُ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ [العنکبوت: ۲،۱]

«آیا مردم گمان نموده‌اند: همین که بگویند، ایمان آورده‌ایم. به حال خود رها می‌شوند و آنان آزمایش نمی‌شوند».

آن عده آشوب‌طلب وقتی از دمشق خارج شدند، گفتند: عراق و شام را ترک کنید و برای اینکه مورد شماتت و ملامت قرار نگیرید به کوفه بازنگردید، در نهایت تصمیم گرفتند به منطقه «الجزیره» واقع در میان دو رود دجله و فرات در شمال عراق بروند! عبدالرحمن بن خالد بن ولید استاندار الجزیره و حمص بود، وقتی از آمدن آن‌ها باخبر شد، آنان را فرا خواند. و با سخن تندى با آن‌ها برخورد کرد و از جمله به آنان گفت:

«ای آلت دست شده شیطان! قدومتان مبارک نباد و خوش نیامدید! شیطان سرافکنده و خوار عقب‌نشینی نمود اما شما همچنان در راه گمراهی تلاش و تکاپو می‌کنید! خداوند مرگم دهد اگر شما را تنبیه نکنم و خوار نگردانم! ای کسانی که نمی‌دانم کی هستید، عربید یا عجم؟ آنچه را که با سعید بن عاص و معاویه گفته‌اید، با من در میان نگذارید! من پسر خالد بن ولیدم، من فرزند کسی هستم که در موارد سخت سربلند بیرون آمد، من پسر سرکوب‌کننده مرتدین هستم، سوگند به خداوند خوارتان خواهم گردانید!»

عبدالرحمن بن خالد بن ولید، یک ماه تمام آنان را تحت نظر قرار داد و با متتهای عزم و اراده با آن‌ها برخورد نمود و همچون سعید بن عاص و معاویه با ایشان به نرمی برخورد نکرد!

او هر کجا که می‌رفت آنان را همراه با خود می‌برد، و اگر در جایی برای رویارویی با دشمنان می‌رفت آنان را نیز ناچار به همراه خود می‌برد و از هر بهانه‌ای برای تحقیرشان استفاده می‌نمود!

هر گاه با سردهسته آنان صعصعه بن صوحان سخن می‌گفت: او را خیانتکار می‌نامید! و به او می‌گفت: می‌دانی که هر کس از راه خیر اصلاح نشود، شر و بدی او را تنبیه و اصلاح می‌کنند! و اگر کسی با تسامح و نرمی سرراه نیاید، با تشدد و سخت‌گیری او را سر راه خواهند آورد!؟

به آنان می‌گفت: چرا در اینجا از بلبل زبانی‌هایی که در کوفه با سعید و در شام با معاویه داشتید، خبری نیست؟! چرا آنگونه که به سخنان آن‌ها پاسخ می‌دادید جواب سخنان مرا نمی‌دهید!؟

نوع برخورد عبدالرحمن با آنان مفید واقع شد، و تندی و سخت‌گیری و قاطعیت او، آن‌ها را محدود نموده بود، و پس از مدتی نزد او رفته و از گذشته خویش اظهار توبه و ندامت کردند!

گفتند: ما در پیشگاه خداوند توبه می‌کنیم و از او می‌خواهیم ما را مورد بخشایش خویش قرار دهد، بیش از این ما را آزار مده! خداوند تو را آزار ندهد! و از ما درگذر که امیدواریم خداوند از تو درگذرد!؟

آنان همچنان در الجزیره و نزد عبدالرحمن باقی ماندند، او تصمیم گرفت یکی از آنان را به نام اشتر نخعی نزد عثمان بن عفان بفرستد تا او را از توبه و اصلاح خود و دست برداشتن از فتنه‌گری‌های گذشته در جریان قرار دهد!

حضرت عثمان رضی الله عنه به اشتر نخعی گفت: تو و دوستانت هر کجا که می‌خواهید بروید، من شما را مورد عفو قرار دادم!

اشتر گفت: قصد داریم نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید باقی بمانیم. او انسان فاضل و بااراده و قاطعی است.

آنان مدتی را در الجزیره نزد عبدالرحمن ماندند، و در ظاهر، راه توبه و اصلاح را در پیش گرفته بودند»^(۱).

فتنه جویان و آشوب طلبان در کوفه برای مدتی مهر سکوت بر لب نهادند، زیرا سران آن‌ها در ماههای سال سی و سه هجری به شام نزد معاویه و سپس به نزد عبدالرحمن در «الجزیره» تبعید شده بودند.

به همین خاطر بقیه خرابکاران و فتنه جویان تا فرارسیدن فرصت مناسب مصلحت را در سکوت دیدند!

اما سازمان سری و باند عبدالله بن سبا در بصره به سرکردگی حکیم بن جبله، همچنان علیه اهل علم و فضل به فتنه‌گری مشغول بودند و اتهامات و ناروایی را به آنان نسبت می‌دادند!

یکی از شخصیت‌های فاضل و پرهیزگار بصره شخصی بود بنام اشبح عبدالقیس که نام دیگر او عاصرین عبدالقیس بود، او پیشوای عشیره بزرگ خویش به شمار می‌آمد، و در زمان حیات رسول خدا به نمایندگی از طرف عشیره‌اش نزد رسول خدا رفت و مسایلی را از او آموخت، رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را اینگونه مدح فرموده است:

«در تو دو صفت وجود دارند، که خداوند و پیامبر آن‌ها را دوست می‌دارند، بردباری و آرامش»

عاصرین قیس یکی از فرماندهان نظامی در جنگ قادسیه و دیگر جنگها بود! در بصره اقامت داشت و انسان بسیار صالح و پرهیزکاری به شمار می‌آمد!

مخالفتان گرد آمده در باند عبدالله بن سبا دروغ و افتراهایی را علیه او سرهم کردند! وقتی حضرت عثمان از موضوع اطلاع یافت، او را نزد معاویه فرستاد، وقتی معاویه با او

سخن گفت و مدتی او را نزد خود نگاه داشت و به برائت و صداقت او پی برد و دریافت که مخالفان و فتنه‌گران بر او تهمت بسته‌اند!

«کسی که بیشتر علیه عامر بن عبدالقیس تهمت بسته بود، حُمران بن أبان بود، او آدمی فاسد و مجرم به شمار می‌آمد و یکی از کارهایش آن بود که قبل از پایان عده با زنی ازدواج کرده بود.

وقتی حضرت عثمان از موضوع آن ازدواج نامشروع او اطلاع یافت دستور جدایی آنان را صادر نمود، و او را به خاطر آن اقدام ناروا مجازات و به بصره تبعید کرده بود. و در آنجا بود که با دزد و راهزن مشهور و سرکرده باند سبأیه در بصره حکیم بن جبلة آشنایی پیدا کرد»^(۱)

«در سال ۳۴ هجری - یعنی در یازدهمین سال از خلافت حضرت عثمان، عبدالله بن سبا مراحل اقدامات خود را طراحی نمود و توطئه‌اش را مرحله‌بندی و کارشورش علیه خلیفه و استانداران و کارگزاران او را برنامه‌ریزی نمود!

عبدالله بن سبا از مرکز شیطنت خود در مصر با شاخه‌های سازمان سری خویش در بصره و کوفه و مدینه تماس و در مورد جزئیات قیام علیه نظام اسلامی پس از چندین بار مکاتبات و فرستادن افراد مورد اعتماد خود به توافق رسیدند.

از جمله افرادی که با ابن سبأ مکاتبه نموده‌اند، اعضای باند او در کوفه بودند - که تعدادی از سران آن - همچنان که گفته شد - به شام و سپس الجزیره تبعید شده بودند، و پس از تبعید آنان یزید بن قیس سرکردگی باند کینه‌توز «سبأیه» را بر دوش گرفته بود! در یکی از ماههای سال سی و چهار هجری تقریباً همه شخصیت‌ها و بزرگان کوفه راهی جهاد در راه دین خداوند شده و در شهر تنها آدم‌های فرومایه که آشوب‌طلب،

متأثر از اندیشه‌های انحرافی سبأیه و اهل فسق و فجور باقیمانده بودند، که آنان را با افکار خبیث خود تغذیه کرده و علیه سعید بن عاص والی عثمان در کوفه تحریک نموده بودند! طبری در مورد اوضاع آن سال کوفه می‌گوید: سعید بن عاص در یازدهمین سال خلافت عثمان همراه با هیئتی برای ملاقات با او در مدینه رفته بودند!

سعید قبل از رفتن خود اشعث بن قیس را به آذربایجان، سعید بن قیس را به «ری»، نسیر عجلی را به همدان، سائب بن اقرع را به اصفهان، مالک بن حبیب را به کرمان، حکیم بن سلامه را به موصل، جریر بن عبدالله را به قرقیزستان و سلمان بن ربیع را به باب «حلب» و عتبه بن نهاس را به حلوان «سرپل ذهاب کرمانشاه» فرستاد! او همچنان قعقاع بن عمرو تمیمی را فرمانده نظامی، و عمرو بن حُرَیث را نایب خویش گردانیده بود.

بدین ترتیب کوفه از افراد برجسته و شایسته خالی شده و تنها آدم‌های فرومایه و یا افراد فریب‌خورده باقیمانده بودند»^(۱)!

اولین تحرکات باند عبدالله بن سبا

در چنان اوضاع و احوالی یزید بن قیس سردسته باند سبأیه در کوفه در مورد مناسب بودن زمان برای قیام و شورش با پیشوای شیطان‌صفت خود عبدالله بن سبا در مصر به توافق رسیدند، و تمامی کسانی که تحت تأثیر اندیشه‌ها و تبلیغات سبأیه قرار گرفته و همچنین آدم‌های شرور و هرزه هوادار آنان، شورش خویش را آغاز کردند. امام ابن جریر طبری در مورد اولین شورش سبأیان در سالی سی و چهار هجری می‌گوید:

«یزید بن قیس در کوفه با هدف خلع عثمان بن عفان قیام کرد، او ابتدا به مسجد رفت و اتباع باند سبأیه که از طریق مکاتبات با سرکرده خود در مصر در ارتباط بودند، نیز به

مسجد رفتند و پس از آنکه همه آنها در مسجد جمع شدند، قعقاع بن عمر فرمانده نظامی کوفه از موضوع اطلاع یافت و دستور محاصره مسجد را داد و همه آنان از جمله سرکرده آنان یزید بن قیس را بازداشت نمود.

وقتی یزید هوشیاری و سرعت عمل و قاطعیت قعقاع بن عمرو را دید، جرأت نکرد در مورد قصد خود مبنی بر خلع عثمان بن عفان چیزی بگوید و تنها این موضوع را برای قعقاع برملا نمود که قیام و اعتراض ایشان صرفاً علیه سعید بن عاص والی کوفه است و خواستار عزل و تعیین والی دیگری بر جای او می‌باشند!

این خواست خواست مهمی نبود، زیرا پیش از آنها کسانی دیگری هم همین موضوع را مطرح نموده و به درخواست آنان توجه شده بود، قعقاع سخنان او را باور کرد و دستور داد او و همه کسانی را که در مسجد بازداشت شده بودند، آزاد کنند!

قعقاع سپس به یزید گفت: برای این مقصد به مسجد مرو! و اجازه مده افرادی شورش و خرابکار، گرد تو جمع شوند! و در خانه خود بنشین! و هر خواهسته‌ای داری آن را با حضرت عثمان بن عفان در میان بگذار! اگر حق و روا باشد آن را برآورده می‌نماید»^(۱)!

اما قعقاع بن عمرو فرمانده نظامی کوفه از وجود تشکیلات سری خبیث و خطرناک سبأیه و اینکه آن عده در واقع اعضا و اتباع عبدالله بن سبا به شمار آمده و با هدف آغاز شورش علیه خلیفه و خلع او در مسجد گرد آمده بودند، اطلاع نداشت! چنانچه اگر او در جریان آن مسایل قرار می‌داشت، به گونه‌ای دیگر به آنها نگاه می‌کرد و به سختی آنان را مجازاتشان می‌نمود!

یزید بن قیس خانه‌نشین شد و ناچار گردید در مورد طرح قیام و فتنه‌گری و شورش علیه خلیفه تجدیدنظر نمایند!

او آدمی را فراخواند و اسبی و مقداری درهم به او داد و به او گفت: که بسیار مخفیانه نامه‌ای را که برای پیروان سبأیه کوفه که عثمان آنان را به شام و سپس الجزیره تبعید نموده و آن زمان نزد عبدالرحمن بن خالد اقامت داشته و به توبه و ندامت تظاهر نموده و حتی بزرگ ایشان اشتر نخعی - مالک بن حارث نخعی - نزد عثمان رفته و توبه و ندامت خود و دوستانش را به او اطلاع کرده، به همراه ببرد و تحویل آنان دهد!

یزید به دوستان شیطنت‌پیشه خود نوشته بود که: «وقتی این نامه من به دست شما رسید بلافاصله نزد من بیایید! با برادران سبأی خود در مصر هم مکاتبه نموده‌ام و با آنها در مورد قیام علیه خلیفه به توافق رسیده‌ام!

وقتی نامه یزید به دست اشتر رسید و از مضمون آن مطلع گردید بلافاصله به همراه دوستانش مخفیانه به سوی کوفه حرکت کردند!

وقتی عبدالرحمن متوجه شد که آنان مخفی شده و نیستند، دستور داد که برای یافتن و پیدا کردن آنها تلاش کنند اما مأمورین نتوانستند آنان را پیدا کنند.

دومین شورش سبأیان

یزید بن قیس سرکرده سبأیان کوفه بار دیگر با اتباع و هواداران باند برانداز خود و افراد شرور و آشوب‌طلب در کوفه تماس گرفت و آنان را به تجمع در مسجد فراخواند! اشتر نخعی و همراهان نیز به آنها ملحق گردیده و آنان را به عصیان و شورش و مخالفت ترغیب نمود!

او خطاب به اعضا و هواداران باند سبأیه که در مسجد کوفه گرد هم آمده بودند، به دروغ گفت:

«اکنون من از نزد عثمان بن عفان به میان شما آمده‌ام و سعید بن عاص را در حضور او برجای گذاشته‌ام! من خود آنجا بودم که هر دوی آنان تصمیم گرفته‌اند، بودجه این منطقه و حقوق شما را کم کنند و از دویست درهم به صد درهم کاهش دهند!»

در حالی که او دروغ می‌گفت: و از الجزیره آمده بود و عثمان و سعید بن عاص در مورد کاهش بودجه و حقوق آن‌ها هیچگونه تصمیمی نگرفته بودند! اما اساس اهداف و برنامه‌های باند برانداز و فتنه‌گر سبأیه بر دروغ و شایعه‌پراکنی قرار گرفته بود!

اشتر آنانی را که در مسجد گرد آمده بودند، عده‌ای کودن و بی‌خرد یافت، و آنان را به سختی تحت تأثیر قرار داد. و به شدت احساساتشان را تحریک کرد و غوغا و جنجال سختی در مسجد پدید آمد!

وقتی بزرگان و اهل فضل و پرهیزکارانی مانند ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود و قعقاع بن عمرو از موضوع مطلع شدند، با او وارد گفتگو شدند، اما به اندرزهای آن‌ها توجهی ننمود و دست رد بر سینه آنان نهاد!

یزید بن قیس در میان فتنه‌گران و آشوب‌طلبان داخل و خارج مسجد فریاد زده و گفت: من برای جلوگیری از وارد شدن سعید بن عاص به کوفه از شهر خارج می‌شوم و راه را بر او می‌بندم! هر کس می‌خواهد از بازگشت سعید جلوگیری کند، و خواهان آمدن والی جدید باشد، مرا همراهی کند!

همه فتنه‌گران و آشوب‌طلبان و اتباع باند سبأیه حمایت خود را از او اعلام کردند و حدود هزار نفر با او از شهر خارج شدند^(۱)!

وقتی اشرار و فتنه‌گران با هدف شورش و آشوبگری از مسجد خارج شدند تنها تعدادی از شخصیت‌های جافتاده و بزرگان اهل علم و خرد باقی ماندند!

«عمرو بن حریث» نایب والی بر روی منبر رفت و مسلمانان را به وحدت و برادری فراخواند و آنان را از تفرقه و پراکندگی و فتنه و آشوب‌طلبی برحذر داشت و از آنان خواست که از حمایت شورشیان سرکش دست بردارند!

قعقاع بن عمرو به او گفت: تو نمی توانی اینگونه با آن‌ها مقابله کنی! زیرا جلو سیلاب را به سادگی نمی توان گرفت و هیچکس نمی تواند رود فرات را از جریان بیندازد، آن‌ها آدم‌های هرج و مرج طلباند و تنها به وسیله گردن زدن و کشتن آنان می توان فتنه ایجاد شده را سرکوب کرد!

هر چند فتنه و خونریزی، خونریزی را به دنبال خواهد داشت، اما آنان باید بهای تمرد و شورش خود را پردازند، صبر کن تا والی از راه برسد!

عمرو بن حریث گفت: صبر می کنم تا سعید برسد و سپس به منزل خود رفت! یزید بن قیس به همراهی هزار نفر از اشرار و سبایان شورش به محلی به نام «جرعه» در خارج از شهر کوفه و بر سر راه مدینه رفته و مدتی را منتظر رسیدن سعید بن عاص از مدینه بودند!

پس از مدتی سعید از رسیدن آنان جلو او را گرفته و گفتند: از همان راهی که آمده‌ای برگرد ما نیازی به تو نداریم و از ورود تو به شهر جلوگیری می کنیم و برو به عثمان بگو! ما نمی خواهیم کسی دیگر را به عنوان استاندار بفرستد، و از او می خواهیم ابوموسی اشعری را بر جای تو بنشانند!!

سعید خطاب به ایشان گفت: هزار نفر از شهر بیرون آمده‌اید، برای مطرح نمودن این موضوع؟! کافی بود یکی از خودتان را نزد امیرالمؤمنین عثمان می فرستادید و این درخواست خود را با او میان می گذاشتید! و یک نفر را هم برای جلوگیری از آمدن من سر راهم قرار می دادید! تا مرا از این موضوع مطلع کند! مگر می شود هزار نفر آدم با درک و شعور برای مقابله با یک نفر سر راه بر او بگیرند»^(۱)!

سعید بن عاص خردمندانه حکمت و مصلحت در پرهیز از درگیری با آن‌ها را دید تا از شعله‌ور شدن بیشتر آتش فتنه، و خاموش کردن یا دست کم به تأخیر انداختن آن تلاش

شود! و این درست همان اسلوبی بود که عمرو بن حریث و ابوموسی اشعری و قعقاع بن عمرو در کوفه در پی آن بودند!

سعید بن عاص به مدینه بازگشت و حضرت عثمان را در جریان قضیه تظاهرات و شورش مخالفان قرار داد!

عثمان رضی الله عنه به او گفت: چه خواسته‌ای دارند؟ آیا قصد شکستن پیمان اطاعت و التزام را دارند؟ آیا علیه خلیفه شورش کرده‌اند؟ و اعلام کرده‌اند که حاضر به پیروی از او نیستند؟!

سعید گفت: نه! اما در ظاهر با استناداری من مخالفند و خواهان انتصاب کسی دیگری هستند!

عثمان گفت: چه کسی را برای ولایت و استناداری کوفه در نظر دارند؟

سعید گفت: می‌گویند: خواهان انتصاب ابوموسی اشعری هستیم!

عثمان پس از مدتی تأمل گفت: مانعی ندارد، ابوموسی اشعری را به عنوان والی آنان تعیین می‌کنم! سوگند به خداوند هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای کسی نخواهم گذاشت، و همانگونه که شایسته است با آن‌ها مدارا می‌کنیم، تا به اهدافی که می‌خواهند پی ببریم! پس از آن عثمان حکم تعیین ابوموسی اشعری را به عنوان والی کوفه نوشت و برای او فرستاد^(۱).

پیش از آنکه ابوموسی حکم استناداری خود را دریافت کند، تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم همراه او در مسجد کوفه جمع شده بودند و همه تلاش خود را برای آرام کردن اوضاع عمومی به کار گرفتند! اما نتوانستند به نتیجه‌ای برسند، زیرا دار و دستة عبدالله بن سبأ و اشرار و هرج و مرج طلبان بر مردم تأثیر گذاشته و آن‌ها را تحریک و به هیجان آورده بودند و به هیچوجه به ندای عقل و منطق توجه نمی‌کردند!

در آن اوضاع و زمان شورش و تمرد دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم یعنی حذیفه بن یمان و ابومسعود عقبه بن عمرو انصاری که بدری بودند، در بصره حضور داشتند!

ابومسعود از تمرد و شورش فرومایگان و خروجشان از شهر و رفتن به جرعه و عزل سعید به شدت خشمگین بود، و چنین تمرد و شورش را بدعتی زشت و خطرناک می دانست!

اما حذیفه با تأمل و دوراندیشی با موضوع برخورد می کرد!

ابومسعود به حذیفه گفت: آنان از «جرعه» سالم برنخواهند گشت، زیرا خلیفه سپاهی را برای سرکوبی و تنبیه آنان خواهد فرستاد و فکر می کنم خونهای زیادی بر زمین خواهد ریخت!

حذیفه ضمن رد دیدگاه او گفت: نه این چنین نخواهد شد و سالم به کوفه باز خواهند گشت و درگیری و جنگ و خونریزی هم در میان نخواهد بود.

آنچه را که از این فتنه و آشوب های امروزه برداشت می کنم و می دانم، همان چیزی است که در زمان حیات رسول از ایشان در این موارد چیزهایی زیادی را آموخته ام زیرا او قبل از وفات، در مورد وقوع این گونه فتنه ها و بلاها و آشوبها ما را مطلع فرموده اند! رسول خدا صلی الله علیه و سلم به ما می فرمود که: «گاهی انسان مسلمانی روز را به مسلمانی می گذراند، اما شب که فرا می رسد، چیزی از اسلام او باقی نمی ماند، سپس علیه مسلمانان می جنگد و مرتد می شود، قلبش تاریک می شود، و در نهایت خداوند او را هلاک می گرداند! این وضع در آینده پیش خواهد آمد»^(۱)!

به درستی حذیفه بن یمان در شیوه برخورد شرعی و حکیمانه با آشوب و فتنه گری استاد و متخصص بود، و بر اساس آموزه های خود از رسول خدا و احادیثی که از

برداشت با پدیده شورش باند سبأیه برخورد می نمود. و به خوبی می دانست که در دور و بر او چه می گذرد، و آن حوادث برای او دور از انتظار و عجیب نبود، و در حد توان برای کنترل و خاموش کردن آن تلاش می کرد.

ابوموسی اشعری رضی الله عنه نیز برای آرام کردن مردم و برحذر داشتن آنها از عصیان و شورش، همه سعی و تلاش خود را به کار گرفت و خطاب به مردم گفت:

«در اینگونه تجمعات مخالفان شرکت نکنید! و بار دیگر به این گونه سرکشی ها بازنگردید! همراهی با جماعت مسلمانان را اساس کار خود قرار دهید! از اولیای امور خویش اطاعت نمایید و از احساسات و شتابزدگی برحذر باشید! و راه صبر و بردباری را در پیش گیرید!»

از آنجا که در ایام شورش و فتنه باند سبأیه و اشرار و فریب خوردگان در کوفه استانداری وجود نداشت، عده ای از سرکردگان سبأیه نزد ابوموسی اشعری آمده و از او خواستند برای اقامه و امامت نماز به مسجد بیاید!

ابوموسی به آنان گفت: تنها با این شرط امامت نماز را بر عهده می گیرم که از عثمان بن عفان خلیفه مسلمانان اطاعت کنید و از سرکشی دست بردارید!

گفتند: ما با این شرط تو موافقت می نماییم از عثمان بن عفان فرمانبرداری می کنیم! آنان در این مورد دروغ می گفتند، اما روش کارشان این بود که حقیقت اهداف خود را از دیگران پنهان دارند!

ابوموسی امامت نماز را بر عهده داشت تا اینکه حکم عثمان مبنی بر تعیین او به عنوان والی کوفه به دست او رسید.

برای مدتی وضع کوفه که آرامش پیدا کرد، در سال سی و چهار هجری بود که حذیفه بن یمان به آذربایجان و حلب بازگشت تا زمام فرماندهی سپاه اسلام را در آن منطقه به دست گیرد و دیگر والیان و کارگزاران مناطق مختلف سرزمین ایران نیز بر سر کار خود بازگشتند!

حضرت عثمان بن عفان نامه‌ای را برای شورشیان کوفه نوشت و در آن هدف خود از پذیرش درخواست آنان در مورد عزل سعید بن عاص و تعیین ابوموسی اشعری به عنوان والی کوفه توضیح داد!

نامه او دارای پیام و اهداف مهمی بود، و بیانگر روش حضرت عثمان در رویارویی با فتنه و آشوبگری و تلاش برای به تأخیر انداختن هر چه بیشتر شعله‌ور شدن آن در حد امکان بود. در حالی که او از رسول خدا صلی الله علیه و سلم آموخته بود، و اطمینان داشت که آتش فتنه روشن خواهد گردید و او از خاموش کردن آن ناتوان خواهد بود.

حضرت عثمان در نامه‌اش خطاب به آنان گفته بود:

«... کسی را که می‌خواستید، امیر شما نمودم، و سعید را از استانداری بر شما عزل کردم، سوگند به خداوند، آبروی خود را برای شما گرو خواهم نهاد و به تمام معنی و در هر شرایطی در برابر شما شکیبیا خواهم بود و همه تلاش خود را برای اصلاح امور شما به کار می‌گیرم! هر چه را که دوست دارید از من بخواهید! به شرطی که موجب معصیت ناخشنودی خداوند نباشد، آن را برآورده می‌نمایم، و بار آن را از دوشتان برمی‌دارم، و در برابر هر چیزی که دوست دارید من کوتاه می‌آیم، تا اینکه شما را بر من حجتی نباشد!»

خداوند عثمان بن عفان را مشمول رحمت و رضایت خویش فرماید که چقدر در راه اصلاح و آرامش گام نهاده و از خود سعه صدر نشان داد، چقدر از دست باند برانداز سبأیه و شورشیان کینه‌توز مظلوم واقع شد و به او تهمت و افترا بسته شد!؟

نشست مشورتی حضرت عثمان با کارگزاران خلافت

پس از آن که مدتی در بصره و کوفه آرامش برقرار گردید، عثمان بن عفان رضی الله عنه بارزترین استناداران و کارگزاران خود را در مناطق مختلف برای نشستی مشورتی به مدینه فراخواند! از جمله کسانی که در آن اجتماع حضور پیدا کردند عبارت بودند از: عبدالله بن عامر، معاویه بن ابی سفیان، عبدالله بن سعد، سعید بن عاص و عمرو بن عاص

... پس از آنکه اجتماع آنان نشست رسمی خود را آغاز کرد، حضرت عثمان خطاب به آنها گفت:

«هر انسانی را یاوران و خیرخواهانی است، و شما وزرا و خیرخواهان و ناصحان من هستید! کارهایی از عده‌ای سرزده که خود شاهد آن بوده‌اید! آنان از من درخواست عزل بعضی از کارگزارانم را نمودند، و در پی آن هستید که همه آنچه را که برای آنان نامطلوب است به امور مورد نظرشان تغییر دهم! اینک شما را فراخوانده‌ام که این امور را مورد بحث و بررسی قرار دهید و با هم مشورت کنید و رأی خود را به من بگویید!

عبدالله بن عامر والی بصره گفت: آنان به این دلیل که بی‌کار و هیچگونه مشغولیتی نداشته و هیچ توجه و اهمیتی به جهاد و خدمت در راه دین خدا و تأمین خیر و مصلحت مردم نداده‌اند، آن هیاهو و سر و صداها را راه انداخته‌اند و همه توان و وقت خود را برای شایعه‌پراکنی و فتنه‌انگیزی اختصاص داده، و وقت خود را با آن مسایل پر می‌کنند و خود را سرگرم می‌نمایند!

ای امیرالمؤمنین من بر این باورم که آنان را به جهاد در برابر دشمنان اسلام دستور دهی و آنان را داخل سپاه اسلام پراکنده نمایی، و مدت‌های طولانی آنها را در مناطق دوردست و مرزهای مملکت اسلامی نگاهداری! تا هیچ فرصت و وقتی غیر از پرداختن به مسایل شخصی خود را نداشته باشند و یا اینکه تنها در مورد سوارکاری و اسلحه و جنگ بیندیشند!؟

پس از پایان سخنان ابن عامر، عثمان بن عفان به سعید بن عاص رو کرد و گفت: رأی تو چیست؟

سعید گفت: یا امیرالمؤمنین آن بیماری را ریشه‌کن کن گن آن چه را که در موردش هراس داری ریشه‌اش را قطع کرده و نابود گردان! فکر می‌کنم اگر به نظر من عمل کنی راه صواب را در پیش گرفته‌ای!

عثمان گفت: منظور چیست؟

سعید گفت: هر دسته و گروهی و حزبی برای خود دارای رئیس و رهبرانی است چنانچه رئیس و یا رهبران آنها از بین بروند آن حزب و یا دسته و جماعت متلاشی خواهد شد، بنابراین من نظرم این است که سر از تن سران شورشیان و فتنه‌گران جدا کنی! زیرا چنانچه اگر رهبران آنان کشته شوند، بقیه پراکنده می‌گردند و پس از آن سر و سامان نمی‌یابند!

عثمان بن عفان در مورد نظر سعیدبن عاص گفت: این هم برای خود نظری است، اما در این مورد آزادی عمل لازم را نداریم.

منظور حضرت عثمان این بود که این رأی صحیح و قاطع و باعث ریشه‌کن نمودن فتنه است، اما مشکل جدی و حساس در مورد آن، اقدام به کشتن کسانی است که در ظاهر مسلمانند! و چگونه خلیفه مسلمانان به خود اجازه دهد که مردم و زیردستان خود را به قتل برساند؟!

این پاسخ حضرت عثمان بن سعیدبن عاص مشابه پاسخی بود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم به پیشنهاد حضرت عمر فاروق داد؟ حضرت عمر رضی الله عنه به رسول خدا پیشنهاد نمود که عبدالله بن ابی را به خاطر ایجاد تفرقه در میان مسلمانان در غزوه بنی المصطلق به قتل برساند!

حضرت عمر گفت: یا رسول الله اجازه بفرما گردن او را بزنم!
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در پاسخ به او فرمود: آن وقت مردم می‌گویند: محمد اصحاب خود را به قتل می‌رساند!

حضرت عثمان نیز انگار می‌گفت: مردم خواهند گفت: خلیفه اسلام، مسلمانان زیر دست خود را می‌کشد!

پس از آن که حضرت عثمان رأی معاویه بن ابی سفیان را جویا شد:

معاویه گفت: رأی من این است که همهٔ والیان و کارگزاران، پس از بازگشت به منطقهٔ مسئولیت خود، با قاطعیت تمام امور را سر و سامان دهند! و من قول می‌دهم که در شام مشکلی پیش نیاید و آرامش آنجا را تضمین می‌کنم!

عبدالله بن سعد ابی سرح گفت: بسیاری از مردم اهل طمع‌اند، از بیت‌المال هدایایی را به ایشان بدهید، تا با خلیفه مسلمانان و کارگزاران او الفت و محبت پیدا کنند! اما عمرو بن عاص پیشنهاد عجیبی را مطرح نمود او خطاب به حضرت عثمان گفت: من بر این باورم که در مورد مردم تصمیماتی را اتخاذ کرده‌ای که برایشان ناخوشایند است! سعی کن راه اعتدال را در پیش گیری! اگر چنین نمی‌کنی اراده کن و استعفا ده! اگر نه، با قوت و قاطعیت برخورد کن و استوار و ثابت قدم باش!

حضرت عثمان از سخنان عمرو بن عاص تعجب کرد، نمی‌دانست که او در بیان آن سخنان جدی نیست بلکه بر اساس زیرکی و هوشیاری خاصی آن را بیان نموده، تا پیامی را به گوش دیگران برساند!

به همین خاطر پس از پایان اجتماع و متفرق شدن اجتماع‌کنندگان، عمرو بن عاص نزد حضرت عثمان آمد و به او گفت:

«یا امیرالمؤمنین! تو خیلی بیشتر از این‌ها برایم گرامی تری! اما می‌دانستم افرادی بسیاری سخنان و دیدگاه‌های ما را در حضور تو می‌شنوند! و آن سخنان را به مردم می‌رسانند! دوست داشتم سخنانی را که نسبت به تو گفته به آنان ابلاغ نمایند! تا اعتمادشان نسبت به من جلب شده، و فکر کنند که من با تو سر مخالفت دارم، و اگر آنان به من اعتماد کنند، به بسیاری از طرح و توطئه‌های آنان پی خواهم برد، و در نتیجه برای تو و مسلمانان خیر و منافی را جلب خواهم کرد و شر و مضاری را دفع خواهم نمود»^(۱)!

در اینجا به هوشیاری و دوراندیشی عمرو عاص آفرین باید گفت: و از خداوند برای او آرزوی رضایت و مغفرت نمود!

پس از پایان اجتماع حضرت عثمان والیان و کارگزاران و استانداران خود را به محل‌های مأموریتشان روانه گردانید، و دیدگاه‌های آنان را مورد ملاحظه قرار داد. لازم به یادآوری است آن اجتماع در سال ۳۴ هجری برگزار گردیده بود.

تحرکات مجدد مخالفان

اما پیروان سازمان برانداز سبأیه همچنان به شایعه‌پراکنی و بستن تهمت و دروغ به اولیای امور ادامه می‌دادند و از طریق نامه و پیک با هم در ارتباط بودند. همچنان که قبلاً نیز گفته شد: مراکز قدرت آن‌ها در سه مملکت مصر (که خود عبدالله بن سبا در آن جا مستقر شده بود) و کوفه که سرکردگی آن را یزید بن قیس و اشتر نخعی برعهده داشتند و شهر بصره که سرکرده آن حکیم بن جبلة از دو راهزن مشهور برعهده گرفته بود.

در مورد کارشکنی‌ها و فعالیت‌های باند برانداز سبأیه شکایت و گزارش‌هایی برای عثمان بن عفان فرستاده شد. او مشاوران خود و اعضای شورای حل و عقد را در مدینه به اجتماعی دعوت کرد و خطاب به آن‌ها فرمود: «شما دوستان و شرکای من در اداره امور نظام اسلامی و بزرگان اهل ایمان هستید و شما را به خاطر اطلاع از دیدگاه‌هایتان به این اجتماع دعوت نموده‌ام.

برخی از آنان گفتند: نظر ما این است که تعدادی از افراد مورد اعتماد خود را برای اطلاع از اوضاع و احوال مردم مسلمان به مناطق مختلف بفرستی! تا از نزدیک با وضع آنان آشنا شوند و از حقیقت گزارش‌هایی که کارگزاران تو می‌فرستند و سخنان و روایاتی که از مردم نقل می‌کنند، اطلاع پیدا کنند! و از صحت و سقم آن‌ها مطمئن شوند!

مشاوران حضرت عثمان هدفشان این بود که او به گزارشهایی که از طرف استانداران و اولیای امور ارسال می‌شود، اکتفا ننماید، بلکه با عامه مردم مناطق مختلف از طریق ارسال افراد مورد اعتماد برای تحقیق و بررسی اوضاع، از نزدیک و به طور مستقیم ارتباط پیدا کند!

ارسال هیئت‌های تحقیق به ممالک اسلامی

عثمان این پیشنهاد و دیدگاه موجه و خردمندانه را پذیرفت و افراد مورد اعتمادی را به شهرها و مناطق مختلف در شام و مصر و عراق و ایران گسیل داشت تا اطلاعات لازم را برای او جمع‌آوری نمایند و از نزدیک با اوضاع واحوال مردم آشنایی پیدا کنند! برخی از افرادی را که در رأس هیئت‌هایی به مناطق مختلف برای این مأموریت تحقیقی ارسال شدند، عبارت بودند از:

محمد بن مسلمه انصاری رضی الله عنه به کوفه!

اسامه بن زید رضی الله عنه به بصره!

عمار بن یاسر رضی الله عنه به مصر!

عبدالله بن عمر رضی الله عنه به شام^(۱)!

پس از پایان کار هیئت‌های تجسس و تحقیق، به غیر از عمار بن یاسر همه به مدینه بازگشتند و گزارش مأموریت خود را تقدیم عثمان بن عفان و مشاوران او نمودند.

آنان در مجموع در گزارش‌های خود گفته بودند که: ما چیز ناپسندی را مشاهده نمودیم و پس از ملاقات با بزرگان و افراد برجسته مردمی، در آن ممالک از اظهار رضایت و خرسندی آن‌ها از والیان و کارگزاران اطلاع پیدا نمودیم! والیان و کارگزاران اکثراً افراد پرهیزکار و عادل هستند و به مسئولیت‌های خود عمل می‌کنند و در آن ممالک مسلمانان مشکلی جدی ندارند!

نتیجه تحقیق و بررسیهای که اصحاب بزرگوار فرستاده شده به ممالک مختلف ارایه دادند، شایعه پراکنی‌ها و تهمت و افتراهای ساخته و پرداخته باند سبأیه را تکذیب می‌نمود، زیرا آنان به دروغ شایعه پراکنی می‌کردند که کارگزاران عثمان بن عفان مردم ستم می‌کنند و مرتکب جرم و معصیت می‌شوند و امور مردم را مورد اهمال قرار می‌دهند!!

همه هیئت‌های ارسالی به غیر از عمار بن یاسر - همچنان که گفته شد - به مدینه بازگشتند و تأخیر عمار نگرانی کشته شدن او را در نزد حضرت عثمان و مشاوران او ایجاد نموده بود.

پس از مدتی از طرف عبدالله بن سعد والی مصر نامه‌ای به دست عثمان بن عفان رسید و او را از این موضوع مطلع نموده بود که گروهی از آشوب‌طلبان و مخالفان، عمار را به خود متمایل نموده و او را تحت تأثیر سخنان خود قرار داده‌اند!

تعدادی از آنان عبارت بودند از: عبدالله بن سبا - ابن سواد - خالد بن ملجم، سودان بشر^(۱)!

حضرت عثمان و مشاورانش از کار عمار بن یاسر و تحت تأثیر شورشیان و مخالفان قرار گرفتن او بسیار متأثر شدند!

عمار به خاطر کار ناروایی که قبلاً انجام داده بود توسط حضرت عثمان تأدیب شده بود و ظاهراً آن را فراموش نکرده، اما عثمان اصلاً آن را به دست فراموشی سپرده و به همین خاطر عمار را شخصی مورد اعتماد خود به شمار می‌آورد، و او را به آن مأموریت مهم و حساس به مصر فرستاده بود. اما باند سبأیه او را تحت تأثیر قرار داده و آن نگرانی را که از حضرت عثمان در دل داشت یادآور و زنده کرده و امور را بر او مشتبه نمودند و به همین خاطر سخنان آنان در آن شخصیت بزرگوار مؤثر واقع شده بود!

علت شلاق خوردن عمار به دستور حضرت عثمان این بود که میان او و عباس بن عتبه بر سر موضوعی مشاجره‌ای روی داده بود و آنان به ضرب و شتم یکدیگر پرداخته و پس از آن تهمت‌هایی را به یکدیگر نسبت دادند، و همدیگر را به فساد اخلاقی متهم نموده بودند! به همین خاطر حضرت عثمان دستور مجازات هر دوی آن‌ها را داده بود!

آری حضرت عثمان رضی الله عنه دستور داد «حد قذف» بر هر دوی آن‌ها اجرا شود! پس از مدتی خود، موضوع را به دست فراموشی سپرد، و با این تصور که عمار نیز آن را فراموش نموده او را به عنوان شخصیت مورد اعتماد خود برای تحقیق به مصر فرستاد! باند توطئه‌گر سبأیه به سرکردگی عبدالله بن سبا آمدن او را به مصر غنیمت شمرده و ضمن ملاقات با حضرت عمار بن یاسر رضی الله عنه، ماجرای شلاق خوردنش را به دستور عثمان به او یادآور شده و او را به خود جذب کردند!

حضرت عثمان رضی الله عنه برای عبدالله بن سعد والی مصر نامه‌ای فرستاد و از او خواست که با اکرام و احترام عمار را به مدینه بفرستد! او نیز دستور داد حضرت عمار رضی الله عنه را با احترام به مدینه روانه کنند!

وقتی عمار بن یاسر به ملاقات حضرت عثمان رفت، حضرت عثمان او را به خاطر آنچه در مصر از او روی داده بود، مورد عتاب قرار داد و از جمله به او گفت: «ابویقظان! پس از آنکه عباس بن عتبه تو را مورد اتهام (قذف) قرار داد تو نیز همان اتهام را به او وارد نمودی، من نیز دستور اجرای حد شرعی «قذف» را بر هر دوی شما صادر کردم! آیا از اقدام من که حق تو را از او گرفتم و حق او را از تو ایفاد نمودم، ناراحت شده بودی؟! پس از آن عثمان گفت: خداوندا! هر ستمی را که دیگران بر من روا می‌دارند، به خاطر تو آن را بر آنان می‌بخشم!

خداوندا! من به وسیله اقامه حدود شرعی به هر کسی که باشد به تو تقرب می‌جویم!

و به پیامدهای آن اهمیتی نمی‌دهم!

عمار! من کاری به کار تو ندارم، می‌توانی از نزد من بروی»^(۱)!

آیا می‌توان به خاطر تأدیب اشخاصی از مسلمانان - هر چند شخصیت بزرگوار و صحابی گرانقدری مانند عمار بن یاسر باشد - حضرت عثمان را مورد ملامت قرارداد؟

مگر حضرت عمر تعدادی از شخصیت‌ها و اصحاب بزرگوار را مانند عمرو بن عاص و سعد بن ابی وقاص و ابی بن کعب را تعزیر و تنبیه نمود؟! مگر ما از عمار و دیگر اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم انتظار داریم که از خطا و اشتباه مصون و مصمم باشند، در حالی که ما بر این باوریم تنها رسول خدا صلی الله علیه و سلم از عصمت و مصونیت برخوردار است و بس!

ممکن است افرادی مانند عمار بن یاسر و دیگر اصحاب بزرگوار خطائی را مرتکب شوند و این حق امیرالمؤمنین است که مخفی و خطاکار را بر اساس موازین شرعی مجازات نماید و مخالفان را تأدیب کند و در این مورد عمر و عثمان با هم تفاوتی ندارند. اما تحت تأثیر قرار گرفتن عمار بن یاسر رضی الله عنه به سخنان دروغ و ادعاهای بی‌پایه باند سبأیه به این علت بوده که او از ماهیت اهداف آنها اطلاع نداشته و با تأمل و دوراندیشی و نگاه درست به شبه‌افکنی‌ها و ادعاهای کفرآمیز آنان برخورد نکرده، بلکه با حسن ظن با سخنان آنها تعامل نموده بود.

همچنان که صحابی بزرگوار و مخلص ابوذر غفاری رضی الله عنه در شام تحت تأثیر سخنان عبدالله بن سبأ یهودی قرار گرفت، و آن را با حسن ظن پذیرفت!

اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم در زمینه بصیرت و تعمق فکری و میزان وسعت نظر و فراست و هوشیاری با هم متفاوت بودند، و چنین چیزی به هیچوجه برای آنان عیب و نقص به شمار نمی‌آید و از قدر و منزلت آنان نمی‌کاهد!

۱- برای اطلاع از همه سخنانی که میان عثمان و عمار رد و بدل شد به کتاب «العواصم من القواصم» ابن العری ص

میان دیدگاه ابوذر غفاری و عمار یاسر از یک طرف و دیدگاه و موضع‌گیری ابودرداء و عباده بن صامت از طرف دیگر در رابطه با سمپاشی‌های عبدالله بن سبای یهودی تفاوت از آسمان تا به زمین است. در واقع آن دو صحابی اخیر به ماهیت یهودی‌گری او به درستی پی برده بودند! اما از خداوند بزرگوار خواستاریم که همه اصحاب رسول خدا را مورد رحمت و مشمول رضایت خویش قرار دهد!

پس از آنکه حضرت عثمان از حقیقت اوضاع و احوال مناطق و شهرهای مختلف اطلاع پیدا نمود، والیان و کارگزاران خود را به شرکت در اجتماعی دیگر پس از مراسم حج سال ۳۴ هجری دعوت نمود.

برخی از آنانی که در آن اجتماع حضور پیدا نمودند، عبارت بودند از: معاویه بن ابی سفیان والی شام، عبدالله بن عامر والی بصره و عبدالله بن سعد والی مصر و عده‌ای دیگر. حضرت عثمان با آنانی که در آن اجتماع شرکت کرده بودند، و همچنین عمرو بن عاص والی سابق مصر و سعید بن عاص والی قبل کوفه مشاوره و تبادل نظر نمود.

پس از آغاز اجتماع حضرت عثمان خطاب به آنان گفت: شما را چه شده است؟! چرا این همه علیه شما شکایت می‌شود؟ و این همه سخن چیست که علیه شما شایع می‌گردد؟! من از این نگرانم که نکند آنان راست بگویند و شما در مورد ادای مسئولیت‌های خود کوتاهی نموده باشید!

در پاسخ به او گفتند: مگر شما اشخاصی را برای تحقیق و بررسی اوضاع به آن مناطق ارسال نمودی؟ مگر مستقیماً با مردم تماس نگرفتند و از آنان - بدون دخالت ما - پرس و جو نکردند؟ مگر آنان به شما گزارش ندادند که عامه مردم در آسایش و امنیت قرار دارند و مردم از ما شکوایه‌ای نداشتند؟!

آنان در ادامه گفتند: رهبران و بزرگان فتنه و آشوب هیچگاه سخنی به صداقت نگفته و خیرخواه ما و مردم نبوده‌اند! سخنانشان اصل و اساسی ندارد. تنها شایعه‌پراکنی و فتنه‌گری می‌کنند و بس و بر پایهٔ دروغ و افتراء که نمی‌توان دآوری نمود»^(۱)!

پس از آن عثمان بن عفان رضی الله عنه به آنها گفت:

اکنون رأی شما چیست؟

سعید بن عاص ضمن سخنانی سنجیده و حکیمانه گفت: شکایات و تبلیغات آنها دروغ و افتراهایی بیش نیست که عده‌ای آدم معلوم‌الحال آنها را در پنهانی سرهم کرده و سپس به خورد مردم داده و به تبلیغ و ترویج آن دروغها می‌پردازند که تنها عده‌ای از آدم‌های ساده دل و خوش باور آنها را می‌پذیرند، کسانی که اهل درک و معرفت نیستند. آنها را تصدیق می‌کنند و در مجالس و محافل مختلف آنها را بازگو می‌کنند و در نتیجه دهان به دهان به همهٔ مردم می‌رسند!

حضرت عثمان فرمود: چاره چیست؟ چگونه این مشکل را باید حل کرد؟

سعید گفت: بهترین راه حل شناسایی سردسته و رهبران فتنه و شایعه‌سازان و دروغ‌پردازان و معرفی و محاکمه و اعدام آنهاست!

عبدالله بن سعد نیز گفت: حق هر کسی را باید رعایت نمود و او را در برابر اقداماتش

نیز باید مورد مؤاخذه قرار داد!

معاویه بن ابی سفیان نیز گفت: شما اداره امور سرزمین شام را به من سپرده‌ای و از مردم آن در مورد من و دیگر کارگزاران جز اظهار رضایت چیزی به شما گزارش نشده است و در مورد دیگر مناطق والیان و کارگزاران آنها، خود، بهتر از اوضاع و احوال خبر دارند!

حضرت عثمان خطاب به عمرو بن عاص فرمود: رأی تو چیست؟

عمروبن عاص گفت: من بر این باورم که تو بیش از حد در برابر سران فتنه از خود نرمش نشان داده‌ای و در مورد مجازاتشان درنگ کرده‌ای! آنگونه که عمر فاروق با آن‌ها برخورد می‌کرد، تو برخورد نمی‌کنی، و بیش از حد در مقابل آنان از خود نرمش و سعه‌ی صدر نشان داده‌ای!

من بر این باورم که بهتر این است، تو همان راه و رسم ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهم را در پیش بگیری و در جایی که شدت عمل لازم باشد با قاطعیت برخورد کرده و جایی هم که نرمش و مدارا لازم است با عقل و منطق و خرد و اندیشه و مهربانی و با حکمت برخورد کنی! با آنهایی که بدخواه مردم‌اند لازم است با شدت عمل برخورد کنی و با آنهایی که در امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت صداقت و خلوصی دارند، با عفو و تسامح برخورد نمایی!

طرح مقابله با فتنه‌گران

پس از پایان سخنان آن‌ها حضرت عثمان مطالبی را بیان داشت و طرح خود را برای رویارویی با فتنه‌گران، فتنه‌ای که بدون تردید در راه بود - تمام آنچه که او می‌توانست انجام دهد به تأخیر انداختن هر چه بیشتر آن فتنه بود - ارایه داد!

او از جمله گفت: من به همه نظرات و پیشنهادها و دیدگاه‌های شما با دقت توجه کردم! اما این مطلب را باید یادآوری نمایم، که برای هر مشکلی راه حلی وجود دارد که از آن باید وارد شد، و فتنه و آشوبی را که درمورد آن نسبت به مردم احساس نگرانی می‌نمایم، بدون تردید روی خواهد داد، اما ما باید همه تلاش خود را برای پیشگیری و به تأخیر انداختن و تعامل گام‌به‌گام و کنترل و محدود نمودن آن به کار گیریم.

ما با مردم از در گفتگو و با تسامح و مهربانی، برخورد خواهیم کرد مگر جایی که حدود الهی باشد، که هیچ کس نمی‌تواند مانع اجرای آن شده و یا نقد و اعتراض بر آن گرفته و یا اینکه ما را به دلیل اجرای آن مورد ملامت و سرزنش قرار دهد!

در اجرای احکام الهی هیچکس را بر من حقی و حجتی نیست، و خداوند خود می‌داند که در ارتباط با تأمین خیر و مصلحت مردم کوتاهی نکرده‌ام!

سوگند به خداوند که چرخ آسیاب فتنه و آشوب آماده چرخیدن است، خوشا به سعادت عثمان اگر بتواند قبل از مرگ از حرکت آن جلوگیری نماید!

با مردم مدارا کنید و حقوقشان را مراعات نمایید و با آنان از در عفو و تسامح وارد شوید و با آنان مهربان باشید، اما هر گاه به حدود و احکام خداوند بی‌حرمتی شد، در مورد آن از خود سستی و کوتاهی نشان ندهید»^(۱)!

حضرت عثمان در پایان اجتماع از استانداران و کارگزاران خود خواست به محل خدمت و مأموریتشان بازگردند! و بر اساس تصمیمات گرفته شده با فتنه‌گری و توطئه‌چینی‌های مخالفان برخورد نمایند، توطئه‌ای که همه آنان بر این باور بودند که در راه است و دیر یا زود خواهد رسید.

معاویه بن ابی سفیان قبل از آنکه به طرف شام حرکت کند بار دیگر به خدمت حضرت عثمان رسید و خطاب به او گفت:

«یا امیر المؤمنین! پیش از آنکه سیل فتنه و حوادث به سوی تو حرکت کنند، و برای رویارویی با آن کاری از تو ساخته نباشد، همراه من به شام بیا! و محل خلافت را به آنجا منتقل کن!

حضرت عثمان فرمود: من همسایگی با رسول خدا را با هیچ چیزی عوض نمی‌کنم، اگر چه به قطع شاهرگ گردنم بیانجامد!

معاویه گفت: در این صورت من سپاهی از مردم شام را برای مقابله با خطرهای احتمالی و دفاع از تو و مردم به مدینه ارسال می‌نمایم!

حضرت عثمان فرمود: نه! این پیشنهاد را هم نمی‌پذیرم و حاضر نیستم اسباب فشار و ایجاد کمبود را برای همسایگان رسول خدا و مهاجرین انصار فراهم نمایم! معاویه گفت: یا امیرالمؤمنین! سوگند به خداوند فتنه‌گران و توطئه‌چینان یا تو را ترور می‌کند، یا موقعیت و رهبری تو را مورد تعرض قرار خواهند داد. عثمان بن عفان رضی الله عنه گفت: «حسبی الله و نعم الوکیل»^(۱). خداوند برایم کافی است و بهترین وکیل و محافظم است. پس از آن بود که معاویه بن ابی سفیان راه شام را در پیش گرفت.

آشوب بزرگ

سال سی و پنج هجری فرارسید، سالی که در آن فتنه‌ای افسارگسیخته روی داد و باند توطئه‌گر و برانداز سبأیه توانستند، توطئه‌های خود را علیه حضرت عثمان بن عفان و نظام اسلامی خلافت عملی نمایند! پس از بازگشت استناداران به مناطق محل خدمت خود گروه عبدالله بن سبای یهودی اوضاع و احوال جدید را مورد بررسی قرار دادند، و به ناچار در طرح خویش تجدیدنظر نمودند! طرح قبلی آنان بر پایه آغاز شورش و فتنه در مناطق مختلف علیه عثمان و جذب انسان‌های ساده و بی‌خرد و ایجاد بلوا و فساد، قرار داشت! اما آنان چند بار این طرح را عملی نموده و نتیجه مطلوبی را از آن نگرفته بودند، برای مثال شورشی را که در کوفه به رهبری یزید بن قیس آغاز کردند و سر راه را بر سعید بن عاص سد نموده و از بازگشت او به کوفه جلوگیری کردند! به اهداف اصلی آن‌ها جامه عمل نپوشانید! و تنها نتیجه‌ای را که از آن حرکت گرفتند، عزل سعید بن عاص و تعیین ابوموسی اشعری توسط عثمان بن عفان به عنوان والی و استنادار کوفه بود.

سرکردگان شیطنت‌پیشه باند سبأیه در مصر و کوفه و بصره به این نتیجه رسیدند که برای رویارویی علنی و مناقشه و نزاع و محاکمه عثمان بن عفان در حضور مسلمانان مستقیماً وارد عمل شوند و به مدینه مرکز خلافت اسلامی بروند!

در سال سی و پنج هجری عده‌ای از آنان از ممالک مصر و کوفه و بصره، در ظاهر برای ملاقات با عثمان و امر به معروف و نهی از منکر و تلاش برای ایجاد اصلاحات و جلوگیری از اشتباهات خلیفه و بازخواست او در رابطه با عملکردش به طرف مدینه حرکت کردند!

آنان هم اعتراضات و شبه‌ها و ایراد و انتقادهای خود را از حضرت عثمان یادداشت کردند تا در حضور مردم او را مورد بازخواست قرار دهند و خود او به آن اشتباهات و انحرافات اعتراف کند و عده‌ای از مردم را شاهد بر قضیه بنمایند تا که آن اعترافات را در مناطق مختلف منتشر کنند»^(۱)!

بعد از آنکه عده‌ای از غوغاسالاران باند عبدالله بن سبأ یهودی وارد مدینه شدند، حضرت عثمان دو نفر مسلمان یکی از طایفه «بنی‌محزوم» و دیگری از طایفه «زُهر» را نزد آنان فرستاد، و به آن‌ها گفت ببینید چه خواسته‌هایی دارند و رهبر و سردسته آنان کیست. حضرت عثمان بن عفان قبلاً آن دو مرد را به خاطر خطاهایی که انجام داده بودند، مجازات نموده و آنان به حق تن داده و نسبت به حضرت عثمان کینه‌ای در دل نداشتند! باند توطئه‌گر سبأیه از این موضوع به خوبی اطلاع داشتند - که آن دو نفر از طرف حضرت عثمان مجازات شده بودند - و می‌خواستند از آن موضوع سوء استفاده کنند و حمایت آن‌ها را به خود جلب نمایند!

سبأیان تازه به مدینه رسیده به خاطر طمعی که به آن دو نفر داشتند، آنان را به طور شفاف از قصد خود باخبر نمودند!

آن دو نفر به آنان گفتند: در شهر مدینه همکارانی دارید؟

گفتند: آری، سه نفر را داریم!

به آنان گفتند: می‌خواهید چه کار کنید؟

گفتند: قبل از هر چیز می‌خواهیم در مورد کارهایی که عثمان انجام داده با او صحبت کنیم! کارهایی که ما وقوع آنها را از او تبلیغ نموده و در دل مردم مناطق مختلف جای داده‌ایم! و در همه جا شایع نموده‌ایم! می‌خواهیم، به میان آنان برگردیم و بگوییم که عثمان به آن خطاهای خود اعتراف نموده است! اما حاضر به کنار نهادن آنها و اظهار ندامت نشده است!

در واقع می‌خواهیم در ایام حج سال آینده به عنوان حجّاج خانه خدا وارد مدینه شویم و پس از آن عثمان و نزدیکان او را محاصره و خلع کنیم، اگر هم حاضر به کناره‌گیری نگردید، او را به این کار ناچار می‌کنیم!

آن دو نفر نزد حضرت عثمان بازگشتند و او را در جریان حقیقت مقصد و اهداف باند سبأیه قرار دادند، و به او گفتند: که هدف اصلی آنان برکناری و یا کشتن توست؟!

حضرت عثمان بر این باور بود که آنان ناتوان‌تر و کمتر از آنند که بتوانند چنان کاری را انجام دهند، و آن طرح آنان تنها افکار و خیالاتی است که در سر دارند، به همین خاطر وقتی از این طرح و توطئه آنها باخبر گردید، خندید و گفت: خداوند آنها را هدایت فرما! زیرا اگر آنان را هدایت نفرمایی، بدبخت می‌شوند!

حضرت عثمان رضی الله عنه کسی را دنبال آنانی که از مصر و کوفه و بصره آمده بودند فرستاد تا در مسجد با آنها ملاقات کند!

سپس مردم را به مسجد فراخواند!

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم به مسجد آمدند، و اعضای باند سبأیه در دو طرف منبر نشستند و مسلمانان در اطراف آنان قرار گرفته و حضرت عثمان رضی الله عنه بر روی منبر رفت!

در آن اجتماع بزرگ که حضرت عثمان پس از حمد و ثنای خداوند مردم را در جریان آمدن گروهی از سبأیه و اهداف آن‌ها قرار داد و گفت که آنان آمده‌اند تا او را وادار به اعتراف و اشتباهاتی که خود آن‌ها را ساخته و پرداخته‌اند بنمایند تا زمینه را برای خلع او از خلافت فراهم کنند! یا او را به قتل برسانند!

سپس آن دو نفر که با آنان ملاقات کرده بودند، از جای خود برخاستند و به صحت سخنان حضرت عثمان شهادت دادند!

همه مردم حاضر در مسجد یکصدا از حضرت عثمان خواستند، به خاطر قصد فتنه‌گری و شورش علیه خلیفه و ایجاد تفرقه در میان مسلمانان آنان را محاکمه و مجازات کند!

اما حضرت عثمان رضی الله عنه به این دلیل که آنان در ظاهر مسلمانند و جزو شهروند نظام اسلامی به شمار می‌آیند - با این درخواست مردم موافقت ننمود، همچنان که در مواردی مشابه از این اقدام خودداری کرده بود! او حاضر نشد که دیگران در مورد او بگویند: عثمان مسلمانان مخالفان خود را به قتل می‌رساند!

به همین خاطر حضرت عثمان با پیشنهاد مردم مخالفت نمود و گفت: ما آنان را نمی‌کشیم، بلکه آن‌ها را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهیم و آنان را با خدمات و خیرخواهی‌های خود آشنا می‌گردانیم! ما هیچگاه مسلمانی را که مرتکب کاری که مستوجب قتل باشد، یا کفر و ارتداد آشکاری از او صورت نگرفته، نخواهیم کشت»^(۱)!

مناظره حضرت عثمان با هیئت گروه سبأیه

بعد از آن حضرت عثمان آن‌ها را به بیان اعتراض‌ها و انتقاد و شبه‌افکنی‌های خود فراخواند و به آنان گفت: هر گونه اشتباهات و زیر پانهادن احکام شرعی و تضییع حقوق دیگران را که از من دیده‌اید در حضور مردم بگویید!

در واقع آن اجتماع که در آن اصحاب رسول خدا و بسیاری از مردم حضور داشتند داشت به مناظره‌ای صریح و گفتگویی آزاد تبدیل می‌شد!

اعضای گروه سبأیه بلند می‌شدند و خطاها و اشتباهات حضرت عثمان رامطرح می‌کردند و سپس حضرت عثمان برمی‌خاست و در مورد آن‌ها توضیح می‌داد و حقیقت موضوع را معلوم می‌کرد، و مسلمانان اهل انصاف هم به این گفتگوهای صریح و بی‌پرده و در واقع محاکمه و محاسبه توجه نموده و داوری می‌کردند!

حضرت عثمان به تک تک ایراد و انتقادهای آنان پاسخ می‌داد و حقیقت موضوع را بیان می‌نمود و از عملکرد صحیح خویش دفاع می‌کرد و اصحاب و مردم عادی را حَکَمُ شاهد و گواه قرار می‌داد. اکنون ما همراه آن مردم مسلمان و مخالفین و موافقین جهت شرکت در جلسه محاکمه علنی رئیس حکومت اسلامی امیرالمؤمنین حضرت عثمان که به درخواست خود او برگزار شده لیبیک گفته و در شهر رسول خدا مدینه منوره به خانه خدا مسجد پیامبر اکرم می‌رویم و در کنار شاهدان حاضر در جلسه به عنوان یکی از شهود پای دفاعیات او می‌نشینیم تا به حقانیت دفاعیاتش پی برده درس انتقادپذیری و احترام به آراء و نظر دیگران و شفافیت و جوابگویی در برابر مردم را بیاموزیم. اینک با هم پای دفاعیات آن شهید مظلوم که از زبان خود ایشان بیان می‌شود می‌نشینیم:

۱- آنان از من در مورد کامل خواندن نماز به هنگام سفر از مدینه به مکه ایراد می‌گیرند، و می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهم چنین نکرده‌اند!

من به این علت نماز را در سفر از مدینه به مکه کامل خوانده و کوتاه نکرده‌ام که مکه شهر محل سکونت من است و در میان اهل و خانواده‌ام اقامت داشته و خود را مسافر نپنداشته‌ام!

ای اصحاب رسول خدا! ای مردم آیا چنین نیست؟

همه یکصدا پاسخ دادند، آری خداوند شاهد است که چنین است!

۲- می‌گویند: تو زمین‌های بسیاری را در اختیار گرفته‌ای و مسلمانان را در تنگنا قرار داده‌ای؟ و زمین‌های وسیعی به چراگاه اشتراک اختصاص داده‌ای؟! لازم به توضیح است که آن محل‌ها پیش از من به چراگاه شترانی که از محل زکات جمع‌آوری شده‌اند و همچنین شترانی که مجاهدین برای جهاد از آن‌ها استفاده می‌کرده‌اند، اختصاص داشته‌اند! و این رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر بوده‌اند، که در اصل آن زمین‌ها را به این کار اختصاص داده‌اند، تنها کاری که من کرده‌ام این بود که به خاطر بیشتر شدن شتران مقداری را بر آن زمین‌ها افزوده‌ام! و ما چهارپایان مردم مستمند را از چرانیدن در آن زمین‌ها و چراگاه‌ها جلوگیری نکرده‌ایم، و به هیچوجه چهارپایان خودم را برای چرا به آن زمین‌ها وارد ننموده‌ام!

زمانی که زمام امور خلافت را در دست گرفتم، بیش از همه مسلمانان شتر و گوسفند داشتم و همه آن‌ها را در راه خیر و مصلحت اسلام و مردم هزینه و انفاق نمودم، و اکنون نه ثروتی دارم و نه از شتر و گوسفند خبری هست و تنها دو شتر برای من باقی مانده که از آن‌ها برای رفتن به سفر حج استفاده می‌نمایم.

ای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم! ای مردم مدینه! آیا این چنین نیست؟

اصحاب رسول خدا و مردم یکصدا گفتند: آری خدا شاهد است که چنین است!

۳- آنان از من به خاطر سوزانیدن نسخه‌های متفرقه قرآن و باقی گذاشتن یک نسخه

از آن و مردم را بر حول محور یک نسخه گرد آوردن انتقاد می‌نمایند!

بدانید که قرآن کلام خداوند است! و از جانب او فرود آمده و یک قرآن بیش نبوده است! و من به غیر از گرد آوردن مردم بر یک قرآن و برحذر داشتن آنان از تفرقه و پراکندگی، کار دیگری را انجام نداده‌ام، و در این کارم از ابوبکر که قرآن را جمع‌آوری نمود تبعیت کرده‌ام!

آیا این چنین نیست؟

اصحاب رسول خدا و مردم گفتند: خداوند را شاهد می‌گیریم که این چنین بوده است!

۴- آنان می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم بن ابی العاص را به شهر طائف تبعید کرد، اما تو او را به مدینه بازگردانیدی!

لازم به یادآوری است که حکم بن ابی العاص اهل مکه است نه مدینه و رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را از مکه به طائف تبعید فرمود و پس از آنکه از او راضی شد، به شهر مکه بازش گردانید در واقع این رسول خدا بود که او را از تبعیدگاه بازگردانید!

ای اصحاب رسول خدا و ای مردم! آیا این چنین نبوده است؟

همه اصحاب و مردم گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم که همین گونه بوده است!

۵- اینان از من به خاطر دادن مسئولیت به افراد کم سن و سال و سپردن مسئولیت استانداری به جوانان انتقاد می‌کنند!

اما من به غیر افراد فاضل و شایسته و مورد اعتماد کس دیگری را به عنوان والی و کارگزار خود برنگزیده‌ام، آنان همه در کار خود دارای تجربه و پختگی هستند! اگر باور ندارید در موردشان تحقیق کنید!

آنهایی که قبل از من بوده‌اند جوانتر و کم سن و سال‌تر از کسانی را که من به کار گمارده‌ام، به کارها و مسئولیت‌های مهم مأموریت داده بودند، به عنوان مثال رسول خدا صلی الله علیه و سلم اسامه بن زید را - که از بسیاری از کارگزاران جوان من جوان‌تر بوده فرمانده سپاه اسلام گردانید، و عده‌ای تندتر از آنچه را که امروزه به من می‌گویند، آن روز به رسول خدا گفتند!

ای اصحاب رسول خدا و ای مردم آیا این چنین نبوده است؟

اصحاب و مردم گفتند: آری صحیح است! ظاهراً این عده بدون دلیل و بدون توضیح از دیگران عیب و ایراد می‌گیرند!

۶- این عده در مورد بخششهایی که از غنایم به عبدالله بن ابی‌سرح داده‌ام، بر من خرده می‌گیرند!

اما من خمسِ خمسِ آن را که یکصد هزار درهم بوده، به عنوان پاداش جهاد و تلاش برای فتح آفریقا به او داده‌ام!

من به او گفته بودم: اگر خداوند تو را به فتح آفریقا توفیق دهد، خمسِ خمسِ غنیمت آنجا را به تو می‌دهم!

قبل از من ابوبکر و عمر رضی الله عنهم نیز این چنین کرده بودند! با این وصف سربازان به من گفتند: ما راضی نیستیم خمسِ خمسِ غنایم را به او بدهی! - در عین اینکه حق این اعتراض و مخالفت را نداشتند - من آن مقداری را که به عبدالله بن سعد داده بودم از او پس گرفتم و در میان سربازان تقسیم نمودم! بدین صورت عملاً به عبدالله بن سعد چیزی از آن غنایم داده نشد!

ای اصحاب رسول خدا و ای مردم! آیا این چنین نبوده است! همه یکصد گفتند: آری خداوند را شاهد می‌گیریم که این چنین بوده است! ۷- همچنین این عده در مورد عشق و علاقه‌ام به خویشاوندانم و عطایایی که به آنان می‌دهم از من انتقاد می‌نمایند!

در این مورد لازم است توضیح دهم که: عشق و علاقه‌ام به خانواده و خویشاوندانم هیچگاه مرا بر آن نداشته که به دیگران ستم کنم و به خاطر آنان حق مردم را پایمال نمایم، بلکه همیشه حق دیگران را از آنان گرفته و در برابر مسئولیت‌هایشان آن‌ها را بازخواست نموده و همچون دیگر مردم حقوق آنان را نیز مراعات کرده‌ام!

اگر چیزی را به آنان بخشیده‌ام از اموال شخصی خودم بوده و به هیچوجه از بیت‌المال مسلمانان چیزی را به آنان نداده‌ام، زیرا من استفاده از اموال عمومی مسلمانان را نه برای خود و نه برای هیچکس دیگر روا نمی‌شمارم!

من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهم از ثروت و دارایی خود بخشش‌های بزرگی می‌کردم و بسیار دستم باز بود و در انجام احسان و نیکی کوتاهی نمی‌کردم! اما اکنون که به سالهای پایانی عمرم نزدیک شده‌ام، اگر

بیشتر به وضع خانواده و خویشاوندانم برسم و از اموال و دارایی‌ام که در نهایت به ایشان داده می‌شود، بذل و بخشش نمایم! چرا حق‌ناپذیران اینگونه داوری می‌کنند؟!

سوگند به خداوند از هیچ شهر و دیاری مسلمان‌نشین ثروت و زکاتی را گرد نیاورده‌ام مگر آنکه برای خود آنان خرج و هزینه کرده‌ایم و به غیر از خمس غنایم چیزی را به مدینه نفرستاده‌اند! و خود مسلمانان و اصحاب کار تقسیم خمس غنایم را در میان آنهایی که استحقاقش را داشته‌اند، بر عهده گرفته‌اند!

سوگند به خداوند من یک فلس و بیشتر از آن را از غنایم برای خود و خویشاوندانم برنداشته‌ام و به غیر از اموال و دارایی خودم چیزی را از جایی دیگر نگرفته‌ام و به جز از اموال شخصی چیزی را به خویشاوندانم نداده‌ام!

۸- این عده از من انتقاد می‌کنند که زمین‌های فتح شده را در میان اشخاص معینی

تقسیم کرده‌ام!

لازم به یادآوری است که مهاجرین و انصار و دیگر مجاهدین در فتح آن زمین‌ها مشارکت داشته‌اند! زمانی که آن زمین‌ها را در میان فاتحین تقسیم نمودم، تعدادی از آنان در آن مناطق باقی ماندند و مستقر شدند و عده‌ای دیگر هم به مدینه و دیگر مناطق بازگشتند، و آن زمین‌ها همچنان ملک آنان بود و عده‌ای از آن‌ها، آن زمین‌ها را به دیگران فروختند و خود از وجه آن‌ها استفاده نمودند!!

بدین صورت حضرت عثمان رضی الله عنه به مهمترین ایرادها و انتقادهای افراد باند سبأیه - که علیه او شایع کرده بودند، پاسخ داد و حقیقت مطلب را برای همه روشن نمود^(۱).

سرکردگان باند عبدالله بن سبا که در کنار منبر نشسته بودند همچون دیگر اصحاب و مردم صالح و متدین، به سخنان او توجه می‌کردند!

۱- برای تفصیل بیشتر به کتاب «العواصم من القواصم»: ابن العربی مراجعه شود.

همه مسلمانان تحت تأثیر توضیحات و بیانات حضرت عثمان قرار گرفتند و تمامی توضیحات او را تصدیق کردند و بر میزان محبتشان بر او افزوده شد! اما سرکردگان سازمان سبأیه و پرچمداران فتنه و آشوب تحت تأثیر سخنان او قرار نگرفتند و کوتاه نیامدند، زیرا در پی کشف حق و حقیقت نبودند و در جهت خیر و مصلحت مردم گام بر نمی داشتند، بلکه هدف اصلی آنان ایجاد آشوب و بلوا و توطئه چینی علیه اسلام و مسلمانان بود و بس!

تعدادی از اصحاب و عده‌ای دیگر از مسلمانان به حضرت عثمان پیشنهاد کردند که به خاطر دروغگویی و فریبکاری و کینه‌توزی و توطئه‌گری، آن عده از سران سبأیه را به قتل برساند! و اسلام و مسلمانان را از شر آنان در امان قرار دهد! تا مناطق و ممالک مختلف اسلامی سر و سامان بیابند و در واقع آتش فتنه و آشوبی که آنان و پیروانشان بر پا کرده بودند خاموش شود!

اما حضرت عثمان بر باور دیگری بود و تحلیل دیگری از موضوع داشت، او مجازات نمودن و رها کردن آنان را ترجیح می داد، تا به این وسیله وقوع فتنه را هر چه بیشتر به تأخیر بیندازد.

حضرت عثمان علیه آنانی که با مقاصد شوم و توطئه‌گرانه از مصر و کوفه به بصره به مدینه آمده بودند، علیرغم آگاهی از طرح و توطئه و مقاصد آنها، اقدامی را انجام نداد، و آنان را برای ترک مدینه و بازگشت به محل سکونت خود آزاد گذاشت! اما باند سبأیه در مورد وارد شدن به اقدام عملی نهایی با هم اتفاق نظر پیدا کردند و تصمیم گرفتند حضرت عثمان را مورد تهاجم قرار داده و او را بر سر دو راهی استعفا و یا کشته شدن قرار دهند!

طرح آنان این بود که در ایام حج از مناطق سه گانه مصر و کوفه و بصره به همراه دیگر حجاج و در لباس حاجی به مدینه بیایند. و بالاتفاق بگویند که قصد حج و زیارت دارند. و هنگامی که مردم شهر مدینه به قصد ادای مراسم حج در مکه حرکت کردند و

شهر نسبتاً خلوت شد و مردم سرگرم ادای مناسک حج در مکه شدند از این فضای خالی مناسب به وجود آمده استفاده کرده و برای تحت فشار قرار دادن عثمان به استعفا یا کشتن، خانه او را محاصره نمایند»^(۱)!

باند برانداز عبدالله بن سبا در پنهانی این نقشه شیطانی خود را کشیدند اما با کمال تأسف مسلمانان از این توطئه شوم آنان بی‌خبر بودند!

آغاز عملیات اجرای توطئه

در ماه شوال سال سی و پنج هجری پیروان و هواداران این گروه همراه با حجاج و در لباس حاجیان از مملکت مصر حرکت کرده و به نزدیکی مدینه رسیده بودند! آنها به چهار گروه تقسیم شده و برای هر گروه امیر و رئیسی را تعیین نموده بودند و آن چهار امیر نیز دارای امیر بودند، و عبدالله بن سبا شیطان بزرگشان نیز آنان را همراهی می‌کرد.

چهار رئیس آنان عبارت بودند از عبدالرحمن بن عدیس البلوی، و کنانه بن بشر تجیبی، سودان بن حمران سکونی و قتیره بن فلان سکونی!

امیر همه آنان نیز غافقی بن حرب العکّی بود!

تعداد افراد هر چهار گروه آنان یک هزار نفر بود!

باند عبدالله بن سبا در کوفه نیز در چهار گروه و در مجموع در تعداد یک هزار نفر به طرف مدینه حرکت کردند و رؤسای گروه‌ها عبارت بودند از: زید بن صوحان عبدی، اشتر نخعی، زیاد بن نضر حادثی و عبدالله بن اصم. و امیر همه آنها را عمر بن اصم بود.

سبأیان بصره نیز به چهار گروه تقسیم شده و آنان نیز یک هزار نفر بودند و رؤسای گروه‌ها عبارت بودند از حکیم بن جبلة عبدی، دریح بن عباد عبدی، بشر بن شریح قیسی و ابن المخرّش ابن عبدحنفی.

ریاست همه آنها بر عهده حرقوص بن زهیر سعدی بود.

بدین ترتیب توطئه برزگی توسط سبأیان تدارک دیده شده بود، اما مسلمانان از حقیقت هدف آنان بی خبر بودند!

بیش از سه هزار نفر از اتباع و هواداران این گروه برانداز در ظاهر برای ادای مناسک حج، اما در واقع با هدف برکناری و یا کشتن خلیفه روانه مدینه شدند!

عبدالله بن سبأ برای نظارت بر اجرای طرح‌های خود و نزدیکی اجرای توطئه یهودی و ابلیسی‌اش آنها را همراهی می‌کرد و از شادمانی در پوست نمی‌گنجید!

سبأیان مصر (در ظاهر) طرفدار خلافت حضرت علی، کوفیان می‌خواستند زیبر بن عوام و سبأیان بصره می‌خواستند طلحه بن عبیدالله را در مقام خلافت ببینند^(۱)!

در حالی که آن سه صحابی بزرگوار - علی و طلحه و زیبر - با آنان هیچ ارتباطی نداشتند و در مورد توطئه آنها علیه حضرت عثمان و حقیقت اهداف آنان کاملاً بی‌اطلاع بودند!

اما سران باند فریبکار سبأیه به آن بزرگواران دروغ بسته بودند و هواداران ساده دل و بی‌خبر و آشوب طلب خود را فریب داده و گفته بودند که ما با آنان در ارتباط قرار داریم و مکاتبه نموده و به دستور آنان به این حرکت دست زده‌ایم!

سبأیی‌های مصر به دروغ به پیروان خود می‌گفتند: ما به دستور علی این تلاش‌ها و تحرکات را انجام می‌دهیم؟!

سبأیی‌های کوفه نیز به پیروان خود می‌گفتند: ما با هماهنگی و اطلاع زیبر بن عوام به این اقدامات دست زده‌ایم!

همچنین سبأیی‌های بصره به پیروان ساده دل خود گفته بودند: ما این اقدام را به علم و اطلاع طلحه بن عبیدالله انجام می‌دهیم!

اما همچنان که گفته شد: دامن اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم از این اتهامات پاک بوده است.

اتباع و هواداران گروه سبأیه در محلی به نام «ذالخشب»، سبأیان کوفه در «الأعوص» و سبأیان مصر در «ذالمروه» اردو زدند!

رهبران و امرای آنان از آنها خواستند که همه احتیاطهای لازم را رعایت کنند و برای ورود به مدینه از خود شتاب به خرج ندهند! تا مردم مدینه متوجه هدف آنها نشوند و دستشان رو نشود!

رؤسا و امرای باند سبأیه دو نفر از رهبران شاخه کوفه را به نام‌های زیادبن نضر و عبدالله بن اصم را مخفیانه به داخل مدینه فرستادند، تا از اوضاع و احوال داخل شهر اطلاعات لازم را کسب کنند، و از آنچه که مردم مدینه در اختیار دارند، مطلع شوند! آنان وارد مدینه شدند و با برخی از مردم در لباس حجاج تماس گرفتند و با حضرت علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم و تعدادی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و سلم ملاقات نمودند!

آنان در ملاقات‌های خود می‌گفتند: ما به قصد حج بیت‌الله الحرام از کوفه و مصر و بصره آمده‌ایم و در فاصله سه شبانه روزی مدینه مستقر شده‌ایم، هدف ما از آمدن به مدینه چیزی به غیر از ملاقات با عثمان و اظهار شکایت از تعدادی از والیان و کارگزاران و تقاضای عزل آنها نیست!

آنان از کسانی که با آنها ملاقات کرده بودند، برای ورود دسته‌جمعی به مدینه اجازه می‌خواستند!

اما هیچیک از آنها به خاطر آنکه سرکردگان فتنه و آشوبشان می‌دانستند، با ورود آنان به مدینه موافقت نکردند! که برای چیدن ثمر فتنه‌ای که بر زمین پاشیده بودند، آمده باشند! زیرا اگر آنان قصد حج بیت‌الله الحرام دارند چرا به طرف مکه حرکت نمی‌کنند! و در حالی که در ماه شوال قرار دارند، چرا می‌خواهند وارد شهر مدینه شوند!؟

در عین حال مردم مدینه از حقیقت اهداف آنان در بی‌اطلاعی به سر می‌بردند! آن دو نفر به میان جمع اتباع سبأیه در اطراف مدینه بازگشتند و آنان را در جریان اقدامات خود قرار دادند و به آن‌ها گفتند: که اهل مدینه از حقیقت قصد و هدف آن‌ها اطلاعی ندارند، اما در مورد آنان دچار شک و تردید شده و مراقبشان هستند! رهبران گروه عبدالله بن سبای یهودی، اوضاع و احوال جدید را در نشستی مورد بررسی قرار دادند و در نهایت تصمیم گرفتند، از هر یک از شهرهای کوفه، بصره و مملکت مصر چند نفر را برای تماس و هماهنگی با اصحابی که گمان می‌کردند ممکن است با آن‌ها همکاری کنند، تماس بگیرند!

آن چند نفری که اهل مصر بودند به ملاقات حضرت علی و کوفیان به ملاقات زبیر و بصریان به ملاقات طلحه رفتند!

هر یک از آن‌ها با خود می‌گفتند اگر اهل مدینه با فرد مورد نظر ما بیعت کنند، ما به هدف خود رسیده و کاری به کار آنان نخواهیم داشت و در صورتی که از بیعت با او سرباز زدند، طرح و توطئه‌های خود را عملی می‌نماییم و در میان آن‌ها تفرقه و چنددستگی به وجود می‌آوریم و به دنبال آن در فرصت مناسبی بر آن‌ها یورش می‌بریم و با آنان وارد جنگ می‌شویم!

هیئت مصری در حالی نزد حضرت علی رفتند که او در «احجارالزیت» بود و عمامه‌ای قرمز بر سر نموده و ردایی یمنی پوشیده و شمشیرش را بر کمر بسته بود، از طرف دیگر فرزندش حسن را نزد حضرت عثمان فرستاده بود تا که او تنها نباشد!

هیئت سبأیان مصر با حضرت علی رضی الله عنه گفتگو کردند و پیشنهاد خویش را با او در میان گذاشتند و از او خواستند که مقام خلافت را بپذیرد!

حضرت علی رضی الله عنه بر سرشان فریاد کشید و خطاب به آنان گفت: انسان‌های پاک و پرهیزکار می‌دانند که لشکری را که در «ذی‌خشب» و «ذی‌المروه» و «اعوص» گرد

آمده‌اند، از طرف رسول خدا صلی الله علیه و سلم مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند، برگردید که خداوند حافظتان نباشد و همراهیتان نکند!! او سپس آنان را از خود راند!

هیئت متشکل از تعدادی از اتباع عبدالله بن سبای یهودی به ملاقات طلحه رفتند، که او نیز پسرش محمد را برای محافظت از حضرت عثمان نزد او فرستاده بود، آنان با او نیز سخن گفتند و پیشنهادشان را مطرح نمودند! حضرت طلحه خطاب به آنان گفت: همه پاکان و صالحان می‌دانند که سپاهی را که شما در «ذی‌خشب» و «ذی‌المروه» و «الأعوص» گرد آمده‌اید، از زبان رسول خدا صلی الله علیه و سلم مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند، و سپس او نیز آنان را از خود راند!

هیئت سبایان کوفی نیز پس از ملاقات با زبیر بن عوام پاسخی مشابه سخنان حضرت علی و طلحه رضی الله عنهم را شنیدند»^(۱).

والی مصر عبدالرحمن بن سعد بن ابی اسرح بود، سبایانی که در مصر بودند، به رهبری محمد بن ابی حذیفه - پسر همسر حضرت عثمان و کسی که در خانه او بزرگ شده بود - علیه او شوریده و جار و جنجال راه انداخته که سرانجام والی مصر را از شهر بیرون نمودند و محمد بن ابی حذیفه زمام امور مصر را در دست گرفت و والی معزول راه مدینه را در پیش گرفت!

سرکردگان باند سبایه در حضور تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم با حضرت عایشه به مناقشه و منازعه پرداختند و او به همه تهمت‌ها و شبه‌افکنی‌های آنان پاسخ داد و بی‌پایگی همه اتهامات آنان را بر ملا نمود!

هیئت سبایان مصری خواستار برکناری عبدالله بن سعد بن ابی اسرح و تعیین کسی دیگر بر جای او شدند!

حضرت عثمان فرمود: می‌خواهید چه کسی را جانشین او کنم؟

گفتند: می‌خواهیم محمد بن ابی‌بکر را جانشین او نماییم!

حضرت عثمان با پیشنهاد آن‌ها موافقت نمود، و عبدالله بن سعد عزل و محمد بن ابی‌بکر را به جانشینی او تعیین نمود!

او درست همان کاری را انجام داد که قبلاً در ارتباط با درخواست شورشیان و سبأیان کوفه مبنی بر عزل سعید بن عاص و تعیین ابوموسی اشعری انجام داده بود.

هیئت‌های سبأیه اینگونه وانمود کردند که با عزل عبدالله بن سعد و تعیین محمد بن ابی‌بکر به اهداف خویش دست یافته و قصد دارند به ممالک خود بازگردند!

سبأیان مصر به همراهی محمد بن ابی‌بکر والی جدید - که فریب تبلیغات و افکار آن‌ها را خورده و از آن‌ها حمایت می‌کرد - به مصر بازگشتند و سبأیان کوفه و بصره نیز ظاهراً راهی عراق گردیدند!^(۱)

مسلمانان مدینه فکر می‌کردند قضیه فیصله پیدا نموده و مشکل حل شده است! و خطر بحران پایان یافته! و هیچ وقت فکر نمی‌کردند که این بازگشت در واقع بخشی از توطئه یهودی و ابلیسی باند سبأیه به شمار می‌آید!

دو نفر از سرکردگان باند سبأیه به نام‌های اشتر نخعی اهل کوفه و حکیم بن جبلة دزد و راهزن مشهور بصری پس از حرکت اتباع و همفکران خود به سوی مصر و کوفه و بصره، برای عملی کردن بخشی از توطئه در مدینه باقی ماندند!

اتباع عبدالله بن سبا در دو راه دور از هم راهی سرزمین خود شدند، مصریان از طرف شمال غربی به سوی مصر و عراقی‌ها از راه شمال غربی عراق گردیدند!

نامه‌ی مرموز

در شرایطی که مصریان سبأیه در ظاهر راه مصر را در پیش گرفته و در فاصله سه شبانه روزی مدینه قرار داشتند، ناگهان جوان سیاه‌پوستی را دیدند که سوار بر شتر به سرعت طرف آنان می‌آید!

وقتی نوجوان سیاه‌پوست سر رسید، از او پرسید: چه شده؟ یا با ما کار داری، یا فراری هستی؟!؟

گفت: من پیش خدمت امیرالمؤمنین عثمان هستم و مرا برای انجام کاری به سوی والی مصر فرستاده و اکنون عازم مصر هستم!؟

گفتند: والی مصر محمدبن ابی‌بکر است و اینک همراه ماست! جوان سیاه‌پوست گفت: من با او کاری ندارم، نزد عبدالله بن سعد می‌روم و با او کار دارم!؟

محمدبن ابی‌بکر گفت: نامه‌ای را که به همراه داری به من بده! او در ظاهر از دادن نامه امتناع کرد، ولی نهایتاً نامه را که با مهر حضرت عثمان برای عبدالله بن سعد نوشته شده بود از او گرفتند که در آن نوشته شده بود!

«هر گاه آن جماعت نزد تو آمدند، محمدبن ابی‌بکر و فلان و فلان را به قتل برسان! و بقیه آنان را زندانی کن! و نامه‌ای را که در مورد تعیین محمدبن ابی‌بکر نوشته‌ام پاره کرده و خود زمام امور مصر را به دست بگیر! تا پیام‌های بعدی من به تو می‌رسد!»

محمدبن ابی‌بکر دستور داد گروه سبأیه متوقف شوند، و سپس نامه را برای آنها خواند و آنان را علیه حضرت عثمان تحریک نمود و به آنان گفت: چگونه می‌خواهید عثمان را اینگونه به حال خود رها کنید و به مصر بازگردید؟! با او در مورد اموری به توافق رسیدیم اما او آن توافقات را زیر پا گذاشته و به قتل و زندانی نمودن ما دستور داده است؟! اکنون هیچ چاره‌ای به غیر از عزل او نداریم، و اگر حاضر به استعفا نشد او را به قتل خواهیم رسانید!

بازگشت باند برانداز به مدینه

گروه سبأیه مصر در آغاز ماه ذی القعدة، با دل پر از خشم و کینه نسبت به حضرت عثمان به مدینه بازگشتند و عزم خود را برای عزل او جزم نمودند!

شورشیان توطئه گر باند عبدالله بن سبا که اهل کوفه و بصره بودند، به همان بهانه دوباره راه بازگشت به مدینه را در پیش گرفته و همه آنان قصد داشتند کار را یکسره کنند و عثمان بن عفان را به هر صورتی که شده از میان بردارند!

مردم مدینه با دیدن هزاران نفر از سپاهیان سبأیه که خیابان‌ها و راه‌های مدینه را بسته و اشغال نموده بودند، یکه خوردند! و این پرسش برای آن‌ها مطرح شده بود که آنان چرا به مدینه بازگشتند؟! مگر با حضرت عثمان به توافقی نرسیده و مشکل حل و فصل نشده بود؟! آیا با رضایت از آن توافقی‌ها به سوی ممالک خود به راه نیافتاده بودند؟! اکنون چرا برگشته‌اند؟!

سرکردگان باند فریبکار سبأیه نامه منسوب به حضرت عثمان را نزد بزرگان اصحاب برده و ضمن شکایت از اقدام حضرت عثمان دلیل بازگشت و شورش آنان را مضمون آن نامه بیان کردند!

حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه همراه با نامه و جوان سیاه‌پوست و شتر به خانه حضرت عثمان رفت و خطاب به او فرمود: آیا این جوان پیشخدمت توست؟

حضرت عثمان فرمود: آری!

حضرت علی فرمود: آیا این شتر متعلق به توست؟

حضرت عثمان فرمود: آری شتر هم مال من است!

حضرت علی فرمود: آیا این نامه را تو نوشته‌ای؟

حضرت عثمان پس از رؤیت نامه گفت: نه اصلاً من چنین نامه‌ای را ننوشته‌ام! و به خداوند متعال سوگند یاد نمود که نه خود این نامه را نوشته و نه به کسی دستور داده که آنرا بنویسد و از اعزام آن جوان و کسی که نامه را نوشته هیچگونه اطلاعی ندارم!!

حضرت علی و دیگر اصحاب از آنجا که می دانستند حضرت عثمان هیچگاه به دروغ به نام خداوند سوگند نمی خورد، به صحت سخنان او پی بردند! اما متوجه شدند که کسی آن نامه را جعل نموده و از طرف عثمان آن را نوشته و با استفاده از پیشخدمت و شتر حضرت عثمان آن را فرستاده و جوان بطور عمدی دنبال مصریان سبأیه عازم مصر به راه افتاده تا با دیدن نامه حضرت عثمان آنرا بهانه کنند و دست به شورش و طغیان بزنند!

در این جا قضیه‌ای روی داده بود که توجه اصحاب رسول خدا را به خود جلب نمود و آنان را ناچار نمود که در مقابل این توطئه سبأی ابلسی قرار بگیرند!

حضرت علی بن ابیطالب و محمد بن مسلمه انصاری و طلحه و زبیر رضی الله عنهم با شورشان گروه سبأیه وارد گفتگو و مذاکره شدند! و از ایشان پرسیدند چرا به مدینه بازگشته‌اید؟ شما با رضایت به سوی ممالک خود حرکت کردید و مشکلی که به خاطر آن ادعا می کردید حل و فصل شد، چه چیزی باعث شد از بازگشت به شهر و دیار خود منصرف شوید؟

مصریان سبأی گفتند: پیشخدمت عثمان را در راه سوار بر شتر و در حالی که نامه‌ای را از طرف عثمان به همراه داشت بازداشت کردیم، به همین دلیل اکنون برای خلع او باز گشته‌ایم!

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم به سبأیان کوفه گفتند: شما چرا به مدینه برگشته‌اید؟

گفتند برای یاری از برادران مصری خود و حمایت از آنان برگشته‌ایم!

حضرت علی و محمد بن مسلمه خطاب به بصریان و کوفیان گفتند: شما از کجا خبر پیدا کردید که مصریان چنین کسی را همراه با آن نامه گرفته‌اید؟ آنان که از جهت غرب به طرف مصر و شما از طرف شرق به سوی عراق حرکت کرده بودید؟! و میان شما فاصله بسیار زیادی بود چگونه از ماجرا مطلع شدید؟! این قضیه‌ای بوده که در مدینه پیش آمده و در پنهانی راجع به آن تصمیم‌گیری شده است!

شورشیان سبأیه گفتند: در مورد موضوع هر گونه که می‌خواهید فکر کنید و هر چه را که دوست دارید بگویید! ما به هر صورت می‌خواهیم عثمان از خلافت برکنار شود! ما به او نیازی نداریم دست از سر ما بردارد و مقام خلافت را رها کند»^(۱)!

نامه مرموز را چه کسی نوشته بود؟!

حضرت علی بن ابیطالب و محمدبن مسلمه با هوشیاری و فراست ایمانی خود آن توطئه ابلهانه را کشف کردند و دریافتند که آن نامه جعلی هم بخشی از توطئه و طرح باند فریبکار و خیانت‌پیشه سبأیان بوده و به دروغ آن را به عثمان نسبت داده و سران خوارج بصره و کوفه را از آن باخبر کرده بودند!

در برابر ذکاوت و هوشیاری و دوراندیشی حضرت علی و محمدبن مسلمه شورشیان سبأیه حرفی و پاسخی برای گفتن نداشتند، و به هیچوجه نتوانستند نمایشنامه موهوم خود را توجیه کنند، در واقع حقیقت اهداف و نیات آنان بیشتر کشف گردید! فراموش نکنیم که دو نفر از سران باند سبأیه به نام‌های اشتر نخعی و حکیم بن جبله در مدینه باقی مانده بودند و نقش اساسی را در جعل ماجرای نامه و بازگرداندن سبأیان مصری و کوفی و بصری در مدینه بر عهده گرفته بودند!

محاصره و اشغال مدینه

سپاهیان باند سبأی مدینه را محاصره و اشغال نموده بودند، و مردم نیز برای درگیر نشدن با آنان از خانه‌های خویش بیرون نمی‌آمدند! تنها تعداد اندکی از مردان در شهر باقی مانده بودند، زیرا بیشتر آن‌ها سربازان و مجاهدانی بودند که به مناطق مختلف اعزام

۱- به تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۵۰-۳۵۱ و العواصم من القواصم ص ۱۰۹-۱۲۸ و کتاب عثمان بن عفان محمد

صادق عرجون ص ۱۱۷-۱۲۴ مراجعه شود.

شده یا برای تبلیغ و دعوت به ممالک فتح شده رفته بودند و بسیاری دیگر برای ادای مناسک حج در مکه به سر می‌بردند!

تعداد مردانی که در شهر باقی مانده بودند، به مراتب از تعداد سه هزار نفری عبدالله بن سبأ کمتر بودند!

در اواخر ماه ذی‌الحجه حضرت عثمان نتوانست به عادت همیشگی که سالیانه به حج می‌رفت از مدینه خارج شود زیرا اگر سبأیه مدینه را اشغال و خانه او را محاصره کرده بودند!

حضرت عثمان رضی الله عنه هیچ چاره‌ای به غیر از تغییر سرپرستی و ریاست حجاج نداشت، به همین خاطر کسی را دنبال عبدالله بن عباس فرستاد و او را مکلف نمود که سرپرستی حجاج آن سال را بر عهده بگیرد!

ابن عباس رضی الله عنه گفت یا امیرالمؤمنین! اجازه بده! در کنار تو باقی بمانم و برای رویارویی با شورشیان در مدینه باشم! سوگند به خداوند جنگ با این خوارج و شورشیان را بر رفتن به حج ترجیح می‌دهم!

اما حضرت عثمان فرمود: تصمیم گرفته‌ام که تو امسال سرپرستی حجاج را بر عهده بگیری!

عبدالله بن عباس چاره‌ای به غیر از اطاعت امیرالمؤمنین عثمان بن عفان نداشت و سرپرستی حجاج را پذیرفت!

حضرت عثمان نامه‌ای را خطاب به حجاج آن سال نوشت تا عبدالله بن عباس آن را با خود ببرد و در میان آنان قرائت کند! او در آن نامه اوضاع و احوال پیش آمده از طرف خوارج باند سبأیه و موضعگیری خود او در برابر آنان و خواسته‌هایشان را توضیح داده بود^(۱)!

۱- در تاریخ طبری: ج ۴ ص ۴۰۷ ص ۴۱۱ نص‌نامه حضرت عثمان را مطالعه کنید!

ماه ذی الحججه فرارسید و شورشیان طرفدار عبدالله بن سبا همچنان شهر مدینه را در اشغال خود داشته و خانه حضرت عثمان را در محاصره گرفته بودند! اما در عین حال حضرت عثمان رضی الله عنه امامت نماز آنان و دیگر مسلمانان را انجام می داد! و آن شورشیان نیز پشت سر او به نماز می ایستادند!؟

زمانی که حضرت عثمان متوجه گردید، آنان قصد ندارند از اشغال مدینه دست بردارند و شهر را ترک کنند! نامه هایی را نوشت و به ممالک مختلف شام و مصر و کوفه بصره فرستاد و از مردم برای بیرون راندن سپاه سبأیان از مدینه کمک و یاری خواست! او در آن نامه ها نوشته بود که:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اما بعد:

«خداوند پیامبرش محمد را بر اساس حق و راستی فرستاد تا هشداردهنده و بشارتگر باشد، هر چه را که خداوند بر او فرو فرستاده تبلیغ نمود و به درستی به مسئولیت خود عمل کرده و سپس از این جهان رفت، و کتابی را که در آن حلال و حرام و اموری که لازم بوده اند را از خود برجای نهاد، و آن ها را علیرغم خوشایند و ناخوشایند بودن برای مردم به اجرا گذاشت!

پس از او ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهم زمام امور مسلمانان را در دست گرفتند!

بعد از آن بدون آنکه خود بدانم و بدون پرسش از من و در حضور مردم به عضویت شورای حل و عقد انتخاب شدم! سپس بدون درخواست و علاقمندیم شورا در مورد خلافت من در حضور مردم به اتفاق آرا رأی به خلافت من داد!

من به گونه ای در میان مسلمانان عمل کردم که آن را معروف و مورد پسند می دانستند و منکر و ناپسند نمی شمردند، و روش من روش تبعیت بود، نه انحراف و اهل التزام بودم و از ابتداع پرهیز می نمودم و بدون تکلف به آنان اقتداء می کردم!

وقتی قضیه به پایان رسید، شراره‌ شر زبانه کشید و کینه‌توزی‌های و کشمش‌های ناروای نفسانی آغاز گردید، و بدون آنکه جرمی و خیانتی را مرتکب شوم، عده‌ای از در دشمنی با من وارد شدند!

خواسته‌ای و هدفی را دنبال می‌نمودند، اما بدون دلیل و بهانه چیز دیگری را اظهار می‌کردند، به خاطر تهمت‌هایی که به من بسته بودند مرا در حضور مردم مدینه مورد ملامت قرار دادند، و در مورد چیزهایی بر من خرده می‌گرفتند که غیر آن را به مصلحت نمی‌دانستم!

من در مورد آنان شکیبایی نمودم و سال‌هاست که با آنان مدارا نموده‌ام و خود همه اقدامات و توطئه‌های آن‌ها را دیده و شنیده‌ام، و در مورد زیر پا نهادن احکام شریعت خداوند اینک به خود جرأت و جسارت بیشتری داده‌اند!

کارشان به جایی کشیده شده که در جوار رسول خدا و حرم او در سرزمین هجرت ما را مورد تهاجم قرار داده‌اند! و عده‌ای از مردم عادی عرب نیز از آن‌ها حمایت می‌کنند! آنان درست همچون دسته‌ها و قبیله‌های «روز احزاب» شده‌اند، یا همچون آنانی هستند که در غزوه احد ما را مورد تهاجم قرار دادند، و تنها تفاوتشان با آن‌ها تظاهری است که این‌ها دارند!

هر کس می‌تواند به ما ملحق شود، از این کار کوتاهی ننماید»^(۱).

وقتی نامه حضرت عثمان به مسلمانان مناطق مختلف رسید، به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفتند و به سختی از جرأت و جسارت شورشیان و خوارج سبأیه در شگفت شدند، و برای حمایت از خلیفه مسلمانان و رهایی او و اهل مدینه از محاصره و اشغالگری مهاجمان بسیج شدند، اما تقدیر الهی سریع‌تر از اقدام آن‌ها صورت گرفت. همچنان که از لابه‌لای سیر حوادث آن را ذکر خواهیم نمود.

معاویه بن ابی سفیان سپاهی را به فرماندهی حبیب بن مسلمه فهری برای حمایت نظام اسلامی به سوی مدینه فرستاد.

عبدالله بن سعد نیز سپاهی را به فرماندهی معاویه بن خدیج سکوتی از مصر به طرف مدینه گسیل داشت!

تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم که در بصره و کوفه سکونت داشتند مردم را برای حمایت از حضرت عثمان و نظام خلافت و نجات مدینه از شورشیان و آشوب طلبان ترغیب کردند، برخی از آن اصحاب عبارت بودند از عقبه بن عمرو، عبدالله بن ابی اوفی، و حنظله بن ربیع.

تعدادی از تابعینی که در کوفه همه سعی خود را برای بسیج مردم به کار بردند، دوستان حضرت عبدالله بن مسعود بودند، مانند مسروق بن اجدع، اسودبن یزید، شریح بن الحارث و عبدالله بن حکیم.

آن عده از اصحاب و تابعین در خیابان‌های کوفه می‌گشتند و در مجالس مختلف حضور پیدا می‌کردند و خطاب به مردم می‌گفتند:

«ای مردم! امروز روز اقدام است نه فردا، و تصمیم‌گیری امروز مطلوب است نه روزی دیگر! جنگ و رویارویی با آشوبگران امروز روا و فردا نارواست، برای نجات خلیفه مسلمین و مصون ماندن نظام و امور خود قیام کنید!

عده‌ای از نیکمردان کوفه به ندای آنان پاسخ مثبت دادند، و برای حمایت از نظام خلافت و حضرت عثمان به فرماندهی قعقاع بن عمرو تمیمی راهی مدینه شدند!

اصحابی مانند: عمران بن حصین، انس بن مالک، هشام بن عامر، و تابعینی مانند: کعب بن سور و هرم بن حیان عبدی نیز مردم بصره را برای رفتن به مدینه تشویق می‌کردند!

همچنین اصحابی مانند: عباده بن صامت، ابوامامه باهلی، ابودرداء، و تابعینی همچون ابومسلم خولانی و شریک نمیری و عبدالرحمن بن غنم مردم شام را برای حمایت از نظام اسلامی و حضرت عثمان تشویق می‌کردند»^(۱)!

سپاهیان بسیاری از شام و مصر و کوفه و بصره برای حمایت از حضرت عثمان و نظام خلافت اسلامی راهی مدینه شدند، وقتی پیروان عبدالله بن سبای یهودی که مدینه را اشغال و خانه حضرت عثمان را محاصره کرده بودند، متوجه حرکت سپاهیان بسیاری شدند، دچار هراس و دلهره گردیده و تصمیم گرفتند، قبل از رسیدن آنها، توطئه خود را عملی نمایند^(۲)!

روز هشتم ماه ذی‌القعدة سال سی و پنج هجری بود که سپاه سبایه وارد مدینه شده و خانه حضرت عثمان را در محاصره گرفته بودند!

اولین روز جمعه پس از اشغال مدینه، حضرت عثمان برای اقامه نماز جمعه و سخن گفتن با مردم راهی مسجد شد!

او همراه با مردم نماز جمعه را اقامه نموده پس از پایان نماز بر روی منبر رفت - شورشیان باند سبایه و تعدادی از اصحاب و دیگر مسلمانان در مسجد حضور داشتند! حضرت عثمان بعد از آنکه بر روی منبر رفت، گفت: «شما ای دشمنان و توطئه‌گران! چرا خداوند را به دست فراموشی سپرده‌اید؟! سوگند به خداوند مردم مدینه می‌دانند که شما از طرف رسول خدا صلی الله علیه و سلم مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اید! بیایید خطاهای خود را با خوبی و اصلاحگری پاک کنید! زیرا خداوند تنها به وسیله نیکی بدی را پاک می‌گرداند!

۱- تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۵۲

۲- وقتی سپاهیان متوجه شدند، هر یکی به سرزمین خود برگشتند و به مدینه نرفتند.

محمد بن مسلمه رضی الله عنه برخاست و خطاب به شورشیان گفت من شهادت می‌دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که شما خوارج و شورشیان را مورد لعن قرار می‌داد!

حکیم بن جبله دزد و قاتل مشهو و از سرکردگان باند سبأیه در بصره برخاست و به طرف محمد بن مسلمه رفت و او را با زور بر زمین نشانید!

پس از آن زید بن ثابت رضی الله عنه برخاست و خطاب به آنها گفت: نامه‌ای را که فکر می‌کنید، عثمان برای والی خود در مصر نوشته به من نشان دهید! یکی از قداره‌بندان باند سبأیه برخاست و او را نیز با زور ساکت نمود و بر زمین نشانید!

پس از آن همه سبأیان حاضر در مسجد به ایجاد جار و جنجال پرداختند و اصحاب رسول خدا را مورد ضرب و شتم قرار دادند و آنان همراه با حرف‌های زشت و توهین‌آمیز از مسجد بیرون کردند!

سپس حضرت عثمان را که بر بالای منبر بود با سنگ و چوب مورد حمله قرار دادند. او از روی منبر بر زمین افتاد و بیهوش گردید؟! در همان حالت بیهوشی و بیماری او را بر دوش گرفته به منزل بردند!

تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم خود را برای جنگ با خوارج باند عبدالله بن سبأ یهودی - هر چند که خود تعدادشان اندک بود، آماده کردند! از جمله کسانی که خود را آماده رویارویی با آنها نمودند! عبارت بودند از: سعد بن ابی وقاص، ابوهریره، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر و بسیاری دیگر.

وقتی حضرت عثمان از این موضوع اطلاع پیدا کرد، آنها را فراخواند و به آنان امر فرمود که از جنگ با آنها خودداری کنند و شمشیرهای خود را در نیام کنند و به

خانه‌های خویش بازگردند! آنان نیز علیرغم نارضایتی درونی، دستور حضرت عثمان را عملی کردند!

حضرت علی بن ابیطالب و حضرت طلحه و زبیر رضی الله عنهم برای عیادت حضرت عثمان به منزل او رفتند و از اوضاع و احوال پیش آمده نزد او اندوه و نگرانی خود را ابراز نمودند! پس از آن به خانه‌های خویش بازگشتند!

بر خورد حضرت علی با باند عبدالله بن سبا

تعدادی از اتباع سازمان برانداز سبأیه مصر نزد حضرت علی رضی الله عنه رفتند و به او گفتند: همراه ما بیا تا او را از مقام خلافت خلع کنیم، به راستی خداوند ریختن خون او را برای ما روا نموده است!؟

حضرت علی از این پیشنهاد آن‌ها به سختی خشمگین شد و آنان را مورد لعن و نفرین قرار داد و فرمود: سوگند به خداوند هیچگاه با شما همراه نخواهم شد!

تعدادی از آنان به حضرت علی گفتند: اگر حاضر به این کار نبوده‌ای، چرا پیشتر به ما نامه نوشته و ما را به آمدن به مدینه و شورش علیه عثمان و مخالفت با او دعوت کرده‌ای؟! ما فقط به خاطر نامه تو بوده که به مدینه آمده‌ایم!

حضرت علی از این سخنان آن‌ها تعجب کرد و فرمود: سوگند به خداوند به هیچوجه نامه‌ای را برایتان نفرستاده و شما را به شورش علیه عثمان بن عفان فرا نخوانده‌ام!

آنان با شگفتی و تعجب به یکدیگر نگاه کرده و گفتند: اگر به خاطر علی بوده که آمده‌ایم، چرا او می‌گوید: من از این کار بی‌خبرم!؟

این قضیه بیشتری ما را به طریقه کار و شیطنت اتباع عبدالله بن سبا یهودی در به کارگیری و سوء استفاده از مسلمانان ساده دل و جذب آنان به طرف خود و تأثیرگذاری بر روی آن‌ها و جلب حمایت و به کارگیریشان در ایجاد فساد در امور مسلمانان و براندازی نظام خلافت، آشنا می‌گرداند!

طریقه جعل پیام و نامه از زبان اصحاب بزرگوار و نسبت دادن آن نامه‌ها به آن‌ها و ایجاد این گمان و ذهنیت در اتباع خود که آن اصحاب بزرگوار بوده‌اند که مردم را به مخالفت و شورش و خلع عثمان و یا به قتل رسانیدن او فراخوانده‌اند؟!

آری این اتباع عبدالله بن سبای یهودی بودند که به جعل نامه از طرف حضرت علی رضی الله عنه پرداخته و ساده‌دلان و ماجراجویان خود را دچار گمان و توهم نموده‌اند، که آنان تنها پس از تماس و دعوت حضرت علی بوده که علیه عثمان دست به شورش زده‌اند، به همین خاطر بود که بسیاری از آن‌ها وقتی سوگند خوردن حضرت علی را مبنی بر بی‌اطلاعی از چنان نامه‌ای شنیدند، دچار تعجب شدند!

طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه نیز نوشتن نامه به سبایان بصره و دعوت آنان به قیام علیه حضرت عثمان را به شدت تکذیب نمود. و زیربن عوام نیز در حضور سبایان کوفه از نوشتن چنان نامه‌ای و دعوت ایشان به مدینه اظهار بی‌اطلاعی نمود!

پس از کشته شدن حضرت عثمان مسروق تابعی در حضور ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنه بود که عایشه در مورد حضرت عثمان می‌گفت: عثمان را مظلومانه به شهادت رسانیدند، خداوند قاتلان او را لعنت کند! او همچون پارچه‌ای نوپاک و بی‌غل و غش بود، و آنان او را بر روی زمین انداخته و همچون گوسفند سرش را از تن جدا کردند؟!

مسروق خطاب به حضرت عایشه گفت: این نتیجه کار تو بود مگر تو نبودی که برای مردم نامه نوشته و آنان را به شورش علیه عثمان تحریک می‌کردی!

حضرت عایشه فرمود: سوگند به خداوندی که مؤمنان به او ایمان می‌آورند و کافران به او کفر می‌ورزند، تاکنون که در اینجا نشسته‌ام، یک کلمه در این مورد برای کسی چیزی نوشته و نفرستاده‌ام!!

اعمش که این روایت را از مسروق نقل می‌کند می‌گوید: برخی گمان می‌بردند که از طرف حضرت عایشه نیز چنان نامه‌ای نوشته شده است^(۱)!

جعل نامه از زبان اصحاب بزرگوار رسول خدا یکی از زشت‌ترین و خبیث‌ترین وسایل شیطانی بود که سرکردگان باند عبدالله بن سبای یهودی، برای تأثیرگذاری بر روی ساده‌دلان و تحریک آنان علیه حضرت عثمان از آن استفاده می‌کردند! آنان نامه‌هایی را از زبان علی بن ابیطالب و ام المؤمنین عایشه و طلحه و زبیر و حتی از طرف خود حضرت عثمان جعل کرده بودند!

پس از آن درگیر و ضرب و شتمی که در اواسط ماه ذی‌القعدة روی داد و به افتادن حضرت عثمان از روی منبر و بیهوش شدنش انجامید، حضرت عثمان همچنان امامت نماز را در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم بر عهده داشت و مسلمانان مدینه و حتی خود خوارج فریب خورده پشت سر او نماز می‌خواندند!

محاصره منزل حضرت عثمان

چند روز پس از آن بود که خوارج او را در داخل خانه‌اش محاصره و زندانی نموده و از خروج او برای اقامه نماز جلوگیری کردند و حتی اجازه ندادند که هیچیک از بزرگان اصحاب امامت نماز را بر عهده بگیرند!

آنان عملاً زمام قدرت را در مدینه به دست گرفتند و همه راه‌ها و خیابان‌های آن را در کنترل خود درآورده و از تجمع مسلمانان جلوگیری کرده و به حضرت عثمان اجازه خروج از منزلش را نمی‌دادند!

سرکرده شورشیان سبای مصر به نام غافقی بن حرب عکی که در ایام محاصره عملاً حاکم مدینه گردیده بود، پیشنماز می‌شد و تنها اتباع عبدالله بن سبأ که از مصر و کوفه و بصره آمده بودند پشت سر او نماز می‌خواندند!

۱- البدایة و النهایة : ابن کثیر ج ۷ ص ۱۹۵

اما مردم مدینه در خانه‌های خود ماندند و هیچکس از ترس آنان بدون همراه داشتن اسلحه خود از منزل خارج نمی‌شد، زیرا تعدادشان در مقایسه با آنها بسیار کم بود^(۱). در روزهای آخر محاصره مدینه تعدادی از بزرگان اصحاب همچون علی، طلحه، زبیر و سعد و ... از شهر مدینه خارج شدند.

وقتی که باند برانداز عبدالله بن سبای یهودی حضرت عثمان را در منزل خود به وسیله حدود هفتصد نفر در محاصره گرفته بودند، مجموعه‌ای از اصحاب از جمله عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، ابوهریره، حسن و حسین فرزندان حضرت علی، و مروان بن حکم و عده‌ای دیگر در خانه حضرت عثمان بوده و کار محافظت از او را در برعهده داشتند! چنانچه حضرت عثمان به ایشان اجازه می‌داد، آنان با شورشیان برانداز به مقابله برمی‌خاستند، اما او ترجیح می‌داد که اصحاب با آنان وارد جنگ نشوند! و خطاب به ایشان فرمود: تمامی شما را که با من تعهد اطاعت بسته‌اید! سوگند می‌دهم که شمشیرهای خود را غلاف کنید و به منازل خویش بازگردید!

زیدبن ثابت نزد حضرت عثمان آمد و گفت: حدود هفتصد نفر از اصحاب در شهر حضور دارند و می‌گویند: اگر اجازه بدهی، ما می‌خواهیم بار دیگر حامی دین خداوند باشیم!

حضرت عثمان به او فرمود: مرا به جنگ نیازی نیست و دست بردارید و جنگ نکنید! حضرت ابوهریره نیز در حالی که شمشیرش را بر کمر بسته بود نزد او آمده و گفت: یا امیرالمؤمنین امروزه در حمایت از تو شمشیرزدن شیرین است!

حضرت عثمان گفت: من تصمیم دارم با آنان وارد جنگ نشویم و هر چه زودتر به منزل خویش بازگرد! و با کسی درگیر مشو!

عبدالله بن عمر رضی الله عنه نیز نزد حضرت عثمان آمد و برای جنگ با خوارج خود را آماده کرده بود. حضرت عثمان به او فرمود: برخیز و از طرف من به مردم بگو: در خانه‌های خود بمانند و با این خوارج شورش درگیر نشوند!

سُلَیْط بن ابی سلیط رضی الله عنه می‌گوید: حضرت عثمان رضی الله عنه ما را از درگیر شدن با اتباع ابن سبا برحذر می‌داشت، اگر او اجازه چنین کاری را می‌داد با آنان رویارویی می‌کردیم و برای اخراج آنها از مدینه تلاش می‌کردیم.

عبدالله بن عامر بن ربیع می‌گوید: در منزل حضرت عثمان و در کنار او بودم، او به ما فرمود: من در این مورد عزم خویش را جزم کرده‌ام که به همه کسانی که به من تعهد التزام و اطاعت سپرده‌اند، توصیه نمایم که با آنان وارد جنگ نشوند! و گرامی‌ترین و قهرمان‌ترین شما نزد من کسی است که امروز دست به اسلحه نبرد!

همچنان که گفته شد گروهی از فرزندان اصحاب از جمله حسن و حسین فرزندان حضرت علی، عبدالله بن زبیر، محمد بن طلحه، مروان بن حکم، عبدالله بن عمر رضی الله عنهم در خانه حضرت عثمان و در کنار او بودند!

حضرت عثمان به آنان فرمود: من به شما توصیه می‌کنم که به خانه‌های خویش برگردید و اسلحه‌هایتان را بر زمین بگذارید و در خانه بمانید!^(۱)

شورشیان باند عبدالله بن سبا یکی از سرکردگان خود را به نام اشتر نخعی - مالک بن الحارث - نزد حضرت عثمان فرستادند تا او را برای استعفا از مقام خلافت تحت فشار قرار دهد!

حضرت عثمان بن او فرمود: شما چی می‌خواهید؟

اشتر گفت: یکی از این سه راه را از تو می‌خواهیم و جز قبول یکی از آنها چاره دیگری نداری!

حضرت عثمان گفت: آن‌ها چیستند؟

اشتر نخعی گفت: اول اینکه از مقام خلافت استعفا بدهی و به مردم بگویی، این شما و این قضیه خلافت، هر کسی را که می‌خواهید انتخاب کنید!

دوم: اگر چنین نمی‌کنی، خود حکم مجازات و حد شرعی را بر خویش صادر کن!؟

سوم: اگر این کار را هم نکنی، بدون تردید، ما با تو برخورد می‌کنیم!

حضرت عثمان به او گفت من هیچگاه قضیه خلافت را برای بازیچه قرار گرفتن آن به دست شما رها نخواهم نمود، و ردایی را که طبق احکام دین خداوند (اهل حل و عقد) بر دوش من نهاده‌اند، از دوش خود برنخواهم داشت و امت محمد را دچار تفرقه و نزاع نخواهم نمود!

اما در مورد اینکه حکم قصاص و مجازات خود را صادر کنم! من کاری نکرده‌ام تا مستحق چنان مجازاتی باشم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهم چنان نکرده‌اند! و از طرف دیگری بدن من تحمل چنان مجازاتی را ندارد!

اگر مرا به قتل برسانید، به خاطر آنکه کاری را که سبب کشته شدنم باشد، انجام نداده‌ام، شما ظالم و من مظلوم خواهم بود، سوگند به خداوند اگر چنین کاری را بکنید، برای همیشه همه اهل ایمان از شما بدشان خواهد آمد، و خود شما هیچگاه با هم وحدت پیدا نخواهید کرد و به هیچوجه در برابر دشمن صف واحدی نخواهید داشت»^(۱)!

حضرت عثمان با تعدادی از بزرگان اصحاب در این مورد مشورت نمود و از ایشان نظرخواهی کرد:

عبدالله بن زبیر که قبل از دستور حضرت عثمان به محافظان مبنی بر بازگشت به خانه‌های خود، امیر آنهایی بود که در منزل بودند، خطاب به او گفت: من سه راه را به تو پیشنهاد می‌کنم:

- یا اینکه برای حج عمره لباس احرام بپوشی، زیرا در چنین حالتی کشتن تو حرام و ممنوع خواهد بود!

- یا اینکه از مدینه خارج شوی و به شام نزد معاویه بروی!

- یا اینکه به ما اجازه بدهی که علیه آنها دست به شمشیر ببریم و سرهایشان را از تن جدا کنیم، و در نهایت اینکه یا ما بر حق بوده‌ایم و یا ایشان، که خداوند خود داوری خواهد فرمود:

حضرت عثمان فرمود: بستن احرام حج مانع از آن نخواهد شد که آنان مرا به قتل برسانند! زیرا آنان چه در حال احرام باشم یا نباشم ریختن خون مرا برای خود حلال و روا می‌شمارند!

در مورد رفتن به شام نیز باید بگویم که: به چند دلیل این کار را نخواهم کرد، اول اینکه نمی‌خواهم بودن در جوار رسول خدا را ترک کنم و دوم به خود اجازه نمی‌دهم از ترس آنها از مدینه فرار کنم و پس از آن کافران و دشمنان با شنیدن آن شادمان شوند! و مرا مورد ملامت و تمسخر قرار دهند!

اما راجع به جنگ با ایشان، امیدوارم در حالی به حضور خداوند بروم که به خاطر من یک قطره خون از کسی بر زمین ریخته نشده باشد^(۱)؟!

حضرت عثمان از عبدالله بن عمر رضی الله عنهم در این مورد نظرخواهی نمود و گفت: آنها از من می‌خواهند یا استعفا بدهم، بیا خود را برای کشته شدن آماده کنم! عبدالله بن عمر گفت: یا امیرالمؤمنین! آیا تو در این دنیا برای همیشه زنده خواهی ماند؟

حضرت عثمان فرمود، نه!

عبدالله بن عمر گفت: به غیر از کشتن تو چکاری می‌تواند انجام دهند؟

حضرت عثمان فرمود: هیچ کاری دیگری از دستشان ساخته نیست!
 عبدالله بن عمر گفت: بهشت و یا جهنم رفتن تو در اختیار آنان است؟
 حضرت عثمان فرمود: نه به دست آنها نیست!

عبدالله بن عمر گفت: عبای خلافت را از دوش خویش بردار زیرا اگر چنین کنی!
 رسم و عادت بدی را از خود برجای خواهی نهاد و هر گاه عده‌ای از خلیفه ناراضی
 باشند، اقدام به خلع و یا قتل او خواهند کرد»^(۱)!

به حکمت و دوراندیشی حضرت عبدالله بن عمر آفرین باید گفت! او نمی‌خواست
 حضرت عثمان روش ناپسندی را - برای خلفای بعد از خود برجای بگذارد - هر چند
 محال بود او چنین کند - زیرا اگر حضرت عثمان تسلیم خواسته‌های شورشیان پیرو
 عبدالله بن یهودی می‌شد و از مقام خلافت استعفا می‌داد، مقام خلافت بازیچه دست
 طمع‌ورزان و کینه‌توزان می‌گردید، و در نظر مردم منزلت و ابهت خود را از دست می‌داد!
 حضرت عثمان رضی الله عنه پس از مشورت با ابن عمر و دیگر اصحاب رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم سنت دیگری را ترسیم نمود و راه صبر و شکیبایی را در پیش
 گرفت که نه از مقام خلافت استعفا داد و نه کاری کرد که قطره‌خونی از مسلمانی بر
 زمین ریخته شود!

آخرین ملاقات عمومی حضرت عثمان رضی الله عنه چند هفته پس از محاصره منزل
 او بود، او مردم و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به اجتماعی عمومی دعوت
 نمود، که در پیشاپیش آنها حضرت علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم قرار داشتند، و
 همه مردم صلح طلب مقیم مدینه و حتی سبأیانی که مدینه را در محاصره و اشغال خود
 داشتند، در آن شرکت نمودند.

وقتی همه جمع شده و بر روی زمین نشستند، حضرت عثمان رضی الله عنه برخاست و گفت: «خداوند به این سبب دنیا را در اختیار شما قرار داده تا به وسیله آن سعادت آخرت را بجویند! و آن را در اختیارتان ننهاده تا دو دستی به آن بچسبید! زیرا به درستی این جهان رفتنی و تمام شدنی است و جهان دیگر ماندنی و ابدی است، دنیای فانی شما را فریب ندهد و خوار نکند! و آنگونه به خود مشغول ندارد که دنیای دیگری را به دست فراموشی بسپارید! آنچه را که ماندنی است بر آنچه که رفتنی است برتری دهید! زیرا به راستی از دنیا خواهید بُرید و به سوی خدای متعال خواهید رفت.

تقوا و پرهیزکاری را پیشه خویش کنید، زیرا تقوا و پرهیزکاری شما را از خشم و انتقام او مصون خواهد داشت! با جماعت اهل ایمان همراه باشید و به صورت دسته‌های پراکنده درنیایید! زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿... وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾
[آل عمران: ۱۰۳]

«... نعمت خداوند را بر خود به یاد آورید، آنگاه که دشمن یکدیگر بودید، و خداوند دل‌های شما را بهم پیوند داد و الفت بخشید و در پرتو نعمت او به صورت برادر هم درآمدید!».

حضرت عثمان در ادامه سخنان خود گفت:

«مردم مدینه! شما را به خداوند می‌سپارم و از او می‌خواهم که خلیفه پس از من را توفیق عطا فرماید که به بهترین وجه کار خود را انجام دهد! من از امروز نزد کسی نخواهم رفت و در خانه خویش خواهم ماند، تا خداوند خود سرنوشت مرا رقم بزند! و این خوارج شورش را همچنان در جلو منزل خود ناامید خواهم نمود و هیچ خواسته‌های از خواسته‌ای نامشروع آن‌ها را برآورده نخواهم کرد. خواسته‌هایی که به ضرر دین و

دنیای شما تمام خواهند شد، تا اینکه خداوند بر اساس آنچه که دوست می‌دارد، اراده‌اش را عملی نماید»^(۱)!

زمانی که شورشیان فریب خورده پیرو عبدالله بن سبای یهودی متوجه شدند که عثمان به هیچوجه با آنها وارد معامله نمی‌شود و کوتاه نمی‌آید، محاصره خانه او را سخت‌تر کردند، و به هیچکس اجازه ورود به آنجا را نمی‌دادند حتی از رسانیدن آب و غذا به منزل حضرت عثمان جلوگیری می‌کردند؟

خانواده آل حزم در همسایگی حضرت عثمان بودند، او کسی را به منزل ایشان فرستاد و گفت: پسران را نزد علی بن ابیطالب و طلحه و زبیر و همسران رسول خدا بفرستید و به آنها بگویید! خوارج شورش اجازه آوردن آب را به ما نمی‌دهند، اگر می‌توانید و برایتان ممکن است مقداری آب برای ما بفرستید!

پس از نماز صبح حضرت علی رضی الله عنه به طرف شورشانی که منزل حضرت عثمان را محاصره کرده بودند آمد و خطاب به آنها فرمود:

«... به راستی کاری که شما انجام می‌دهید هیچ شباهتی با کار اهل ایمان ندارد! و با عملکرد اهل کفر هم نمی‌خواند! آب و غذا را از او قطع نکنید! ایرانیان و رومیان وقتی دیگران را به اسارت در می‌آوردند، به آنان آب و غذا می‌دهند، شما به چه دلیل محاصره و کشتن عثمان را بر خود روا می‌شمارید؟!»

آنان با وقاحت و بی‌ادبی تمام حضرت علی را از آنجا دور کردند و گفتند: سوگند به خداوند، اجازه ورود آب و غذا را به داخل منزل او نمی‌دهیم!

حضرت علی وقتی متوجه شد که فریب‌خوردگان عبدالله بن سبای یهودی اجازه نمی‌دهند آب و غذا به ساکنین منزل حضرت عثمان برسد، بار دیگر به منزل نزدیک شد

و برای آنکه حضرت عثمان را متوجه تلاش بی‌سود خود بنماید، عمامه‌اش را برداشت و آن را به داخل حیاط منزل پرتاب کرد!

ام المؤمنین‌ام حبیبه (رمله بنت ابی‌سفیان) هم برای کمک به ساکنین منزل حضرت عثمان و رسانیدن آب به ایشان تلاش نمود!

او سوار بر استری که بر آن مشک آبی قرار داشت، به طرف منزل حضرت عثمان آمد، اما شورشیان آشوب طلب سبأی جلوی او را گرفته و مانع از ورودش به منزل شدند!

به آنان گفته شد: این خانم‌ام حبیبه همسر رسول خداست!

گفتند: به هیچوجه به او هم اجازه ورود به منزل را نمی‌دهیم!

سپس بر سر و روی استری که‌ام حبیبه بر آن سوار بود زدند!

ام حبیبه گفت: من در مورد اموال و ودیعه‌های خانوادگی که نزد حضرت عثمان است با او کار دارم و به خاطر ضایع نشدن اموال بیوه زنان و یتیمان لازم است او را ملاقات کنم!

گفتند: تو داری دروغ می‌گویی! فقط می‌خواهی برای آنان آب ببری!

آنان بدون توجه به کاری که داشتند به همسر رسول خدا صلی الله علیه و سلم انجام می‌دادند، افسار استر او را بریدند و چیزی نمانده بود که‌ام المؤمنین‌ام حبیبه بر روی زمین بیافتد؟! و اگر مسلمانانی که در نزدیکی او بودند، به کمک او نمی‌شتافتند، او بر زمین می‌افتاد.

وقتی حضرت عایشه رضی الله عنه از برخوردی که باند برانداز سبأیه با‌ام حبیبه نموده بودند، باخبر شد، به شدت از خوارج سبأیه خشمگین شد و از آنجا که از او هم کاری ساخته نبود و تحمل دیدن آن وضع را نداشت تصمیم گرفت برای ادای مراسم حج به مکه برود.

مروان بن حکم با شتاب نزد او رفت و گفت: یام المؤمنین! اگر در مدینه بمانی بهتر است! زیرا اشغالگران سبأی ممکن است از تو حساب ببرند و برای حضرت عثمان مشکلی را به وجود نیاورند!

حضرت عایشه فرمود: مروان! مگر می‌خواهی آن رفتاری را که باام حبیبه داشتند با من هم تکرار کنند؟! کسی هم نباشد از من دفاع کند؟! نه، سوگند به خداوند خود را به این خواری دچار نمی‌کنم! نمی‌دانم سرانجام کار خوارج شورشی به کجا کشیده می‌شود؟ سوگند به خداوند اگر برای ناامیدن نمودن آن عده جهت دستیابی به اهدافشان کاری از من ساخته بود از انجام به آن کوتاهی نمی‌کردم!

حضرت عایشه از برادرش محمد بن ابی بکر که فریب عبدالله بن سبای یهودی را خورده و اکنون از سرکردگان شورشیان به شمار می‌آمد - خواست برای رفتن به سفر حج او را همراهی کند! اما محمد از همراهی با خواهرش خودداری نمود و باقی ماندن در مدینه را برای همراهی با شورشیان در محاصره منزل حضرت عثمان ترجیح داد!؟

وقتی حنظله بن ربیع کاتب رضی الله عنه از موضع‌گیری محمد بن ابی بکر باخبر گردید، خطاب به او گفت: ای محمد! خواهرات از تو خواست برای رفتن به حج او را همراهی کنی اما تو به او پاسخ منفی دادی! از طرف دیگر گرگ‌های درنده عرب و ناپرهیزکاران، تو را به اقدام حرام و ناروای شورش علیه خلیفه مسلمین فراخواندند، و تو به دعوت آنان پاسخ مثبت می‌دهی؟!؟

محمد بن ابی بکر بر او خشم گرفت و گفت: تو را چکار به این کارها! تو حق دخالت در کار مرا نداری!

ابن حنظله در حالی که این اشعار را که در اوج حکمت و خرد قرار دارند می‌خواند، بازگشت:

عجبت لما یخوض الناس فیہ
ولو زالت لزال الخیر عنہم
یرومون الخلافة أن تـزولا
ولا قـوا بعدھا ذلا ذلیلاً

وكانوا كاليهود أو النصارى سواء كلهم ضلّوا السبيلاً^(۱)

«از کاری که این مردم به آن دست زده‌اند، در شگفتم، آنان درصددند تا خلافترا براندازند. اگر خلافت از بین برود، مردم همه خیر و منافعشان را از دست خواهند داد و پس از آن به خواری و درماندگی دچار خواهند شد و به سان یهودیان و مسیحیان درخواهند آمد که همه راه گمراهی را در پیش گرفته‌اند.»

همان چیزی را که حنظله با فراست ایمانی خود پیش‌بینی کرد، به وقوع پیوست و سقوط خلافت و تفرقه میان مسلمانان به گمراهی و خواری مسلمانان انجامید!

حنظله با ژرف‌نگری و دوراندیشی خود به درستی دریافته بود که هدف شورشیان پیرو عبدالله بن سبای یهودی شخص حضرت عثمان نیست، بلکه مقصد نهایی سرکردگان شیطنت‌پیشه آن باند، براندازی نظام سیاسی اسلام و از بین بردن نظام خلافت است!

لیلی دختر عمیس خواهر مادری محمدبن ابی‌بکر و خواهر پدر و مادری محمدبن جعفر بن ابیطالب - زیرا اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابیطالب بود که پس از شهادت جعفر در جنگ «مؤته» حضرت ابوبکر با او ازدواج نموده بود - لیلی به آنان گفت:

«شمع خود را می‌سوزاند ولی نور و روشنایش برای دیگران است، در ارتباط با کسی که نسبت به شما جرمی و ظلمی را مرتکب نشده خود را دچار معصیت نکنید.» کاری که امروزه برای آن تلاش می‌کنید و می‌خواهید عثمان را از میان بردارید، سودش را دیگران خواهند برد، و حسرتش را شما خواهید خورد، مواظب باشید کاری که امروزه انجام می‌دهید مایه حسرت و شرمندگی فردایتان نشود!

آنان از لیلی بنت عمیس خواهر خود خشمگین شدند و گفتند: کاری را که عثمان بر سر ما آورده هیچگاه فراموش نمی‌کنیم!

لیلی گفت: عثمان با شما چکار کرده بود؟ مگر به جز این بوده که شما را به التزام به احکام شریعت فراخوانده و به خاطر مخالفت با او امر الهی شما را ادب نموده بود^(۱)؟

بیش از یک ماه از محاصره منزل حضرت عثمان می‌گذشت. زیرا این محاصره از روز هشتم ماه ذی‌القعدة آغاز شده بود.

از طرف دیگر سپاهییانی از مصر و شام و بصره و کوفه برای حمایت از حضرت عثمان در برابر شورشیان پیرو عبدالله بن سبای یهودی راهی مدینه شده بودند. همچنان که گفته شد: شورشیان از حرکت سپاهیان مسلمان به سوی مدینه اطلاع داشتند و می‌خواستند، قبل از رسیدن آنان با کشتن عثمان او را از میان بردارند، و زمینه را برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و عدم اتفاق آنان علیه ایشان فراهم سازند.

از طرف دیگر خوارج شورش می‌دانستند که مراسم حج به پایان رسیده و حجاج خانه خدا برای حمایت از حضرت عثمان و سرکوب آنان راه مدینه را در پیش گرفته‌اند! عبدالله بن عباس رضی الله عنه نامه حضرت عثمان را خطاب به حجاج در جمع آنان خواند و به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفتند و گفتند: پس از پایان مناسک حج برای جنگ با شورشیان مصری و همدستان آنان که مدینه و خانه حضرت عثمان را محاصره کرده‌اند راهی مدینه می‌شویم و آن را عبادتی به شمار می‌آوریم و بر عبادت حج می‌افزاییم!

عملاً پیشقراولان حجاج به مدینه نزدیک شده و اولین کسی که وارد مدینه شد و بلافاصله به رویارویی با محاصره‌کنندگان منزل حضرت عثمان رفت مغیره بن احنس بود. میان شورشیان و ساکنین منزل - که مجموعه‌ای از فرزندان اصحاب مانند: حضرت حسن و حسین و محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر وابن‌الحکم برای

محافظت از او در منزل بودند، درگیری و کشمکشی مختصر روی داد. شورشیان برای وارد شدن به داخل منزل و برخورد نهایی دنبال بهانه بودند!

چند روز قبل از به شهادت رسیدن حضرت عثمان، عبدالله بن سلام صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم - که قبل از مسلمان شدن رئیس و بزرگ همه علمای و دانشمندان یهود بود- جلو منزل حضرت عثمان رفت و خطاب به شورشیان فریب خورده گفت:

«شما ای شورشیان امام و خلیفه مسلمین را به قتل نرسانید! و با این کار خود زمینه را برای آنکه خداوند بر رویتان شمشیر بکشد فراهم نکنید! سوگند به خداوند اگر کاری کنید که شمشیر الهی بر روی شما از نیام کشیده شود، هیچگاه در نیام نخواهد رفت. وای بر شما! امروزه سلطه شما از طریق چماق و تازیانه است، اما اگر او را به قتل برسانید، تنها از طریق نیزه و شمشیر می‌توانید سلطه خویش برپا دارید!

وای بر شما! امروزه شهر مدینه مملو از فرشتگان الهی است و از طرف آنها محافظت می‌شود، سوگند به خداوند اگر او را بکشید، آن ملایک شهر مدینه را ترک خواهند کرد!» شورشیان باند برانداز از سخنان عبدالله بن سلام برآشفتنند و همراه با ملامت و سرزنش به او گفتند: ای یهودی‌زاده، تو و این حرف‌ها! تو کجا و این حرف‌ها کجا؟^(۱)

سخنان عبدالله بن سلام در اوج خردمندی و دوراندیشی و زیبایی قرار داشت و با سخنان ابن حنظله که پیش از او با شورشیان در میان نهاده بود بسیار شباهت داشت. در واقع عملاً آنچه که عبدالله بن سلام، شورشیان فریب خورده را از آن برحذر داشته بود، پس از آنکه خون حضرت عثمان را بر زمین ریختند، به وقوع پیوست!

خونی که ناروا بر زمین ریخته شد

همچنان که گفته شده: شورشیان سبأیه می دانستند که زمان زیادی تا رسیدن سپاهیان اسلام که از مناطق مختلف راه مدینه را در پیش گرفته باقی نمانده است! و در مورد خود دچار دلهره شدند و تنها راه حل را در کشتن هر چه زودتر حضرت عثمان می دانستند! سرکرده هایشان بر این باور بودند که تنها راه نجات آنان از آن مخمصه کشتن عثمان است، و اگر او را نکشتند، آنان به دست مردم مسلمان کشته خواهند شد، اما اگر او را بکشند، کشته شدن او مردم را به خود مشغول خواهد داشت!

به همین سبب سرکردگان شیطنت پیشه باند برانداز عبدالله بن سبای یهودی در آخرین روزهای محاصره تصمیم گرفتند حضرت عثمان را به قتل برسانند!

همچنان که گفته شد: مغیره بن اخنس برای حمایت از حضرت عثمان بلافاصله پس از پایان مراسم حج و رسیدن به مدینه به هر طریق بود خود را به داخل منزل رسانید و به دیگر اصحاب مدافع عثمان بن عفان پیوست!

مغیره از درون منزل پشت در ایستاده و مراقب اوضاع بود، وی گفت: اگر امیرالمؤمنین عثمان را تنها بگذاریم، جواب خداوند را چگونه بدهیم؟ باید تا پای جان با آنان جنگید»^(۱)

در روزهای پایانی محاصره حضرت عثمان بیشتر اوقات خود را به اقامه نماز و قرائت قرآن می گذارند، تا می توانست نماز می خواند و وقتی خسته می شد به قرائت قرآن می پرداخت.

شورشیان تصمیم گرفتند: اولین حمله خود را به داخل منزل آغاز کنند، آنان اقدام به آتش زدن درب و قسمتی از سقف نمودند، مدافعین داخل برای خاموش کردن آن تلاشی

کردند، اما درب و قسمتی از منزل به شدت آسیب دیدند و تعدادی از چوب‌های سقف منزل سوخته و شکستند!

مدافعین منزل که تعدادی از آن‌ها عبارت بودند از مغیره بن احنس، حسن بن علی، محمد بن طلحه، سعید بن عاص، مروان بن حکم، عبدالله بن زبیر، زیاد بن نعیم فهری و نیاز بن عبدالله اسلمی و ابوهریره با مهاجمان شورشی به رویارویی پرداختند!

ابوهریره در حالی که با آنان می‌جنگید، خطاب به مدافعین می‌گفت: در جنگ با اینان از من بیاموزید و مرا سرمشق خویش نمایید! این روز روزی است که شمشیر زدن در آن لذتبخش و جنگیدن در آن رواست! و در همان حال خطاب به خوارج سبأی می‌گفت:

﴿وَيَقَوْمٍ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَتَدْعُونِي إِلَى النَّارِ﴾ [غافر: ۴۱]

«ای قوم من! چرا؟ من شما را به سوی نجات و رستگاری دعوت می‌کنم، اما شما مرا به سوی آتش دوزخ فرا می‌خوانید.»

در حالی که مدافعین با شورشیان می‌جنگیدند، حضرت عثمان همچنان به نماز مشغول بود، و داشت سوره «طه» را در نمازش قرائت می‌کرد! و به درستی متوجه نبود که در بیرون منزل چه خبر است! او به هیچوجه در قرائتش دچار اضطراب و پریشانی نگردید و نمازش را قطع ننمود و پس از پایان سوره «طه» به رکوع و سجود رفت و پس از پایان نماز شروع به قرائت سوره آل عمران نمود!

اولین کسی که در جلو منزل حضرت عثمان کشته شد مغیره بن احنس بود که به دست یکی از مردان شورشی از قبیله لیث به شهادت رسید و قاتل لحظاتی بعد از کار خود نادم شد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

عبدالرحمن بن عدیس یکی از سرکردگان خوارج سبأی به مرد لیشی گفت: چی شده؟ گفت: من پیشتر در خواب یک نفر را دیده بودم که خطاب به من گفت: ای قاتل مغیره! خود را برای آتش جهنم آماده کن!! و اینک او را کشتم!؟

یکی از مردان طایفه کنانی نیز نیازبن عبدالله بن اسلمی را در کنار درب منزل حضرت عثمان رضی الله عنه کشت، و او دومین کسی بود که به شهادت رسید!

حضرت عثمان متوجه درگیری میان مدافعین و شورشیان شد و به جلو منزل آمد وقتی با جنازه دو نفر از آنان روبرو گردید به شدت اندوهگین شد و با تأکید بسیار از مدافعین خواست با آنان درگیر نشوند و شمشیرهای خویش را در نیام کنند! و بار دیگر دستور داد که از منزل خارج شده به منازل خود بازگردند!

آنان به جز اطاعت از امر او چاره دیگری نداشتند و همه آنان منزل او را ترک کرده و به سوی خانه‌های خویش رفتند!

به این ترتیب درگیری میان مسلمانان مدافع و شورشیان باند عبدالله بن سبأی یهودی به دستور حضرت پایان پذیرفت!

آخرین کسی که منزل را ترک کرد، عبدالله بن زبیر رضی الله عنه بود که حضرت عثمان وصیت نامه خود را در اختیار او گذاشت تا به پدرش زبیر بن عوام بدهد^(۱).

حضرت عثمان همراه با خانواده و چند پیش خدمت در داخل منزل در محاصره صدها مرد سبأی باقی ماندند!

روز جمعه هشتم ماه ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری فرارسید و تا آن زمان چهل شبانه‌روز از محاصره منزل می‌گذشت!

آن روز را حضرت عثمان روزه بود، و می‌دانست که به پایان عمر او چیزی باقی نمانده است و این شورشیان او را خواهند کشت! و همچون همیشه به نماز و قرائت قرآن مشغول شد!

سبأیان فریب‌خورده یهودی وارد منزل شده و به تخریب منزل و ضرب و شتم ساکنین آن پرداختند!

یکی از سبأیان در حالی که شمشیرش را از نیام کشیده بود، به حضرت عثمان نزدیک شد و گفت: اگر از خلافت استعفا بدهی کاری به کار تو نخواهیم داشت!

حضرت عثمان گفت: وای بر تو! سوگند به خداوند! نه در زمان جاهلیت و نه در زمان مسلمان شدن، مرتکب زنا نشده و هیچگاه آرزوی آن را نداشته و در اندیشه آن نبوده‌ام، سوگند به خداوند از زمانی که دست راست خود را در دست رسول خدا گذاشته و با او بیعت کرده‌ام آن دستم را بر روی عورتم نگذاشته‌ام!

به هیچ‌وجه ردایی را که (اهل حل و عقد بر اساس احکام) خداوند بر من پوشانیده‌اند از تن بیرون نخواهم آورد، و تا خداوند اهل سعادت را سعادت‌مند و اهل شقاوت را دچار شقاوت گرداند، از این مسئولیت استعفا نخواهم داد!

آن مرد حضرت عثمان را تنها گذاشت و از منزل خارج شد و به میان دوستان شورش خود رفت، آنان به او گفتند: چکار کردی؟ او را کشتی؟

گفت: به خدا سوگند دچار مشکلی بزرگ و پیچیده‌ای شده‌ایم و به خدا سوگند تنها راه نجات ما از دست مردم و سپاهیان که در راهند کشتن عثمان است که کشتن او هم برای ما روا نیست! من نمی‌دانم چکار کنم؟

سرکردگان باند برانداز عبدالله بن سبأ یهودی مرد دیگری را برای کشتن حضرت عثمان به اطاق او فرستادند!

حضرت عثمان فرمود: تو از کدام قبیله‌ای؟

گفت: من از طایفه لیث هستم!

حضرت عثمان گفت: بیرون برو! تو کسی نیستی که مرا به قتل برسانی.

گفت: چرا؟

حضرت عثمان گفت: مگر تو فلانی نیستی که فلان روز با چند نفر از دوستانت

بودی، رسول خدا برایت دعا فرمود؟

گفت: آری من بودم!

حضرت عثمان فرمود: برادر عزیز! برو بیرون و دعای رسول خدا را تباه مگردان و خود را از آن محروم مکن!
 آن مرد به خود آمد و از کار خویش پشیمان شد و از اطاق حضرت عثمان بیرون رفت، سپس سبایان را رها کرد و رفت.
 سرکردگان باند برانداز مردی قریشی را برای کشتن حضرت عثمان به داخل منزل فرستادند.

آن مرد داخل شد و گفت: ای عثمان امروز به دست من کشته می شوی!
 حضرت عثمان فرمود: خیر فلانی، تو مرا نخواهی کشت!
 گفت: چگونه تو را نخواهم کشت!؟

حضرت عثمان گفت: من خود شاهد بودم که فلان و فلان روز رسول خدا برای تو از خداوند طلب مغفرت فرمود، به همین خاطر دست تو به خون کسی آلوده نمی شود!
 آن مرد نیز به خود آمد و از اقدام خویش نادم شد، از خداوند آمرزش طلبید و از خانه خارج شد، بعد از همکاری با شورشیان خودداری کرد!
 آخرین کسی که وارد اطاق حضرت عثمان شد، محمد بن ابی بکر بود، او ریش حضرت عثمان را گرفت و به طرف خود کشید!؟

حضرت عثمان گفت: محمد! ریشم را رها کن و از روی سینه ام برخیز! تو چیزی را گرفته و بر جایی نشسته ای که اگر پدرت ابوبکر صدیق تو را در این حال می دید به سختی تو را مجازات می کرد!

برادرزاده! هیچ فکر کرده ای که چکار داری می کنی؟ مگر تو بر خداوند خشم گرفته ای؟ من با تو چکار کرده ام؟ مگر غیر از این بوده که جرمی را مرتکب شدی و من نیز دستور دادم طبق احکام الهی مجازات شوی!؟

محمد بن ابی بکر نیز به خود آمد و از روی سینه حضرت عثمان برخاست و با حالت پشیمانی از منزل خارج شد^(۱)!

سرکردگان خوارج از خودداری آن چهار نفر از کشتن حضرت عثمان در شگفت شدند، که چگونه آنان چهار نفر را مأمور کشتن او کردند. اما عثمان با آنان سخن گفت و ایشان را منصرف نمود، و با حالت ندامت از اطاق و منزل او خارج شدند!

در چنین اوضاع و احوالی سه نفر از سرکردگان باند عبدالله بن سبأ یهودی تصمیم گرفتند هر سه به اطاقش وارد شوند و با هم او را به قتل برسانند! عصر روز جمعه بود، عثمان بر روی زمین نشسته و قرآنی پیش روی او قرار داشت و در حالت روزه به قرائت آن مشغول بود.

غافقی بن حرب سرکرده خوارج و سودان بن حمران سکونی و قتیبه بن فلان سکوتی وارد اطاق حضرت عثمان شدند!

غافقی با میله آهنی که در دست داشت ضربه‌ای را بر سر حضرت عثمان وارد کرد و بر قرآنی که پیش روی او بود لگد زد! قرآنی چرخشی خورد و دوباره جلو حضرت عثمان قرار گرفت، و خون در سر و صورت حضرت عثمان جاری شد و قطراتی از آن بر روی آیه زیر ریخته شد!

﴿... فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۳۷]

«خداوند تو را در برابر آنان کفایت خواهد کرد و او شنوا و آگاه است».

سودان بن حمران سکوتی به حضرت عثمان نزدیک شد و شمشیرش را برای وارد کردن ضربه‌ای کاری به او بالا برد، اما همسرش «نائله بنت فرافصه» خود را در میان او و حضرت عثمان رسانید و شمشیر سودان بر دست نائله فرود آمد و انگشتان دست او را قطع کرد، و در حالی که خون از انگشتانش فوران می‌کرد، به اطاق دیگر رفت!

۱- به تفصیل سخنان حضرت عثمان با آن چهار نفر در تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۹۰ مراجعه شود.

سودان با کلمات و رفتار بسیار زشت و جاهلانہ‌ای با نائلہ برخورد نمود کہ تنها از آدم‌های فاسد و ہرزہ ساخته بود!

پس از آن سودان چندین ضربہ شمشیر را بر پیکر حضرت عثمان وارد کرد و او را بہ شہادت رسانید!؟

یکی از پیشخدمتان حضرت عثمان بہ نام نجیح وقتی دید کہ حضرت عثمان را بہ شہادت رسانیدند، برآشفٹ و بہ طرف سودان حملہ برد و با یک ضربہ او را از پای درآورد!

قتیر بن فلان سکوتی نیز وقتی کشتہ شدن سودان را دید بر نجیح حملہ برد و او را کشت!

یکی دیگر از پیشخدمتان حضرت عثمان بہ نام صبیح نیز قتیرہ را مورد حملہ قرار داد و او را از پای درآورد!

در این حال دو شہید و دو جانی پیکرشان در منزل حضرت عثمان بر روی زمین افتادہ بود!

اندکی پیش از غروب آفتاب روز جمعہ بود کہ حضرت عثمان بہ شہادت رسید! پس از آن یکی از سبأیان فریاد برآورد کہ وقتی ریختن خون کسی برای ما روا باشد، غارت اموال او نیز برایمان روا خواہد بود، بیایید ہر چہ را کہ در خانہ اوست غارت کنید! سبأیان ہرزہ و شیطنت‌پیشہ در منزل بہ ضرب و شتم و غارت پرداختند و حتی از ربودن وسایلی کہ زنان داشتند خودداری نکردند!

یکی از افراد شورش‌ی بہ نام کلثوم تجیبی بہ ہمسر مجروح حضرت عثمان حملہ کرد و چادری را کہ بر سر او بود از روی او برداشت و بہ حرکات بسیار زشت و جاهلانہ‌ای دست زد و حرف‌های رکیکی را نثار او نمود!

صبیح از خدمتکاران خانہ حضرت عثمان وقتی این ہرزہ‌گویی را در حق ہمسر حضرت عثمان شنید بر کلثوم حملہ کرد و او را بہ قتل رسانید و یکی دیگر از سبأیان نیز

بر صبیح حمله برد و او را از پای درآورد! به این ترتیب پس از کشته شدن شش نفر در خانه حضرت عثمان بسته شد! و همچنان که پیشتر نیز گفته شد در جلو منزل او سه نفر از مدافعین به نام‌های مغیره بن احنس، زیاد بن نعیم فهری، و نیاز بن عبدالله بن اسلمی به شهادت رسیدند!

پس از آنکه جنایتکاران سبأی خانه حضرت عثمان را غارت نمودند، یکی از آنها فریاد زد و گفت: هر چه زودتر به طرف بیت‌المال بروید و سعی کنید پیش از دیگران به آنجا برسید و هر آنچه را در آن می‌یابید بردارید!

وقتی محافظان بیت‌المال تهاجم آنها را برای غارت بیت‌المال مشاهده نمودند، و در آن تنها دو کیسه مواد خوراکی وجود داشت تصمیم گرفتند که برای نجات جان خود از سبأیان مجرم و غارتگر و دنیا دوست کنار بکشند!

سبأیان راه گم کرده راهی بیت‌المال شدند و هر آنچه را که در آن بود چپاول کردند»^(۱)

همچنان که گفته شد: پیش از غروب آفتاب روز جمعه هشتم ماه ذی‌الحجه سی و پنج هجری بود که حضرت عثمان توسط جاهلان شورشی و اتباع عبدالله بن سبأی یهودی به شهادت رسید!

شهادت او به دنبال چهل شبانه‌روز محاصره شدن توسط سبأیان مصر و کوفه و بصره از هشتم ذی‌القعدة تا هجدهم ذی‌الحجه صورت گرفت.

مدت خلافت حضرت عثمان دوازده سال منهای دوازده روز به طول انجامید زیرا در آغاز ماه ربیع‌الأول سال بیست و چهار هجری با او بیعت صورت گرفته بود! او به هنگام شهادت هشتاد و سه سال داشت»^(۲).

۱- تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۹۱ - ۳۹۲

۲- البدایة و النهایة: ابن کثیر ج ۷ ص ۱۹۰

پس از شهادت حضرت عثمان

شورشیان پیرو عبدالله بن سبای یهودی به هدف خود دست یافتند و حضرت عثمان بن عفان خلیفه مسلمانان را به شهادت رسانیدند: و بسیاری از فرومایگان و غوغاسالاران پس از اقدام به قتل او در این مورد دچار ندامت شدند زیرا گمان نمی بردند که کار آنها به کشته حضرت عثمان می انجامد! در واقع این سرکردگان شیطنت پیشه سازمان برانداز سبأیه بود که از جهل و ناآگاهی و حماقت بسیاری از ایشان سوء استفاده نموده و آنان را علیه عثمان به شورش تحریک کرده بودند! و از اینکه او را به قتل رسانیده بودند، برای بسیاری از آنها کاری زشت و شنیع به شمار آمد!

اما این یک واقعیت بود که حضرت عثمان بر اثر شورش و عصیان آن آشوب طلبان و جاهلان به شهادت رسید و از میان برداشته شد، و آنان به همان سرنوشت بنی اسرائیلی که در غیاب حضرت موسی بر پرستش گوساله پرداختند، دچار شده، و بسیاری از آنها از کار خویش اظهار ندامت کردند!

همانگونه که خداوند متعال در مورد ایشان می فرماید:

﴿وَأَتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾﴾ [الأعراف:

[۱۴۸ - ۱۴۹]

«بعد از (رفتن) موسی (به کوه طور) قوم او از زیورهایشان گوساله ای ساختند و آن را معبود خود کردند، پیکر (بی جانی) بود و صدای گاو از آن برمی خاست، مگر نمی دیدند که آن پیکر گوساله مانند با ایشان سخن نمی گوید و ایشان را به راهی (درست) راهنمایی نمی کنند؟! آنان گوساله را به خدایی گرفتند و بر خود ستم کردند هنگامی که پشیمان

شدند دریافتند که گمراه گشته‌اند و گفتند اگر پروردگاران به ما رحم نکنند، و ما را نبخشاید، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود.»

مردم مدینه از به شهادت رسیدن پیشوای خویش و ناتوانی خود در دفاع از او و کم بودن تعدادشان در مقایسه با سبأیان شورش و اینکه حضرت عثمان به آنان اجازه جنگ با ایشان را نداد، به سختی اندوهگین بوده و گریه و زاری سر داده و انالله و انا الیه راجعون می‌گفتند.

و این در حالی بود که سپاه سبأیان جنایت‌پیشه مدینه را در اشغال خود گرفته و به قتل و غارت و چپاول پرداخته، و مردم شهر را از هر اقدامی بازداشته بودند! غافقی بن حرب که مستقیماً در قتل حضرت عثمان شرکت داشت خود عملاً حاکم و فرمانروای مدینه شد! و سرکرده اصلی ایشان عبدالله بن سبأ شیطان‌صفت و طراح اصلی شورش علیه حضرت عثمان به خاطر دستیابی به اهداف ابلیسی و یهودی‌گری خود از شادمانی در پوست نمی‌گنجید!

رأی اصحاب در مورد شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه

وقتی زبیر بن عوام از شهادت حضرت عثمان به دست باند برانداز سبأیه مطلع گردید گفت: «خداوند او را مشمول رحمت خویش گرداند، همه ما به خداوند تعلق داریم و به سوی او باز می‌گردیم!

به او گفتند: آنان از کشتن او نادم شده‌اند!؟

گفت: توطئه‌چینی کردند و توطئه خود را تا پایان کار ادامه دادند، اما همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ...﴾ [سبأ: ۵۴]

«اما میان ایشان و آنچه که دوست می‌داشتند، مانع پدید آمد.»

وقتی طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه از قضیه شهادت حضرت عثمان باخبر شد گفت: خداوند عثمان را رحمت کند! ما همه از آن خداوندیم و به سوی او باز می گردیم.

گفتند: آن‌ها از کشتن او پشیمان شده‌اند!؟

گفت: بدا به حال ایشان! و سپس این فرموده خداوند را قرائت نموده که:

﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾﴾ [یس: ۴۹ - ۵۰]

«تنهای صدای بلندی را انتظار می کشند که ایشان را در حالی که با هم درگیرند، در برمی گیرد، به گونه‌ای که فرصت وصیت و مراجعه به سوی خانواده و فرزندانشان را نخواهند داشت.»

پس از آنکه حضرت علی بن ابیطالب را از قضیه شهادت حضرت عثمان مطلع کردند، فرمود: خداوند عثمان را رحمت کند! ما همه از آن خداییم و به سوی او باز خواهیم گشت!

به او گفتند: آنان از کار خود نادم شده‌اند!

حضرت علی این آیه از قرآن را قرائت نمود که:

﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٧﴾ فَكَانَ عَنَقِبَيْهَا آهْمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا ۗ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٦﴾﴾ [الحشر: ۱۶ - ۱۷]

«همچون شیطان که به انسان می گوید: کافر شو! اما هنگامی که کافر گردد، شیطان می گوید: من از تو بیزار و گریزانم؛ زیرا که من از خدای پروردگار جهانیان می هراسم. سرانجام کار هر دوی آن‌ها این است که هر دو در آتش دوزخ جاویدان می مانند و این سزای ستمکاران است.»

پس از آنکه سعدبن ابی وقاص از شهادت حضرت عثمان باخبر گردید، گفت: خداوند عثمان را رحمت کند! بعد این فرموده خداوند را خواند که:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِمْ فَخَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا ﴿١٠٥﴾﴾ [الكهف: ۱۰۳ - ۱۰۵]

«بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم باخبر کنم؟ آنان کسانی هستند که تلاش و تکاپویشان در زندگی دنیا هدر می‌رود و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند. آنان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و ملاقات او باور ندارند، و در نتیجه اعمالشان به هدر می‌رود».

سعدبن ابی وقاص در ادامه گفت: خداوند! آنان را از کار خویش نادم بفرما و خوارشان بگردان! و سپس به بدترین شکل آنان را نابود کن!

دعای سعدبن ابی وقاص - از آنجا که مستجاب‌الدعوه بود - در پیشگاه خداوند پذیرفته شد، زیرا همه آنهایی که در کشتن حضرت عثمان مشارکت داشتند مانند: عبدالله بن سبا، غافقی، مالک بن اشتر، حکیم بن جبلة و کنانه جبلی بعداً به قتل رسیدند^(۱)! همه کسانی که علیه عثمان دست به شورش زده و او را به شهادت رسانیدند، دیر یا زود کشته شدند!

مستزبن یزید از برادرش قیس بن یزید نقل می‌نماید که: سوگند به خداوند تا آنجا که من خبر دارم همه کسانی که علیه حضرت عثمان توطئه چیدند و شورش کردند، به مجازات اعمال خود رسیده و کشته شدند!

۱- تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۹۲ و البداية و النهاية: ج ۷ ص ۱۸۹

قیس سپس می گوید: که چگونه همه کسانی که از کوفه علیه حضرت عثمان دست به توطئه و شورش زدند، و در میان آنها: مالک بن اشتر نخعی و کمیل بن زیاد و عمیر بن ضابی قرار داشتند، به غیر از عمیر و کمیل همه کشته شدند!

چهل سال پس از به شهادت رسیدند حضرت عثمان بود که حجاج بن یوسف ثقفی زمام امور عراق را به دست گرفت، و آن دو نفر را نیز که علیه حضرت عثمان به شورش زده بودند، از دم تیغ گذرانید^(۱)؟!

همچنان که پیشتر نیز گفتیم: حضرت عثمان قبل از غروب روز جمعه دوازدهم ماه ذی الحجه سال سی و پنج هجری به شهادت رسید!

وقتی شب شد، نائله دختر فرافصه، نزد عبدالرحمن بن عدیس بلوی - یکی از سرکردگان باند سبأیه رفت، و از او خواست که جنازه‌ها را از منزل خارج کنند، اما او را مورد ضرب و شتم و توهین قرار داد!

حکم مخفیانه وارد خانه حضرت عثمان شد و گفت: اگر جنازه او تا صبح باقی بماند، آنان او را مثله خواهد کرد.

تعدادی از اصحاب همچون: علی، طلحه، زبیر، کعب بن مالک، زید بن ثابت، حکیم بن حزام، جبیر بن مطعم و زبیر بن عوام، به خانه حضرت عثمان رفته و پیکر او را بیرون آورده و غسل و کفن بر آن نماز میت خواندند!

پس از آن در بستان «حش کوکب» نزدیک «بقیع الغرقد» که حضرت عثمان خود آن را برای قبرستان خریداری کرده و بر زمین‌های بقیع افزوده بود، او را دفن کردند، و او اولین کسی بود که در آنجا دفن گردید!

صبح روز شنبه پیکر دو پیشخدمت خانهٔ حضرت عثمان به نام‌های «نجیح و صبیح» را از خانه او بیرون آورده و پس از غسل و کفن و خواندن نماز میت آنان را نیز در کنار حضرت عثمان به خاک سپردند!

اما پیکر چند نفر از شورشیان کشته شده که عبارت بودند از: سودان و قتییره و کلثوم را در باغ‌های اطراف مدینه انداختند که خوراک سگ‌های ولگرد شدند!

پس از شهادت حضرت عثمان و دفن او مروان بن حکم همراه با افرادی از بنی‌امیه از ترس تعرض شورشیان سبأیه مدینه را ترک و راهی مکه شدند. آنان در راه به ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنه رسیدند که پس از ادای مناسک حج از مکه عازم مدینه بود، او را از کشته شدن حضرت عثمان باخبر کردند، او از خداوند برای حضرت عثمان طلب مغفرت نمود و بر قاتلین او لعن و نفرین خداوند را خواستار شد! و از آمدن به مدینه منصرف گردید و به مکه بازگشت!

تعدادی از بنی‌امیه از مدینه خارج شده و به طرف شام حرکت کردند و در «وادی‌القری» به سپاهی که از شام به فرماندهی حبیب بن مسلمه برای حمایت از خلافت و حضرت عثمان راهی مدینه بودند، برخورد کردند، آنان سپاهیان را از شهید شدن حضرت عثمان باخبر نمودند، حبیب همراه با سپاه خود از آمدن به مدینه منصرف شد و دوباره راه شام را در پیش گرفت، همچنان سپاهی که از کوفه به فرماندهی قعقاع بن عمرو تمیمی برای حمایت از نظام خلافت راهی مدینه بودند، پس از آنکه از شهادت حضرت عثمان باخبر شدند، از میانه ی راه به شهر کوفه بازگشتند.

در اینجا برخی از گفته‌های رسول خدا صلی الله علیه و سلم و اصحاب را، در مورد کشته حضرت عثمان نقل می‌نماییم:

۱- نسایی از احنف بن قیس تمیمی رضی الله عنه نقل می‌نماید که: به قصد حج به راه افتادیم و در جریان شورش سبأیان علیه عثمان بود که وارد مدینه شدیم، ما در منازلی که برای استراحت در نظر گرفته بودیم وسایل خود را پایین می‌آوردیم که ناگهان کسی آمد

و گفت: مردم در مسجد جمع شده‌اند، و آنان نگران به نظر می‌رسیدند، ما هم به مسجد رقتیم دیدیم که مردم در مسجد گرد هم آمده‌اند! علی بن ابیطالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص نیز در میان ایشان بودند. ما هم به ایشان پیوستیم، چیزی نگذشت که عثمان در حالی که عمامه زردی را بر سر بسته بود، وارد مسجد شد!

او بر روی منبر رفت و گفت: آیا علی و طلحه و زبیر و سعد اینجا حضور دارند؟ گفتند: بله.

عثمان گفت: من شما را به خداوندی که هیچ معبودی و مستعانی به غیر از او مشروعیت ندارد سوگند می‌دهم، آیا شما نشنیده‌اید که رسول خدا فرمودند: «هر کسی محل اطراق چهارپایان بنی فلان را خریداری کند و خداوند او را می‌بخشاید.» من نیز آن را با بیست و پنج هزار دینار خریدم! و خدمت رسول خدا آمدم و او را از آن باخبر نمودم او فرمود: «آن را به مسجد اضافه کن و اجر آن به تو تعلق خواهد داشت.»

گفتند: آری ما از این موضوع خبر داریم و آن را شهادت می‌دهیم!

حضرت عثمان فرمود: شما را به خداوندی که هیچ معبود و مستعانی به غیر از او مشروعیت ندارد، سوگند می‌دهم، شما خبر ندارید که رسول خدا فرمود: «هر کس چاه رومه را خریداری کند، خداوند او را مورد مغفرت خویش قرار می‌دهد!»

من نیز رفتم و آن را به فلان مبلغ خریدم و به حضور رسول خدا رفتم و خدمت او عرض کردم، آن را به فلان مبلغ خریده‌ام! فرمود: آن را برای استفاده عمومی مسلمانان وقف کن و اجرش از آن تو خواهد بود؟»

گفتند: آری به خداوند سوگند ما از آن خبر داریم!

حضرت عثمان گفت: شما را به خداوندی که هیچ معبود و مستعانی به غیر از او مشروعیت ندارد سوگند می‌دهم، آیا نمی‌دانید که رسول خدا رو به مردم نمود و فرمود: «هر کس سپاه عسره را تجهیز و آماده کند خداوند او را می‌بخشاید؟»

من نیز همه لوازم و اسلحه و امکانات آن سپاه را مهیا کردم و حتی افسار و لگامی هم کم نداشتند؟ گفتند: آری ما از آن خبر داریم!

حضرت عثمان گفت: خداوندا! تو نیز شاهد باش!^(۱)

۲- ترمذی از ابو عبدالرحمن و مسلمی روایت می‌نماید که: «پس از آنکه خانه حضرت عثمان در محاصره قرار گرفت، او بر بالای منزل رفت و گفت: شما را به خدا، مگر نمی‌دانید وقتی کوه «احد» لرزید، رسول خدا فرمود: ای احد! استوار باش! این پیامبری و صدیقی و شهیدی است که بر بالای تو هستند؟»

گفتند: آری! ما آن را شنیده‌ایم!^(۲)

۳- امام بخاری و امام مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌نمایند که گفته است: «که کوه احد در حالی که رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان بر بالای آن بود لرزید، رسول خدا فرمود: ای احد استوار باش! این پیامبری و صدیقی و دو شهیدند که بر بالای تو قرار دارند»^(۳).

۴- بخاری و مسلم بن ابوموسی اشعری روایت می‌نمایند که: گفته است: «همراه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یکی از بستان‌های مدینه بودیم، رسول خدا به من فرمود که جلو دروازه آن بایستم! مردی آمد و اجازه ورود خواست، گفتم: تو کیستی؟ گفت: ابوبکر هستم!

رسول خدا فرمود: بگذار داخل شود و سپس رسول خدا بهشتی بودنش را به او

بشارت داد!

۱- رواة النسائی فی کتاب الجهاد - جامع الاصول ابن اثیر: ج ۸ ص ۶۳۷ - ۶۳۸

۲- رواة الترمذ فی کتاب المناقب جامع الاصول ابن اثیر: ج ۷ ص ۶۴۰

۳- اخرجه البخاری فی کتاب الفضائل و مسلم فی کتاب الفضائل

سپس عمر آمد و رسول خدا فرمود: بگذار وارد شود، و به او مژده رفتن به بهشت را بشارت فرمود.

بعد عثمان آمد، رسول خدا فرمود: به او اجازه بده وارد شود و به خاطر آشوبی که برای او روی خواهد داد، او را به بهشت بشارت می‌دهم!

سپس حضرت عثمان وارد شد و گفت: خداوندا! از تو می‌خواهم به من صبر عطا فرمایی و مرا یاری دهی^(۱)!

۵- ترمذی و امام احمد از حضرت عایشه رضی الله عنه روایت می‌نماید که گفته است: من در حضور رسول خدا بودم!

او فرمود: ای عایشه! چه خوب بود کسی دیگری اینجا می‌بود و با هم صحبت می‌کردیم!

گفتم: یا رسول الله اجاز می‌دهی، کسی را دنبال پدرم ابوبکر بفرستم؟

او سکوت فرمود و پس از لحظاتی همان سؤال را تکرار فرمود.

گفتم: اجازه می‌دهی کسی را دنبال عمر بن خطاب بفرستم؟

او چیزی نفرمود.

سپس «وصیف» را فراخواند و او را جایی فرستاد و او رفت.

چیزی نگذشت که عثمان آمد و اجازه ورود می‌خواست، رسول خدا اجازه فرمود و او داخل منزل شد.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم مدت زمان زیادی را با او سخن گفت.

پس از خطاب به او فرمود: ای عثمان! خداوند پیراهنی را - یعنی پیراهن خلافت - بر

تو خواهد پوشانید، هر گاه منافقین خواستند آن را از تن بیرون کنی! آن را از تن بیرون

میاور، و کرامت احترام آن را حفظ کن!

دو یا سه بار رسول خدا این سخن را تکرار فرمود»^(۱).

نعمان بن بشیر راوی این حدیث می‌گوید: ازام المؤمنین عایشه پرسیدم: این حدیث را کی از تو نقل کرده‌اند؟

گفت: آن را به خاطر ندارم!

وقتی معاویه از این حدیث مطلع شد، از حضرت عایشه خواست، آن را برای او بنویسد، حضرت عایشه آن حدیث را نوشت و برای معاویه در شام فرستاد^(۲).

۶- ترمذی از ابی‌الاشعث صنعانی روایت نموده که: پس از شهادت حضرت عثمان خطبای شام - که تعدادی از اصحاب رسول خدا در میان ایشان بودند - بر روی منابر رفتند! آخرین نفر آن‌ها مردی بود به نام مرّه بن کعب، او گفت: اگر به خاطر حدیثی نبود که خود از رسول خدا شنیدم، از جای بر نمی‌خوایم!

«رسول خدا در مورد نزدیکی وقوع آشوب و فتنه سخن می‌فرمود که مردی که نقاب بر چهره داشت سر رسید! رسول خدا فرمود: آن روز این مرد است که بر راه هدایت قرار دارد!

من جلو رفتم و دیدم آن مرد عثمان بن عفان است!

به طرف رسول خدا روی برگردانیدم و گفتم: یا رسول‌الله مقصود تو عثمان بن عفان است؟

فرمود، آری منظورم اوست»^(۳)!

این احادیث بیانگر این موضوع است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و‌س‌لم‌حضرت عثمان را در جریان آنچه برای او پیش می‌آمد، قرار داد. و اینکه او بر راه هدایت و حق

۱- اخرجہ الترمذی فی مناقب عثمان و احمد فی المسند

۲- البدایة و النہایة : ج ۷ ص ۲۰۸

۳- رواه الترمذی فی کتاب المناقب

قرار دارد، و از او خواست که در برابر بلا و مصیبت شکبیا باشد و از مقام خلافت کنار نرود، زیرا قرار است او به شهادت برسد!

حضرت عثمان در جریان حوادث شورش و فتنه اتباع فریب‌خورده عبدالله بن سبای یهودی می‌دانست که برای او چه حوادثی روی می‌دهد، و سرانجام کار به کجا می‌انجامد! زیرا آن را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیده بود!

حضرت عثمان در این مورد که شورشیان پیرو عبدالله بن سبا همان فتنه‌گران هستند و راه و روش آن‌ها باطل است و از کار خود دست بردار نخواهد بود و در نهایت می‌توانند او را به قتل برسانند، یقین داشت.

شاید همین علم و اطلاع قبلی ایشان بود که باعث گردید به هیچوجه از مقام خلافت کناره‌گیری ننماید و توصیه رسول خدا را در مورد عدم کناره‌گیری از مقامی که خداوند (از طریق اهل حل و عقد) او را به آن مفتخر فرموده، مراعات کند! و به اصرار و فشار سبأیان منافق و فریب‌خورده یهود تسلیم نشود!

شاید به همین علت بوده که حضرت عثمان اصرار می‌فرمود که در مدینه با ایشان جنگ نکنند و به فرزندان اصحاب رسول خدا اکیداً دستور داد اسلحه‌هایشان را بر زمین بگذارند و به خانه‌های خود بازگردند!

خداوند او را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار دهد، به راستی او راه صبر و اجر و استعانت از خداوند را در پیش گرفت و در برابر تقدیر الهی سر تسلیم فرود آورد و کشته شدن و شهادت خود را انتظار می‌کشید و ترجیح داد که خود را قربانی امت مسلمان کند و به خاطر او خونی بر زمین ریخته نشود!

۷- امام بخاری و ترمذی از عثمان بن عبدالله بن وهب نقل می‌نمایند که گفته است: «مردی مصری به قصد حج خانه خدا وارد (مدینه) شد و جمعی را دید که در جایی نشسته‌اند!

گفت: آنان کیستند؟

گفتند: آنان جمعی از قریشیان هستند!

گفت: بزرگ آنان کیست؟

گفتند: عبدالله بن عمر

نزد ایشان رفت و گفت: ای ابن عمر! من از تو سؤالی دارم می‌خواهم به آن پاسخ بدهی! آیا تو شنیده‌ای یا دیده‌ای که در روز جنگ احد حضرت عثمان از میدان جنگ فرارکند؟

ابن عمر گفت: آری!

گفت: آیا می‌دانی که او در غزوه بدر حضور نداشته؟

ابن عمر گفت: آری خیر دارم!

گفت: می‌دانی که در جریان «بیعه الرضوان» حاضر نبود!

ابن عمر گفت: آری می‌دانم!

مرد گفت: الله اکبر!

ابن عمر گفت: بیا همه آنها را برایت توضیح بدهم!

در مورد عقب‌نشینی در احد، من شهادت می‌دهم که خداوند از او درگذشت و مورد عفو قرار داده، زیرا فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ۗ وَلَقَدْ

عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾ [آل عمران: ۱۵۵]

«آنان که در روز رویایی دو گروه فرار کردند بی‌گمان شیطان به سبب برخی از آنچه کرده بودند، آنان را به لغزش انداخت، اما خداوند آنان را مورد عفو قرار داد.»
و به این علت در غزوه بدر حضور نداشت که رقیه همسر او و دختر رسول خدا در آن روزها بیمار بود، و رسول خدا به او فرمود: تو نزد او بمان و به اندازه کسی که در بدر حضور داشته اجر و ثواب خواهی داشت.

اما علت عدم حضور او در روز «بیعه الرضوان» به خاطر این بود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را به مکه فرستاده بود، و اگر کسی گرامی‌تر از او در داخل مکه می‌یافت او را نمی‌فرستاد، رسول خدا صلی الله علیه و سلم خطاب به دست راست خود گفت: این هم دست عثمان است و سپس با آن دست دیگر خود را گرفت و فرمود: این هم به جای عثمان!

ابن عمر گفت: آنچه را هم که من گفتم با خود هر کجا که می‌خواهی ببر و بازگو کن»^(۱)!

۸- در مورد کشته شدن حضرت عثمان، حذیفه بن یمان سخن عجیبی دارد، زید بن وهب از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت می‌نماید که گفته است: «اولین فتنه و بلوا در اسلام کشته عثمان بن عفان و آخرین آن آمدن دجال است. سوگند به خداوند که جان من در اختیار اراده اوست، هیچ آدمی نیست که در مورد کشته شدن او یک ذره شادمان باشد، مگر اینکه اگر دجال را دریابد از او تبعیت خواهد کرد، و اگر او را در نیابد، در قبر خود به او ایمان می‌آورد!»

محمد بن سیرین از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت می‌نماید که: خداوند! اگر خیری در کشته شدن عثمان بوده، مرا در آن سهمی نبوده است، و اگر هم شری در آن وجود داشته من از آن برائت می‌نمایم! سوگند به خداوند اگر در کشتن او خیری وجود داشته، خیر و برکت جامعه را فرا خواهد گرفت و اگر کشته شدن او بد بوده، زمینه خونریزی خواهد گردید!

ابو عبدالله حرانی می‌گوید: وقتی حذیفه رضی الله عنه در بستر بیماری مرگ قرار داشت، یکی از دوستانش در خانه او بود و آهسته چیزی را به همسر حذیفه گفت: حذیفه گفت: چیزی شده؟

گفتند: خیر است!

گفت: کدام خیر است که شما از من پنهان می‌کنید؟!

مرد گفت: حضرت عثمان را به شهادت رسانیده‌اند!

حذیفه گفت: «ما از آن خداوندیم و به سوی او باز خواهیم گشت! خداوند! تو خود می‌دانی که من در این فتنه دستی نداشته‌ام، اگر در کشتن او خیری هست، از آن کسانی است که در آن حضور داشته‌اند، و من چیزی را از آن نمی‌خواهم و اگر کشتن او بد و ناروا بوده است، باز از آن کسانی است که در آن دست داشته‌اند! و مرا از آن سهمی نیست! ای عثمان! امروز دلها دگرگون شده‌اند، خداوند را سپاسگزارم که فتنه از ما دور ماند، آدم‌های احمق در آن پیشگام شدند!»

اسباب همکاری برخی از مسلمانان با باند عبدالله بن سبا

یحیی بن سعید و عبدالله بن سعید بن ثابت می‌گویند: در مورد علت همکاری و همراهی محمد بن حذیفه (پسر همسر حضرت عثمان که در خانه او بزرگ شده بود) - با گروه سبأیه از سعید بن مسیب سؤال کرد.

سعید گفت: او یتیم بود و در خانه حضرت عثمان بزرگ شد، زیرا حضرت عثمان سرپرست ایتم خانواده و عشریه خویش بود و همه مخارج زندگی آنان را بر عهده داشت، وقتی حضرت عثمان به مقام خلافت برگزیده شد، محمد بن حذیفه از او خواست او را به مقامی بگمارد!

حضرت عثمان به او گفت: پسرم! اگر تو توانایی و شایستگی کاری را می‌داشتی آن را به تو می‌سپردم، اما هنوز این اهلیت و شایستگی را پیدا نکرده‌ای؟!

محمد گفت: در این صورت به من اجازه بده دنبال کاری بروم و خود مخارج زندگی خویش را تأمین کنم!

حضرت عثمان گفت: هر کجا که دوست داری آزادی می‌توانی بروی!

حضرت عثمان همه امکانات و پول لازم را از اموال شخصی خود در اختیار محمد بن حذیفه گذاشت و او در حالی که از حضرت عثمان به خاطر اینکه او را در مقامی قرار نداده بود، بسیار دلخور بود راه مصر را در پیش گرفت، آنجا بود که اتباع عبدالله بن سبای یهودی با اطلاع از آنچه که میان او و عثمان گذشته بود، خود را به او نزدیک نموده و او را به همکاری با خود دعوت نمودند!

۹- از سعید بن مسیب در مورد مخالفت عمار بن یاسر با حضرت عثمان و در حالی که او سبای نبود، - تحت تأثیر سبایان قرار گرفته بود - سؤال کردند؟

سعید بن مسیب گفت: میان عمار بن یاسر و عباس بن عتبه نزاعی روی داد و یکدیگر را مورد اتهام ناروای «قذف» قرار دادند، حضرت عثمان بر اساس موازین شرعی دستور مجازات هر دوی آنها را صادر نمود و همین موضوع سبب ایجاد اختلاف و نزاع میان خانواده عمار و خانواده عباس بن عتبه گردید و سبب دلخوری عمار از حضرت عثمان نیز شده بود^(۱)!

۱۰- مبشر از سالم بن عبدالله بن عمر در مورد اسباب حمایت محمد بن ابی بکر از سبایان در برابر حضرت عثمان سؤال کرد.

سالم گفت: کینه تیزی و طمع ورزی عامل اصلی آن بود.

مبشر گفت: چرا محمد بن ابی بکر دچار کینه تیزی و طمع ورزی بود؟!

سالم گفت: محمد بن ابی بکر به خاطر منزلت پدرش حضرت ابوبکر، از منزلت ویژه ای برخوردار بود، اما عده ای او را فریب داده و دچار غرور و خودسری نموده بودند!

او کار خلافی را مرتکب گردید و حضرت عثمان او را مورد بازخواست قرار داد و به خوردن شلاق محکوم شد، حضرت عثمان حاضر نشد حکم الهی را در مورد او به اجرا نگذارد!

این قضیه باعث ایجاد کینه و در دل او شد و در مقابل حضرت عثمان موضعگیری نمود، حضرت عایشه او را مذمّم یعنی مذموم نام می‌بردند^(۱)!

۱۱- این سخنان را با پرسشی که مورخ بزرگ امام ابن کثیر رحمه الله مطرح نموده و پاسخ‌های سنجیده‌ای که به آن داده، خاتمه می‌دهیم.

او می‌گوید: اگر کسی بگوید: در حالی که جمع زیادی از بزرگان اصحاب در مدینه بودند، چگونه بود که از حضرت عثمان حمایت نکردند تا سرانجام سبایان شورش و او را به قتل رسانیدند؟!

به این پرسش از چند جهت می‌توان پاسخ داد:

یکم: هیچ یک از اصحاب فکر نمی‌کردند که خوارج باند عبدالله بن سبای یهودی، کارشان در نهایت به کشتن حضرت عثمان می‌انجامد! زیرا آنان در مورد کشتن او چیزی بر زبان نیاورده و حتی بسیاری از آنان در آغاز اساساً در اندیشه کشتن او نبودند! آنان ابتدا او را بر سر یک سه راهی قرار دادند: یا استعفا بدهد، یا مروان بن حکم را به ایشان تحویل بدهد! یا او را خواهند کشت!

بسیاری از اصحاب انتظار داشتند که حضرت عثمان یا مروان را تحویل آن‌ها داده، یا خود از مقام خلافت استعفا بدهد! و بدین ترتیب آن بحران را پشت سر بگذارد. در واقع - همچنان که گفته شد: اصحاب رسول خدا فکر نمی‌کردند که کار به کشته شدن حضرت عثمان بیانجامد و آن گروه یاغی تا به آن حد جرأت پیدا کنند که خلیفه مسلمانان را از پای درآوردند!

دوم: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حضرت عثمان دفاع کرده و در برابر مهاجمان آشوبگر به سختی ایستادگی نموده و تعدادی از آن‌ها در نهایت به شهادت رسیدند!

اما وقتی سیر حوادث شکل دیگری پیدا کرد، حضرت عثمان به فرزندان اصحاب که برای محافظت از او در منزلش مستقر شده بودند، دستور داد به هیچوجه دست به اسلحه نبرند و آنان را به سختی سوگند داد که به خانه‌های خویش بازگردند، آنان علی‌رغم میل باطنی به دفاع و از روی نارضایتی دستور حضرت عثمان را اطاعت کردند، زیرا اجرای امر امیر و خلیفه را عبادت می‌شمردند و مخالفت با او را معصیت می‌دانستند!

سوم: سرکردگان و طراحان توطئه برای خود وقت مناسبی را برای اشغال مدینه انتخاب کرده بودند، زیرا در آن وقت از سال بسیاری از اهل مدینه به حج رفته و تنها تعداد کمی از کسانی که می‌توانستند شمشیر به دست بگیرند، در مدینه باقی مانده بودند. پس از آنکه شورشیان فریب‌خورده عبدالله بن سبای یهودی متوجه حرکت سپاهیان از مصر و شام و بصره و کوفه برای حمایت از حضرت عثمان شدند، و زمان بازگشت حجاج را نزدیک دیدند، هدف اصلی خود را که کشتن حضرت عثمان بود به جلو انداختند! تا قبل از رسیدن آن‌ها کار را یکسره کنند!

چهارم: تعداد شورشیان در مقایسه با مردم مدینه بسیار بود، آنان سه هزار نفر بودند، و به خاطر آنکه مجاهدین مسلمان اهل مدینه در مرزهای مختلف مشغول پاسداری و رویارویی با دشمنان بودند، افراد کافی برای رویارویی با آن‌ها در مدینه وجود نداشت. از طرف دیگر بسیاری از اصحاب خود را از درگیر شدن با بحران کنار کشیده و در خانه‌های خویش ماندند، هر کس هم که به مسجد می‌آمد، برای محافظت از جان خود شمشیرش را به همراه می‌آورد.

چنانچه اگر آن عده از بزرگان اصحاب که در مدینه بودند، می‌خواستند، شورشیان را از اطراف خانه حضرت عثمان دور کنند از عهده آن برنمی‌آمدند!

از طرفی بزرگانی مانند حضرت علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم فرزندان جوان خود را برای دفاع از حضرت عثمان به منزل او فرستاده بودند و آنان به بهترین صورت به مسئولیت خویش عمل کردند و با خوارج شورشی به رویارویی پرداختند، تنها زمانی

از مقابله با آن‌ها دست برداشتند که حضرت عثمان از ایشان خواست شمشیرهایشان را در نیام کرده، و به خانه‌های خویش بازگردند!

این ادعا که برخی مطرح می‌نمایند که بعضی از اصحاب مانند: حضرت علی و طلحه و زبیر، حضرت عثمان را تنها گذاشتند و به کشته شدن او راضی بودند، ادعای دروغ و باطلی بیش نیست!

رضایت هیچ یک از اصحاب به کشته شدن حضرت عثمان نه اینکه صحت ندارد، بلکه همه اصحاب از آن به شدت ناراضی بوده و قاتلین او را مورد لعن و نفرین قرار دادند! اما کسانی همچون عمار یاسر آرزو می‌کرد که: کاش حضرت عثمان از مقام خلافت استعفا می‌داد!

خداوند شهید بزرگوار حضرت عثمان و همه اصحاب رسول خدا را مورد رحمت و مشمول رضایت خود فرماید^(۱).

^۱ - منبع: خلفای راشدین از خلافت تا شهادت (تحقیق و تحلیلی کارشناسانه از رویدادهای عصر خلفای راشدین)، تألیف: دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی.

رویدادهای پیش از جنگ جمل

فتنه قتل عثمان رضی الله عنه سبب ایجاد فتنه‌های دیگری گشت و بر فتنه‌های بعد از خود سایه انداخت. در ایجاد فتنه قتل عثمان عوامل زیادی نقش داشت، از جمله: آسایش و ثروتمندی مردم و تأثیر آن در جامعه، طبیعت تحول اجتماعی در زمان ایشان، روی کار آمدن عثمان بعد از عمر، خروج بزرگان صحابه از مدینه، تعصب جاهلی، توقف مسیر فتوحات، ورع و پرهیزگاری جاهلانه برخی از افراد، بلند پروازی عده‌ای از افراد، دسیسه چینی کینه جویمان و مغرضان، ترسیم یک نقشه قوی برای نسبت دادن عیب و نقص‌هایی به عثمان، بکارگیری وسائل و شیوه‌های مختلف برای تحریک مردم، نقش مؤثر عبدالله بن سبأ در این فتنه. تفصیل این مطالب در کتاب «تیسیر الکریم المنان فی سیره عثمان بن عفان» تألیف اینجانب آمده است^(۱). به خاطر سیاست و روش نیکوی عثمان، جایگاه او در نزد رسول خدا، وجود احادیث فراوان در ستایش از وی و ازدواج وی با دو دختر رسول خدا و در نتیجه ملقب شدن وی به «ذی النورین» مردم به او علاقه زیادی داشتند. او از آن دسته از صحابه بزرگوار رسول خدا- عشره مبشره- بود که مژده بهشت به آنان داده شده بود. در زمان حیات خود از جانب برخی از آشوبگران مورد ظلم قرار گرفت و می‌توانست که شر آن افراد را کم کند و بر آنان غالب آید، لکن از ترس اینکه اولین فردی باشد که خون امت محمد را می‌ریزد از این کار امتناع ورزید. سیاست وی در برخورد با فتنه، بر اساس بردباری و تأنی و عدالت و خویشنداری بود و صحابه را نیز از جنگ با آن آشوبگران منع کرد و دوست داشت که خود را فدای مسلمانان نماید. به همین دلیل کشته شدن وی سبب ایجاد فتنه‌های زیادی شد و فتنه کشته شدن او بر فتنه‌های بعد از خود سایه انداخت. کشته شدن وی برای مسلمانان بسیار گران آمد، به همین دلیل به خاطر

۱- نک: عثمان بن عفان، صلابی، ص ۳۱۱-۳۴۰.

وقوع این رویداد بزرگ جامعه اسلامی دچار شکاف گشت و بعد از شهادت او مردم به چند دسته تقسیم شدند. چیزی که بر جایگاه والا و برائت عثمان از اتهامات انتسابی به او می‌افزاید، موضع گیری‌های صحابه در قبال کشته شدن وی است. همه صحابه بر برائت و بی‌گناهی و انتقام خون او اتفاق نظر داشتند، اما این مواضع از حیث کیفیت با هم تفاوت داشتند. این موضوع إن شاء الله خواهد آمد.

نخست:

تأثیر سبئیه در ایجاد فتنه

۱- سبئیه، حقیقت یا خیال

حقیقت عبدالله بن سبأ

قدما بر وجود شخصی به نام عبدالله بن سبأ اتفاق نظر دارند و کسی در این مورد مخالفت نکرده است و تنها عده‌ای از معاصران که بیشتر آنان شیعه می‌باشند با این موضوع مخالفت کرده‌اند، با این استدلال ساخته و پرداخته ذهن سیف بن عمر تمیمی است، زیرا برخی از علمای علم رجال، او را در بحث روایت حدیث مورد انتقاد قرار داده‌اند. اما علما او را در اخبار حجت می‌دانند، زیرا ابن عساکر روایات زیادی را نقل کرده که در آن‌ها به ذکر احوال عبدالله بن سبأ پرداخته‌اند و در میان روایان آن روایات، نام سیف بن عمر به چشم نمی‌خورد و البانی سند برخی از آن‌ها را صحیح دانسته است^(۱). البته این‌ها غیر از روایات بی شماری است که در کتب فرق یا رجال و یا حدیثی شیعه در مورد عبدالله بن سبأ آمده است و نام عمر چه از نزدیک (معاصرین) و چه از دور (قدما) در آن‌ها وجود ندارد. اولین باری که آنان شروع به تشکیک در مورد شخصیت عبدالله بن سبأ^(۲) و وجود او کردند در تلاشی از جانب آنان بود که از یک جهت برای نفی نقش عنصر کینه جوی یهودی در ایجاد فتنه در میان مسلمانان و از جهت دیگر برای متوجه ساختن انگشت اتهام به سوی صحابه رسول خداع و معرفی آنان به عنوان اسباب فتنه و جهت از بین بردن سیمای تابناک آنان در نزد مسلمانان بود. برخی از معاصران که همه آن‌ها شیعه رافضی می‌باشند جهت نیل به هدف اصلی خود، یعنی

۱- دعاوی الإنقاذ للتأریخ الإسلامی، عوده. در این کتاب نویسنده طرقي را که البانی ذکر کرده است بیان کرده است.

۲- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۲۸۴؛ عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنه فی صدر الإسلام، عوده.

تلاش مذبحخانه آنان برای تبرئه اصل مذهب خود از مؤسس حقیقی آن - که مورد اتفاق قدما و از جمله از شیعیان است - بود. لازم به ذکر است که آن دسته از کسانی که از جمله اهل سنت به حساب آمده‌اند و منکر شخصی به نام عبدالله بن سبأ شده‌اند، از جمله کسانی هستند که تحت متأثر و دانش آموخته محضر خاورشناسان می‌باشند. ببینید که اینان از بی حیائی و نادانی به کجا رسیده‌اند؟! حال آنکه در کتب تاریخی و فرقی پر از ذکر حال او بوده و راویان کارهای او را ذکر کرده‌اند و اخبار او به همه جا رسیده است. مؤرخان و محدثان و نویسندگان در باب فرقی و ملل و نحل، طبقات، ادب و انساب بر وجود شخصیت عبدالله بن سبأ، یعنی کسی که در پشت پرده حوادث فتنه قرار داشت، اتفاق نظر دارند. نقش ابن سبأ در این وقایع تنها در تاریخ طبری و مستند به روایات سیف بن عمر تمیمی نمی‌باشد، بلکه شامل اخباری است که در روایات متقدمان و در خلال کتاب‌هایی که حوادث و وقایع تاریخ اسلامی و آراء فرقی و مذاهب آن دوران را ذکر کرده‌اند پراکنده است. اما ویژگی کتاب تاریخ طبری نسبت به سایر کتاب‌ها در این است که حاوی تفصیل و نکات بیشتری در مورد او می‌باشد. به همین دلیل شک کردن نسبت به این وقایع بدون داشتن سند و دلیل و به صرف استدلال به اینکه اخبار مربوط به عبدالله بن سبأ فقط از طریق سیف بن عمر روایت شده است و حتی بعد از اینکه در روایات صحیحی نام او ثبت شده که از طریق سیف بن عمر روایت نشده‌اند، به معنی از بین بردن و ابطال همه آن اخبار و نسبت دادن نادانی و کم خردی به آن مخبران و علما و جعلی دانستن حقائق تاریخی است. از کی تا حالا چنین بوده که روشمند بودن به معنی انواعی از استنتاج عقلی محض و مخالفت با نصوص و روایات منسجم و متحد المضمون است؟ و آیا روشمند بودن تحقیق به معنی روی گردانی از منابع فراوان متقدم و متأخری است که برای ابن سبأ شخصیتی واقعی به اثبات رسانده‌اند؟^(۱)

۱- دعاوی الإنقاذ للتاریخ الإسلامی، عودة، تحقیق مواقف الصحابة ۷۰/۱.

در کتب اهل سنت نام عبدالله سبأ زیاد وارد شده است که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

أعشى همدان^(۱) (م ۸۳ هـ) در شعری که در هجو مختار بن أبوعبید ثقفی و یاران او از اهالی کوفه سروده است، او را به این خاطر که همراه با اشراف کوفه به بصره گریخته مورد هجو قرار داده و نام سبئیه را در شعر خود آورده و می‌گوید:

شهدت عليكم أنكم سبئية وأني بكم يا شرطة الكفر عارف^(۲)

(من علیه شما گواهی می‌دهم که سبئی هستید. ای یاران کفر، من شما را به خوبی می‌شناسم).

از شعبی (م ۱۰۳ هـ) روایتی وجود دارد که مفید کذب عبدالله بن سبأ است^(۳). ابن حیب^(۴) (م ۲۴۵ هـ) در مورد ابن سبأ سخن گفته و او را از اهالی حبشه دانسته است^(۵).

ابوعاصم، خُشیش بن أصرم (م ۲۵۳ هـ) در کتاب «الإستقامة» خبری را روایت کرده مبنی بر اینکه علی بن ابی طالب تعدادی از پیروان ابن سبأ را سوزانده است^(۶). جاحظ^(۷) (م ۲۵۵ هـ) از اولین افرادی به حساب می‌آید که به عبدالله بن سبأ اشاره کرده است^(۸)، لکن چنان که دکتر جواد علی روایت کرده است، روایت وی قدیمی‌ترین روایت در مورد ابن سبأ

۱- عبدالرحمن بن حارث همدانی، معروف به أعشى همدان.

۲- دیوان أعشى همدان، ص ۱۴۸.

۳- تاریخ دمشق، ابن عساکر ۹/۳۳۱.

۴- تاریخ بغداد ۲/۲۷۷.

۵- عبدالله بن سبأ، عودة، ص ۵۳؛ المحبر، ابن حیب، ص ۳۰۸.

۶- تذکرة الحفاظ ۲/۵۵۱؛ شذرات الذهب ۲/۱۲۹.

۷- وفيات الأعيان ۳۰/۴۷۰.

۸- البيان و التبیین ۳/۸۱.

نیست^(۱). در مورد این ماجرا که علی بن ابی طالب گروهی از زندیقان را سوزانده است روایات صحیحی در کتب صحاح و سنن و مسانید وجود دارد^(۲) و لفظ «زندیق» در مورد عبدالله بن سبأ و پیروان او، لفظی غریب نمی‌باشد.

ابن تیمیه می‌گوید: مبدأ و سرمنشأ رافضه، عبدالله بن سبأ زندیق است^(۳).

ذهبی می‌گوید: عبدالله از غالیان زنادقه و فردی گمراه و گمراهگر بود^(۴).

ابن حجر می‌گوید: عبدالله بن سبأ از غالیان زنادقه بود و پیروانی دارد که به آنان سبئی گفته می‌شود و معتقد به الوهیت علی بن ابی طالب می‌باشند و علی در زمان خلافت خود آنان را سوزاند^(۵).

در کتب جرح و تعدیل هم در مورد عبدالله بن سبأ مطالبی وجود دارد. ابن حبان (م ۳۵۴ هـ) می‌گوید: کلبی - محمد بن سائب إخباری - سبئی و از طرفداران عبدالله بن سبأ، یعنی کسانی بود که معتقدند: علی از دنیا نرفته است و قبل از قیامت به دنیا برمی‌گردد و اگر ابری را مشاهده نمایند می‌گویند: امیرالمؤمنین در درون آن قرار دارد^(۶).

کتب انساب هم بر این امر تأکید دارند که نسبت سبئی را منسوب به عبدالله بن سبأ می‌کنند، یعنی کسی که سبئی منسوب به او می‌باشند. سبئی غلات رافضه هستند و اصل ابن سبأ از یمن می‌باشد و فردی یهودی بود که اظهار اسلام کرد^(۷).

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۸/۲۹۰.

۲- عبدالله بن سبأ، عودة، ص ۵۳.

۳- مجموع الفتاوی ۲۸/۴۸۳.

۴- میزان الاعتدال، ذهبی ۲/۴۲۶.

۵- لسان المیزان، ابن حجر ۳/۳۶۰.

۶- المجروحون من المحدثین، ابوحاتم ۲/۲۵۳.

۷- الأنساب ۷/۲۴.

سیف بن عمر تنها منبع در مورد اخبار ابن سبأ نیست، زیرا ابن عساکر در تاریخ خود روایاتی را آورده که نام سیف در آنها وجود ندارد و ابن سبأ و اخبار او را ثابت و تأکید می‌کنند^(۱).

شیخ الإسلام ابن تیمیه (م ۷۲۸ هـ) بر این باور است که اصل رافضه از منافقان زنادقه است، زیرا ابن سبأ زندیق را ابداع کرد و در مورد علی بن ابی طالب دست به غلو زد و مدعی امامت علی و منصوص بودن امامت علی و عصمت او شد^(۲).

شاطبی^(۳) (م ۷۹۰ هـ) می‌گوید بدعت سبئی از بدعتهای اعتقادی و متعلق بوجود خدایی دیگر در کنار خدای متعال است و با بدعتهای بحثهای دیگر متفاوت است^(۴).

در کتاب خطط مقریزی (م ۸۴۵ هـ) آمده است که عبدالله بن سبأ در زمان علی بن ابی طالب در مورد وصیت و رجعت و تناسخ با مردم سخن می‌گفت^(۵).

از مصادر و منابع شیعی که ابن سبأ را ذکر کرده‌اند می‌توان به آن موارد اشاره کرد: کشی از محمد بن قولویه روایت کرده که گفت: سعد بن عبدالله به من روایت کرد: یعقوب بن زید و محمد بن عیسی از علی بن مهزیار از فضاله بن ایوب ازدی از ابان بن عثمان روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم که ابو عبدالله می‌گوید: خداوند عبدالله بن سبأ را لعنت کند، زیرا او در مورد امیرالمؤمنین علی ادعای پروردگاری نمود، اما به خدا علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و بندهای مطیع خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ می‌بندد. عدهای در مورد ما چیزهایی را می‌گویند که ما خود در مورد خود نمی‌گوییم. ما در نزد

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۲۹۸؛ عبدالله بن سبأ، عودة، ص ۵۴.

۲- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه ۴/۴۳۵.

۳- ابراهیم بن موسی، محمد غرناطی.

۴- الإعتصام ۲/۱۹۷.

۵- المواعظ و الإعتبار بذکر الخطط و الآثار، مقریزی ۲/۲۵۶-۲۵۷.

خدا از این چیزها تبری می‌جوییم^(۱). این روایت در نزد شیعه از حیث سند صحیح است^(۲).

قمی در کتاب «الخصال» همین خبر را با سند دیگری ذکر کرده است. اما نویسنده کتاب «روضات الجنات» از زبان رسول خدا نقل کرده که ایشان ابن سبأ را به خاطر متهم ساختن ایشان به کذب و تزویر و افشای اسرار و تأویل لعنت کرده است^(۳). دکتر سلیمان عوده در کتاب خود مجموعه‌های از نصوص را ذکر کرده که کتب و روایات شیعه در مورد عبدالله بن سبأ را جمع آورده است و شبیه وثیقه‌هایی ثبت شده است که با وجود آن افرادی از متأخرین شیعه که با استدلال به کمی دلایل یا ضعف منابع در مورد اخبار ابن سبأ در صدد انکار عبدالله بن سبأ یا ایجاد شک در مورد اخبار او بر می‌آیند اقناع می‌سازد^(۴).

به درستی که شخصیت عبدالله بن سبأ یک حقیقت تاریخی است که در منابع متقدم و متأخر شیعی و سنی التباسی در مورد آن وجود ندارد. هم چنین بیشتر خاورشناسان چون یولیوس فلهاوزن^(۵)، فان فولتن^(۶)، ویلفی دیلافیدا^(۷)، گلدزیهر^(۸)، رینولد نیکلسون^(۹) و

۱- رجال الکشی ۱/۳۲۴.

۲- عبدالله بن سبأ الحقیقة المجهولة للشیعة، محمد علی علم، ص ۳۰.

۳- عبدالله بن سبأ، سلیمان عوده، ص ۶۲.

۴- همان.

۵- الخوارج و الشیعة، یولیوس فلهاوزن، ص ۱۷۰.

۶- السیادة العربیة و الشیعة و الإسرائیلیات، ص ۸۰.

۷- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۲۱.

۸- العقیدة و الشریعة الإسلامیة، گلدزیهر، ص ۲۲۹.

۹- تاریخ العرب الأدبی فی الجاهلیة، ص ۲۳۵.

داوید روندلس^(۱) او را به عنوان یک شخصیت تاریخی پذیرفته‌اند. با این وجود عده‌های اندک از خاورشناسان چون کیتانی و برنارد لوئیس^(۲) نسبت به آن شک دارند یا آن را خرافات می‌دانند و فرید لندر مابین نفی و اثبات آن حرکت کرده است^(۳). اما باید دانست که ما در مورد وقایع تاریخ خود اقوال آنان را معتبر نمی‌دانیم.

هرکس منابع قدیم و جدید شیعه و سنی را مطالعه نماید درمی‌یابد که وجود ابن سبا مورد تأکید روایات تاریخی است و در کتب عقیده نام او به وفور یافت می‌شود و کتب حدیث، رجال، انساب، ادب و لغت نام او را بیان کرده‌اند و بسیاری از محققان و پژوهشگران جدید بر این روش حرکت کرده‌اند. به نظر می‌رسد که اولین بار خاورشناسان در مورد وجود ابن سبا شک کردند و سپس اکثر معاصران شیعه از این طرح پشتیبانی کردند و حتی برخی از آنان وجود او را به صورت قطعی منکر شدند. برخی از پژوهشگران عرب معاصر هم دیدگاههای معاصران به مذاقشان خوش آمد و برخی تحت تأثیر نویسندگان معاصر شیعه قرار گرفتند، اما همه این افراد چیزی برای پشتیبانی از شک و شبهه خود و تقویت آن ندارند و صرفاً در وادی شک و گمان و فرضیه مانده‌اند^(۴). برای شناخت منابع و مراجع سنی، شیعی و خاورشناسی که در مورد ابن سبا سخن گفته‌اند به کتاب «تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة» تألیف دکتر محمد أمحزون و کتاب «عبدالله بن سبا و أثره في أحداث الفتنة في صدر الإسلام» تألیف دکتر سلیمان بن حمد العوده مراجعه کنید.

۲- نقش عبدالله بن سبا در تحریک فتنه

۱- عقائد الشيعة، ص ۵۸.

۲- أصول الإسماعيلية، ص ۸۶.

۳- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۱۲.

۴- همان.

در سالهای پایانی خلافت عثمان بن عفانس در نتیجه عوامل تغییر که قبلاً ذکر شد نشانه‌های اضطراب و آشوب در افق جامعه اسلامی پدیدار شد. بری از یهودیان با بهره گیری از عوامل فتنه و با تظاهر به اسلام و بکارگیری تقیه فرصت را برای ظهور غنیمت شمردند. یکی از این افراد، عبدالله بن سبأ ملقب به ابن سوداء بود. همانطور که بزرگ نمایی در مورد ابن سبأ جایز نیست، آنچنان که برخی برای بزرگ نمودن نقش او در فتنه دست به غلو و افراط زده‌اند^(۱) به همان شکل هم ایجاد شک در مورد او کوچک نشان دادن نقش او در ایجاد فتنه به عنوان یکی از عاملان آن جایز نیست - چه او از بارزترین و مهم‌ترین عوامل آن بود - زیرا در آنجا فضاهایی برای برپایی فتنه وجود داشت که مقدمات آن را فراهم آورد و عوامل دیگری دخیل بود که آن را یاری رساند و نهایت چیزی که ابن سبأ انجام داد بیان دیدگاهها و اعتقاداتی بود که وی ادعای آن‌ها را داشت و از جانب خود آن‌ها را درآورده و ساخته حس یهودیت مغرض وی بود و همین حس وی را واداشت تا به منظور دستیابی به هدف مورد نظر خود آن‌ها را ترویج دهد و آن هدف مورد نظر وی چیزی نبود جز ایجاد دسیسه در میان جامعه اسلامی و هدف قرار دادن و متلاشی ساختن اتحاد و یکپارچگی آن و برافروختن آتش فتنه و کاشت بذره‌های اختلاف و ناسازگاری در میان افراد آن. همین امر یکی از جمله عواملی بود که منجر به قتل امیر المؤمنین عثمان بن عفانس و تفرق و چنددستگی امت شد^(۲). خلاصه کاری که ابن سبأ کرد این بود که مقدمات صحیحی را بیان نمود و مبادی و اصول فاسدی را بر این مقدمات بنا نمود و این چیزها در میان افراد ساده لوح افراطی و افرادی که تمایلات و گرایشهایی داشتند شیوع پیدا کرد. وی در این امر از شیوه‌های پیچیده‌ای استفاده کرد که برای طرفداران او مبهم و پنهان بود و آنان گرد وی جمع شدند، از جمله بنا به ادعای

۱- مانند سعید افغانی در کتاب «عائشة و السياسة».

۲- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۲۷.

خود دست به تأویل قرآن زد و گفت: باعث تعجب است که افرادی ادعا می‌کنند عیسی در آخرالزمان برمی‌گردد، اما رجوع محمد را تکذیب می‌کند، حال آنکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵]

«همان کسی که (تبلیغ) قرآن را بر تو واجب گردانده است، تو را به محل بازگشت بزرگ (قیامت) برمی‌گرداند».

بنابراین محمد نسبت به رجوع مستحق‌تر از عیسی است^(۱). همچنین به قیاس فاسد متوسل شد و مدعی وصیت رسول خدا در مورد خلافت علی رضی الله عنه شد و گفت: هر پیامبری که وجود داشته هر یک از آنان وصی و جانشین داشته‌اند و علی وصی و جانشین محمد است. سپس گفت: محمد خاتم الانبیاء و علی خاتم الأوصیاء است^(۲). وقتی که پیروان وی این موضوع را پذیرفتند، وی به سراغ اجرای نقشه خود، یعنی خروج علیه عثمان بن عفان خلیفه مسلمانان رفت و این فکر وی موافق میل برخی از مردم قرار گرفت. وی برای این منظور به آنان گفت: ظالم‌تر از کسی که وصیت رسول خدا را نپذیرفته و بر وصی رسول خدا ظلم کرده و امر حکومت بر امت را بدست گرفته است، چه کسی می‌تواند باشد؟ سپس به آنان گفت: عثمان خلافت را به ناحق بدست گرفته است و این - علی - وصی رسول خدا است. پس برای این کار پیا خیزید و آن را به حرکت درآورید و این کار را با طعنه زدن به حاکمان خود آغاز کنید و اظهار کنید که قصد امر به معروف و نهی از منکر دارید تا مردم به سوی شما جلب شوند و مردم را به سوی این کار دعوت کنید^(۳). وی داعیان خود را در نقاط مختلف پراکنده کرد و به افراد

۱- تاریخ طبری ۳۴۷/۵.

۲- همان.

۳- همان ۲۴۸.

خود در شهرها نامه نوشت و آنان هم به سوی وی نامه نگاری کردند و مردم را به صورت مخفیانه به اعتقاد و دیدگاه خود دعوت نمودند و اظهار امر به معروف و نهی از منکر نمودند و شروع به نوشتن نامه‌هایی جعلی در مورد عیب والیان خود کردند و طرفداران آنان هم چنین نامه‌هایی را می‌نوشتند و اهل هر شهر در مورد کارهای خود به اهالی شهر دیگر - که طرفدار آنان بودند - نامه می‌نوشتند و آن افراد آن نامه‌ها را در شهرهای خود قرائت می‌کردند و حتی این کارها را هم به مدینه کشاندند و همه جا را پر از این اخبار کردند. آنان چیزی غیر از آنچه که اظهار می‌کردند می‌خواستند و هدف اصلی خود را بروز نمی‌دادند و اهالی شهرهای مختلف می‌گفتند: ما از مصیبتی که بر سر مردم شهرهای دیگر آمده است در سلامت می‌باشیم^(۱).

در این نصوص می‌توان شیوه‌های را که ابن سبا در پی گرفته بود مشاهده نمود. وی می‌خواست در نظر مردم میان دو نفر از بزرگان صحابه دشمنی قرار دهد، زیرا یکی از آن دو یعنی علی را چنین نشان داد که حقیقت ضایع شده و دیگری یعنی عثمان را چنین نشان داد که غاصب است. بعد از این تلاش کرد تا مردم - خصوصاً مردم کوفه - را تشویق نماید تا آنان به اسم امر به معروف و نهی از منکر علیه امرای خود بپاخیزند. به همین خاطر مردم به خاطر کوچک‌ترین حادثه‌های علیه والیان خود می‌شوریدند. لازم به ذکر است که وی در این حمله خود از اعرابی استفاده می‌کرد که ماده مناسب برای اجرای نقشه‌اش در آنان وجود داشت، چه قراء را از طریق امر به معروف و نهی از منکر به سوی خود جلب کرد و اهل طمع را با انتشار شایعاتی مغرضانه در مورد عثمان مورد تشویق قرار داد و مثلاً چنین شایعه کرده بود که عثمان خویشاوندان خود را بر کارها گمارده و از بیت المال مسلمانان اموال فراوانی را به آنان داده است و قرقگاهها را به خود اختصاص داده است و مطاع و تهمت‌های دیگری که به وسیله آن‌ها او باش و آشوبگران را

علیه عثمان - که بی گناه بود - شوراند. سپس شروع به تشویق پیروان خود کرد تا در نامه‌هایی اخباری کذب و دردناک و فاجعه بار از شهر خود به دیگر شهرها ارسال نمایند و بدین ترتیب مردم در همه شهرها فکر کردند که وضعیت به حد بحرانی رسیده است. از این وضعیت تنها سبثیه سود می‌بردند، زیرا با تصدیق این اخبار از جانب مردم، آنان می‌توانستند شراره آشوب را در درون جامعه اسلامی شعله ور گردانند^(۱). عثمان احساس کرده بود که در شهرها چیزهایی نقل می‌شود و امت آبتن شر گشته است، پس گفت: به خدا قسم آسیاب فتنه به دوران افتاده است، پس خوشا آن وقت که عثمان در حالی مرده باشد که آن را به حرکت درنیاورده باشد^(۲).

جایی که ابن سبا در آن تغذیه می‌کرد و کارهایش را سر و سامان می‌داد. وی در آنجا شروع به تنظیم حملات خود علیه عثمان کرد و جهت ایجاد فتنه و آشوب مردم را تشویق می‌کرد تا با ادعای اینکه عثمان خلافت را به ناحق گرفته است و بر وصی رسول خدا یعنی علی حمله برده است به مدینه بروند^(۳). وی آنان را با نامه‌هایی جعلی که ادعا می‌کرد از جانب بزرگان صحابه آمده است آنان را فریب داد و چون این افراد به مدینه آمدند و با بزرگان صحابه دیدار کردند، ندیدند که آن بزرگان ایشان را بر چیزی تشویق نمایند و آن صحابه از نامه‌هایی که به در تشویق مردم علیه عثمان به آنان منسوب شده بود تبری جستند^(۴) و دریافتند که عثمان حقوق افراد را محترم می‌شمارد و حتی در مورد اتهاماتی که به وی منسوب شده بود با آنان بحث و مناظره کرد و اتهامات آنان را رد کرد

۱- الدولة الأموية، يوسف العشى، ص ۱۶۸؛ مواقف الصحابة ۱/۳۳۰.

۲- تاریخ طبری ۵/۲۵۰.

۳- همان ۵/۳۸۴؛ تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۳۰.

۴- همانجاها.

و درستی اعمالش را برای آنان تبیین کرد و حتی یکی از رهبران آن مخالفان، یعنی مالک اشتر نخعی گفت: شاید او و شما فریب خورده‌اید^(۱).

ذهبی معتقد است عبدالله بن سبا در مصر فتنه را تحریک می‌کرد و بذره‌های اختلاف و دشمنی و عداوت با فرمانداران و سپس امیر المؤمنین عثمان بن عفان را پراکنده می‌ساخت^(۲). اما ابن سبا این کار را به تنهایی انجام نمی‌داد، بلکه کار وی در ضمن یک شبکه دسیسه‌گر و اختاپوسی از شیوه‌های نیرنگ، حيله، فریب و بسیج اعراب و قاریان و غیر آنان بود. ابن کثیر روایت می‌کند که سبب شوریدن گروه‌های مردم علیه عثمان، ظهور ابن سبا و رفتن وی به مصر و این امر بود که وی سخنی را که خود درآورده بود میان مردم منتشر ساخت و بسیاری از مردم مصر فریفته آن سخنان وی شدند^(۳).

مؤرخان و علمای مشهور سلف و خلف اتفاق نظر دارند که ابن سبا عقائد و افکار و نقشه‌هایی پلید را در میان مردم منتشر ساخت تا مسلمانان را از دین و اطاعت از امامشان برگرداند و میان آنان تفرقه و اختلاف بیندازد. عده‌های اوباش گرد وی جمع شدند که همین افراد طائفه سبئیه را تشکیل دادند که یکی از عوامل فتنه‌های بودند که به قتل عثمان بن عفان منتهی شد و به خاطر کشته شدن وی در این فتنه، جنگ‌های جمل و صفین و مواردی دیگر روی دادند. چیزی که از نقشه‌های سبئیه بر می‌آید سازماندهی دقیق آن است، زیرا در توجیه تبلیغات و نشر افکار آن بسیار با مهارت عمل شده بود، چه‌این حرکت امر تبلیغات را تحت تسلط خود داشت و میان اوباش و افراد جنجال برانگیز تأثیر نهاد. همچنین در ایجاد شعبه‌هایی برای آن در بصره و کوفه و مصر با استفاده از تعصبات قبیله‌ای بسیار فعال عمل نمود و توانست نقاط اعتراض و شکایت اعراب و بندگان و

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۳۱.

۲- همان ۳۳۸.

۳- البداية و النهاية ۷/۱۶۷-۱۶۸.

موالی را که نقاط حساس در زندگی آنان و خواسته‌های آنان نامیده می‌شد تحریک نماید^(۱).

دوم:

اختلاف نظر صحابه در مورد شیوه قصاص قاتلان عثمان رضی الله عنه

منشأ اختلافی که میان امیرالمؤمنین علی از یک طرف و میان طلحه و زبیر و عائشه از طرف دیگر و سپس میان علی و معاویه روی داد این نبود که آنان در مورد خلافت و امامت و برحق بودن علی در خلافت و ولایت بر مسلمانان اشکال و ایراد داشته باشند، بلکه همه در مورد برحق بودن وی اتفاق نظر و اجماع داشتند.

ابن حزم می گوید: معاویه هیچ گاه فضل و استحقاق علی برای خلافت را انکار نکرد، بلکه اجتهاد وی او را به این حکم رساند که باید قصاص قاتلان عثمان بر بیعت مقدم گردد و خود را در مورد خونخواهی عثمان مستحق تر می دانست (زیرا خویشاوند وی بود)^(۱).

ابن تیمیه می گوید: معاویه مدعی خلافت نبود و وقتی که با علی جنگید به عنوان خلیفه با وی بیعت نشد و به عنوان خلیفه در جنگ شرکت نکرد و او نه مستحق خلافت بود و مردم هم او را مستحق خلافت نمی دانستند و اگر کسی در این مورد از وی سوال می کرد به این موضوع اقرار می نمود و معاویه و افراد وی نمی خواستند ابتدا وارد جنگ با علی و افراد وی بشوند و این کار را هم نکردند^(۲). هم چنین می گوید: با این وجود همه گروهها اقرار داشتند که معاویه برای بدست گرفتن خلافت در حد علی نیست و با وجود امکان خلیفه شدن علی، او خلیفه نمی شود، زیرا فضل و سابقه و علم و دینداری و

۱- الفصل فی الملل و الأهواء و النحل ۴/۱۶۰.

۲- مجموع الفتاوی ۲۵/۷۲.

شجاعت و سائر فضائل علی نزد آنان، به مانند فضائل دیگر برادرانش یعنی ابوبکر و عمر و عثمان، روشن و معلوم بود^(۱).

به درستی که منشأ اختلاف اشکال و ایراد در مورد خلافت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نبود، بلکه اختلاف آنان در مورد قصاص قاتلان عثمان رضی الله عنه بود و اختلاف آنان در مورد اصل مسأله قصاص هم نبود، بلکه در مورد روش حل این قضیه بود، زیرا امیرالمؤمنین علی با اصل مسأله قصاص شدن قاتلان موافق بود، اما معتقد بود که قصاص این افراد تا زمانی که اوضاع مستقر و آرام شده و مردم یکپارچه می‌گردند به تأخیر بیفتد^(۲). امام نووی می‌گوید: بدان که سبب آن جنگها این بود که مسائل مشتبه و پیچیده گشته بود و به خاطر شدت پیچیدگی قضایا، اجتهادات آنان نتایج مختلفی در پی داشت و به سه دسته تقسیم شدند: عده‌ای اجتهادشان به این حکم منجر شد که حق با این طرف - علی - است و مخالف وی باغی می‌باشد. پس بر آنان واجب است که وی را نصرت دهند و بنا به اعتقادی که داشتند جنگ با باغی بر علی واجب بود و همین کار را هم انجام دادند و برای کسی که دارای این ویژگی می‌باشد حلال نیست که در مساعدت امام عادل در جنگ با کسانی که به اعتقاد آنان باغی بودند، تأخیر بورزد. عده‌ای عکس این دیدگاه را داشتند و با اجتهاد به این نتیجه رسیده بودند که حق با طرف دیگر است و مساعدت وی بر آنان واجب است و جنگ با باغیان علیه او بر آنان واجب می‌باشد. دسته سوم این مسأله بر آنان مشتبه و پیچیده شد و دچار تحیر گشتند و نتوانستند یکی از دو گروه را بر دیگری ترجیح دهند. به همین دلیل از هر دو گروه کناره گرفتند. این کناره‌گیری بر آنان واجب بود، زیرا اقدام به قتل مسلمان وقتی حلال است که برای فرد واضح گردد که استحقاق این کار را دارد و اگر راجح بودن و بر حق بودن یکی از این دو گروه

۱- همان.

۲- دحدات و أحادیث فتنة الهرج، ص ۱۵۸.

برای آنان روشن می‌شد، تأخیر در یاری رسانی به آن دسته در جنگ با باغیان علیه او
برای آنان جایز نبود^(۱).

سوم:

دیدگاه خونخواهان عثمان چون طلحه، زبیر، عائشه و معاویه رضی الله عنہم

الف- دیدگاه ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها

وقتی که عائشه در راه بازگشت از مکه به مدینه بود خبر کشته شدن عثمان به وی رسید. پس به مکه برگشت و داخل مسجد الحرام شد و به سوی حجر اسماعیل رفت و در آنجا جای گرفت و مردم گرد وی جمع شدند و او گفت: ای مردم، اوباش و آشوبگران شهرها و اعراب بادیه نشین و بردگان اهل مدینه اجتماع کردند. خردهای که این افراد آشوبگر بر این مقتول- عثمان- می گرفتند کتک زدن بود و بکار گرفتن جوانان که از پیش مردم مسن را به کار می گرفته‌اند و بعضی جاها که قرق کرده بود. این‌ها اموری بود که قبل از وی نیز انجام شده بود و چیزی غیر از آن‌ها به مصلحت نبود. پس وی قول آنان را پذیرفت و به خاطر اصلاحشان دست از آن موارد کشید و چون دیگر عذر و بهانه‌ای نیافتند به جنبش آمدند و تعدی آغاز کردند و کردارشان از گفتارشان دوری گرفت و خون فردی بیگناه را ریختند و حرمت سرزمین حرام را زیر پا گذاشتند و مالی حرام را بهیغما بردند و حرمت ماه حرام را نگاه نداشتند. به خدا قسم یک انگشت عثمان به اندازه پر زمین از امثال آن افراد می‌ارزد. باید شما فراهم آید تا مردم این قوم را برانند و پراکنده کنند. به خدا قسم اگر چیزهایی که به دستاویز آن بر عثمان تاختند گناه بود از آن پاک شد چنان که طلا از ناخالصیها پاک می‌شود و چنان که جامه از چرک پاک می‌شود که وی را پاک کردند چنان که جامه با آب پاک می‌شود^(۱). در روایتی دیگر آمده است که زمانی که عائشه به مکه برگشت، عبدالله بن عامر حضرمی- امیر مکه- نزد وی آمد و به وی گفت: ای ام المؤمنین چه چیزی شما را به مکه برگردانده است؟ عائشه

گفت: علت برگشتن من این است که عثمان مظلومانه کشته شده است و تا وقتی که این او باش عهده دار امور باشند، اوضاع سر و سامان نمی‌یابد. پس تقاص خون عثمان را درخواست کنید و اسلام را عزیز دارید^(۱).

با نصوص صریح و صحیح روایت شده که عائشه عثمان را مورد ستایش و تمجید قرار داده و قاتلان او را لعنت کرده است و در مورد فضائل او احادیثی را از رسول خدا روایت نموده است. از جمله از فاطمه بنت رحمان یشکریه از مادرش روایت است که یکی از عموهایش وی را نزد عائشه فرستاد و از او پرسید: یکی از فرزندان شما به شما عرض سلام دارد و می‌خواهد در مورد عثمان از شما سوال نماید، زیرا مردم در مورد او چیزهای زیادی می‌گویند. پس عائشه گفت: خداوند لعنت کند آن کسانی را که خود لعنت کرده است. به خدا قسم عثمان نزد رسول خدا نشسته بود و پیامبر پشت خود را به من تکیه داده بود و جبرئیل قرآن را به وی وحی می‌کرد و پیامبر می‌فرمود: ای عثمان بنویس. خداوند چنین منزلتی را فقط به کسی می‌دهد که نزد خدا و رسولش گرامی و بزرگوار باشد^(۲).

از مسروق روایت شده که وقتی عثمان کشته شد عائشه گفت: او را چون لباسی که پاک از آلودگی باشد رها کردید و سپس آن را به نزدیک آوردید تا به سان یک قوچ ذبح نمایید. پس مسروق به وی گفت: این کار تو بود، تو به مردم نامه نوشتی و آنان را امر کردی که علیه او خروج نمایند. عائشه گفت: خیر، سوگند به خدایی که مؤمنان به او ایمان دارند و کافران به او کفر می‌ورزند من تاکنون که در اینجا هستم نامه‌ای به آنان ننوشته‌ام^(۳).

۱- همان ۴۷۵.

۲- المسند ۶/۲۵۰-۲۶۰؛ تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۷۸.

۳- فتنه مقتل عثمان ۱/۳۹۱؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۷۶. اسناد آن به عائشه صحیح است.

در کتابی که در مورد عثمان بن عفان نوشته‌ام در مورد دروغ سبئیون مطالبی را بیان کرده‌ام و گفتم که آنان نامه‌هایی را به مردم شهرها نوشتند و آن را به دروغ به عائشه منسوب ساختند. روایاتی جعلی با سند بسیار ضعیف روایت شده که متأسفانه برخی از معاصران از آن تبعیت نموده‌اند و این دروغها را علیه آنان رواج داده و رابطه بین عثمان و عائشه را متناقض با تمام روایات صحیحی به تصویر کشیده که قبلاً بیان شد. این روایت کاذب بیان گر این امر هستند که عائشه مردم را علیه عثمان شوراند و بیان گر وجود اختلاف در میان آن دو می‌باشند و به عائشه منسوب کرده که در قتل وی مشارکت شبه عملی داشته است و طبری هم این روایت مجعول را روایت کرده است و بسیاری از مؤرخان آن را از طبری نقل کرده‌اند. حال در این مورد مثالی بیان می‌شود. طبری می‌گوید: علی بن احمد بن حسن عجلی در نامهای به من نوشت که حسین بن نصر عطار گفت: سیف بن عمر از محمد بن نویره و طلحه بن أعلم حنفی به ما روایت کرد: عمر بن سعد از اسد بن عبدالله از کسانی از علما که دیده بود روایت کرد که وقتی عائشه در راه بازگشت به مکه به سرف- مکانی در نزدیکی مکه و در فاصله شش مایلی آن- رسید عبد بن ام کلاب- عبد بن اُبی سلمة که به مادرش منسوب می‌شود- به وی رسید. عائشه به وی گفت: چه شده نگران به نظر می‌رسی؟ عبد گفت: عثمان بن عفان را به قتل رساندند و هشت روز بماندند. عائشه گفت: بعد از آن چه کردند؟ عبد گفت: مردم مدینه اتفاق کردند و کارشان سرانجامی نیک یافت و درباره علی بن اُبی طالب همسخن شدند. پس عائشه گفت: به خدا قسم اگر کار خلافت بر یار تو قرار گیرد ای کاش آسمان بر زمین افتد، مرا بر گردانید، مرا برگردانید. پس عائشه به مکه برگشت در حالی که می‌گفت: به خدا قسم عثمان مظلومانه کشته شده است، به خدا قسم من خونخواهی او را می‌کنم. پس عبد بن ام کلاب به وی گفت: برای چه؟ به خدا قسم اولین کسی که در مورد عثمان سخنش را تغییر داد، تو- عائشه- بودی، و در مورد عثمان می‌گفتی: نعثل- مردی مصری که ریش زیادی داشت و شبیه عثمان بود- را بکشید که کافر است. عائشه گفت:

آنان از او خواستند توبه کند و بعد وی را کشتند و من چیزهایی را گفتم و آنان چیزهایی را؛ و سخن آخر من بهتر از سخن اول بود. پس پسر ام کلاب به وی گفت:

فمنک البداء ومنک الغیر ومنک الریاح ومنک المطر

وأنت أمرت بقتل الإمام وقلت لنا: إنه قد کفر

(آغاز این کار از جانب تو بود و تغییر از جانب تو شروع شد و باد و باران را تو به راه انداختی. تو فرمان قتل امام را دادی و به ما گفتی که او کافر است).

پس عائشه به مکه برگشت و بر در مسجد الحرام پیاده شد و به سوی حجر اسماعیل رفت و خود را پنهان نمود و مردم گرد وی اجتماع کردند و عائشه گفت: عثمان مظلومانه کشته شده است، به خدا قسم من خونخواهی او را می‌کنم^(۱).

چنان که ملاحظه شد این روایت در تاریخ طبری از دو طریق نقل شده است. در یک طریق آن نصر بن مزاحم عطار وجود دارد که در کتب رجال با این صفات مورد جرح-انتقاد- قرار گرفته است: شیعی، منکر، ترکوه، جلد^(۲). در سند طریق دوم هم نام عمر بن سعد وجود دارد که فرمانده سربهای بود که با حسین بن علی رضی الله عنه جنگید. رجال حدیث، احادیث وی را صحیح نمی‌دانند و متهم به جعل بوده و روایات او متروک است^(۳). پس این روایت از هر دو طریق قابل قبول نمی‌باشد^(۴). در کتب تاریخی و ادبی روایات جعلی و ساختگی‌ای وجود دارد که در مقابل نقد علمی دوام نمی‌آورند و در پی مشوه و بد جلوه دادن المؤمنین عائشه می‌باشند^(۵).

۱- تاریخ طبری ۴۸۵/۵.

۲- المعنی فی الضعفاء ۶۹۶/۲؛ میزان الاعتدال ۷/۲۴؛ التاریخ الکبیر ۱۰۵/۸.

۳- سیر أعلام النبلاء ۳۴۹/۴؛ الطبقات ۱۶۸/۵.

۴- دور المرأة السیاسی فی عهد النبیع و الخلفاء، ص ۳۵۴.

۵- همان ۳۵۲.

روایاتی که در کتاب‌های العقد الفرید، الأغانی، تاریخ یعقوبی، تاریخ مسعودی، أنساب الأشراف و دیگر کتاب‌هایی وارد شده که به استدلال در مورد شأن نقش سیاسی ام المؤمنین عائشه در زمان خلافت عثمان بن عفان می‌پردازند، مورد اعتماد نیستند، زیرا مخالف با روایات صحیح بوده و مبتنی بر روایاتی واهی هستند و غالب آن‌ها روایاتی غیر مسند می‌باشند و آنهایی هم که مسند می‌باشند، در سند آن‌ها افرادی مجروح وجود دارند که به روایت آنان استدلال نمی‌شود. البته این علاوه بر فساد است که در صورت مقایسه آن‌ها با روایات صحیح‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت، در متن آن‌ها مشاهده می‌شود^(۱).

بانوی فاضل و پژوهشگر، اسماء محمد احمد زیاده در تحقیقی سندها و متون روایاتی را که در مورد نقش سیاسی عائشه در حوادث فتنه سخن می‌گویند مورد بررسی قرار داده و روایاتی را که بیانگر اختلاف سیاسی میان عائشه و عثمان هستند و در تاریخ طبری و کتاب‌های دیگر وارد شده است به نقد کشانده و کذب و جعلی بودن آن‌ها را بیان داشته است و سپس می‌گوید: شایسته ماست که از ذکر همه آن‌ها روی برگردانیم، زیرا از طریقی مورد اعتماد به ما نرسیده‌اند، بلکه طریقی که این روایات در طی آن‌ها به ما رسیدند متهم به تشیع و کذب و رافضی بودن می‌باشند، لکن چون این روایات در غالب تحقیقات جدید به چشم می‌خورند و نیز جهت استدلال بر ساقط بودن آن‌ها، ما به بیان آن‌ها پرداختیم. اینها- چنان که روشن شد- روایاتی هستند که در تلاش می‌باشند تا تاریخی را بسازند که در آن روابط میان عائشه و عثمان و صحابه تیره و متشنج بوده است، حال آنکه چنین تاریخی اصل و اساس ندارد^(۲).

اگر فرض را بر این بگذاریم که عائشه با آن افراد آشوبگر در مورد شورش علیه عثمان توافق داشته است، در این صورت انتظار این است که عائشه در تلاش برای این

۱- همان ۲۷۰.

۲- همان ۳۷۰.

باشد که به نوعی آن افراد آشوبگر را معذور بسازد، اما چنین چیزی از وی نقل نشده است و اگر هم چیزی از این روایات در مورد موضع عائشه و صحابه همراه او صحیح باشد، ما آن‌ها را نخواهیم پذیرفت، زیرا خداوند و رسول او آنان را عادل خوانده‌اند و همین برای ابطال این روایات کفایت می‌کند. اما با این وجود به بحث در مورد این روایات پرداختیم تا تأکیدی بر ابطال این روایات و استدلال مبتنی بر آن‌ها باشد تا بدین صورت ادله دینی و علمی و تاریخی در یک جا قرار گرفته و همدیگر را مورد تأکید قرار دهند^(۱). به درستی اتهاماتی که متوجه‌ام المؤمنین عائشه شده‌اند، از سند درستی برخوردار نبوده و در مقابل ادله عقلی نیز استواری ندارند.

ب- طلحه و زبیر رضی الله عنهما

طلحه و زبیر و صحابه همراه آنان از امیرالمؤمنین علی خواستند تا در اجرای قصاص بر قاتلان عثمان تعجیل نماید. وی در جواب آنان گفت: ای برادران من، من نسبت به آنچه شما می‌دانید ناآگاه نیستم، اما با مردمی که بر ما سلطه دارند و ما سلطه‌های بر آنان نداریم چکار کنم. بردگان و اعراب بادیه نشین با آنان همراه شده‌اند و برشوریده‌اند و آنان در میان شمایند و هر چه بخواهند بر سر شما می‌آورند. پس آیا دیگر راهی برای اجرای آنچه که شما می‌خواهید می‌بینید؟ آنان گفتند: خیر. علی گفت: به خدا هستم، ان شاء الله من هم به همان چیزی معتقدم که شما بر آن هستید. این وضعیت از امور جاهلیت است- یا این کار، کار جاهلیت است- و این قوم دارای مددکار و یاریگرانی می‌باشند- یا اینکه ریشه دارند، و شیطان هرگاه روشی پدید آرد پیروان آن از جهان معدوم نباشند. اگر این موضوع شروع شود مردم در قبال آن سه دسته می‌شوند: عده‌ای با شما همراه می‌شوند و عده‌ای به مانند شما فکر نخواهند کرد و گروهی به هیچ یک از این دو نظر اعتقاد پیدا نمی‌کنند. صبوری لازم است تا اینکه مردم آرام شوند و قلبها در

جایگاه خود قرار گیرند و حقه‌ها گرفته شود و به من فرصت دهید و منتظر دستور من باشید- در جایی در ترجمه آن گفته‌اند: آرام گیرید و بنگرید چه پیش می‌آید- و آن گاه نزد من آید^(۱).

برخی از آنان این تدبیر حکیمانه را درک نکردند، زیرا مردم در حال خشم و عصبانیت و حرکت از روی عاطفه و احساسات خود، نمی‌توانند اوضاع را به صورت واقعی درک نمایند تا در نتیجه بتوانند ارزیابی دقیقی داشته باشند و به همین دلیل در ارزیابی آنان اوضاع وارونه جلوه کرده و امور محال را ممکن می‌بینند. به همین دلیل گفتند: وظیفه‌های را که برعهده ما است به انجام می‌رسانیم و آن را به تأخیر نمی‌اندازیم^(۲). منظور آنان درخواست اقامه حدود بر قاتلان عثمان بود^(۳). این سخن به گوش علی رسید. پس رغبت یافت تا به آنان نشان دهد که او و آنان در چنین شرایطی نخواهند توانست کاری از پیش ببرند. پس ندا در داد: هر غلامی که سوی مالکان خود برنگردد خونش هدر است. پس سبئیون و اعراب بدوی شروع به غرو لند و شکایت کردند و گفتند: فردا هم چنین چیزی به ما گفته خواهد شد و ما نمی‌توانیم در مقابل آنان حجتی بیاوریم^(۴). انگار که به ذهن رهبران سبئی فتنه رسیده بود که خلیفه می‌خواهد آنان را از کسانی که از آنها حمایت می‌کردند جدا بگرداند. به همین دلیل از قبول این امر روی برتافتند و اعراب بدوی را بر ماندن تشویق نمودند و آنها هم از اینان اطاعت کردند و در جای خود ماندند. در روز سوم بعد از بیعت علی از خانه خارج شد و به آنان گفت: به اعراب بدوی بگویید از اینجا بروند و گفت: ای اعراب، به کنار آنها و محل استقرار خود بروید. سبئیون خودداری کردند و اعراب بدوی نیز از سبئیون اطاعت بردند. سپس داخل خانهاش شد و طلحه و

۱- تاریخ طبری ۴۶۰/۵.

۲- همان.

۳- دور المرأة السیاسی فی عهد النبیع و الخلفاء، ص ۳۷۸.

۴- تاریخ طبری ۴۶۰/۵.

زبیر همراه با عده‌های از صحابه رسول خدا نزد او رفتند و علی به آنان گفت: بروید انتقام خودتان را بگیرید و آنان گفتند: در این قضیه بینا نیستیم. علی به آنان گفت: به خدا قسم این شورشیان کورتر و بی‌خبرترند- و بعد از این کم بصیرت‌تر شده و بیشتر ابا می‌ورزند- سپس این بیت را بر زبان آورد:

لو أن قومي طواعني سراتهم أمرأً يديخ الأعدايا

(اگر بزرگان قومم از من اطاعت برند، آنان را به چیزی فرمان می‌دهم که دشمنان را خوار و ذلیل گرداند)^(۱).

تا این لحظه علی و طلحه و زبیر و همه صحابه اتفاق نظر دارند که اجرای حدود بر کسانی که موجب ایجاد تفرقه در جامعه اسلامیشده و خلیفه را به قتل رسانده‌اند جهت دفع ضرر آنان بر همه دین ضروری می‌باشد و آنان در این امر معاون و همیار وی بودند و تمام کارهای علی منطقی به نظر می‌آید و همه صحابه در این مورد با وی متفق هستند، اما با این آشوبگرانی که بر امور استیلا دارند و بندگان و اعراب بدوی با آنان همراه شده‌اند و در میان مردم مدینه هستند و کاری که بخواهند می‌توانند بر سر آنان بیاورند، چکار کنند، حال آنکه در آن هنگام توانی برای جنگ با این افراد نداشتند!^(۲)

طلحه و زبیر طرحی را در مورد رویارویی با سبئیان موجود در اطراف علی پیشنهاد دادند و طلحه به علی گفت: بگذار تا من به بصره بروم و به سرعت همراه با سپاهی برگردم. زبیر گفت: بگذار تا من به کوفه بروم و به سرعت همراه با سپاهی برگردم.^(۳) اما علی درنگ ورزید و به آن دو گفت: بگذارید در این موضوع اندیشه کنم.^(۴)

۱- همان ۴۶۱.

۲- فتح الباری ۱۲/۳۶۰.

۳- تاریخ طبری ۵/۳۶۱.

۴- همان.

احتمالاً علی از فتنه و آشوب در هراس بود و می‌ترسید که به جنگی داخلی در اطراف مدینه تبدیل گردد که نتیجه خوشایندی به دنبال نداشته باشد. به همین دلیل به درخواست طلحه و زبیر جواب نداد^(۱). پیشنهاد زبیر و طلحه به علی بر این دلالت دارد که آنان در آن هنگام آنان به سخن علی راضی بودند که گفته بود این اوباش در درون مدینه هستند و بر مسلمانان چیره می‌باشند و مسلمانان بر آنان سلطه‌های ندارند. پس تلاش کردند تا با این درخواست وقت تعطیل یکی از حدود را به حداقل رسانده و طرف علی را تقویت نمایند تا علی قادر به انجام آن باشد. صحابه مدتی منتظر ماندند تا علی در مورد این موضوع بیندیشد، اما علی معتقد بود که فقط با میراندن این موضوع می‌توان آن را حل و فصل نمود و فتنهای از آتش است که هرگاه روشن شود، زیاد و پنهان می‌گردد^(۲).

وقتی که طلحه و زبیر و صحابه موافق وی دیدند که چهار ماه از قتل عثمان گذشته و علی هنوز نتوانسته قاتلان عثمان را قصاص نماید به این سبب که شورشیان دارای قدرت و سلطه هستند و در سپاه علی نفوذ دارند، طلحه و زبیر به علی گفتند: به ما اجازه بده تا از مدینه خارج شویم، یا غلبه می‌کنیم و یا از ما چشم‌پوش. پس علی گفت: تا جایی که بتوانم دست نگه می‌دارم و اگر دیگر چاره‌های جز جنگ با آنان نیافتم در این صورت با آنان می‌جنگم، زیرا آخرین دوا، داغ کردن است^(۳).

علی می‌دانست که خروج آن دو از مدینه تلاشی از جانب آن دو برای دست‌یابی بهیک راه حل است، پس مانع رفتن آنان نشد، چه بسا او هم امید آن را داشت که بهیک راه حل دست یابد، بلکه او در تلاش برای این امر بود، لکن برای این کار روش خاص خود را داشت^(۴).

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۰۸.

۲- تاریخ طبری ۵/۳۶۷؛ دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۰.

۳- تاریخ طبری ۵/۳۶۸؛ دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۰.

۴- دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۰-۳۸۱.

برخی از پژوهشگران معاصر در تفسیر متن مربوط به اجازه گرفتن طلحه و زبیر برای رفتن به بصره و کوفه و آوردن سپاهی از آن دو شهر برای سرکوب آشوبگران و امتناع علی از موافقت با آن می‌گویند: علی از این دو می‌ترسید و خوف این را داشت که با آن سپاهیان بر او حمله ببرند و همان کاری را با وی بکنند که مردم مصر در یوم الدار با عثمان بن عفان کردند^(۱). باید گفت که چنین تفسیری مافوق تحمل متن است^(۲) و این تفسیر ظلم و تجاوز به حق برگزیدگان صحابه می‌باشد.

طلحه و زبیر به مکه رفتند و در راه به جماعت انبوهی از مسلمانان رسیدند که خواهان اجرای قصاص بر قاتلان عثمان بودند. بحث در این مورد این‌شاء به تفصیل خواهد آمد.

ج- معاویه بن اَبی سفیان رضی الله عنه

در گذشته و حال چنین میان مردم شایع شده که اختلاف بین علی و معاویه به این بر می‌گردد که معاویه به گرفتن خلافت طمع داشت و خروج معاویه بر علی و امتناع معاویه از بیعت با علی به این سبب بود که علی معاویه را از ولایت بر شام عزل نمود. در کتاب «الإمامة و السياسة» منسوب به ابن قتیبه دینوری روایتی آمده است که بیانگر این امر می‌باشد که معاویه ادعای خلافت کرده است. این موضوع در خلال روایتی آمده که در آن ابن کواء به ابوموسی اشعری گفت: بدان که معاویه آزاد شده اسلام است و پدرش سرکرده احزاب بود و بدون مشورت ادعای خلافت دارد، پس اگر تو را تصدیق نمود زمان خلع وی آمده است و اگر تو را تکذیب نمود سخن گفتن با او برای تو حرام است^(۳).

۱- الخلفاء الراشدون، ص ۳۷۲.

۲- خلافة علی بن اَبی طالب، عبدالحمید علی، ص ۱۱۸.

۳- الإمامة و السياسة ۱/۱۱۳.

اینکه چنین سخنی از جانب امیر المؤمنین علی باشد، صحیح نمی‌باشد، بلکه از سخنان روافض است. بعداً در مورد کتاب «الإمامة و السياسة» و کذب و جعلی بودن آن و نقش آن در مکدر ساختن واقعیات تاریخی مواردی بیان خواهد شد. کتب تاریخ و ادب آکنده از روایات جعلی و ضعیفی است که بیانگر این نکته می‌باشند که معاویه برای بدست گرفتن حکومت و خلافت و فرمانروایی با علی اختلاف داشته است^(۱).

صحیح این است که اختلاف میان علی و معاویه بر سر این موضوع بود که آیا بیعت معاویه و افراد وی با علی قبل از اجرای قصاص بر قاتلان عثمان واجب می‌باشد یا بعد از آن؟ و این موضوع اصلاً ربطی به بحث خلافت ندارد، بلکه رأی معاویه و مردم شام این بود که علی ابتدا از قاتلان عثمان قصاص بگیرد و بعد از اجرای قصاص آنان با وی بیعت نمایند^(۲).

قاضی ابن العربی می‌گوید: سبب جنگ میان اهل شام - معاویه - و اهل عراق - علی - به اختلاف دیدگاه آنان برمی‌گشت، زیرا درخواست اهل عراق بیعت با علی و وحدت کلمه در مورد امام بود و اهل شام درخواست قصاص قاتلان عثمان را داشتند و می‌گفتند: با کسی که قاتلان را پناه می‌دهد بیعت نمی‌کنیم^(۳).

امام الحرمین جوینی در کتاب «لمع الأدلة» می‌گوید: معاویه گرچه با علی جنگید اما منکر خلافت علی نبود و خلافت را برای خود نمیخواست، بلکه خواهان قصاص قاتلان عثمان بود و فکر می‌کرد که این دیدگاه و اجتهاد وی صحیح است، گرچه به واقع اجتهاد وی خطا بود^(۴).

۱- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة ۱۴۵/۲.

۲- البداية و النهاية ۱۲۹/۸؛ فتح الباری ۹۲/۱۳.

۳- العواصم من القواصم، ص ۱۶۲.

۴- لمع الأدلة فی عقائد أهل السنة و الجماعة، ص ۱۱۵.

همیشی می‌گوید: اعتقاد اهل سنت و جماعت این است که جنگ‌هایی که میان علی و معاویه روی داد به خاطر منازعه معاویه با علی بر سر خلافت نبود، زیرا بر اُحق بودن علی نسبت به معاویه برای بدست گرفتن خلافت اجماع وجود دارد و فتنه هم به این سبب روی نداد، بلکه سبب وقوع آن این بود که معاویه پسر عموی عثمان بود و علی - از اجرای قصاص - امتناع کرد^(۱).

روایات همه به اتفاق بر این نکته‌ها اشاره دارند که معاویه برای خونخواهی عثمان این موضع را اتخاذ کرد و تصریح نمود که اگر علی حد را بر قاتلان عثمان جاری سازد از علی اطاعت می‌کند. اگر فرض را بر این بگذاریم که معاویه ماجرای قصاص و خونخواهی عثمان را بهانه قرار داد تا به طمع دستیابی به حکومت با علی بجنگد، در این صورت چه اتفاقی روی می‌دهد اگر علی قصاص را بر قاتلان عثمان جاری سازد. در این صورت نتیجه حتماً این خواهد بود که معاویه از علی اطاعت برده و با او بیعت می‌کند، زیرا معاویه در موضعی که در برابر این فتنه گرفت به این امر ملتزم شده بود. نیز همه کسانی که همراه با معاویه با علی می‌جنگیدند بر اساس اجرای حد بر قاتلان عثمان می‌جنگیدند. اما اینکه معاویه نیت دیگری داشته و آن را اعلان ننماید، در نتیجه چنین موضع‌گیری حادثه جویی و به خطر انداختن جان خود خواهد بود و ممکن نیست که با وجود داشتن طمع‌هایی اقدام به انجام آن نماید^(۲).

معاویّه‌س از کاتبان وحی و فضیلابی صحابه و از صادق‌ترین و بردبارترین آنان بود. بنابراین چگونه ممکن است که معتقد به این شود که با خلیفه شرعی بجنگد و خون مسلمانان را به خاطر دستیابی به حکومتی که زوال می‌یابد بریزد، حال آنکه او می‌گفت:

۱- الصواعق المحرقة ۲/۶۲۲. این اجتهاد معاویه بود، گرچه صحیح و درست این بود که معاویه ابتدا با علی بیعت کند

و بعد از آن درخواست قصاص را مطرح نماید.

۲- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۵۰.

اگر بین دو چیز مخیر شوم که یکی از آنها خدا باشد، خدا را بر دیگری ترجیح می‌دهم و آن را برمی‌گزینم^(۱). نیز روایت شده که رسول خدا در مورد وی فرمود: پروردگار او را هدایتگر و هدایت کننده قرار بده و مردم را به وسیله او هدایت کن^(۲). نیز فرمود: پروردگار قرآن را به او بیاموز و او را از عذاب دورگردان^(۳).

علت خطا بودن موضع معاویه در ماجرای قتل عثمان این است که وی بیعت با علی قبل از اجرای قصای بر قاتلان عثمان را نپذیرفت. علاوه بر این معاویه به خاطر مواضعی که قبلاً در قبال این اوباش گرفته بود از جانب آنان بر جانب خود بیمناک بود و آنان نسبت به کشتن وی بسیار حریص بودند و از علی درخواست می‌کردند تا او را در اختیار آنان قرار بدهد. نیز باید در نظر داشت که کسی که خونخواهی کسی را می‌کند خود نمی‌تواند حکم صادر کند، بلکه داخل در اطاعت حاکمی دیگر می‌شود و حق را در نزد وی طلب می‌کند^(۴).

أئمة فتوی اتفاق نظر دارند جز حاکم یا کسی که از جانب حاکم برای اجرای قصاص منصوب شده باشد برای کسی جایز نیست که کسی دیگر را قصاص نماید، زیرا این امر منجر به فتنه و اشاعه هرج و مرج می‌گردد^(۵).

می‌توان گفت معاویه مجتهدی بود که برای مخالفت خود تأویلی داشت و به ظن غالب دریافته بود که حق با وی می‌باشد. وی در میان مردم شام به خطبه برخاست و به آنان گفت که ولی دم - پسر عمویش - عثمان است و عثمان مظلومانه کشته شده است و این آیه کریمه را قرائت کرد که می‌فرماید:

۱- سیر أعلام النبلاء ۱۵۱/۳.

۲- صحیح سنن الترمذی، البانی، شماره ۳۰۱۸، ۳/۲۳۶.

۳- فضائل الصحابة ۹۱۳/۲. سند آن حسن است.

۴- تحقیق مواقف الصحابة ۱۵۱/۲.

۵- تفسیر قرطبی ۲۵۶/۲.

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ [الإسراء: ۳۳]. (هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیکترین خویشاوند بدو است، این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا این که به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد). بی‌گمان صاحب خون یاری شونده (از سوی خدا) است - چرا که حق قصاص را بدو داده است -). سپس گفت: دوست دارم که موضع خود را نسبت به قتل عثمان به من بگویید. پس همه مردم شام برخاستند و در جواب وی گفتند که به خونخواهی عثمان بر می‌خیزند و در این مورد با وی بیعت کردند و به وی عهد و پیمان دادند که در این راه جان و مال خود را فدا کنند تا اینکه انتقام خود را بگیرند یا اینکه بمیرند^(۱).

اگر میان طلحه و زبیر و معاویه دست به مقایسه بزنیم می‌بینیم که طلحه و زبیر نسبت به معاویه از چهار جهت به صواب و حق نزدیک‌تر هستند:

* آن دو از سر رضایت با علی بیعت کردند و به فضل علی اقرار داشتند، اما معاویه گرچه به فضل علی اعتراف داشت اما با علی بیعت نکرد^(۲).

* آن دو در اسلام و در نزد مسلمانان از منزلت و سابقه بالاتر و بیشتری برخوردار بودند و معاویه از این جهات در رتبه پایین‌تر از آنان قرار داشت^(۳).

۱- صفین، ابن مزاحم، ص ۳۲؛ تحقیق مواقف الصحابة ۱۵۲/۲.

۲- البداية و النهاية ۱۲۹/۸؛ فتح الباری ۹۲/۱۳.

۳- طلحه و زبیر از عشره مبشره هستند.

* آن دو فقط می‌خواستند قاتلان عثمان و کسانی را که علیه وی شوریده بودند به قتل برسانند و جنگ آنان با علی در نبرد جمل به عمد و قصد آنان روی نداد^(۱)، اما معاویه در جنگ صفین به جنگ با علی و همراهانش اصرار داشت^(۲).

* آن دو علی را در قضیه گرفتن قصاص از قاتلان عثمان به اغماض و صرفنظر از آن متهم نکردند، اما معاویه و همراهانش علی را به این امر متهم ساختند^(۳).

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۱۳۹/۲؛ تاریخ طبری ۴۷۵/۳.

۲- تاریخ طبری ۶۱۲/۵-۶۱۵.

۳- تحقیق مواقف الصحابة ۱۳۹/۲؛ البداية و النهاية ۲۵۹/۷.

چهارم:

موضع کسانی که از فتنه کناره گرفتند

بسیاری از صحابه که در قضیه فتنه کناره گرفتند و وارد آن نشدند به این سخن رسول خدا اعتماد داشتند که فرموده بود: فتنه‌هایی روی خواهد داد که کسی که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر از کسی است که در آن‌ها به پا ایستاده باشد و کسی که در آن‌ها به پا ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آن‌ها راه برود و کسی که در آن‌ها راه برود بهتر از کسی است که در آن‌ها به تندی حرکت می‌کند. هر کس در معرض آن‌ها قرار بگیرد آن فتنه‌ها او را بهلاک می‌اندازند. هر کس پناهگاه و مفری برای فرار از آن فتنه‌ها پیدا کرد به آنجاها پناه ببرد^(۱).

ابن حجر می‌گوید: در این حدیث مسلمانان را از فتنه برحذر داشته و آنان را تشویق کرده که وارد آن نشوند و شر آن‌ها بر حسب نوع ارتباط با آن‌ها می‌باشد^(۲).

رسول خدا فرموده‌اند: فتنه‌های روی خواهد داد که کسی که در آن خوابیده باشد بهتر از کسی است که در آن نشسته باشد و کسی که در آن نشسته باشد بهتر از کسی است که در آن به پا ایستاده باشد و کسی که در آن به پا ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آن به آهستگی راه برود و کسی که در آن به آهستگی راه برود بهتر از کسی است که در آن به تندی راه برود. صحابه گفتند: ای رسول خدا در مورد این فتنه چه فرمانی به ما می‌دهید؟ ایشان فرمودند: کسی که شتران یا گوسفندانی دارد به کنار شتران و گوسفندان خود برود و کسی که زمینی دارد سر زمین خود برود. صحابه گفتند: اگر کسی چنین چیزهایی نداشت چکار کند؟ فرمود: شمشیر را ببرد و در زمینی فرو کند- یا به قولی آن

۱- صحیح البخاری، شماره ۷۰۸۱.

۲- فتح الباری ۳۱/۱۳.

را بشکنند (تا بدین وسیله راه جنگ را بر خود مسدود گردانند) - و سپس به هر نحو که توانست به دنبال نجات و رهایی باشد^(۱).

هم چنین رسول خدا فرموده‌اند: نزدیک است - که فتنه‌هایی روی دهد و در آن هنگام - بهترین مال برای فرد گوسفندانش باشد که همراه با آن‌ها به بالای کوهها و جایگاههای نزول باران برود و از خوف اینکه در دینش دچار فتنه گردد و با فاسدان در فساد وارد شود، فرار نماید^(۲).

احادیث دیگری هم وجود دارند که به صورت صریح مسلمانان را از دخول در فتنه و جنگهای ناشی از آن نهی می‌کنند. امام الحرمین جوینی می‌گوید: گروهی از بزرگان صحابه رسول خدا در زمان خلافت علی بن ابی طالب به جنگ نرفتند و بی طرفی و تکیه بر صلح و دوری از همه‌مه و غوغای فتنه‌ها را ترجیح دادند، از جمله این افراد عبارتند از: سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل^(۳). این دو نفر از عشره مبشره بودند. از جمله کسانی که ابتدا از این جنگها تخلف ورزیدند عبارتند از: ابوموسی اشعری، عبدالله بن عمر، أسامة بن زید، أبویوب انصاری. گروهی از صحابه از این افراد تبعیت کردند و علی در سرزنش آنان شدت عمل زیادی به خرج نداد^(۴).

ابن حجر معتقد است که آن دسته از صحابه که از فتنه کناره گرفتند تعداد کمی بودند و می‌گوید: از این رو صحابه‌ای که در جنگ جمل و صفین به جنگ نرفتند کمتر از کسانی بودند که به جنگ پرداختند و همه آنان بر خلاف کسانی که بعد از آنان در طلب دنیا به جنگ پرداختند، إن شاء الله دارای تأویل بودند و مأجور هستند^(۵).

۱- صحیح مسلم.

۲- صحیح البخاری، شماره ۷۰۸۸.

۳- از عشره مبشره که در سال ۵۱ هـ وفات یافت. تهذیب التهذیب ۴/۳۰.

۴- غیاث الأمم فی تیات الظلم، ص ۸۵-۸۶.

۵- فتح الباری ۳۴/۱۳.

ابن تیمیه می‌گوید: بیشتر بزرگان صحابه به طرفدارای از هیچ یک از دو طرف به جنگ نپرداختند. کسانی که جنگ را ترک کردند به نصوص زیادی از رسول خدا در مورد ترک جنگ در فتنه استدلال داشتند و بیان داشتند که این جنگ فتنه است^(۱).
 قرطبی معتقد است که علت توقف برخی از صحابه در مشارکت در جنگ در کنار امام علی، این بود که جنگ با باغی فرض کفائی است نه فرض عین. به همین دلیل افرادی چون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه به جنگ نرفتند^(۲).
 حال در زیر به برخی سخنان صحابه‌ای که به جنگ نرفتند اشاره می‌شود:

۱- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه

وی در روز نبرد صفین، افضل صحابه بعد از علی بود. وقتی که به سعد گفته شد: تو از افراد شورای خلافت هستی و نسبت به دیگران برای این امر مستحق‌تر هستی، چرا نمی‌جنگی؟ گفت: من نخواهم جنگید تا اینکه شمشیری برای من بیاورید که دو چشم و یک زبان و دو لب داشته باشد و مؤمن و کافر را از هم تشخیص بدهد. من قبلاً به جهاد رفته‌ام و جهاد را خوب می‌شناسم^(۳).

مسلم از حدیث عامر روایت کرده است: سعد بن ابی وقاص در میان شترانش بود که فرزندش عمر نزد او آمد. وقتی که سعد از دور او را دید گفت: از شر این سوار به خدا پناه می‌برم. پسرش از مرکب پیاده شد و به سعد گفت: شما در میان شتران و گوسفندانان هستید حال آنکه مردم در مورد حکومت با هم منازعه دارند؟ پس سعد بر سینه او زد و گفت: ساکت باش، من شنیدم که رسول خدا فرمود: خداوند بنده متقی و پاک و گمنام- کسی که از مردم کناره گرفته و مکان خود را بر مردم پنهان می‌کند تا به عبادت پردازد، یا

۱- مجموع الفتاوی ۵۵/۳۵.

۲- تفسیر قرطبی ۳۱۹/۱۶.

۳- مجموع الزوائد ۲۹۹/۷. طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن، رجال روایات صحیح است.

کسی که خود را آشکار نمی‌سازد و تلاش نمی‌کند تا خود را به مردم بنمایاند یا مردم با انگشت به او اشاره نمایند یا اینکه مردم در مورد او صحبت کنند، بلکه او را در راه خانه به مسجد و مسجد به خانه و خانه به منزل خویشان و برادران می‌توان دید و خود را زیاد نشان نمی‌دهد^(۱) - را دوست دارد^(۲).

۲- محمد بن مسلمه رضی الله عنه

از حسن روایت شده که علی دنبال محمد بن مسلمه فرستاد و او را آوردند و به او گفت: چرا در جنگ شرکت نکردی؟ محمد گفت: پسر عمویت - یعنی رسول خدا - شمشیری را به من داد و فرمود: مادام که با دشمن جنگ شد با آن بجنگ. اما اگر دیدی که مردم - مسلمانان - با هم می‌جنگند آن را به صخرهای ببر و در آن فرو کن و سپس در خانهات بنشین تا اینکه از دنیا بروی و یا اینکه مظلومانه کشته شوی. پس علی گفت: او را رها کنید^(۳).

۳- ابو موسی اشعری رضی الله عنه

از زید بن وهب روایت است که گفت: خبر قتل عثمان به ما رسید و مردم به این خاطر اظهار ناراحتی کردند. پس نزد یکی از دوستانم رفتم که نزد او نیروی تازه‌ای می‌گرفتم و گفتم: چنان که می‌بینی با وجودی که گروهی از صحابه رسول خدا در میان ما هستند مردم مرتکب این قتل شده‌اند. پس ما را نزد آنان ببر. او ما را نزد ابوموسی اشعری

۱- دو معنا در مورد آن روایت شده که یکی در شرح نووی بر صحیح مسلم و دیگری در شرح ریاض الصالحین آمده است. مترجم

۲- صحیح مسلم ۴/۲۲۴۴.

۳- مسند احمد ۴/۲۲۵. در سند آن انقطاع وجود دارد. البتھاین حدیث به طریق دیگری هم روایت شده است؛ المعجم الکبیر، طبرانی ۱۲/۱۷۷-۱۷۸. هیشمی می‌گوید: در مجمع الزوائد (۳۰۱/۷) آمده و رجال آن ثقة هستند.

امیر کوفه برد. دستوری که ابوموسی به ما داد نهی از فتنه و امر به نشستن در خانه‌هایمان بود^(۱).

طبری در ماجرای رفتن ابن عباس و اشتر به کوفه برای طلب کمک از مردم آورده است که ابوموسی اشعری - که در آن هنگام امیر کوفه بود - برخاست و مردم را به ماندن در خانه‌های خود و باقی گذاشتن شمشیرها در نیام دعوت کرد و در سخنانی از جمله گفت: فتنه‌ای است که در اثنای آن خفته از بیدار بهتر و بیدار از نشسته بهتر و نشسته از ایستاده بهتر و ایستاده از سوار بهتر. مایه‌ای از مایه‌های عرب - اصل عرب - باشید، شمشیرها را در نیام کنید و سر از نیزه‌ها بگیرید و زه کمانها را ببرید و مظلوم و محنت دیده را پناه دهید تا وضع بهتر شود و این فتنه از میان برخیزد^(۲). هم چنین گفت: فتنه وقتی بیاید شبهه ایجاد می‌کند و چون برود روشن می‌شود. این فتنه رنج آور است چون درد شکم که با باد شمال و جنوب و صبا - باد شرقی - و دبور آید و ناگهان آرام شود و کس نداند از کجا آمده است و مرد بردبار را چنان واگذارد که بوده است. شمشیرها را در نیام کنید، نیزه‌ها را کوتاه کنید، تیرها را بگذارید و زه کمانها را پاره کنید و در خانه‌هایتان بنشینید^(۳).

ابوموسی در مورد این موضع خود به این روایت از رسول خدا استدلال داشت که در آن پیامبر از ورود به فتنه نهی کرده و به شکستن کمانها و پاره کردن زه آنها و شکستن شمشیرها و بردباری ورزیدن بر مرگ به مانند بهترین فرزند آدم، یعنی هابیل، امر کرده است (منظور این است که بردباری بر مرگ بهتر از حرکت در آن فتنه است، زیرا حرکت بر فتنه می‌افزاید)^(۴). از ابوموسی اشعری روایت است که رسول خدا فرمود: از نشانه‌های

۱- تاریخ ابن عساکر، ص ۴۸۷-۴۸۸.

۲- تاریخ طبری ۵/۵۱۳.

۳- همان ۵/۵۱۵.

۴- أحداث و أحادیث فتنة الهرج، ص ۱۸۱.

آمدن قیامت این است که فتنه‌هایی روی خواهند داد که تیره و تار هستند- منظور التباس و پیچیدگی و شیوع و استمرار آن است- و فرد صبح خون و مال و ناموس برادرش را بر خود حرام می‌داند و چون شب می‌شود آن را حلال می‌شمرد- یا به قول عده‌ای دیگر: صبح مؤمن است و شب کافر می‌گردد و صبح کافر است و شب مؤمن (یعنی مردم زود رنگ عوض می‌کنند) - و کسی که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر از کسی است که در آن به پا ایستاده باشد و کسی که در آن به آرامی حرکت می‌کند بهتر از کسی است که در آن به تندی حرکت می‌کند. پس کمانهای خود را بشکنید و زه کمانهای خود را پاره کنید و شمشیرهای خود را بشکنید (تا بدین وسیله راه جنگ را بر خود ببندید)- یا جنگ را ترک کنید- پس اگر این فتنه برای کسی از شما روی داد، آن فرد صبر پیشه نماید و تسلیم شود تا اینکه به مانده‌بیل کشته شود و به مانند قابیل قاتل نشود- یعنی صبر و بردباری بر مرگ در آن شرایط بهتر از حرکت در آن است، زیرا حرکت موجب ازدیاد فتنه می‌شود-^(۱).

۴- عبدالله بن عمر رضی الله عنه

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: مردی را به مانند عبدالله بن عمر ندیده‌ام که خداوند او را از امور مردم سالم داشته و بر روش پیشینیان خود استوارتر باشد^(۲). از سعدی بن جبیر روایت است که گفت: عبدالله بن عمر بر ما عبور کرد و ما امیدوار بودیم که سخن نیکویی را به ما بگوید. مردی از ما پیشدستی کرد و نزد وی رفت و گفت: ای ابو عبدالرحمان در مورد جنگ در فتنه برای ما صحبت کن، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ [البقرة: ۱۹۳] «و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی

نماند».

۱- سنن الترمذی ۳/۳۳۲. ترمذی می‌گوید: حسن غریب است.

۲- مصنف ابن ابی شیبة ۸/۲۵۹.

پس عبدالله گفت: مادرت به عزایت بنشیند، می‌دانی فتنه چیست؟! محمد با مشرکان می‌جنگید و فتنه ورود به دین آنان- مشرکان- است و مانند جنگ شما بر سر بدست گرفتن حکومت نبود^(۱). از نافع روایت است که مردی به ابن عمر گفت: ای ابو عبدالرحمان شنیده‌های که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹]

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید.» پس عبدالله گفت: اینکه از این آیه پند بگیریم و جنگ نکنم برای من بهتر از این است که از آیهای پند بگیریم که در آن خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾ [النساء: ۹۳]

«وکسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر بشمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند.» مگر نمی‌بینی که خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَقَتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ [البقرة: ۱۹۳] ما در زمان رسول خدا که تعداد مسلمانان اندک بود این کار را کردیم و فرد به خاطر ترس از این که او را می‌کشتند یا برده می‌کردند در دین خود دچار فتنه می‌شد- یعنی روی از دین خود بر می‌گرداند- اما چون تعداد مسلمانان افزایش یافت دیگر فتنه باقی نماند^(۲).

روایت است که امیرالمؤمنین علی، ابن عمر و سعد بن ابی وقاص را به خاطر این موضعی که داشتند مورد تمجید قرار داد و در مورد آنان گفت: آفرین و مرحبا بر این موضعی که سعد بن مالک و عبدالله بن عمر گرفتند که اگر نیک است ثواب بزرگی دارد

۱- صحیح البخاری ۹۵/۸.

۲- سیر اعلام النبلاء ۳/۲۲۸-۲۲۹.

و اگر گناه باشد خطای آناندک است^(۱). در روایت دیگری آمده است: آفرین و مرحبا بر این موضعی که سعد بن مالک و عبدالله بن عمر گرفتند. به خدا قسم اگر این کار آنان گناه باشد، کوچک و مورد مغفرت است و نیک باشد ثواب آن بزرگ و در خور ستایش است^(۲).

خطابی می‌گوید: ابن عمر از آن دسته از صحابه‌های بود که بیشترین پرهیز را از وقوع در فتنه داشت و مردم را از افتادن در آن برحذر می‌داشت. وی تا زمان فتنه عبدالله بن زبیر زنده بود و در جنگ همراه او نشد و از او دفاع نکرد، اما در نماز همراه او می‌شد و اگر نمی‌توانست با او نماز بخواند با حجاج بن یوسف نماز می‌خواند و می‌گفت: اگر فرمانداران ما را به سوی خدا دعوت کردند دعوتشان را اجابت می‌نماییم و اگر به سوی شیطان فراخواندند آنان را رها می‌کنیم^(۳).

ابن تیمیه می‌گوید: از وقتی که عثمان به قتل رسید مردم متفرق گشتند و عبدالله بن عمر آن مرد صالح به مکه رفت و هم‌چنان از فتنه کناره جست و با کسی بیعت نکرد تا اینکه مردم در مورد خلافت معاویه به اتفاق نظر رسیدند- و او هم با معاویه بیعت کرد- گرچه به علی علاقه داشت و معتقد به این بود که علی مستحق خلافت می‌باشد و او را می‌ستود و دوست می‌داشت و کسانی را که به او طعن می‌زدند مورد مذمت قرار می‌داد و فقط در جنگهای فتنه بود که از موافقت با علی امتناع ورزید^(۴).

۵- سلمة بن أکوع رضی الله عنه

۱- مجموع الفتاوی ۴/۴۴۰.

۲- سیر أعلام النبلاء ۱/۱۱۹-۱۲۰؛ مجمع الزوائد ۷/۲۴۶.

۳- العزلة، خطابی، ص ۲۰-۲۱.

۴- منهاج السنة ۶/۲۸۵.

وقتی که عثمان بن عفان به قتل رسید سلمه بن اکوع به ریزه رفت و در آنجا با زنی ازدواج کرد و از آن زن صاحب فرزندانی شد و هم چنان در آنجا بود تا اینکه مدتی قبل از وفات خود بازگشت و در مدینه سکونت گرفت^(۱).

۶- عمران بن حصین رضی الله عنه

ذهبی در مورد وی می‌گوید: وی از جمله افرادی بود که از فتنه کناره گرفتند و همراه با علی وارد جنگ نشد^(۲). از حمید بن هلال روایت است که گفت: وقتی که فتنه به تلاطم درآمد، عمران بن حصین به حجیر بن ربیع عدوی گفت: نزد قومت برو و آنان را از فتنه نهی کن. حجیر گفت: من در میان آنان گمنام و ناشناخته هستم و امر من را اطاعت نمی‌کنند. عمران گفت: از جانب من خبر ببر و آنان را نهی کن. راوی می‌گوید: شنیدم که عمران به خدا قسم یاد کرد و گفت: به خدا قسم اینکه من یک برده حبشی سیاه باشم و بزهایی گریزپا را در بالای کوهها بچرانم تا اینکه مرگ به سراغ من آید، نزد من خوشایندتر از این است که به سوی یکی از این دو صف پرتاب نمایم، خواهاین تیر به هدف بخورد و یا اینکه به خطا برود^(۳).

۷- سعید بن عاص أموی رضی الله عنه

ذهبی در مورد وی می‌گوید: وی از فتنه کناره گرفت و همراه با معاویه وارد جنگ نشد و چون معاویه به خلافت رسید سعید به سوی او رفت و معاویه به او احترام گذاشت و مال فراوانی به وی عطا کرد^(۴). ابن کثیر می‌گوید: وقتی که عثمان از دنیا رفت او از فتنه کناره گرفت و در جنگ جمل و صفین حضور پیدا نکرد و وقتی که معاویه به

۱- صحیح البخاری ۶/۲۸۵.

۲- سیر أعلام النبلاء ۲/۵۰۹.

۳- مصنف ابن أبی شیبة ۱۵/۱۰؛ المعجم الکبیر، طبرانی ۱۸/۱۰۵. راویان آن راویان روایات صحیح می‌باشند.

۴- سیر أعلام النبلاء ۳/۴۴۶.

خلافت رسید، سعید نزد وی رفت^(۱). سعید به تنهایی از فتنه کناره نگرفت، بلکه عده‌های به تبعیت از او از فتنه کنار نشستند تا اینکه جنگ جمل و صفین به پایان رسید^(۲).

۸- اسامة بن زید رضی الله عنه

ذهبی می‌گوید: اسامه از سخنی که رسول خدا در آن به وی فرمود: «ای اسامه او را بعد از اینکه گفت: «لا إله إلا الله» کشتی؟ بهره برد و وارد فتنه نشد و از آن کناره گرفت و در خانهاش نشست و کار نیکی کرد^(۳). منظور ذهبی از این سخن روایتی است که اسامه بن زید نقل کرده و در آن می‌گوید: رسول خدا مرا در سریهای اعزام کرد. من و مردی از انصار به سوی دشمن با هم مسابقه دادیم و من بر مردی حمله بردم و چون به وی نزدیک شدم آن مرد تکبیر سر داد و من به او ضربهای زدم و او را کشتم و اعتقاد من در آن هنگام بر این بود که آن مرد برای حفظ جان خود تکبیر گفت. سپس اسامه حدیث را ذکر نمود و در آن از جمله می‌گوید: پس پیامبر فرمود: ای اسامه کسی را که «لا إله إلا الله» بر زبان آورد کشتی؟ گفتیم: ای رسول خدا او این سخن را برای نجات جان خود بر زبان آورد. پیامبر فرمود: ای اسامه کسی را که «لا إله إلا الله» گفت کشتی؟ پیامبر همین طور این جمله را تکرار کرد^(۴) تا اینکه اسامه گفت: به خدا دوست دارم که من این سابقه خود در اسلام را نمی‌داشتم و امروز مسلمان می‌شدم، اما آن مرد را نمی‌کشتم. من با خدا پیمان می‌بندم که دیگر هرگز فردی را که می‌گوید: «لا إله إلا الله» نکشم. پس پیامبر فرمود: ای اسامه بعد از من؟ اسامه گفت: بعد از شما^(۵).

۱- البدایة و النهایة ۹۱/۸.

۲- سیر أعلام النبلاء ۴۴۶/۳.

۳- همان ۲/۵۰۰-۵۰۱.

۴- صحیح مسلم، شماره ۹۶، المستدرک، حاکم ۱۱۶/۳.

۵- سیر أعلام النبلاء ۵۰۵/۲. اسناد آن صحیح و رجال آن ثقة هستند.

از حرمه روایت است که گفت: اسامه مرا نزد علی فرستاد و گفت: علی اکنون از تو خواهد پرسید و می‌گوید چرا اسامه به جنگ نیامد؟ به او بگو: جواب اسامه این است: اگر تو در گوشه دهان شیر قرار می‌داشتی من دوست داشتم که در آنجا با تو باشم، لکن من اعتقادی به شرکت در این جنگ ندارم^(۱).

ابن حجر می‌گوید: وی چنین عذر خود را خواست که نیامدن وی به جنگ ناشی از بخل به علی و کراهت از وی نبوده است و اگر علی در سخت‌ترین شرایط هم باشد دوست دارد که با وی بوده و شخصاً او را یاری دهد و علت نیامدن وی به جنگ کراهت از جنگ با مسلمانان است^(۲). در روایت دیگری ذهبی از زهری روایت کرده که گفت: علی با اسامه بن زید دیدار کرد و گفت: ای اسامه ما تو را از خود می‌دانستیم، چرا در جنگ همراه ما نشدی؟ اسامه گفت: ای ابوالحسن به خدا قسم اگر تو یک آرواره شیر را بگیری من هم همراه تو آن آرواره دیگر او را می‌گیرم تا اینکه یا هر دو هلاک شویم و یا هر دو زنده بمانیم. اما این کاری که تو در آن هستی - فتنه - به خدا قسم هرگز داخل آن نمی‌شوم^(۳).

۹- عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه

از وی روایت شده که در مورد علت خروج وی به جنگ همراه با معاویه و پدرش به صفین از وی سوال شد وی در جواب بیان کرد که او برای جنگ بیرون نرفته است، بلکه در اطاعت از پدرش به آنجا رفت. از حنظله بن خویلد عنبری روایت است که گفت: روزی نزد معاویه بودم که دو نفر آمدند و در مورد سر عمار بن یاسر با هم خصومت داشتند و هر کدام می‌گفتند من او را کشته‌ام. عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: یکی از

۱- صحیح البخاری ۶۱/۸-۶۸.

۲- فتح الباری ۶۷/۱۳.

۳- سیر أعلام النبلاء ۵۰۴/۲.

شما به نفع دیگری کنار بکشید، زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: عمار توسط گروهی باغی کشته می‌شود. پس معاویه گفت: ای عمرو چرا این سخن را می‌گویی، تو که خودت نیز با ما بودی؟! عبدالله گفت: پدرم از دست من نزد رسول خدا شکایت کرد و ایشان به من فرمودند: مادام که پدرت زنده است از او اطاعت کن. من هم در این جنگ با شما بودم اما نمی‌جنگیدم^(۱). از او روایت دیگری نیز وجود دارد که بر پشیمانی وی از حضور در جنگ صفین دلالت می‌کند. ابن سعد به صورت مستند از ابن ابی ملیکه^(۲) روایت کرده که گفت: عبدالله بن عمرو گفت: من با صفین و جنگ با مسلمانان چکار داشتم، به خدا قسم دوست داشتم که ده سال قبل از آن می‌مردم، اما با این وجود به خدا قسم نه از شمشیرم استفاده کردم و نه با کمانم تیراندازی نمودم^(۳).

۱۰- صهیب بن سنان رومی رضی الله عنه

ذهبی می‌گوید: وی از کسانی بود که از فتنه کناره جست و به سراغ کار خود رفت^(۴). از جعفر بن برقان روایت است که میمون بن مهران به بیان دسته‌های مردم و اختلاف آنان در مورد امر عثمان و طلحه و زبیر و معاویه سخن می‌گفت و از جمله چیزهایی که بیان کرد این بود: گروهی که کنار کشیدند از جمله آنان می‌توان به سعد بن ابی وقاص، ابویوب انصاری، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، حبیب بن سلمه فهری، صهیب بن سنان، محمد بن مسلم‌هاشاره کرد که همراه با بیشتر از ده هزار نفر از اصحاب رسول خدا و تابعین آنان بودند و همگی گفتند: ما عثمان و علی را دوست داریم و از هیچ یک از آن

۱- مسند احمد ۲/۱۶۴ سند آن صحیح است؛ تهذیب التهذیب ۳/۵۲.

۲- ابوبکر عبدالله تمیمی. وی از عبادله اربعه- چهار راوی حدیث که عبدالله نام داشته‌اند- روایت کرده است. تهذیب التهذیب ۵/۲۶۸.

۳- طبقات ابن سعد ۴/۲۶۶. راویان آن ثقه هستند.

۴- سیر اعلام النبلاء ۲/۱۸.

دو تبری نمی‌جوییم و بر مؤمن بودن آن دو و پیروان آنان شهادت می‌دهیم و در مورد آنان خوف و رجا داریم^(۱).

۱۱- ابویوب انصاری رضی الله عنه

ابن ابی شیبیه و خلیفه بن خیاط و ابن سعد از شعبه روایت کرده‌اند که گفت: از حکم سوال کردم: آیا ابویوب در جنگ صفین شرکت کرد؟ گفت: خیر، اما در جنگ نهروان شرکت داشت^(۲).

۱۲- ابوهریره رضی الله عنه

روایت است که وی در جنگهای جمل و صفین شرکت نداشت. وی یکی از راویان حادثه‌ای است که از ورود در فتنه نهی می‌کنند. وی می‌گوید: رسول خدا فرمود: فتنه‌هایی روی خواهد داد که کسی که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر از کسی است که در آن‌ها به پا ایستاده باشد و کسی که در آن‌ها به پا ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آن‌ها راه برود و کسی که در آن‌ها راه برود بهتر از کسی است که در آن‌ها به تندی حرکت می‌کند. هر کس در معرض آن‌ها قرار بگیرد آن فتنه‌ها او را بهلاکت می‌اندازند. هر کس پناهگاه و مفری برای فرار از آن فتنه‌ها پیدا کرد به آنجاها پناه ببرد^(۳).

۱۳- عبدالله بن سعد بن ابی سرح رضی الله عنه

ذهبی می‌گوید: وی فرماندار عثمان در مصر بود. گفته‌اند وی در نبرد صفین شرکت داشت. اما رأی ظاهر این است که وی به رمله رفت و در آنجا عزلت اختیار کرد^(۴).

۱- دول الإسلام ۲۹/۱؛ تاریخ دمشق، ص ۵۰۳-۵۰۵.

۲- مصنف ابن ابی شیبیه ۳۰۳/۱۵؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۹۶؛ الطبقات الکبری ۲۴۹/۳.

۳- صحیح مسلم ۲۲۱۱/۴-۲۲۱۲.

۴- سیر أعلام النبلاء ۳۳/۳.

اینها تنها قطره‌های از دریای سخنان صحابه‌های است که از فتنه کنار نشستند و در آن شرکت نکردند و حتی برخی از آنان دیگران را از حضور در آن بر حذر می‌داشتند. این امر اقتناعی بود که تکوین یافته از خلال احادیثی بود که روایت کرده‌بودند و در آن‌ها از ورود به فتنه‌های که در آینده میان مسلمانان روی می‌داد نهی کرده‌بودند. این صحابه میان جنگ با خوارج و جنگ در جمل و صفین قائل به تفاوت بودند، چه تعدادی از آنان چون ابو بزره و ابویوب انصاری که از فتنه میان مسلمانان در جمل و صفین عزلت گرفته بودند در آن شرکت داشتند. نیز این گروه از صحابه که از فتنه عزلت گرفته بودند بعد از اینکه معاویه خلافت را بعد از کناره‌گیری حسن بن علی از خلافت و بیعت امت با او بدست گرفت، به سرعت با معاویه بیعت کردند.

ابن حجر می‌گوید: همه افرادی چون عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه که از فتنه کنار کشیده بودند با معاویه بیعت کردند^(۱).

چیزی که از خلال نصوص مذکور می‌توان فهمید این است که علت خودداری این صحابه از همراهی با دو طرف درگیر، یا به این دلیل بوده که اوضاع برای آنان مشتبه و پیچیده بوده- آنچنان که امام نووی می‌گوید- و نتوانستند دریابند که چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است که این را می‌توان از سخن سعد بن ابی وقاص دریافت، و یا اینکه به این خاطر بوده که آنان جنگ را تنها راه حل این مشکل نمی‌دانسته‌اند، زیرا صلح بهتر است و لازمه صلح این بود که جهت اتحاد مسلمانان، دو طرف از برخی از حقوق خود صرف‌نظر نمایند. این نکته را می‌توان از خلال کلام اسامه برداشت کرد، چه وی در عذر خواهی از امیرالمؤمنین علی چنین می‌گوید که در این مورد قائل به جنگ در کنار او نیست، گرچه به امامت و فضل وی اعتراف دارد^(۲).

۱- أحداث و أحاديث الفتن، عبدالعزيز دحان، ص ۲۱۲.

۲- همان.

علماء در مورد عذر کسانی که وارد جنگ نشده‌اند بحث کرده‌اند، از جمله: قرطبی می‌گوید: گفته شده است: آن دسته از صحابه که توقف کردند و در جنگ شرکت نکردند احادیث وارده را بر دست برداشتن از همه آن‌ها حمل کرده‌اند و به همین دلیل از اختلاف و جنگ میان صحابه اجتناب ورزیدند^(۱).

ابن حزم می‌گوید: کسانی که توقف ورزیدند حجتشان تنها این بود که حق برای آنان روشن نیست و کسی که حق برایش روشن نمی‌باشد جهت مناظره با او راهی غیر از این وجود ندارد که حق را برای او روشن نماییم تا او آن را ببیند^(۲).

ابن حجر می‌گوید: صحیح این است که عمل صحابه مذکور حمل بر صحت و درستی شود، زیرا کسانی که وارد جنگ شدند دلیل و حق برایشان روشن شده بود، زیرا در مورد جنگ با گروه باغی امر وارد شده است و آنان توان انجام آن را داشتند. کسانی که وارد جنگ نشدند برایشان روشن نشده بود که کدام گروه باغی می‌باشند، یا اینکه توان جنگ را نداشت. این وضعیت برای خزیمه بن ثابت روی داد، چه او همراه علی بود اما با این وجود نمی‌جنگید. اما هنگامی که عمار کشته شد، او به جنگ پرداخت و این حدیث را بیان کرد: عمار توسط گروهی باغی کشته می‌شود (یعنی وقتی عمار کشته شد او دریافت که سپاه مقابل باغی هستند). این حدیث توسط امام احمد و دیگران روایت شده است^(۳).

جصاص می‌گوید: اگر گفته شود: عده‌ای از صحابه چون سعد و محمد بن مسلمه و اسامه بن زید و ابن عمر در جنگ همراه علی نشدند، جواب این است: دلیل همراه نشدن آنان این نبود که به جنگ با باغی قائل نباشند. جایز است که علت همراهی نکردن آنان این باشد که آنان معتقد بودند امام همراه با نیروهایی خود از عهده این کار بر می‌آید و

۱- التذكرة ۲/۲۲۳.

۲- الفصل ۳/۷۸.

۳- فتح الباری ۱۳/۴۶.

نیازی به آنان ندارد و با استدلال به همین امر عدم همراهی با او را برای خود جایز دانستند، چه می‌بینیم که آنان در جنگ با خوارج نیز همراه علی نشدند، نه به این دلیل که آنان جنگ با آنان را واجب ندانند، بلکه به این دلیل بود که آنان می‌دیدند که برای جنگ با خوارج افراد زیادی حضور دارند و نیازی به آنان نیست^(۱).

پنجم:

موضع کسانی چون علی رضی الله عنه که قائل به تأخیر انداختن اجرای قصاص بر قاتلان عثمان تا هنگام استقرار و ثبات امور بودند

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه منتظر این بود که اوضاع مستقر شود و آرامش حکمفرما گردد و بعد از آن به کار قاتلان عثمان رسیدگی نماید و هنگامی که طلحه و زبیر و همراهانشان از او خواستند قصاص را بر آنان جاری گرداند عذر خود را برای آنان چنین بیان کرد که تعداد این اوباش بسیار زیاد است و دارای قدرت می باشند و نمی توان آنان را دست کم گرفت و از آنان درخواست کرد که فعلاً صبر پیشه سازند تا اینکه اوضاع آرامش یافته و امور مستقر گردد و آنگاه حقوق گرفته شوند، زیرا شرایط برای جلب مصالح مناسب نبود. امیر المؤمنین علی با اشاره اینکها این کار خود، انتخاب کمترین شر از میان دو شر موجود می باشد، گفت: این چیزی که من شما را به آن دعوت می کنم - یعنی صبر کردن در مورد سرنوشت قاتلان عثمان - شری است که از جنگ و ایجاد تفرقه - که شری به مراتب بزرگ تر است - که بدتر از آن - صبر کردن در قصاص قاتلان - می باشد بهتر است ^(۱).

امیر المؤمنین چنین نظر داشت که مصلحت مقتضی این می باشد که قصاص به تأخیر بیفتد، نه اینکه به طور کلی ترک شود و به همین دلیل هم قصاص را به تأخیر انداخت. وی در مورد این وضعیت، به روش رسول خدا در برخورد با حادثه افک اقتدا کرد. در حادثه افک گروهی از مردم در مورد عائشه به بدی صحبت کردند و قسمت عمده این سناریو را عبدالله بن ابی بن سلول بر عهده داشت. رسول خدا از منبر بالا رفت و فرمود: ای مسلمانان چه کسی انتقام مرا از این مردی می گیرد که به خانواده من تهمت زده است.

پس سعد بن معاذ انصاری - از قبیله اوس - برخاست و گفت: ای رسول خدا اگر از اوس می‌بود من انتقام شما را از او می‌گرفتم و گردن او را می‌زدم - زیرا وی رئیس اوسیان بود و حکم وی در میان آنان نفوذ داشت - و اگر از خزرج است به ما امر کنید تا امر شما را انجام دهیم. سعد بن عباده رئیس خزرجیان برخاست و پاسخ سعد بن معاذ را داد. سپس اسید بن حضیر پسر عموی سعد بن معاذ برخاست و جواب سعد بن عباده را داد و پیامبر شروع به ساکت کردن آنان نمود^(۱). رسول خدا می‌دانست که این مسأله بزرگی است، زیرا قبل از آمدن رسول خدا به مدینه، اوس و خزرج با هم به توافق رسیده بودند که عبدالله بن ابی بن سلول را حاکم خود کنند و او در نزد آنان از منزلت والایی برخوردار بود و هم او بود که در جنگ احد یک سوم از سپاه را به مدینه برگرداند. اما چرا رسول خدا اجرای حد بر عبدالله بن ابی بن سلول را ترک کرد؟ علت کار ایشان مصلحت و مفسده بود، زیرا ایشان چنین مشاهده می‌کرد که شلاق زدن وی مفسده بیشتری از ترک آن دارد. امیرالمؤمنین علی هم مصلحت را در این می‌دید که قصاص را به تأخیر بیندازد چرا که در آن هنگام تأخیر انداختن قصاص مفسده کمتری نسبت به تعجیل در اجرای آن داشت، زیرا ایشان در آن هنگام اصلاً نمی‌توانست قصاص را بر قاتلان جاری گرداند، زیرا آن قاتلان قبائلی داشتند که از آنان دفاع می‌کردند و هنوز امنیت برقرار نشده و فتنه پابرجا بود و چه کسی می‌گوید که آنان علی را نکشتند؟ حال اینکه همان افراد بودند که بعداً او را کشتند^(۲).

امیرالمؤمنین علی در مورد سرنوشت قاتلان عثمان منتظر این بود که امنیت برقرار شود و امت متحد گردند و اولیای دم درخواست اجرای قصاص را بنمایند و شاکه و خواستار قصاص و متهمان حاضر شوند و جلسه محاکمه برگزار گردد و شاهدان حاضر شوند و

۱- صحیح البخاری، شماره ۴۱۴۱.

۲- حقبة من التاریخ، ص ۱۰۲.

در محکمه قاضی در مورد سرنوشت قاتلان حکم داده شود^(۱). امت همه اتفاق نظر دارند که امام می‌تواند در حالتی که اجرای قصاص موجب ایجاد فتنه و تفرقه می‌شود، اجرای آن را به تأخیر بیندازد^(۲). اما در مورد بلوایی که حول این مسأله ایجاد شده که چرا قاتلان عثمان در سپاه علی حضور داشتند و چرا علی راضی شد که آنان در سپاه وی حاضر باشند، امام طحاوی می‌گوید: عده‌های از آن طاغیان و خوارج که عثمان را به قتل رسانده بودند در سپاه علی حضور داشتند که برخی از آنان عیناً معلوم نبودند و عده‌های بودند که مورد حمایت قبائل خود قرار داشتند و برخی از آنان هم دلیلی بر اثبات قتل علیه آنان نبود و برخی در دل نفاق داشتند و امکان بروز و اظهار همه آن را نداشتند^(۳).

در هر حال موضع علی نسبت به آنان محطاطانه بود و از کار آنان تبری می‌جست و تمایل زیادی به بی‌نیاز شدن از آنان و بلکه اجرای قصاص بر آنان داشت در صورتی که راهی برای این امر یافت می‌شد. این واقعیت در دو چیز متجلی می‌شود:

الف- موضع علی رضی الله عنه نسبت به قاتلان عثمان

علی قتل عثمان را مورد نکوهش قرار داد و خود را از قتل وی مبرا دانست و در خطبه‌های خود و موارد دیگر قسم یاد می‌کرد که او عثمان را به قتل نرسانده و دستور قتل وی را نداده و برای این کار با کسی همدستی نکرده و قاتلان او را یاری نداده و به آن راضی نبوده است. این موضوع به طریقی قطعی از او روایت شده است که مفید یقین می‌باشد. این موضوع خلاف آنچه است که رافضیها اظهار می‌دارند که علی به قتل عثمان راضی بوده است^(۴). حاکم نیشابوری بعد از ذکر برخی از اخبار وارده در مورد کشته شدن

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۵۶.

۲- احکام القرآن، ابن عربی ۲/۱۷۱۸.

۳- شرح الطحاویة، ص ۵۴۶.

۴- العقیده فی أهل البيت بین الإفراط و التفریط، ص ۲۲۹.

عثمان می گوید: اینکه اهل بدعت می گویند: امیرالمؤمنین علی در ماجرای قتل او دست داشته است دروغ و جعل است، زیرا اخبار به صورت متواتر خلاف این را بیان کرده‌اند^(۱).

ابن تیمیه می گوید: این‌ها همه دروغ و تهمت به علی است. علی در قتل عثمان دست نداشته و فرمان آن را نداده و به آن هم راضی نبوده است و تبری وی از قتل عثمان از او روایت شده است و او فردی صادق و نیکوکار بود^(۲). علی گفته است: پروردگارا من از خون عثمان از درگاه تو تبرا می جویم^(۳). حاکم به صورت مستند از قیس بن عباد روایت کرده که گفت: شنیدم که علی در جنگ جمل می گوید: پروردگارا من از خون عثمان از درگاه تو تبرا می جویم. روزی که عثمان به قتل رسید عقل از سرم پرید و به خودم شک کردم و آنان برای بیعت نزد من آمدند و من گفتم: به خدا قسم من از خداوند شرم دارم که با مردمی بیعت کنم که مردی را کشته‌اند که رسول خدا در مورد وی فرمود: «آیا از کسی که ملائک از او شرم می‌کنند شرم نداشته باشم». من از خدا شرم می‌کنم که در حالی با من بیعت شود که جنازه عثمان هنوز دفن نشده است. پس آن مردم برگشتند و چون جنازه عثمان دفن شد مردم نزد من برگشتند و درخواست بیعت با من را دادند و من گفتم: پروردگار از اقدام به این کار ترس دارم و سپس عزم من جزم شد و بیعت کردم و چون آنان گفتند: «ای امیرالمؤمنین» انگار که قلبم شکافته شد و گفتم: خداوندا از حسنات من بگیر و به عثمان بده تا اینکه راضی و خشنود گردد^(۴).

امام احمد از محمد بن حنفیه روایت کرده که گفت: به علی خبر رسید که عائشه در مرید- محلی در فاصله سه مایلی از بصره- قاتلان عثمان را لعنت می‌کند. پس علی

۱- المستدرک ۱۰۳/۳.

۲- منهاج السنة ۴۰۶/۴.

۳- البدایة و النهایة ۲۰۲/۷. سند آن حسن است.

۴- المستدرک ۹۵/۳. حدیث صحیح بر شرط شیخین است، اما مسلم و بخاری آن را تخریج نکرده‌اند.

دستش را تا نزدیک صورتش بلند کرد و دو یا سه بار گفت: پروردگارا قاتلان عثمان را لعنت کن، خداوندا آنان را در پستی و بلندی - یعنی در همه جا - لعنت کن^(۱).

ابن سعد از ابن عباس روایت کرده که علی سه بار گفت: به خدا قسم من عثمان را به قتل نرساندم و دستور قتل او را هم ندادم، بلکه مردم را از آن نهی کردم به خدا قسم من عثمان را نکشتم و دستور آن را هم ندادم، بلکه مغلوب واقع شدم^(۲). همچنین از ایشان روایت است که گفت: هر کس از دین عثمان تبری بجوید از ایمان تبری جسته است. به خدا قسم من در قتل او همدستی نکرده‌ام و دستور آن را نداده‌ام و به آن راضی نبوده‌ام^(۳). وی عثمان را مورد ستایش قرار می‌داد و می‌گفت: او بیشتر از همه ما صله رحم را بجا می‌آورد و بیشتر از ما تقوای خدا را رعایت می‌کرد^(۴).

از عمیره بن سعد روایت است که گفت: ما در ساحل رود فرات همراه علی بودیم در هنگامی یک کشتی که بادبانهایش را برافراشته بود و عبور کرد. پس علی گفت: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالَّذِي قَالَ لَمَنْ عَنِئْتِي إِنَّكَ لَمَكِينٌ﴾ [الرحمن: ۲۴]

«خدا کشتیهائی ساخته و پرداخته (آفریدگان خود به نام انسان‌ها) در دریاها دارد که همسان کوهها هستند». سوگند به کسی که آن را در دریایی از دریاهاى خود قرار داده است من عثمان را نکشته‌ام و در ماجرای قتل او همدستی نکرده‌ام^(۵).

۱- فضائل الصحابة ۱/۵۵۵ شماره ۷۳۳. سند آن صحیح است.

۲- الطبقات الكبرى ۳/۸۲؛ البداية و النهاية ۷/۲۰۲.

۳- الرياض النضرة، ص ۵۴۳.

۴- صفة الصفوة ۱/۳۰۶.

۵- فضائل الصحابة ۱/۵۵۹-۶۶۰. سند آن صحیح لغیره است، شماره ۳۷۹.

علی می‌گوید: در روزی که عثمان به قتل رسید کاری از دست من بر نمی‌آمد^(۱). حافظ ابن عساکر طرقی را که از طریق آن‌ها روایاتی از علی وارد شده و در آن‌ها علی از خون عثمان تبری جسته است و در خطبه‌ها و دیگر موارد خود بر عدم دست داشتن در این ماجرا و عدم رضایت به قتل او قسم خورده است جمع آورده است. این موضوع به طرقی که نزد بسیاری از ائمه حدیث مفید یقین می‌باشند از علی روایت شده است^(۲).

ب- تلاش علی برای بی‌نیاز شدن از خدمات آن دسته از قاتلان که در درون سپاه وی بودند

علی چون از جانب آنان احساس خطر می‌کرد رفتاری محطاطانه با آنان داشت و حتی کسی به هنگام رفتن به شام مسئولیت کاری را به آنان واگذار نکرد، چه فرزندش محمد بن حنفیه را فراخواند و پرچم را بدست او داد و عبدالله بن عباس را بر سمت راست سپاه و ابولیلی بن عمر بن جراح را پیش قراول سپاه قرار داد^(۳) و قثم بن عباس را به جای خود در مدینه گمارد^(۴).

این اقدامی پیش‌دستانه از جانب علی بود تا بدین وسیله برائت خود را از آن اوباشان اعلام داشته و قدرت خود برای سیطره بر امور مسلمانان بدون کسب کمک از آنان را اعلام دارد، زیرا وی در میان مسلمانان موالیان و کسانی را داشت که خلافت او را تأیید می‌کردند و همین افراد او را از کمک گرفتن و دوستی با آنان بی‌نیاز می‌ساخت و این نهایت چیزی بود که در آن زمان می‌شد با آن گروه انجام داد و همین برای معذور بودن وی کفایت می‌کرد، زیرا آنان صدها نفر بودند و علاوه بر این طوائف و قبائلی داشتند که

۱- المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم ۶۱/۵.

۲- البدایة و النهایة ۱۹۳/۷.

۳- تاریخ طبری؛ تحقیق مواقف الصحابة ۱۵۸/۲.

۴- تاریخ طبری ۴۷۰/۵.

در سپاه علی حضور داشتند و اگر در مورد آنان شدت عملی بیشتر از آن به خرج می‌داد خوف این می‌رفت که دایره فتنه در میان امت گسترده‌تر شود^(۱). وقتی که علی، طلحه و زبیر و عائشه با وساطت قعقاع بن عمرو- این موضوع بعداً ذکر خواهد شد- با هم صلح کردند امیر المؤمنین علی شب آن روز برای مردم خطبه خواند و به بیان جاهلیت و تیره روزی آن یاد کرد و از اسلام و نیکروزی و نعمت همدلی که خداوند بعد از پیامبر به وسیله ابوبکر و عمر بن خطاب و عثمان بن عفانیه امت داده بود سخن آورد و سپس این واقعه روی داد که عده‌های- قاتلان عثمان- آن را بر سر امت آوردند که طالب دنیا بودند و به کسانی که خداوند آنان را به سبب فضیلت غنیمتشان کرده بود حسد می‌بردند و می‌خواستند کارها را به حال اول بازبرند، اما خداوند کار خویش را بسر می‌برد و آنچه بخواهد می‌کند^(۲). سپس گفت: بدانید که من فردا حرکت می‌کنم، شما نیز حرکت کنید، ولی هیچ یک از آنان که بر ضد عثمان کمک کرده‌اند نیایند و سفیهان زحمت خویش را از من کم کنند^(۳).

قاضی ابوبکر باقلانی موضوع اجرای حکم قصاص در مورد قاتلان عثمان را مورد بحث و مناقشه قرار داده و رأی خود را در مورد موضع علی در به تأخیر انداختن اجرای قصاص تا حد امکان بیان داشته و می‌گوید: چون ثابت شود که علی از کسانی است که قائل به این می‌باشند که اگر جمعی یک نفر را به قتل برسانند همه آن جمع قصاص می‌شوند، در این صورت جایز نیست که وی همه قاتلان عثمان را قصاص کند، مگر آنگاه که بر قاتل بودن آن قاتلان بعینه، بینه وجود داشته باشد و اولیای دم در مجلس او حضور یابند و خواهان خون پدر و ولی خود شوند و امام با اجتهاد خود به این حکم

۱- إفادة الأخبار، تبانی ۵۲/۲ به نقل از تحقیق مواقف الصحابة ۱۵۹/۲.

۲- تاریخ طبری ۵۲۵/۵.

۳- همان.

برسد که اجرای قصاص بر قاتلان عثمان، منجر به هرج و مرجی بزرگ‌تر و فسادى شدیدتر نمی‌شود که در آن چیزی مثل قتل عثمان یا حادثه‌ای خطرتر از آن روی دهد و به تأخیرانداختن اجرای حد تا هنگام وقت امکان آن و گرفتن و استیفای حق در آن، برای امت بهتر و مناسب‌تر بوده و پراکندگی آنان را بهتر جمع می‌آورد و فساد و تهمت را بهتر از آنان دفع می‌کند^(۱).

ابن حزم در توجیه موضع علی در تأخیرانداختن اجرای قصاص بر قاتلان عثمان می‌گوید: با توفیق خداوندی می‌گوییم: اینکه گفتند از قاتلان عثمان و محاربان با خدا و رسول او و کسانی که در پی ایجاد فساد در روی مین بودند و حرمت اسلام، حرم امامت، هجرت، خلافت و صحبت - صحابه رسول خدا بودن - و سابقه را زیر پا گذاشتند قصاص گرفته شود، امری درست است و علی هم هرگز در این مورد و در برائت و بیزارى جستن از این قاتلان و اوباش با آنان مخالف نبود، لکن تعداد این اوباش بسیار زیاد بود و از علی اطاعت نمی‌بردند و کاری که در توان علی نباشد از ذمه او ساقط است، چنان که اگر مسلمانی قادر به انجام نماز و روزه و حج نباشد انجام آن‌ها از ذمه وی ساقط می‌شود و بین این دو فرقی وجود ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]

«خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند».

رسول خدا می‌فرمایند: اگر شما را به چیزی امر کردم به قدر توان خود از آن انجام دهید^(۲). اگر معاویه با علی بیعت می‌کرد بدین ترتیب علی تقویت می‌شود و می‌توانست حق را از قاتلان عثمان بگیرد. پس اختلاف علی را تضعیف کرد و او نتوانست حق را بر

۱- التمهید، باقلانی، ص ۲۳۱؛ تحقیق مواقف الصحابة ۱۵۹/۲.

۲- صحیح البخاری ۱۴۲/۸.

آنان جاری گرداند و اگر چنین نمی‌شد حق را بر آنان جاری می‌کرد، آن چنان که حق را بر قاتلان عبدالله بن خباب جاری گرداند^(۱)، زیرا وی بر مطالبه قاتلان وی توانا بود^(۲).

ابن العربی دیدگاه علی بن ابی طالب را چنین بیان می‌کند: علی می‌گوید: نمی‌گذارم کسی که از فردی شکایت دارد حق خود را از او بگیرد مگر آنگاه که قاضی به نفع وی حکم داده باشد^(۳). سپس ادامه می‌دهد: اینکه در میان آنان جنگی روی داد قطعاً معلوم و مبرهن است. هم چنین اینکه به این سبب بوده است، یعنی به سبب اختلاف در مورد قصاص از قاتلان عثمان بوده است، امری روشن می‌باشد، اما در این ماجرا حق با علی بود، زیرا کسی که خود خونخواهی می‌کند صحیح نیست قاضی جلسه رسیدگی به آن باشد و اگر خواهان تهمتی نسبت به قاضی داشت، این موجب خروج خواهان بر قاضی نمی‌شود، بلکه حق را در نزد او و در محکمه او مطالبه می‌کند. پس اگر برای وی حکمی داد که می‌پذیرد و اگر حکمی نداد ساکت مانده و صبر می‌کند، زیرا چه بسیارند حقهایی که خداوند متعال در مورد آنها حکم می‌دهد و - آنگاه که با علی بیعت شد- و ولی عثمان نزد علی حاضر می‌شد و می‌گفت: هزار نفر بر خلیفه هجوم بردند و او را به قتل رساندند و آنها افرادی معلوم و مشخص هستند، علی چه چیزی می‌گفت؟ آیا غیر از این را به وی می‌گفت: ادعایت را ثابت کن و حق خودت را بگیر و این در یک روز قابل اثبات بود، مگر اینکه قاتلان عثمان ثابت می‌کردند که عثمان مستحق قتل بوده است. ای مسلمانان به خدا قسم همه می‌دانید که ظلمی علیه عثمان ثابت نمی‌شد و در آن هنگام فرصت و شرایط برای طلب حق بهتر و رسیدن به هدف آسان‌تر بود^(۴).

۱- خوارج وی را کشته بودند. إن شاء الله در مورد وی بحث خواهد شد.

۲- الفصل فی الملل و النحل ۴/۱۶۲.

۳- العواصم من القواصم، ص ۱۶۳.

۴- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۶۱.

علی امام بود و هر کس بر او خروج کرد باغی است و جنگ با وی تا وقتی که به اطاعت برگردد واجب می‌باشد و بدون شک این سخن که علی در جواب مردم شام گفت که ابتدا بیعت کنند و سپس خواهان اجرای قصاص بر قاتلان عثمان شوند، سخنی صحیح و درست بود، زیرا اگر وی قبل از اینکه با وی بیعت می‌شد و کار در دست او قرار می‌گرفت از قاتلان عثمان قصاص می‌گرفت، قبائل آن قاتلان به هواخواهی آن افراد بر می‌خواستند و جنگ سومی درمی‌گرفت. پس علی منتظر این بود که ابتدا زمام امور را بدست بگیرد و سپس علیه آن جانباں طرح دعوا شود و سپس در مورد آنان قضاوتی از روی حق انجام دهد^(۱).

فقهای حجاز و عراق (یعنی علمای حدیث و موافقان آنان) و از جمله امامان مالک و شافعی و ابوحنیفه و اوزاعی و جمهور متکلمین معتقدند که علی در جنگ خود با اهل صفین - و نیز اهل جمل - بر حق بود. نیز می‌گویند: کسانی که با علی جنگیدند باغی بودند و به او ظلم کردند، اما نمی‌توان آنان را به خاطر این بغی، کافر دانست^(۲).

ابن تیمیه رأی علی را این چنین خلاصه می‌کند: او معتقد بود که بر معاویه و یاران وی واجب است که از وی اطاعت کنند و با او بیعت نمایند و آنان خارج از اطاعت وی بوده و از ادای این واجب امتناع می‌ورزند و آنان دارای قدرت هستند. پس علی به این رأی و نتیجه رسید که با آنان بجنگد تا این واجب را ادا نمایند و از او اطاعت ببرند و مردم متحد شوند^(۳).

همانا تأخیر علی رضی الله عنه از اقامت حد شرعی و قصاص قاتلان عثمان به خاطر ضرورت بود و برای ایشان کاملاً واضح و تمام شده بود که باید قصاص انجام بگیرد،

۱- احکام القرآن، ابن العربی؛ تحقیق مواقف الصحابة ۱۶۱/۲.

۲- أعلام النصر المبین، ابن دحیة؛ تحقیق مواقف الصحابة ۱۶۲/۲.

۳- مجموع الفتاوی ۳۵۰/۷۲.

هنگامی که علی رضی الله عنه از مدینه به عراق رفت تا به شام نزدیک باشد تا به شام نزدیک باشد و قاتلان عثمان که در لشکر وی حضور داشتند و تعدادشان بسیار زیاد بود - خصوصاً از اهالی کوفه و بصره - در زیر سایه قدرت و فخر فروشی قبائل خود همراه با وی به عراق منتقل شدند. علی بر این باور بود که اجرای قصاص در مورد قاتلان عثمان در مقابل وی در پی خواهد گشود که چه بسا بعداً نتواند آن را ببندد. صحابی بزرگوار قعقاع بن عمرو تمیمی به این حقیقت پی برد و در مورد آن با ام المؤمنین عائشه و طلحه و زبیر صحبت کرد و آنان هم به آن اقرار کردند و علی را معذور دانستند و در مورد موضع و رأی استوار وی، یعنی دفع نزدیک‌ترین مفسده و ارتکاب کوچک‌ترین ضرر با او هم سخن شدند. سیاست حکیمانه مقتضی همان چیزی بود که علی بن ابی طالب اظهار می‌داشت و آن اینکه صبر و تحمل شود و عجله به خرج داده نشود، زیرا این کار به اتحاد موضع و سخن برای گرفتن موضعی واحد و رویارویی با آن مبارزه طلبی‌ای نیاز داشت که مرکز خلافت را تهدید می‌کرد، اما اختلاف نظر مرکز جدید خلافت را ضعیف کرده و همه آرزوها در مورد اجرای قصاص بر قاتلان عثمان را بر باد داده بود^(۱).

دلایلی قوی وجود دارند که بیان گر این امر می‌باشند که علی نسبت به طلحه و زبیر و معاویه بیشتر بر حق بود، این دلایل عبارتند از:

بخاری از ابوسعید خدری از رسول خدا روایت کرده که فرمود: افسوس برای عمار! او توسط گروهی باغی به قتل می‌رسد^(۲). ابن حجر می‌گوید: در این حدیث یکی از نشانه‌های نبوت وجود دارد و فضیلتی آشکار برای علی و عمار است و پاسخی به ناصبیانی است که اظهار می‌دارند علی در جنگهای خود برحق نبود^(۳). امام نووی می‌گوید

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۱۶۳/۲.

۲- صحیح البخاری ۲۰۷/۳.

۳- فتح الباری ۵۴۲/۱.

روایات وارده از رسول خدا به صورت صریح بیان گر این نکته می‌باشند که علی بر حق بود و یاران معاویه باغی و دارای تأویل هستند. نیز بر این نکته تصریح دارند که دو طرف درگیر مؤمن بوده و به خاطر این جنگ از ایمان خارج نشده و فاسق نمی‌شوند^(۱).

۲- در حدیث صحیحی که امام مسلم از ابوسعید خدری روایت کرده است آمده است: رسول خدا از قومی سخن گفتند که در میان امت وی می‌باشند که بدانگاه که مردم دچار تفرقه می‌شوند آنان خروج می‌کنند و سرهایشان را تراشیده‌اند- یعنی خوارج- و در مورد آنان فرمود: آنان بدترین مخلوقات هستند و نزدیک‌ترین گروه به حق از میان آن دو، آنان را به قتل می‌رسانند^(۲). در روایت دیگری آمده است: در هنگام تفرقه‌ای که در میان مردم روی می‌دهد خروج می‌کنند و نزدیک‌ترین گروه به حق از میان آن دو، آنان را به قتل می‌رسانند^(۳).

این حدیث دلالت آشکاری بر این نکته دارد که علی نسبت به مخالفان خود در جمل و صفین، به حق نزدیک‌تر بوده است.

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم ۱۶۸/۷.

۲- صحیح مسلم، شماره ۱۰۶۵.

۳- همان ۷۴۶/۲۱.

ششم:

خروج طلحه و زبیر و عائشه و همراهانشان به بصره برای اصلاح‌گری

طلحه و زبیر به مکه آمدند و با عائشه دیدار کردند. آن دو تقریباً چهار ماه بعد از کشته شدن عثمان، یعنی در ربیع الآخر سال ۳۶ هـ به مکه رسیدند^(۱). سپس گفتگو با عائشه رضی الله عنها در مکه و در مورد رفتن آغاز شد. در آن هنگام فشار روانی زیادی بر کسانی وجود داشت که چنین احساس می‌نمودند که آنان برای متوقف ساختن عملیات قتل خلیفه مظلوم کاری نکرده‌اند. آنان خودشان را به این متهم می‌کردند که خلیفه را تنها گذاشته‌اند و جز رفتن و خونخواهی عثمان، کفارهای برای گناه آنان وجود ندارد. اما نباید فراموش کرد که عثمان به قصد فدا نمودن خود در راه خدا کسانی را که می‌خواستند از وی دفاع نمایند از این کار باز می‌داشت. عائشه می‌گفت: عثمان مظلومانه کشته شده است. به خدا قسم من خون او را مطالبه می‌کنم^(۲). طلحه می‌گفت: درباره عثمان کاری از من سرزده که باید به توبه آن خونم را در راه خونخواهی او بریزم^(۳). زبیر می‌گفت: مردم را تشویق می‌کنیم که خون عثمان گرفته شود و معوق نماند که معوق ماندنش سلطه خدا را در میان ما به سستی افکند و اگر مردم از امثال آن باز بمانند همه امامان توسط اینگونه افراد کشته می‌شوند^(۴).

۱- تاریخ طبری ۴۶۹/۵.

۲- همان ۴۸۵/۵.

۳- سیر أعلام النبلاء ۳۴/۱.

۴- تاریخ طبری ۴۸۷/۵.

این احساس که بر اعصاب و روان آنان فشار وارد می‌کرد برای اینکه مردم را به حرکت درآورد و از محل آسایش و استقرار خود خارج گرداند، کفایت می‌کرد، بلکه آنان بدانگاه که راهی می‌شدند می‌دانستند که به سوی امور ترسناک و نامشخصی در آینده در حال حرکت هستند. بنابراین هر کدام از آنان که از خانهاش خارج می‌شد این انتظار را نداشت که بار دیگر به خانهاش برگردد و فرزندانشان آنان را با گریه مشایعت نمودند. به همین دلیل روز خروج آنان از مکه به بصره را روز گریه نام نهاده‌اند. کسی روزی ندیده بود که بیش از آن بر اسلام گریسته باشند^(۱).

در مکه مجموعه‌ای عوامل دست به دست هم داد و آنان را واداشت تا به فکر راهی مناسب برای محقق ساختن خواسته خود باشند. از جمله این عوامل این بود که بنی امیه از مدینه فرار کرده و در مکه مستقر شده بودند. نیز عبدالله بن عامر - امیر بصره در زمان خلافت عثمان - در مکه بود و مردم را به خروج تشویق می‌کرد و کمک مادی می‌داد. هم چنین یعلی بن امیه که از یمن برای کمک به عثمان آمده بود وقتی به مکه رسیده بود که خلیفه کشته شده بود و او اموال و سلاح و مرکب‌های زیادی با خود داشت و پیشنهاد داد تا همه آن چیزها برای کمک در قتل قاتلان عثمان بکار گرفته شود. این امر برای تشویق کسانی که به دنبال راهی برای پیگرد قاتلان عثمان بود کفایت می‌کرد. حال که وسایل و عوامل برای گردآوری نیروی برای خونخواهی عثمان فراهم شده بود، می‌بایست از کجا کار را آغاز می‌کردند؟ آنان در مورد جهتی که می‌بایست در آن راهی می‌شدند با هم به گفتگو پرداختند. برخی از آنان - که عائشه در رأس آنان قرار داشت - گفتند: به مدینه بروند. برخی دیگر می‌گفتند به شام بروند تا همراه با آنان علیه قاتلان عثمان اجتماع نمایند. بعد از بررسی زیاد به این نتیجه رسیدند که به بصره بروند، زیرا در مدینه تعداد زیادی حضور داشتند که اینان به علت کمی نفرات قادر به رویارویی با آنان نیستند. نیز

۱- تاریخ طبری ۴۸۷/۵؛ دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، شجاع، ص ۴۱۷.

شام به علت حضور معاویه در آنجا محفوظ بود. به همین دلیل ورود آنان به بصره بهتر بود، زیرا در بصره کمترین نیرو و سلطه وجود داشت و از این طریق می‌توانستند نقشه خود را عملی نمایند^(۱). نقشه و هدف اصلی آنان چه قبل از خروج و چه در اثنای راه و چه در هنگام رسیدن به بصره روشن بود و آن خونخواهی عثمان، اصلاح، اعلام کار اوباش به مردم و امر به معروف و نهی از منکر^(۲) و اجرای یکی از حدود الهی بود^(۳) و اینکه اگر قاتلان عثمان به سزای خود نرسند همه حکام در معرض قتل به وسیله امثال این افراد قرار خواهند داشت^(۴). نقشه‌های که آنان ترسیم کرده بودند ورود به بصره و سپس ورود به کوفه و استعانت از مردم آنجا برای گرفتن انتقام از قاتلان عثمان - چه آن قاتلانی که اهل کوفه بودند و چه آن قاتلانی که اهل جاهای دیگر بودند - و سپس دعوت از مردم دیگر شهرها به منظور تنگ کردن عرصه بر قاتلان عثمان حاضر در سپاه علی و دستگیری آنان با کمترین تلفات ممکن بود^(۵).

رفتن به بصره و خشمی که صحابه را به حرکت درآورد به این سادگی نبود که برای مردم آشکار شد که این موضوع فقط برای خونخواهی عثمان است و انگار که فقط فردی از عوام الناس به قتل رسیده و سپاه‌یانی برای گرفتن انتقام خون او به راه افتاده‌اند. هم چنین حدی از حدود الهی است که به خشم آمدن به خاطر آن واجب و لازم بوده و مستلزم ایجاد چنین ماجرابی است، بلکه جایگاه و شخصیت عثمان و جایگاه معنوی او به عنوان خلیفه و قتل او به آن صورتی که روی داد، مافوق این چیزها بود. علاوه بر این ترور صفتی شرعی یعنی خلافت بود که مسلمانان آن را نیابت از صاحب شرع در حفظ

۱- تاریخ طبری ۴۷۶/۵؛ دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۱۸.

۲- تاریخ طبری ۴۸۹/۵.

۳- دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۱۹.

۴- تاریخ طبری ۴۸۷/۵.

۵- دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۱۹.

دین و اداره امور دنیوی به وسیله آن می‌دانستند^(۱). بنابراین تجاوز بر آن بدون داشتن دلیل موجه، تجاوز بر صاحب شریعت و توهین به حاکمیت او و ضایع ساختن نظام مسلمانان است^(۲).

أم المؤمنین عائشه و زبیر و طلحه و همراهانشان در تلاش برای ایجاد یک دیدگاه عام اسلامی در مورد مواجهه با گروه سبئی بودند که عثمان را به قتل رساندند و دارای چنان قدرتی شده بودند که نمی‌شد به آسانی از کنار آن گذشت. این موضوع را مسلمانان از خلال اقداماتی فهمیدند که این سبئیان و اوباش شهرها و آشوبگران قبائل و بدویان و بندگان حامی آنان به انجام رساندند. نزد آن دسته از صحابه که همسخن و موافق عائشه بودند کاملاً روشن شده بود که این آشوبگران و سبئیون در سپاه علی وجود دارند و به همین دلیل برای علی مشکل است که با آنان رویاروی شود، چه علی بر جان مردم مدینه بیمناک بود. از این رو بر آنان لازم بود که برای فهماندن موضوع به مسلمانان تلاش کنند و جانب کسانی را که خواهان اجرای قصاص بر قاتلان عثمان می‌باشند تقویت نمایند تا قصاص با حداقل تلفات از بی گناهان به اجرا درآید. این هدفی است که ما اطمینان داریم علی هم در تلاش برای آن بود و روایاتی هم که در بحث گفتگوی علی و زبیر و طلحه ذکر شد بر این موضوع دلالت دارد. اینکهاین گروه از صحابه نیت کردند مردم را روشن سازند و امور را برایشان واضح گردانند بر هوشیاری و آگاهی کامل آنان از روش و هدف سبئیان در بازیچه قرار دادن افکار عمومی و هدایت آن به سمت متلاشی شدن و عدم استقرار امت دلالت دارد. بنابراین لازم بود که در میدان افکار عمومی و جهت ابطال نقش و کارکرد آن، با آن رویارویی شود. این عمل در روایات صحیحی که در آن‌ام المؤمنین

۱- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۱.

۲- دور المرأة السیاسی، ص ۳۹۱.

عائشه از اهداف خروج به بصره سخن گفته است، به خوبی روشن و صریح می‌باشد^(۱). طبری روایت کرده که عثمان بن حنیف والی علی بن ابی طالب بر بصره کسی را نزد عائشه فرستاد تا در مورد سبب آمدنش از وی سوال نماید. عائشه در جواب گفت: به خدا کسی همانند من به کار نهانی نمی‌رود و خبر را از فرزندان خود مکتوم و پنهان نمی‌دارد. آشوبگران ولایات و اوباش قبائل به حرم پیامبر خدا هجوم آوردند و در آنجا حادثه‌ها پدید آوردند و حادثه سازان را به آنجا کشانیدند و در خور لعنت خدا و پیامبر خدا شدند به سبب آنکه پیشوای مسلمانان را کشتند بی آنکه دلیل یا قصاصی در میان باشد خون حرام را حلال دانستند و بریختند و مال حرام را غارت کردند، حرمت شهر و ماه حرام را رعایت نکردند، حرمت نوامیس و تن افراد را رعایت نکردند، بی رضایت مردم در خانه آنان اقامت گزیدند، چرا که آن مردم قدرت مقاومت نداشتند و در امان نبودند، ضرر زدند و سود ندادند و از خدا نترسیدند. من آمده‌ام که کار این جمع و محنت مردمی را که آنجا هستند و آنچه را که باید برای اصلاح این وضع باید انجام داد با مسلمانان بگویم و این آیه را خواند:

﴿لَا حَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾

[النساء: ۱۱۴]

«در بسیاری از نجواها و پچ‌پچ‌هایشان خیر و خوبی نیست، مگر در نجواها و پچ‌پچ‌های آن کسی که به صدقه و احسانی یا به کار نیکو و پسندیده‌ای یا اصلاح بین مردم دستور دهد».

می‌خواهیم کسانی را که خدا گفته و پیامبر خدا فرمان داده از صغیر و کبیر و مرد و زن برای اصلاح‌گری تشویق نماییم. کار ما این است. شما را به معروف می‌خوانیم و از منکر منع می‌کنیم و به تغییر آن ترغیب می‌کنیم^(۱).

ابن حبان روایت کرده که عائشه در نامه‌های به ابوموسی اشعری والی علی در کوفه نوشت: شما از قتل عثمان و کیفیت آن با خبر هستید. من برای ایجاد اصلاح در میان مردم خارج شده‌ام. پس به مردمی که نزدیک تو هستند اعلام کن که در خانه‌های خود بمانند و به عافیت خشنود باشند تا اینکه خبر خوشحال‌کننده ایجاد صلح و سازش در میان مسلمانان به آنان برسد^(۲). وقتی که علی قعقاع بن عمرو را نزد عائشه و همراهانش فرستاد تا در مورد سبب آمدنشان از آنان سوال نماید، قعقاع نزد عائشه رفت و به او سلام کرد و گفت: مادر جان، چه چیزی شما را به این شهر کشانده است؟ عائشه گفت: پسر، اصلاح در میان مردم^(۳).

بعد از پایان نبرد جمل، علی نزد عائشه آمد و به عائشه گفت: خداوند تو را بیمارزد. عائشه گفت: خداوند تو را نیز بیمارزد، من فقط قصد اصلاح‌گری داشتم^(۴). پس عائشه اعلام کرد که فقط برای ایجاد اصلاح و سازش در میان مردم خارج شده است. این جوابی است به شیعه و روافض که عائشه را مورد طعنه قرار می‌دهند و می‌گویند: او از خانهاش خارج شد حال آنکه خداوند به وی دستور داده بود که در آن استقرار یابد، در این آیه که می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ [الأحزاب: ۳۳]

۱- تاریخ طبری ۴۸۹/۵.

۲- الثقات، ابن حبان ۲۸۲/۲.

۳- تاریخ طبری ۵۲۰/۵.

۴- شذرات الذهب ۴۲/۱.

«و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آن‌ها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید» زیرا به اجماع سفری که در اطاعت از خدای متعال انجام شود با قرار گرفتن در خانه و عدم خروج از آن منافات ندارد و این همان چیزی بود که ام المؤمنین در مورد خروج خود برای اصلاح در میان مسلمانان به آن اعتقاد داشت و در این سفر محرم وی یعنی خواهر زاده‌اش عبدالله بن زبیر نیز همراه وی بود^(۱).

ابن تیمیه در جواب رافضیه در این مسأله می‌گوید: وی همچون جاهلیت پیشین دست به خودنمایی نکرد و امر به ماندن در خانه با خروج برای انجام یک مصلحت که در مورد آن امر وجود دارد منافاتی ندارد، آنچنان که اگر زن برای حج و عمره خارج شود، یا اینکه همراه با شوهرش به سفری برود. این آیه در زمان حیات رسول خدا نازل شد و رسول خدا بعد از نزول این آیه، زنانش را با خود به سفر می‌برد، آنچنان که در حجة الوداع و مواردی دیگر عائشه را با خود به سفر برد و پیامبر عائشه را همراه با برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر روانه کرد و عبدالرحمن عائشه را بر ترک خود سوار کرد و عائشه - بعد از اتمام حج - از تنعیم محرم به عمره شد - زیرا در ابتدای ورود به مکه عمره نگذاشت - و حجة الوداع حداقل سه ماه قبل از وفات پیامبر و بعد از نزول این آیه انجام شد. به همین دلیل زنان رسول خدا به مانند زمانی که با رسول خدا حج می‌کردند بعد از وفات ایشان و در زمان خلافت عمر بن خطاب و بعد از آن هم به حج می‌رفتند و عمر، عثمان یا عبدالرحمن بن عوف را مسئول هدایت شتران آنان می‌کرد و اگر سفر آنان برای مصلحتی باشد جائز است. پس عائشه اعتقاد داشت که آن سفر به مصلحت مسلمانان است. پس وی در این باره تأویل - اجتهاد - داشت^(۲).

۱- الإنتصار للصحب و الآل، ص ۴۴۴.

۲- منهاج السنة ۴/۳۱۷-۵۷۰.

ابن‌العربی می‌گوید: در مورد رفتن وی به جنگ جمل باید گفت که وی برای جنگ به آنجا نرفت، بلکه مردم دستاویز به وی شدند و در مورد فتنه و اغتشاش بزرگی که گریبانگیر مردم شده بود نزد وی شکایت کردند و امیدوار بودند که به برکت وی میان مردم سازش برقرار شود و امید آن را داشتند که چون عائشه در مقابل مردم بایستد مردم از وی شرم کنند و عائشه خود هم همین اعتقاد را داشت و به همین دلیل با اقتدا به خداوند در آیه:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾

[النساء: ۱۱۴]

شد، زیرا همه مردم چه زن و چه مرد و چه آزاد و چه برده مخاطب امر به اصلاح- در آیه- هستند^(۱).

برخی امور مهم در ماجرای خروج عائشه رضی الله عنها

۱- آیا عائشه رضی الله عنها برای خروج مورد اکراه کسی واقع شد؟

یعقوبی اظهار داشته که زبیر بن عوام المؤمنین عائشه را وادار به خروج کرده است^(۲). نویسنده کتاب «الإمامة و السياسة»^(۳) و ابن‌أبی‌الحدید^(۴) و دینوری^(۵) هم چنین چیزی را بیان کرده‌اند. روایتی که ذهبی بیان کرده است به این اشاره دارد که عبدالله بن زبیر- دختر اسماء خواهر عائشه- بر او تسلط داشته است^(۶) و بسیاری از پژوهشگران

۱- أحكام القرآن ۳۱۷/۴.

۲- تاریخ یعقوبی ۱۸۰/۲-۲۰۹.

۳- الإمامة و السياسة ۵۸/۱-۶۹.

۴- شرح نهج البلاغة ۱۸/۹.

۵- الأخبار الطوال، ص ۱۴۵.

۶- سیر أعلام النبلاء ۱۹۳/۲.

چون محمد سید وکیل^(۱) - وی اظهار داشته زبیر و طلحه عائشه را بر خروج تشویق و ترغیب نمودند- و زاهیه قدوره^(۲) و افرادی دیگر بر اساس همین روایت حرکت کرده‌اند، اما این صحیح نیست، زیرا عائشه از همان لحظهای که از قتل عثمان اطلاع یافت و قبل از رسیدن زبیر و طلحه و دیگر بزرگان صحابه به مکه اقدام به خونخواهی عثمان کرد، زیرا روایت شده که وقتی وی به مکه بازگشت عبدالله بن عامر حضرمی نزد وی آمد و گفت: ای ام المؤمنین، چه چیزی شما را به مکه برگردانده است؟ عائشه گفت: علت برگشتن من این است که عثمان مظلومانه کشته شده است و تا وقتی که این اوباش عهده دار امور باشند، اوضاع سر و سامان نمی‌یابد. پس تقاص خون عثمان را درخواست کنید و اسلام را عزیز دارید و عبدالله اولین کسی بود که درخواست وی را اجابت کرد^(۳) و در آن هنگام هنوز طلحه و زبیر از مدینه خارج نشده بودند، بلکه آنان بعد از گذشت چهارماه از قتل عثمان از مدینه خارج شدند^(۴).

۲- آیا عائشه رضی الله عنها بر همراهان خود سلطه داشت؟

در میان کسانی که همراه با عائشه از مکه خارج شدند جمعی از صحابه رسول خدا حضور داشتند^(۵) و چنان که بروکلیمان اظهار داشته است وی بر هیچ یک از همراهان خود سلطه نداشت تا هرجا که بخواهد مردم را ببرد^(۶). روایاتی که طبری آورده است بیانگر این می‌باشد که ام المؤمنین عائشه و همراهانش در تلاش برای اصلاح و ایجاد

۱- جولة تاریخیة فی عصر الخلفاء الراشدين، ص ۵۲۶.

۲- عائشة ام المؤمنین، ص ۱۸۴.

۳- تاریخ طبری ۴۷۵/۵.

۴- دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۳؛ تاریخ طبری ۴۶۹/۵.

۵- همان ۳۸۴.

۶- تاریخ الشعوب الإسلامية، ص ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۱.

سازش مورد تأیید دیگر زنان رسول خدا و تعداد زیادی از مردم بصره بودند^(۱). این تعداد زیاد از مردم بصره را نمی‌توان دست کم گرفت، زیرا طلحه و زبیر در توصیف آنان اظهار داشته‌اند که از برگزیدگان و نیکان بصره بودند^(۲) و عائشه هم آنان را افرادی صالح توصیف کرده است^(۳). خروج این تعداد از افراد صالح فقط به خاطر اعتقاد راسخ آنان به این امر بوده که این خروج را سودمند می‌دانستند و معتقد بودند مقصد آن درست و صحیح است و امیرالمؤمنین هم این را می‌دانست و اینکه برخی از افراد اظهار داشته‌اند کسانی که با عائشه از مکه خارج شدند جمعی از نادانان و اوباش و آشوبگران بودند سخنی مردود رانده‌اند^(۴)، زیرا بعد از جنگ جمل امیرالمؤمنین علی در میان کشته شدگان افراد همراه عائشه‌ایستاد و اقدام به اظهار ترحم بر آنان و بیان فضائل آنان کرد^(۵). بعداً در مورد اینکه این خروج، خروج عده‌ای از اوباش و اغتشاش‌گران نبوده است و اینکه عائشه بر عده‌ای از نادانان حکم نرانده است و اینکه خروجی از سر هوشیاری بوده و در آن برخی از بزرگان صحابه حضور داشته‌اند بحث خواهد شد^(۶).

۳- موضع زنان رسول خداص نسبت به مسأله خروج برای خونخواهی عثمان

در این سال زنان رسول خدا برای فرار از فتنه عازم حج شدند. وقتی که در مکه به مردم خبر رسید که عثمان به قتل رسیده است، در حالی که از مکه خارج شده بودند به آنجا برگشتند و در این شهر اقامت کردند و منتظر ماندند تا ببینند مردم چکار می‌کنند و

۱- تاریخ طبری ۴۷۵/۵.

۲- همان به نقل از دور: المرأة السیاسی، ص ۳۸۵.

۳- همان.

۴- نک: الإمامة و السیاسة ۵۷/۱.

۵- تاریخ طبری ۵۷۴/۵.

۶- دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۵.

همواره اخبار را دنبال می‌کردند. پس وقتی که با علی بیعت شد برخی از صحابه که به خاطر وجود اوباش در مدینه، از ماندن در آن کراهت داشتند از مدینه خارج شدند. بنابراین تعداد زیادی از صحابه و أمهات المؤمنین در مکه اجتماع نمودند^(۱). دیگر زنان رسول خدا در مورد رفتن به مدینه با عائشه هم رأی بودند، اما وقتی که نظر عائشه و صحابه همراه وی بر این شد که به بصره بروند، از تصمیم خود برگشتند و گفتند: ما به جایی غیر از مدینه نمی‌رویم^(۲). أمهات المؤمنین در مورد خروج برای خونخواهی عثمان با هم اختلاف نظر نداشتند، بلکه زمانی که مسیر حرکت از مدینه به بصره تغییر پیدا کرد، در مورد آن دچار اختلاف نظر شدند. ام المؤمنین حفصه در مورد رفتن به بصره با عائشه موافق بود، لکن برادرش عبدالله او را قسم داد که خارج نشود. پس عدم خروج وی ناشی از عدم موافقت وی نبود^(۳) و به عائشه گفت: عبدالله نگذاشت که من حرکت بکنم و کسی را برای بیان عذر خود نزد عائشه روانه کرد^(۴).

تقریباً روایات شائع بیانگر این هستند که ام سلمه موافق با رأی عائشه نبود، بلکه رأی علی می‌پسندید^(۵) اما نزدیک‌ترین روایات به صحت بیانگر این امر می‌باشد که وی فرزندش عمر بن أبوسلمه را نزد علی فرستاد و گفت: به خدا قسم پسر عمر را که بیشتر از خودم دوست دارم همراه تو می‌آید تا در همه صحنه‌ها با تو حضور یابد. پس عمر همراه علی شد و همواره در کنار وی حضور داشت^(۶). با تحقیق در این روایت نمی‌توان به این نتیجه رسید که این کار ام سلمه، یعنی فرستادن فرزندش به نزد علی، به معنی

۱- البداية و النهاية ۲۴۱/۷.

۲- همان.

۳- دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۶.

۴- تاریخ طبری ۴۸۷/۵.

۵- أنساب الأشراف ۲۲۴/۴.

۶- أسد الغابة ۱۶۹/۴؛ الإصابة ۴۸۷/۴؛ دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۷؛ المستدرک، مرویات مخنف، ص ۲۵۷.

مخالفت وی با نظر أمهات المؤمنین مبنی بر ایجاد سازش در میان مؤمنان است، زیرا چنان که دیدیم و چنان که در پیگیری وقایع خواهیم دید، عائشه و همراهان وی چنین معتقد نبودند که با این خروج خود قصد مخالفت با علی را دارند یا اینکه قصد خروج بر خلافت علی را دارند. هم چنین ما در روایات صحیح چیزی را ندیده‌ایم که دلالت بر این داشته باشد که عائشه با نظر أمهات المؤمنین مبنی بر اهمیت تلاش برای ایجاد سازش و اصلاح مخالفت کرده است^(۱). أمهات المؤمنین می‌دانستند که خروج برای اصلاح ایجاد سازش در میان مسلمانان داخل در چهارچوب واجب کفائی است و ضابطه و معیار در فرض کفائی این است که در این نوع از واجب، طلب متوجه تک تک مکلفان نیست، بلکه متوجه کسانی است که اهلیت اقدام به انجام آن را دارند و اهلیت اقدام به این کار، یعنی ایجاد سازش در میان مسلمانان به صورت کامل و از حیث جایگاه و سن و سال و علم و توانایی، در خانم عائشه صدیقه وجود داشت و به اجماع جمهور مسلمانان وی از همه آنان به احکام شرعی داناتر بود^(۲). هم چنین وی به مسائل عمومی جامعه اهتمام داشت و از شخصیتی بسیار فرهیخته برخوردار بود. این شخصیت وی دستاورد چند چیز بود: نخست اینکه وی دختر ابوبکر صدیق بود که بهایام العرب و نسبه‌های آنان دانا بود. دوم اینکه وی در خانه رسول خدا زندگی می‌کرد، آن خانهای که بنیانهای اداره دولت اسلامی از آن برخاست. هم چنین وی دختر خلیفه اول مسلمانان بود. علما این جایگاه والای وی را مورد تأکید قرار داده‌اند. عروه بن زبیر می‌گوید: من با عائشه مصاحبت داشتم و کسی را ندیده که به اندازه او به آیات قرآن، واجبات، سنتها و شعر داناتر بوده و روایات بیشتری داشته و نسبت بهایام العرب و انساب و فلان و فلان و قضا و طب

۱- دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۷.

۲- سیر اعلام النبلاء ۲/۱۸۳.

آگاه‌تر باشد^(۱). شعبی در مورد وی سخن رانده و از فقاقت و دانایی وی اظهار شگفتی می‌کند و سپس می‌گوید: در مورد ادب نبوت چه گمانی دارید؟! عطا می‌گوید: عائشه فقیه‌ترین مردم و در مورد امور عمومی نیک رأی‌ترین مردم بود^(۲). أحنف بن قیس رئیس بنی تمیم و یکی از بلیغان عرب می‌گوید: من خطبه ابوبکر و عمر و عثمان و علی و خلفای بعد از آنان را شنیده‌ام، اما سخنی را از دهن مخلوقی نشنیده‌ام که با عظمت‌تر و نیکوتر از سخن عائشه باشد. معاویه هم چنین چیزی را گفته است^(۳).

وقتی که عائشه راهی بصره شد سائر أمهات المؤمنین وی را بدرقه کردند. این کار آنان یکی از معانی و مفاهیم یاری دادن و تشویق وی به انجام کارش می‌باشد^(۴).

۴- گذر حضرت عائشه رضی الله عنها بر آب حوآب

به طرق صحیحی روایت شده که عائشه بر آب حوآب گذر کرده است. از یحیی بن سعید بن قطان از اسماعیل بن أبوخالد از قیس بن حازم روایت است که رسول خدا به زنان خود فرمود: اگر سگان آب حوآب بر یکی از شما پارس کند چه حالی خواهد داشت؟!^(۵) از طریق شعبه از اسماعیل نیز روایت شده است و لفظ شعبه چنین است: وقتی که عائشه به آب حوآب رسید صدای پارس کردن سگان آنجا را شنید، پس گفت: فکر می‌کنم که من بر می‌گردم، زیرا رسول خدا به ما فرمود: سگان آب حوآب بر کدام یک از شما پارس می‌کنند. پس زبیر به وی گفت: آیا بر می‌گردی؟! - برنگرد- چه بسا

۱- همان.

۲- همان ۱۸۵.

۳- همان ۱۸۳.

۴- دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۹.

۵- مسند أحمد ۹۷/۶.

که خداوند به وسیله تو میان مردم سازش برقرار نماید^(۱). یعلی بن عبید هم همین لفظ را از اسماعیل روایت کرده است که حاکم آن را ذکر کرده است^(۲). البانی می‌گوید: سند آن به حقیقت صحیح است و می‌گوید: از بزرگان ائمه حدیث، ابن حبان و ذهبی و ابن کثیر و ابن حجر آن را صحیح دانسته‌اند^(۳).

در این روایات صحیح شهادت دروغ یا تدلیس، یعنی چیزهایی مقام صحابه منزله از آن می‌باشد و از چیزی که روایات ضعیف بیان داشته‌اند - و بعداً ذکر خواهند شد - وجود ندارد^(۴).

اگر کسی در این روایات که علما آنها را صحیح دانسته‌اند تأمل و اندیشه کند چیزی در آنها نمی‌یابد که بر نهی از چیزی یا امر به چیزی دلالت داشته باشند تا عائشه آنها را انجام دهد، بلکه چیزی که از آنها می‌فهمد این است که رسول خدا سوال کرده کدام یک از شما بر آب حوآب گذر می‌کند؟ اما روایاتی که بر نهی دلالت دارند و لفظ «ایاک» در آنها آمده است، مانند این روایت که می‌گوید: «ایاک آن تکونی یا حمیراء»^(۵) (ای حمیراء - عائشه - مواظب باش که تو آن شخص نباشی) علما آنها را صحیح ندانسته‌اند و روایاتی ضعیف می‌باشند. از این رو رأی صحیح این است که عبور عائشه بر آب حوآب فاقد اثر سلبی می‌باشد که روایات جعلی ساخته و پرداخته‌اند و اثر زیادی بر روان عائشه نگذاشت به طوری که او به صورت جدی به این فکر برود که برگردد و کار ایجاد صلح در میان مسلمانان و تلاش برای استوارسازی گامهای آنان را رها نماید و نهایت چیزی که برای وی روی داد این بود که یک لحظه «ظن» - گمان - بازگشتن به ذهنش خطور کرد و

۱- همان.

۲- المستدرک ۳/۱۲۰.

۳- سلسلة الأحادیث الصحيحة ۱/۷۶۷ شماره ۴۷۴.

۴- دور المرأة السیاسی، ص ۴۰۵.

۵- ذهبی می‌گوید: همه احادیثی که در آنها لفظ «یا حمیراء» آمده است صحیح نیستند.

خود وی هم در تعبیر از آن گفت: «ما أظنني إلا راجعة» (فکر می‌کنم که من بر می‌گردم) و این فقط یک ظن و گمان بود و وی فقط برای مدت‌اندکی درنگ ورزید و سپس بعد از اینکه زیبر گفت: چه بسا خداوند به وسیله او میان مسلمانان سازش و اصلاح ایجاد نماید، دوباره هدفش روشن و واضح گردید^(۱). همیشه و همواره مسأله آب حوآب^(۲) و احادیث مذکور در مورد آن جولانگاه و مرتعی خوشگوار برای شیعه و کسانی دیگر جهت طعنه وارد کردن برام المؤمنین عائشه بوده است و در مسأله خروج وی برای خونخواهی عثمان به آن باور دارند و حتی کارشان به جایی رسیده که با ادعای مخالفت عائشه با نهی رسول خدا از وارد شدن بر آب حوآب، صفت مجتهد بودن را از عائشه نفی کرده‌اند. منابع تاریخی این ماجرا را ذکر کرده‌اند. طبری آن را طی یک روایت طولانی بیان داشته است که اسماعیل بن موسی فزاری راوی آن می‌باشد و ابن عدی در مورد این راوی می‌گوید: صفت غلو و تشیع او را مورد نکوهش قرار داده‌اند^(۳). فزاری این خبر را از علی بن عباس آرزق روایت کرده که ابن حجر و نسائی وی را ضعیف دانسته‌اند^(۴). علی بن عباس این روایت را از خطاب هجری روایت می‌کند که فردی ناشناس است^(۵) و این هجری مجهول آن را از فرد ناشناس دیگری به نام صفوان بن قبیعه أحمسی^(۶) و او آن را از شخصی ناشناس‌تر به نام عزنی صاحب الجمل روایت می‌کند که وی در واقع صاحب الجمل نیست، بلکه صاحب آن یعلی بن أمیه است^(۷).

۱- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۶۷-۱۶۸.

۲- از آبهای عرب در راه بصره و در نزدیکی آن و بر سر راه مکه به بصره.

۳- دور المرأة السیاسی، ص ۴۰۶.

۴- الكامل فی ضعفاء الرجال ۱/۵۲۸؛ میزان الإعتدال ۱/۴۱۳.

۵- تقریب التهذیب ۱/۶۹۷.

۶- همان ۲/۳۹۲؛ دور المرأة السیاسی، ص ۴۰۰.

۷- میزان الإعتدال ۳/۴۳۴؛ لسان المیزان ۳/۲۲۵.

در متن این روایت و در انتهای روایت می‌توان بوی تشیع و رفض را احساس کرد، زیرا راوی بر زبان علی بن ابی طالب بیان می‌کند که برای بدست گرفتن خلافت مستحق‌تر از ابوبکر و عمر و عثمان است، حال آنکه روایات صحیح و ثابت خلاف این را بیان می‌کنند^(۱). بر اساس مباحث سابق برای ما روشن می‌شود که این روایت صحیح نمی‌باشد^(۲). روایات دیگری هم در باب این ماجرا وجود دارد که همه از جهت سند و متن باطل می‌باشند و هدف اصلی آن‌ها طعنه زدن به بزرگان و فضلالی صحابه و بیان این امر است که هدف آنان از خروج خود، محقق ساختن مطامع دنیوی شخصی چون دارایی و ریاست و غیره بوده است و اینکه هدف وسیله را توجیه می‌کند و اینکه آنان در این راه از برافروختن آتش فتنه و جنگ در میان مسلمانان هراس و پرهیزی نداشتند و هدف اصلی هم‌این روایات، دو صحابی بزرگوار، یعنی طلحه و زبیر می‌باشد^(۳). نیز بافندگان این روایات قصد بیان و تأکید بر این امر را دارند که این دو صحابه بزرگوار جرأت زیر پا گذاشتن حرمت‌های الهی را داشتند، چه در این روایات آنان برای ام المؤمنین عائشه قسم‌های سختی را ادا می‌کنند و می‌گویند که این آب حوآب نیست و علاوه بر این هفتاد نفر- و به روایتی پنجاه نفر- را آوردند تا بر صداقت سخنانشان شهادت بدهند و این کار چنان که مسعودی شیعه و رافضی بر آن افراد افترا می‌بندد اولین شهادت دروغ در اسلام است^(۴).

این روایات در تلاش برای این امر هستند تا نشان دهند که طلحه و زبیر وام المؤمنین عائشه نیت و قصد پاک و خالصی نداشتند و هدفشان یکی نبود و می‌خواهد چنین نشان

۱- أسد الغابة ۵/۴۸۶؛ دور المرأة السیاسی، ص ۴۰۰.

۲- دور المرأة السیاسی، ص ۴۰۲.

۳- تاریخ طبری ۵/۴۸۳.

۴- مصنف ابن ابی شیبة ۱۵/۲۸۳. سند آن ضعیف و منقطع است؛ أنساب الأشراف ۲/۴۷. از همان طریق روایت شده است. این روایات با روایات صحیح و ثابت مخالفت دارند.

دهند که عائشه قلباً موافق طلحه بود و دوست داشت که وی خلیفه شود، زیرا طلحه هم به مانند عائشه از بنی تیم بود. هم چنین در پی نشان دادن این امر می‌باشند که طلحه و زبیر هم با یکدیگر رقابتی داخلی داشتند و هر کدام از آنان مشتاق این بودند که خلافت را بدست بگیرند. این روایات دارای ضعفهای بسیار قوی می‌باشند، چه سند برخی از آنها منقطع است و در سند برخی دیگر افراد مجهولی وجود دارد که شناخته شده نمی‌باشند، یا اینکه هر دو عیب در آنها وجود دارد^(۱). بسیاری از نویسندگان و مؤرخان تحت تأثیر این روایات قرار گرفته‌اند و بر آنها تکیه کرده و در نشر آنها نقش داشته‌اند، حال آنکه این روایات بی پایه و اساس هستند، مانند کتاب «عبریة علی» تألیف عقاد و کتاب «علی و بنوه» تألیف طه حسین و برخی دیگر از نویسندگان معاصر^(۲).

۵- اقدامات آنان در بصره

وقتی که طلحه و زبیر و همراهانشان به بصره رسیدند در کنار خریبه^(۳) فرود آمدند^(۴) و از آنجا کسانی را نزد بزرگان و برگزیدگان قبائل فرستادند تا از آنان علیه قاتلان عثمان کمک بگیرند. بسیاری از مسلمانان بصره و دیگر شهرها اجرای قصاص بر قاتلان عثمان را دوست داشتند، اما برخی از این افراد معتقد بودند که این کار در اختیارات خلیفه می‌باشد و خروج برای انجام این امر بدون فرمان و اطاعت وی، معصیت است. لکن خروج این صحابه بزرگواری که مژده بهشت به آنان داده شده بود و خروج اعضای شورای خلافت و خروج ام المؤمنین عائشه، همسر مورد علاقه رسول خدا و فقیه‌ترین زن اسلام و درخواست شرعی و روشن آنان که کسی از صحابه آن را انکار نمی‌کردند، برخی

۱- مروج الذهب ۲/۳۶۷.

۲- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۳.

۳- محلی در کنار بصره. نک: خطط البصرة و منطقتها (۱۱۴-۱۲۲) العلمی.

۴- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۲.

از مردم بصره- از قبائل مختلف- را واداشت که به آنان بپیوندند. زبیر شخصی را نزد احنف بن قیس سعدی تمیمی فرستاد تا در مسأله خونخواهی عثمانی از او طلب یاری نماید. احنف از رؤسای تمیم بود و سخن وی در میان آنان رواج داشت و از او اطاعت می‌کردند. احنف خود در مورد سختی این موقعیت می‌گوید: مسأله‌های بسیار سخت بر من عرضه شد که تا به حال چنین چیزی بر من عرضه نشده بود و گفتم: اینکه من این افراد را که ام المؤمنین و خواری رسول خدا- زبیر بن عوام- هم با آنان می‌باشند رها کنم، این کاری بسیار بد خواهد بود^(۱). اما وی کناره گرفت و شش هزار نفر از قومش که از وی اطاعت می‌بردند کناره گرفتند، اما بسیاری از آنان از او سرپیچی کردند و مطیع طلحه و زبیر وام المؤمنین شدند^(۲). زهری بیان کرده که عامه مردم بصره از آنان تبعیت کردند^(۳). بدین ترتیب افراد جدیدی به طلحه و زبیر پیوستند تا در کاری که آنان قصد اجرای آن را داشتند به آنان کمک نمایند. عثمان بن حنیف به حد توان خود- والی علی در بصره- خواست امور را سر و سامان داده و اصلاح نماید، اما امور از کنترل وی خارج شد بطوری که یکی از آنان در مورد بصره گفت: بخشی از مردم شام در میان ما فرود آمده‌اند^(۴). حتی معاویه بعدها تلاش کرد تا با کمک مردم بصره بر بصره استیلا یابد.

برخی از منابع غیر معتمد بیان کرده‌اند که عثمان بن حنیف به حکیم بن جبلة اجازه داد تا وارد جنگ شود، اما چنین چیزی ثابت نشده و در منابع صحیح هم چنین مطلبی روایت نشده است^(۵).

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۳.

۲- طبقات ابن سعد ۴۵۶/۵.

۳- مصنف عبدالرزاق ۴۵۶/۵. سند آن صحیح و به صورت مرسل از زهری روایت شده است.

۴- طبقات ابن سعد ۳۳۳/۶.

۵- فتح الباری ۲۶/۱۳، خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۷.

۶- کشته شدن حکیم بن جبلة و اوباش همراه او

بعد از اینکه عائشه برای مردم بصره خطبه ای خواند حکیم بن جبلة آمد و جنگ را شعله ور ساخت. یاران عائشه و طلحه و زبیر نیزه‌های خود را بالا بردند و نگهداشتند که جنگ نشود، اما حکیم و همراهان او دست بردار نشدند و هم چنان به جنگ با آنان ادامه دادند و طلحه و زبیر و عائشه فقط از خود دفاع کردند، اما حکیم هم چنان سواران خویش را تحریک می‌کرد و تشویق می‌نمود^(۱). علیرغم این امر عائشه اصرار داشت که جنگ برپا نشود. پس بهیاران خود دستور داد که به سمت چپ بروند و از جنگجویان دور شوند و مدتی در آنجا- قبرستان بنی مازن- بماندند- و آن مردم بر آنان تاختند- تا اینکه شب آنان را از هم جدا کرد^(۲). وقتی که صبح فرارسید حکیم بن جبلة در حالی که ناسزا می‌گفت آمد و در دستش نیزه‌های قرار داشت و به سوی عائشه و همراهان وی می‌رفت. حکیم در سر راه به هر مرد یا زنی که می‌رسید و آن فرد کار وی در ناسزاگویی به عائشه را مورد نکوهش قرار می‌داد، به قتل می‌رساند^(۳). در این هنگام مردم عبدالقیس جز آنان که گمنام بودند به خشم آمدند و گفتند: تو دیشب چنان کردی و امروز اکنون نیز کارت را از سر گرفتی. به خدا قسم می‌گذاریم تا خدا از تو قصاص بگیرد. سپس رفتند و او را ترک کردند. افرادی از پراکندگان قبائل که همراه حکیم به جنگ با عثمان رفته بودند و در محاصره وی شرکت داشتند به راه خود رفتند. آنان می‌دانستند که دیگر در بصره‌های جایی ندارند پس گرد حکیم جمع شدند و بهیاران عائشه رسیدند و جنگ سختی را با هم انجام دادند^(۴). منادی عائشه بر آنان بانگ می‌زد و آنان را دعوت می‌کرد که دست از

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۲- تاریخ طبری ۴۹۴/۵.

۳- همان ۴۹۵.

۴- همان ۴۹۹.

جنگ بردارند، اما آنان نمی‌پذیرفتند^(۱) و عائشه می‌گفت: هیچکس را نکشید مگر آنکه با شما بجنگد. اما حکیم به دعوت منادی توجه نکرد و همچنین جنگ افروزی می‌کرد. در این هنگام و بعد از اینکه طبیعت این افراد جنگجو برای طلحه و زبیر روشن شد و دریافتند که آنان از چیزی پرهیز ندارند و هر حرمتی را زیر پا می‌گذارند و در افروختن آتش جنگ دارای هدفی می‌باشند، گفتند: حمد خدایی را که انتقام ما را از مردم بصره فراهم ساخت. خدایا هیچ یک از آنان را باقی مگذار و از آنان قصاص بگیر و همه را بکش. سپس به جنگ آنان رفتند و می‌گفتند: هر کس که از جمله قاتلان عثمان نیست، از جنگ با ما کنار برود، زیرا ما فقط قصد جنگ با قاتلان عثمان را داریم و با کسی جنگ را آغاز نمی‌کنیم. سپس جنگ سختی را با هم انجام دادند^(۲). از میان قاتلان بصره‌ای عثمان فقط یک نفر توانست فرار نماید. منادی طلحه و زبیر ندا می‌زدند: اگر در قبیله شما کسی هست که در جنگ مدینه و قتل عثمان دست داشته است او را نزد ما بیاورید^(۳). گروهی از آن نادانان و اوباش - چنان که عائشه می‌گوید - در تاریکی شب به سراغ وی آمده بودند تا وی را بکشند و حتی تا آستانه خانه او هم رسیده بودند و فردی راهنما به همراه خود داشتند تا آنان را به سوی عائشه راهنمایی نماید، اما خداوند شر آنان را به وسیله گروهی که گرد خانه عائشه بودند دفع کرد و آسیاب جنگ بر آنان برگشت و مسلمانان دورشان را بگرفتند و آنان را کشتند^(۴).

طلحه و زبیر و همراهانشان توانستند بر بصره سیطره‌یابند و به غذا و کمک غذایی نیاز داشتند، زیرا هفته‌ها بر آنان سپری شده و آنان مهمان کسی نشده بودند. پس سپاه زبیر به

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان ۵۰۱.

۴- همان ۵۰۳.

دارالإماره بصره و سپس به بیت المال رفت تا ارزاق خود را از آنجا تهیه نمایند و عثمان بن حنیف را رها کردند و او به نزد علی رفت^(۱).

بدین ترتیب طلحه و زبیر و ام المؤمنین عائشه بر بصره استیلا یافتند و تعداد زیادی از افرادی را که در هجوم بر مدینه دست داشتند که تعداد آنان را هفتاد نفر برآورد کرده‌اند و در رأس آنان حکیم بن جبله، رئیس شورشیان بصره حضور داشت و به جنگ و آتش افروزی علاقه زیادی داشت، به قتل برسانند. در این جنگ زبیر فرمانده بود و در این مورد با وی بیعت شد^(۲).

۷- نامه‌های ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها به دیگر شهرها

عائشه تمایل زیادی داشت تا حقیقت جنگی را که با اهل بصره روی داد برای مردم روشن گرداند. به همین دلیل برای مردم شام و کوفه و یمامه نامه نوشت. نیز نامه ای برای مردم مدینه نوشت تا در مورد کارهایی که انجام داده اند آنان را باخبر گرداند. از جمله چیزهایی که وی در نامه‌اش برای مردم نوشت این بود: آمده بودیم تا از جنگ جلوگیری کنیم و کتاب خدای عزوجل را بپاداریم و حدود خدا را در باره شریف و غیر شریف و کم و زیاد اجرا کنیم مگر آنکه خدا ما را از آن بازدارد. نیکان و نجیبان مردم بصره با ما بیعت کردند و اشرار و اوباش به مخالفت ما برخاستند و دست به اسلحه بردند و از جمله سخنانی که به ما گفتند، این بود که ام المومنین را به گروگان می‌گیریم به این سبب که آنان را به سوی حق خوانده و ترغیب کرده بود. خدای عزوجل روش مسلمانان را مکرر به آنان وانمود و چون حجت و دستاویزی نماند قاتلان امیرالمؤمنین عثمان دلیری نمودند، اما از پای درآمدند و جز حرقوص بن زهیر کسی از آنان جان بدر نبرد که اگر خدای سبحان بخواهد او را نیز گرفتار می‌کند. شما را به خدا شما نیز چنان کنید که

۱- همان ۴۹۳؛ خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۸.

۲- أنساب الأشراف ۹۳/۲. سند آن حسن است؛ خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۹.

ما کرده‌ایم که ما و شما در پیشگاه خدا معذور باشیم که تکلیف خویش را انجام داده‌ایم^(۱).

۸- اختلاف بین عثمان بن حنیف و سپاه عائشه و زبیر و طلحه رضی الله عنهم

طبری از ابومخنف از یوسف بن زید از سهل بن سعد روایت کرده که گفت: وقتی عثمان بن حنیف را گرفتند ابان بن عثمان را پیش عائشه فرستادند و نظرش را در مورد عثمان خواستند. عائشه گفت: او را بکشید. زنی به عائشه گفت: ایام المؤمنین، ترا به خدا با عثمان که صحابه پیامبر خدا بوده چنین مکن. عائشه گفت: ابان را برگردانید. وقتی که او برگردانند، عائشه گفت: بگو: عثمان را نکشید، بلکه در حبس کنید. ابان گفت: اگر می‌دانستم که مرا برای این برگردانید بر نمی‌گشتم. مجاشع بن مسعود به آنان گفت: عثمان را بزیند و موی ریشش را بکنید. آنان چهل تازایانه به او زدند و موی ریش و سر و ابروان و مژه‌هایش را بکنند و او را در حبس کردند^(۲). در سند این روایت ابومخنف وجود دارد که فردی شیعی و رافضی و محترق است و از طریق صحیحی ثابت نشده که بتوان بر آن اعتماد کرد و صحابه بزرگوار از انجام چنین کار قبیحی منزه می‌باشند. چیزی که می‌توان از روایت سیف فهمید این است که او باش و اغتشاشگران این کار را بر سر وی آوردند و طلحه و زبیر این کار را زشت و بسیار بد دانستند و این خبر را به سمع عائشه رساندند و عائشه گفت: او را رها کنید تا هر جا که می‌خواهد برود^(۳). این روایت با تفصیلاتی که ابومخنف نقل کرده است تعارض دارد، زیرا در این روایت ذکر نشده که به قتل یا حبس کردن یا کندن موهای صورت وی امر شده باشد. نویری و ابن کثیر این

۱- تاریخ طبری ۵۰۱/۵.

۲- همان ۴۹۷.

۳- همان.

روایت- روایت سیف- را برگزیده‌اند^(۱). ذهبی بیان داشته که مجاشع بن مسعود قبل از ورود به خانه عثمان بن حنیف کشته شده بود^(۲). حتی اگر هم فرض شود که مجاشع بن مسعود به قتل نرسیده بود، رهبری و فرماندهی بدست وی نبود تا این فرمانها را صادر نماید^(۳).

۱- نهاية الإرب ۳۸/۲۰؛ البداية و النهاية ۲۳۳/۷.

۲- تاریخ الإسلام، مرویات أبی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۳۵۹.

۳- مرویات أبی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۵۹.

هفتم:

خروج امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به کوفه

خروج امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب از مدینه مورد تأیید صحابه موجود در مدینه نبود. این موضوع وقتی روشن شد که علی تصمیم گرفت به شام برود تا با مردم آنجا دیدار کرده و ببیند معاویه چه نظری دارد و چکار می‌کند^(۱). علی معتقد بود که مدینه دیگر دارای آن عناصر لازمی که برخی دیگر از شهرها در آن مرحله زمانی داشتند، نمی‌باشد و گفت: مردان بزرگ عرب و داراییها در عراق هستند^(۲). وقتی که ابویوب انصاری از این تمایل خلیفه اطلاع پیدا کرد به وی گفت: ای امیر مؤمنان، کاش شما در این شهر اقامت می‌کردید، زیرا پناهگاهی استوار و محل هجرت رسول خدا است و مزار و منبر ایشان و خمیر مایه اصلی اسلام در آن قرار دارد. پس اگر اعراب از شما اطاعت بردند شما هم در این شهر به مانند افراد قبلی خواهید بود و اگر قومی بر شما شورید آنان را با دشمنانشان دفع خواهی کرد، اما اگر اکنون چارهای جز رفتن ندارید، بروید، شما معذور هستید. خلیفه نظر وی را پذیرفت و تصمیم به اقامت در مدینه گرفت و عمال خود را به شهرها فرستاد^(۳). اما حوادث سیاسی جدید و زیادی روی داد که خلیفه را وادار به ترک مدینه کرد و علی تصمیم گرفت به کوفه برود تا به مردم شام نزدیک باشد^(۴). هنگامی که علی داشت برای رفتن به کوفه آماده می‌شد به وی خبر رسید که عائشه و طلحه و زبیر به بصره رفته‌اند^(۵). پس مردم مدینه را تشویق کرد تا به وی کمک

۱- الثقات، ابن حبان ۲/۲۸۳؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۱.

۲- همانجاها.

۳- همانجاها.

۴- استشهد عثمان و وقعة الجمل، ص ۱۸۳.

۵- تاریخ طبری ۵/۵۰۷.

کنند. چون برخی از اوباش در سپاه علی حضور داشتند، و نیز به خاطر روش برخورد و تعامل با آنان، برخی از مردم مدینه در همراه شدن با علی درنگ ورزیدند، زیرا بسیاری از مردم مدینه معتقد بودند که فتنه هم چنان پابرجاست و لازم است تا وقتی که امور آشکار می‌شوند تأمل و غور شود و می‌گفتند: خیر، به خدا قسم ما نمی‌دانیم چکار کنیم، زیرا این موضوع برای ما مشتبه است و ما تا وقتی که موضوع برایمان روشن و آشکار شود در مدینه می‌مانیم. طبری روایت کرده که علی با همان آرایشی که برای حرکت به سوی شام به سپاه خود داده بود از مدینه بیرون رفت و جمعی از کوفیان و بصریان نیز سبکبار با وی روان شدند که همه هفتصد کس بودند^(۱). در مورد اینکه تعداد زیادی از مردم مدینه از همراهی با علی و اجابت دعوت او درنگ ورزیدند، ادله زیادی وجود دارد، از جمله: خطبه‌های زیادی از علی بن ابی طالب که وی در آنها از این امر شکایت کرده است^(۲)؛ پدیده گوشه‌گیری بسیاری از صحابه بعد از کشته شدن عثمان که امری واضح و روشن است؛ همچنین تعدادی از صحابه‌های که در نبرد بدر حضور داشتند، بعد از کشته شدن عثمان در خانه‌های خود ماندند و تا هنگام وفات از آنها خارج نشدند^(۳). ابوحمید ساعدی انصاری- از صحابه حاضر در نبرد بدر- در مورد حزن و اندوه خود به خاطر کشته شدن عثمان بن عفان می‌گوید: پروردگارا من در پیشگاه تو تعهد می‌دهم که تا وقتی که با تو ملاقات می‌کنم، نخندم^(۴). آنان معتقد بودند که خارج شدن از مدینه در آن مرحله از تاریخ، آن را به سوی لغزش و افتادن در فتنهای سوق می‌دهد که از عواقب آن در

۱- همان ۴۸۱.

۲- الطبقات ۳/۲۳۷؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۳.

۳- البدایة و النهایة به نقل از الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۴.

۴- تاریخ الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدین.

هراس هستند^(۱) و می‌ترسند سلامت گذشته آنان و ثواب جهاد آنان در کنار رسول خدا در معرض خطر قرار گیرد^(۲).

آنچه ذکر شد به این معنی نیست که کسی از صحابه خلیفه را همراهی نکرد، بلکه برخی از آنان همراه وی شدند، اما تعدادشان زیاد نبود. شعبی می‌گوید: غیر از علی، عمار، طلحه و زبیر کسی از صحابه رسول خدا در جنگ جمل حضور نداشتند. اگر کسی نفر دیگری را ذکر کند پس من دروغگو هستم^(۳). در روایت دیگری آمده است: اگر کسی به شما گفت که از صحابه حاضر در نبرد بدر بیشتر از چهار نفر شرکت داشته‌اند، او را تکذیب کن. علی و عمار در یک طرف جنگ و طلحه و زبیر در طرف دیگر قرار داشتند^(۴). در روایت دیگری آمده است: غیر از شش نفر از افراد حاضر در نبرد بدر کس دیگری همراه علی به بصره نرفت^(۵).

پس روشن شد که منظور روایات سابق، آن دسته از صحابه است که در نبرد بدر حضور داشته‌اند. در هر حال تعداد اندکی از انصار در فتنه مشارکت داشتند.

ابن سیرین و شعبی می‌گویند: وقتی که فتنه در مدینه روی داد، اصحاب رسول خدا بیشتر از ده هزار نفر بودند در حالی که کمتر از بیست نفر در آن شرکت نمودند. پس جنگ علی و طلحه و زبیر و صفین فتنه نامیده شد^(۶).

بنابراین از مباحث سابق روشن می‌شود که تعداد صحابه‌ای که همراه علی عازم بصره شدند بسیار کم بود و نمی‌توان به صورت یقینی بیان داشت که آنان در جنگ جمل

۱- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۴.

۲- همان.

۳- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۶؛ مصنف ابن ابی شیبة ۸/۷۱۰.

۴- العثمانیة، جاحظ، ص ۱۷۵؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۵.

۵- الخلافة الراشدة من تاریخ ابن کثیر، کنعان، ص ۳۵۶.

۶- همان.

مشارکت داشته‌اند. به علت سختی این ماجرا و کثرت وقائع آن، منابع تاریخی به مشارکتهای صحابه یا شهدا و یا افراد زخمی اشاره نکرده‌اند^(۱) و تنها یکی از روایات می‌گوید: جمعی از کوفیان و بصریان نیز سبکبار با وی روان شدند که همه هفتصد کس بودند^(۲). چیزی که از این روایت بدست می‌آید این است که به واقعیت آن مرحله نزدیک تر بوده و با مسیر حرکت حوادث انسجام بیشتری دارد. هم چنین به این دلیل که مردم مدینه دو دسته شده بودند و برخی میل به عزلت داشتند و برخی از مشارکت در وقائع درنگ می‌ورزیدند^(۳).

۱- نصیحت عبدالله بن سلام به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب رضی الله عنه

عبدالله بن سلام صحابی رسول خدا خواست علی بن ابی طالب را از تصمیمش مبنی بر خروج منصرف سازد. به همین دلیل وقتی که علی برای رفتن آماده شده بود نزد وی آمد و ترس خود در مورد رفتن وی به عراق را بیان کرد و گفت: من می‌ترسم که نوک شمشیر به تو اصابت کند- یعنی تو کشته شوی- هم چنین به وی گفت که اگر منبر رسول خدا را ترک نماید دیگر آن را هرگز نخواهد دید. علی این چیزها را از رسول خدا شنیده بود، پس در جواب وی گفت: به خدا سوگند رسول خدا این چیزها را به من گفته‌اند. افرادی از اهالی کوفه و بصره که با علی بودند چنان جرأت یافته بودند که به علی گفتند: بگذارید او را بکشیم. وضعیت چنان شده بود که قتل مسلمانانی که در سر راه آنان قرار می‌گرفتند، یا اگر از قول یا عمل کسی در مورد جان خود احساس خطر می‌کردند، برای آنان امر آسانی شده و در مورد آن اشکالی مشاهده نمی‌کردند. این سخن و تهاجم آنان بر این دلالت دارد که ورع و تقوایی نداشتند و صحابه بزرگوار را در آن

۱- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۵.

۲- تاریخ طبری ۴۸۱/۵.

۳- الإنصاف فیما وقع فی تاریخ العصر الراشدی من الخلاف، ص ۳۸۸.

جایگاه شایسته‌های قرار نمی‌دادند که رسول خدا به مردم بعد از آنان دستور داده بود تا آنان را در آن جایگاه‌های شایسته قرار دهند. اما علی بن ابی طالب آنان را نهی کرد و گفت: عبدالله بن سلام مرد صالحی است^(۱).

۲- نصیحت حسن بن علی به پدرش

امیرالمؤمنین از مدینه خارج شد و هنگامی که به ربه^(۲) رسید، همراه با افراد خود در آنجا اردو زد و تعدادی از مسلمانان که تعدادشان به دویست نفر می‌رسید نزد وی آمدند^(۳). در ربه پدرش حسن در حالی که گریه می‌کرد و خوف و ناراحتیش نسبت به اختلاف و پراکندگی و تفرقه‌های که دچار مسلمانان شده بود، آشکار بود نزد وی آمد و به پدرش گفت: به تو چیزی گفتم اما تو آن را نشنیده گرفتی، فردا دچار بلایی می‌شوی و کسی تو را یاری نمی‌کند. علی گفت: پیوسته مانند زن ناله می‌کنی، چه گفتمی که من انجام ندادم؟ حسن گفت: وقتی عثمان را محاصره کردند به تو گفتم از مدینه بیرون شو تا وقتی که او را می‌کشند آنجا نباشی. پس از آن، روزی که او کشته شد به تو گفتم بیعت نکن تا فرستادگان ولایات و قبائل بیایند و بیعت هر شهر نزد تو بیاید. پس از آن وقتی که این دو مرد چنان کردند گفتم در خانه‌ات بنشین تا توافق کنند و اگر فسادی شد بدست دیگری باشد، اما به من گوش ندادی. علی گفت: پسرم اینکه گفتمی چرا وقتی عثمان را محاصره کردند از مدینه خارج نشدی، به خدا ما را نیز چون او محاصره کرده‌بودند. اینکه گفتمی بیعت نمی‌کردی تا بیعت شهرها بیاید، کار بدست مردم مدینه بود و نخواستم کار تباه شود. آنچه درباره خروج طلحه و زبیر گفتمی، این برای مسلمانان وهن بود. به خدا قسم از وقتی که خلیفه شده‌ام پیوسته بر من چیره بوده‌اند و اختیار نداشتم و چنان که باید تسلط

۱- مسند ابی یعلی ۳۸۱/۱. محقق کتاب می‌گوید: سند آن صحیح است.

۲- در فاصله ۲۰۴ km شرق مدینه.

۳- أنساب الأشراف ۴۵/۲؛ خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۴۳.

نداشتم. اینکه گفتمی در خانه می‌نشستم، با تکلیف خود و با کسانی که پیش من می‌آمدند چه می‌کردم؟ می‌خواستی مثل گفتار باشم که محاصرهاش کنند و بگویند: نیست، نیست، اینجا نیست، تا پاهایش را ببندند و بیرون بکشند. اگر در تکالیف خلافت که بر عهده من می‌باشد، ننگرم، پس چه کسی در آن بنگرد؟ پسر من دست از سرم بردار^(۱).

امیر المؤمنین در مورد این قضیه تصمیم قاطع و روشنی گرفته بود و کسی نمی‌توانست او را از تصمیمش برگرداند. وی محمد بن ابوبکر صدیق و محمد بن جعفر را از ریزه به بصره فرستاد تا مردم بصره را به کمک فراخواند. اما این دو در مأموریت خود موفق نبودند، زیرا ابوموسی اشعری فرماندار علی در کوفه مردم را بازداشت و از خروج و جنگ در فتنه نهی کرد و هشدار رسول خدا در مورد حضور در فتنه را برای آنان بیان کرد^(۲). بعد از آن علی هاشم بن عتبة بن ابي وقاص را فرستاد، اما او هم به خاطر تأثیری که ابوموسی بر مردم گذاشته بود، دست خالی برگشت^(۳).

۳- فراخواندن مردم کوفه از ذی قار^(۴) توسط علی بن ابي طالب رضی الله عنه

علی سپاه خود را به ذی قار برد و بعد از گذشت هشت روز از خروج خود از مدینه، همراه با قریب نهصد نفر در آنجا اردو زد^(۵). وی این بار عبدالله بن عباس را به کوفه فرستاد، اما مردم وی را معطل گذاشتند و با او نیامدند. سپس علی عمار بن یاسر و فرزندش حسن را فرستاد و ابوموسی را از سمت خود عزل کرد و قرظة بن کعب را به

۱- تاریخ طبری ۴۸۲/۵.

۲- تاریخ طبری ۵۱۴/۵؛ مصنف ابن ابي شیبۀ ۱۲/۱۵. سند آن حسن است.

۳- خلافة علی بن ابي طالب، ص ۱۴۴؛ سیر أعلام النبلاء ۳/۴۸۶.

۴- ابي متعلق به بکر بن وائل در نزدیکی کوفه. معجم البلدان ۴/۳۹۳.

۵- تاریخ طبری ۵۱۹/۵-۵۲۱.

جای او منصوب کرد^(۱). قعقاع نقش زیادی در قانع ساختن مردم کوفه داشت، چه در میان آن به سخن ایستاد و گفت: من خیرخواه و دلسوز شمایم و می‌خواهم راه صواب را گیرید و سخنی درست با شما می‌گویم. گفتار درست این است که ناچار باید زمامداری وجود داشته باشد که کار مردم را به نظام آورد و حق را از ظالم بگیرد و مظلوم را نیرو دهد. اینک علی زمامدار است و دعوت منصفانه می‌کند و به صلح دعوت می‌نماید. حرکت کنید و کار را از نزدیک ببینید و بشنوید^(۲). حسن بن علی تأثیر روشنی در این امر داشت، چه در میان مردم به سخن ایستاد و گفت: ای مردم به ندای امیر خویش پاسخ بگویید و سوی برادرانتان حرکت کنید. باید کسانی برای این کار روان شوند. به خدا اگر خردمندان به آن اقدام کنند برای حال و بعد بهتر است. دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتاری مشترک کمک کنید^(۳). بسیاری از مردم کوفه دعوت آنان را قبول کردند و مابین شش تا هزار نفر از آنان همراه عمار و حسن به نزد علی رفتند و سپس دو هزار نفر از مردم بصره هم به آنان پیوستند و سپس عده‌های دیگر از قبائل مختلف نزد آنان آمدند و بدین ترتیب تعداد افراد سپاه وی در هنگام وقوع جنگ قریب دوازده هزار نفر شد^(۴). وقتی که مردم کوفه نزد علی رسیدند علی به آنان گفت: ای مردم کوفه، شما شوکت عجمان و شاهانشان را ببردید و جماعت‌هایشان را پراکنده کردید و میراث آنان به شما رسید و شما ناحیه خویش را توانگر کردید و مردمان را بر ضد دشمنانشان یاری دادید. دعوتتان کرده‌ام تا همراه ما برادران بصره‌ای را ببینید، اگر باز آمدند و دست برداشتند این همان است که ما می‌خواهیم و اگر اصرار ورزیدند مدارا می‌کنیم و از آنان کناره می‌گیریم

۱- فتح الباری ۵۳/۱۳؛ التاریخ الصغیر ۱۰۹/۱.

۲- تاریخ طبری ۵۱۶/۵.

۳- همان.

۴- مصنف عبدالرزاق ۴۵۶-۴۵۷. سند آن تا زهری صحیح و مرسل است؛ خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۴۶.

عبدالحمید علی می‌گوید: سند آن حسن لغیره است.

تا تجاوز آغاز کنند و کاری را که موجب اصلاح باشد بر تباهی مرجح می‌داریم. ان شاء الله که نیرویی جز به کمک خدا وجود ندارد^(۱).

۴- اختلاف نظر موجب ابطال دوستی نمی‌شود

این سخن بر وضعیت صحابه در ماجرای فتنه منطبق می‌باشد، زیرا آنان با وجود اختلاف نظر، کسی از آنان نسبت به برادران خود کینه‌ای نداشت، مانند این ماجرای که در کوفه روی داد که بخاری آن را از ابوائل نقل کرده که گفت: وقتی که علی عمار را نزد مردم کوفه فرستاد تا آنان را برای کمک فراخواند، ابوموسی اشعری و ابومسعود عقبه بن عمرو انصاری نزد وی رفتند و گفتند: از زمانی که اسلام آورده‌ای کاری را انجام ندادهای که نزد ما ناخوشایندتر از تعجیل و سعی تو در این موضوع باشد. عمار گفت: من هم از زمانی که شما اسلام آورده‌اید کاری را از شما ندیده‌ام که نزد من ناخوشایندتر از تأخیر شما در این قضیه باشد. در روایت دیگری آمده است: ابومسعود- که فردی توانگر بود- به غلامش گفت: ای غلام دو حله بیاور و یکی را به عمار و دیگری را به ابوموسی بده و گفت: آن را بپوشید و با آن به نماز جمعه بروید^(۲). در این ماجرا مشاهده می‌شود که ابومسعود و عمار همدیگر را خطاکار می‌دانند، اما با این وجود ابومسعود حله‌های را به عمار می‌دهد تا آن را بپوشد و با آن در نماز جمعه حاضر شود، زیرا در آن هنگام عمار لباس سفر بر تن داشت و حالت پوشش وی حالت پوشش جنگی بود و ابومسعود دوست نداشت که عمار در آن لباس در نماز جمعه حاضر شود. این کار بر این دلالت دارد که آن دو با هم نهایت دوستی را داشتند، کار یکدیگر در فتنه را عیب و خطا می‌دانستند، زیرا عمار معتقد بود که تأخیر ابوموسی و ابومسعود در تأیید و کمک به علی خطا است و ابوموسی و ابومسعود معتقد بودند که شتاب و تعجیل عمار در تأیید علی

۱- تاریخ طبری ۵۱۹/۵.

۲- صحیح البخاری، کتاب: الفتن.

عیب و خطا است و هر دو در مورد کاری که می‌کردند برای خود دلایلی قانع کننده داشتند، چه ابومسعود و ابوموسی معتقد بودند که به دلیل وجود احدیثی در مورد ترک جنگ در زمان فتنه و با توجه به وعیدهایی که در مورد حمل سلاح علیه مسلمانان وجود دارد باید جنگ را رها کرد و عمار به مانند علی معتقد بود که با باغیان و پیمان شکنان جنگ شود و به این قول الهی تمسک جست که می‌فرماید: ﴿فَقَاتِلُوا آلَئِی تَبَغِی﴾ [الحجرات: ۹] و معتقد بود که وعید وارده در مورد جنگ را بر کسی حمل کرد که بر دیگری تعدی می‌نماید. هر دو گروه تمایلی به قتل یکدیگر نداشتند و هر دو از کوچک‌ترین اسباب برای جلوگیری از ایجاد جنگ قبل از وقوع آن و جلوگیری از گسترش یافتن آن بعد از وقوع بهره می‌بردند، زیرا هر دو جنگ با هم را دوست نداشتند^(۱).

۵- سوالاتی در راه

الف- ابورفاعه بن رافع بن مالک عجلان انصاری وقتی که علی قصد خروج از ربه را کرد به وی گفت: ای امیر مؤمنان چه می‌خواهی و ما را کجا می‌بری؟ علی گفت: آنچه که می‌خواهیم و قصد آن را داریم صلح است اگر از ما بپذیرند و دعوت ما را اجابت نمایند. گفت: اگر قبول نکردند چه؟ علی گفت: با عذرشان رهایشان می‌کنیم و حقشان را می‌دهیم و صبر می‌کنیم. گفت: اگر راضی نشدند چه؟ علی گفت: تا با ما کاری نداشته باشند با آنان کاری نداریم. او گفت: اگر کاری داشتند چه؟ علی گفت: دفاع می‌کنیم. گفت: نیکو است. وی این سلسله از سوالات و جوابها را شنید و به آن راضی و خشنود شد و گفت: تو را به کردار خشنود می‌کنم چنان که به گفتار خشنودم کردی و این شعر را خواند:

دراکها دراکها قبل الفوت
وانفر بنا واسم بنا نحو الصوت
لا وألت نفسي إن هبت الموت^(۱)

(دریاب دریاب، پیش از آنکه فرصت از دست برود. ما را به طرف این صدا ببر. جانم نماند اگر از مرگ بترسم).

ب- سوال عده‌های از اهل کوفه و از جمله ائور بن بنان منقری. وقتی مردم کوفه نزد امیر المرمین علی در ذی قار رسیدند عده‌های از مردم کوفه از جمله ائور بن بنان منقری نزد وی رفتند. علی به وی گفت: اصلاح و ایجاد سازش و خاموش کردن جنگ دشمنی بر من لازم است تا که شاید خداوند به وسیله ما پراکندگی این امت را جمع نماید و جنگ را به پایان برساند، اگر دعوت ما را قبول کردند. ائور گفت: اگر قبول نکردند، چه؟ علی گفت: مادامی که کاری با ما نداشته باشند با آنان کاری نداریم. ائور گفت: اگر ما را رها نکردند چه؟ علی گفت: از خودمان دفاع می‌کنیم. ائور گفت: آیا به مانند آنچه از این موارد که علیه آنان می‌باشد برای آنان نیز خواهد بود؟ (یعنی چنین احکامی برای آنان نیز جایز می‌باشد؟) علی گفت: آری^(۲).

ج- ابوسلامه دألانی از جمله کسانی بود که از او سوال کرد و به ایشان گفت: به نظر تو اگر این قوم که به خونخواهی برخاسته‌اند از این کار خدای عزوجل را منظور داشته باشند معذور خواهند بود؟ علی گفت: آری. ابوسلامه گفت: آیا تو نیز به خاطر تأخیری که در این کار انجام می‌دهی معذور هستی؟ علی گفت: آری، وقتی کاری نامشخص باشد باید ابتدا کاری را که به احتیاط نزدیک‌تر است و نفع شامل تری دارد انجام داد. ابوسلامه

۱- تاریخ طبری ۵۱۰/۵.

۲- البدایة و النهایة ۲۵۰/۷؛ تاریخ طبری ۵۲۹/۵.

گفت: اگر فردا چارهای جز جنگ وجود نداشت حال ما و حال آنان چگونه خواهد بود؟
 علی گفت: امیدوارم که هر کس از ما و آنان با قلب پاک کشته می شود خداوند او را وارد بهشت گرداند^(۱).

د- مالک بن حبیب نیز از علی بن ابی طالب سوال کرد و گفت: اگر با این قوم رو در رو شدی چکار خواهی کرد؟ علی گفت: معلوم داشته‌ایم که صلاح دست نگره داشتن است، اگر با ما بیعت کردند چه بهتر، اما اگر جز جنگ راهی نبود در این صورت این شکافی است که به هم نخواهد آمد. مالک گفت: اگر از جنگ چارهای نبود وضع کشتگان ما چگونه خواهد بود؟ علی گفت: هر که خدای عزوجل را مدنظر داشته است این کار برایش سودمند واقع شده و مایه نجات وی می شود^(۲).

هدف امیرالمؤمنین ایجاد صلح و خاموش کردن آتش فتنه بود و جنگ در دستور کار وی قرار نداشت، زیرا اگر جنگ روی می داد این دردی بود که درمان نداشت. کسی که در این جنگ از دو طرف به قتل می رسید در گرو نیتش بود، خواه در کنار امیرالمؤمنین می جنگید یا علیه‌ایشان. بدین ترتیب علی بن ابی طالب بیان می دارد که مسلمانانی که بعد از شهادت عثمان در مورد این قضیه خروج کرده‌اند دنبال اصلاح و از بین بردن فتنه هستند و مجتهد می‌باشند و اجرشان به اندازه اخلاص آنان در نیت و پاکی قلبشان است^(۳).

۱- البدایة و النهایة ۲۵۰/۷.

۲- تاریخ طبری ۵۲۹/۵. در کتاب این ارجاع به‌اشتباه آمده بود اصلاح کردم.

۳- الإنصاف، د. حامد، ص ۴۰۶.

هشتم:

تلاش‌هایی برای برقراری صلح

قبل از اینکه علی سپاه خود را به طرف بصره حرکت دهد چند روز را در ذی قار اقامت کرد. هدف وی از بین بردن فتنه و تفرقه با وسائل مسالمت آمیز و دور ساختن مسلمانان از شر جنگ و درگیری مسلحانه به قدر توان و وسع بود. طلحه و زبیر نیز چنین نیت و وضعیتی داشتند. تعدادی از صحابه و بزرگان تابعین که از فتنه کناره گرفته بودند برای برقراری صلح تلاشهایی را انجام دادند، از جمله:

۱- عمران بن حصین رضی الله عنه

وی کسی را به میان مردم فرستاد تا عزم آنان بر جنگ و رویارویی را سست کند. سپس کسی را نزد بنی عدی- آنان تعداد زیادی بودند که به زبیر پیوسته بودند- فرستاد. فرستاده وی نزد آنان که در مسجد خود بودند آمد و به آنان گفت: عمران بن حصین صحابه رسول خدا مرا نزد شما فرستاده است و شما را نصیحت می‌کند و به خدای یگانه سوگند می‌خورد که اگر بردهای حبشی و مجدع- بینی بریده- باشد و در بالای کوهها گوسفندانی را بچراند و تا دم مرگ بر همین وضعیت باشد نزد وی دوست داشتنی‌تر از این است که به سوی یکی از این دو گروه تیری پرتاب کند که به هدف بخورد یا به خطا برود. پس پدر و مادرم به فدایتان باشد دست نگه دارید. مردم در جواب وی گفتند: دست از سر ما بردار، به خدا قسم ما هرگز بازمانده رسول خدا- منظورام المؤمنین عائشه است- را به خاطر چیزی رها نمی‌کنیم^(۱).

۲- کعب بن سور رضی الله عنه

۱- طبقات ابن سعد ۴/۸۷؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص ۱۴۸.

وی یکی از بزرگان تابعین بود. او در این راه تلاش زیادی به خرج داد و چنان نقشی ایفا کرد که هر کسی قادر به ادای آن نبود. او همچنان به تلاش خود برای صلح ادامه داد تا اینکه چیزی که از آن بیم داشت روی داد و قربانی تلاشهای خود شد، زیرا وی در حالی که در میان دو صف قرار داشت و مردم را به داور قرار دادن قرآن و دست برداشتن از صلح دعوت می‌کرد به قتل رسید^(۱).

۳- قعقاع بن عمرو تمیمی رضی الله عنه

امیرالمؤمنین علی قعقاع بن عمرو تمیمی را برای انجام صلح نزد طلحه و زبیر فرستاد و به وی گفت: نزد این دو مرد برو و آنان را به الفت و اتحاد دعوت کن و خطر تفرقه را به آنان بگو. قعقاع به بصره رفت و از عائشه شروع کرد و به وی گفت: مادر جان برای چه سوی این ولایت آمده‌ای؟ عائشه گفت: پسرم برای اصلاح میان مردم. پس قعقاع از وی خواست تا کسی را نزد طلحه و زبیر بفرستد تا آن دو حاضر شوند تا در حضور عائشه با آنان صحبت نماید.

* گفتگوی قعقاع با طلحه و زبیر رضی الله عنهما

وقتی که آن دو حاضر شدند قعقاع در مورد سبب حضورشان از آنان سؤال کرد و آنان هم به مانند عائشه گفتند: برای اصلاح بین مردم. قعقاع به آن دو گفت: به من بگویید طریقه‌های اصلاح چیست؟ به خدا اگر آن را بدانیم همراه با شما به اصلاح دست زنیم و اگر ندانیم آن را انجام نمی‌دهیم. آن دو گفتند: کار قاتلان عثمان است که باید به کشته شوند، زیرا اگر بدون قصاص رها شوند این ترک قرآن و تعطیل کردن احکام آن است و اگر از آنان قصاص گرفته شود این احیای قرآن و دستورات آن است. قعقاع گفت:

۱- طبقات ابن سعد ۷/۹۲. وی از دو طریق که سند آن صحیح می‌باشد آن را روایت کرده است: خلافة علی،

در بصره ششصد نفر از قاتلان عثمان حضور داشتند که شما همه را جز حرقوص بن زهیر سعدی به قتل رساندید و چون او از دست شما فرار کرد نزد قومش از بنی سعد پناهنده شد و هنگامی که شما خواستید او را از آنان بگیرید و به قتل برسانید قومش شما را از این کار منع کرد و شش هزار نفر از مردم بنی سعد که از شما کناره گرفته بودند برای حمایت از او بپاخواستند و به مانند فرد واحدی در مقابل شما ایستادند. حال اگر شما حرقوص را ترک کنید و او را نکشید، در واقع شما چیزی را که خود می‌گویید و آن را از علی درخواست می‌کنید ترک کرده‌اید و اگر به خاطر دستیابی به حرقوص با علی بجنگید و آنان بر شما غلبه یابند و شما را شکست دهند در محذور قرار می‌گیرید و آنان را تقویت می‌کنید و گرفتار چیزی می‌شوید که خوشایند شما نیست. شما به خاطر اینکه حرقوص را مطالبه کردید ربیعه و مضر را به خشم آوردید، زیرا آنان برای کمک به بنی سعد برای جنگ با شما و رها کردن اجتماع کردند. این وضعیت که برای شما روی داد، برای علی هم روی داد، زیرا قاتلان عثمان در سپاه وی حضور داشتند.

راه حل پیشنهادی قعقاع

راه حل وی صبر و درنگ و حفظ آرامش بود. ام المؤمنین عائشه و همراهانش تحت تأثیر منطق قعقاع و استدلال مقبول وی قرار گرفتند و ام المؤمنین به وی گفت: ای قعقاع به نظر تو باید چکار کرد؟ قعقاع گفت: علاج این کار حفظ آرامش است و در گرفتن قصاص از قاتلان عثمان باید بردباری و تأمل کرد و چون اختلافات به پایان رسید و امت در مورد امیر المؤمنین علی به اتفاق نظر دست پیدا کرد وی برای گرفتن قصاص از قاتلان عثمان فراغت می‌یابد. اگر شما با علی بیعت کنید و با او هم نظر گردید این نشان خیر و آثار رحمت و توانایی بر گرفتن انتقام عثمان است، اما اگر از این کار ابا بوزرید و به تکلیف گرایش یابید این نشان شر و از دست رفتن انتقام است. پس عافیت را مرجح دانید تا از آن بهره مند شوید. کلید خیر باشید چنان که در ابتدا هم چنین بودید. به

معرض بلیه مروید و ما را هم در معرض آن قرار ندهید که هم ما و هم شما را از پای درآورد. به خدا قسم این سخنان با شما می‌گویم و بیم آن دارم که کار سامان نیابد تا خدا این امت را که کارش آشفته و این حادثه بر آن فرود آمده به محنت افکند که این حادثه را نباید آسان گرفت که چون کارهای دیگر نیست و چنان نیست که یکی یکی را کشته باشد یا گروهی یکی را و یا قبیله‌های قبیله‌های را کشته باشند. آنان به سخن قانع کننده و از سر صدق و اخلاص قعقاع قانع شدند و در مورد دعوت وی به صلح موافقت کردند و به وی گفتند: نکو گفتمی و صواب آوردی، بازگرد، اگر علی بیاید و رأی او نیز همانند تو باشد این کار به اصلاح گراید. قعقاع که در مأموریت خود موفق شده بود به ذی قار و نزد علی برگشت و ماجرا را برای علی بیان کرد و علی از این موضوع خوشحال شد و مردم در نزدیکی صلح قرار گرفتند، عده‌های ناخشنود و عده‌های راضی^(۱).

بشارت‌های اتفاق نظر در میان دو گروه

وقتی که قعقاع برگشت و خبر را به علی داد علی دو نفر^(۲) را نزد عائشه و زبیر و همراهانشان فرستاد تا در مورد خبر قعقاع کسب اطمینان نماید. آن دو نزد علی برگشتند و گفتند که طلحه و زبیر گفته‌اند که قراردادی که با قعقاع بستیم پابرجاست، پس اینجا بیا. پس علی رفت و در میان آنان فرود آمد و افراد هر قبیله‌های پهلوی قبیله خویش فرود آمدند، مضریان، نزد مضریان، افراد قبیله ربیعہ نزد ربیعہ و اهل یمن نزد اهالی یمن، و تردید نداشتند که صلح می‌شود. آنان پهلوی هم بودند و پیش هم می‌رفتند و جز صلح سخن و نیتی نداشتند^(۳). امیرالمؤمنین علی وقتی که قصد رفتن کرد تصمیم مهم خود را

۱- البدایة و النهایة ۷/۷۳۹؛ تاریخ طبری ۵/۵۲۱.

۲- تاریخ طبری ۵/۵۲۱.

۳- همان ۵۳۹.

اعلام کرد و گفت: بدانید که من فردا حرکت می‌کنم - یعنی به سوی بصره - شما نیز حرکت کنید، ولی هیچ یک از آنان که به نحوی بر ضد عثمان کمک کرده‌اند نیایند^(۱).

نهم: برپایی جنگ

۱- نقش سبئان در برپایی جنگ

در اردوگاه لشکر علی، تعدادی از آن طاغیان و خوارج که عثمان را به قتل رسانده بودند حضور داشتند که برخی از آنان بعینه معلوم نبودند و برخی دیگر مورد حمایت قبائل خود بودند و عده‌ای هم بودند که دلیلی در مورد اتهام آنان وجود نداشت و برخی دیگر منافق بودند و توانایی اظهار نفاق خود را نداشتند^(۱). پیروان ابن سبا جهت نجات یافتن خود از قصاص تمایل زیادی به برافروخته ساختن آتش فتنه و شعله ور ساختن آتش آن داشتند^(۲). وقتی مردم فرود آمدند و آرام گرفتند علی روان شد و طلحه و زبیر نیز روان شدند و به هم رسیدند و درباره مورد اختلاف با هم سخن گفتند و وقتی دریافتند که کار به تفرقه افتاده و نمی‌توان به جایی رسید کاری را بهتر از صلح و جلوگیری از جنگ ندانستند. بدین ترتیب- با چنین توافقی- از هم جدا شدند و علی به اردوگاه خود و طلحه و زبیر هم به اردوگاه خود بازگشتند. طلحه و زبیر پیش سران گروه خود فرستادند و علی نیز پیش سران قوم خود فرستاد، البته بجز آنهایی که عثمان را محاصره کرده بودند. آن شب به نیت صلح و عافیت گذشت و شکی در وقوع صلح نداشتند و برخی نزد برخی دیگر بوده و برخی نزد برخی دیگر می‌رفتند و جز صلح نیت و سخن دیگری نداشتند. اما کسانی که در ماجرای فتنه و قتل عثمان دست داشتند بدترین شب عمر خود را می‌گذراندند، زیرا در شرف مرگ قرار گرفته بودند. آنان آن شب را با هم به مشورت پرداختند. یکی از آنان- مالک اشتر- گفت: حال طلحه و زبیر را دانسته بودیم،

۱- همان ۵۲۶.

۲- همان ۵۲۷؛ تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۲۰.

اما حال علی را تا به امروز ندانسته بودیم. آنان این موضوع را وقتی فهمیدند که علی از مردم درخواست کرد که فردا حرکت کنند و کسی از افرادی که به نحوی در قتل عثمان دست داشته است با وی حرکت نکند. آن فرد همچنین گفت: به خدا رای مردم در مورد ما یکسان است و اگر با علی صلح کنند بر سر خون ماست^(۱). عبدالله بن سبأ - که در میان آنان بود و مورد مشورت قرار می‌گرفت - گفت: ای مردم پیروزی شما در اختلاط با آنان است. پس با آنان مماشات کنید - یا با آنان مخلوط شوید - و چون فردا افراد به ملاقات آمدند میان آنان جنگ اندازید و فرصت تفکر به آنان ندهید تا کسی که با وی هستید از صلح بازماند و خدا علی و طلحه و زبیر و موافقان آنان را از کاری که شما خوش ندارید باز بدارد. آنان این رأی را پسندیدند و بر این قرار پراکنده شدند و سایر مردم از این ماجرا بی‌خبر بودند^(۲). آنان مخفیانه در مورد این رأی با هم به توافق رسیدند و صبحدم بی‌آنکه همسایگان بدانند رفتند و پنهانی به کار پرداختند و مضریان نزد مضریان و ربیعان سوی ربیعان و یمینان نزد یمینان رفتند و سلاح در آنان نهادند. مردم بصره و دیگر افراد در برابر کسانی که به آنان حمله آورده بودند بپا خاستند. طلحه و زبیر با سران قوم مضر آمدند و عبدالرحمان بن حارث بن هشام را جهت آرایش دادن و فرماندهی سمت راست و عبدالرحمان بن عتاب بن أسید را جهت آرایش دادن و فرماندهی سمت چپ فرستادند و خود در مرکز سپاه ایستادند و گفتند: چه شده است؟ گفته شد: مردم کوفه شبانه بر ما حمله آوردند. پس طلحه و زبیر گفتند: می‌دانستیم که علی تا خون نریزد و حرمت نشکند دست بر نمی‌دارد و با ما صلح نمی‌کند. سپس با مردم بصره برگشتند. مردم بصره مهاجمان را بکوفتند و سوی اردوگاهشان راندند^(۳). علی و اهل کوفه سر و

۱- تاریخ طبری ۵/۵۲۶.

۲- همان ۵۲۷.

۳- تاریخ طبری ۵/۵۴۱.

صدا را شنیدند. سبئیون یکی را نزد علی نهاده بودند تا آنچه را که خود می‌خواهند به علی گزارش دهد و چون علی گفت: چه شده است؟ آن مرد گفت: ناگهان جمعی از مخالفان به ما شبیخون زدند و ما آن‌ها را به عقب راندیم. علی به فرمانده سمت راست سپاه گفت: به سمت راست برو. به فرمانده سمت چپ گفت: سمت چپ برو. در این اثنا سبئیان پیوسته به تحریک جنگ می‌پرداختند^(۱). گرچه این آغاز جنگ روی داد اما دو طرف هم چنان خویشتنداری می‌کردند تا اینکه واقعیت ماجرا روشن شود و علی و همراهانش بر این اتفاق داشتند که جنگ را آغاز ننمایند تا اینکه طلحه و زبیر جنگ را آغاز نمایند تا بدین ترتیب حجت را تمام کرده و حق جنگ داشته باشند. آنان با این وجود فراریان را نمی‌کشتند و زخمیها را خلاص نمیکردند اما سبئیان پیوسته به تحریک جنگ می‌پرداختند^(۲). در جانب دیگر طلحه که روی مرکب خود بود و مردم اطراف او را گرفته بودند می‌گفت: ای مردم آیا ساکت می‌شوید؟ اما مردم به او توجه نمیکردند و ساکت نمی‌شدند و او فقط توانست بگوید: أف بر شما، أف بر شما، شما فقط به مانند پروانه‌های اطراف آتش - به معنی نادانی و سبکسری - و مگسان طمع هستید^(۳). آیا پروانگان گرد آتش و مگسان طمع کسی غیر از این سبئیان می‌باشند؟! بلکه تلاشها برای انجام صلح تا آخرین لحظات نبرد ادامه می‌یابد.

از خلال این مباحث می‌توان تأثیر ابن سبا و پیروان سبئی او را در نبرد مشاهده کرد و می‌توان به روشنی - و به صورتی که جای شک و شبهه باقی نمی‌گذارد تمایل زیاد صحابه به ایجاد صلح و متحد ساختن مردم مشاهده نمود. این همان سخن حقی است نصوص آن را ثابت می‌کنند و انسان در مورد آن احساس آرامش می‌کند^(۴).

۱- همان.

۲- همان.

۳- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۲.

۴- عبدالله بن سبا و اثره فی أحداث الفتنه فی صدر الإسلام، ص ۱۹۲-۱۹۳.

قبل از اینکه وارد بحث در مورد مراحل نبرد شویم لازم به ذکر است که اشاره کنیم تأثیر سبئیّه در نبرد جمل تقریباً مورد اجماع علما است، خواه آنان را مفسدان یا اوباش دو طائفه و یا قاتلان عثمان یا سفیهان و کم خردان یا اوباشان نام برده و یا به صورت صریح آنان را سبئیّه نام نهاده باشند^(۱). حال در زیر به برخی از نصوصی که مؤید این امر می‌باشند اشاره می‌شود:

الف- در کتاب «أخبار البصرة» عمر بن شبة آمده است کسانی که قتل عثمان به آنان منسوب شد ترسیدند که دو گروه در مورد قتل آنان با هم به توافق برسند. به همین دلیل میان آنان جنگ به راه‌انداختند و آن ماجراها روی داد^(۲).

ب- امام طحاوی می‌گوید: فتنه جمل بدون اختیار علی و طلحه روی داد، بلکه مفسدان بدون اختیار افراد سابق آن را به راه‌انداختند^(۳).

ج- قاضی ابوبکر باقلانی می‌گوید: صلح انجام شد و دو گروه با رضایت از هم جدا شدند. پس قاتلان عثمان ترسیدند که بر آنها سلطه‌یابند و آنان را احاطه نمایند. بنابراین با هم جمع شدند و به مشورت پرداختند و در مورد راه حل ماجرا با هم اختلاف نظر داشتند، اما بعد از مدتی بر این امر به اتفاق رسیدند که در میان دو گروه پراکنده شوند و هنگام سحر در میان دو اردوگاه جنگ را آغاز نمایند و با آنان اختلاط یابند و گروهی که در اردوگاه علی قرار دارند فریاد برآورند که گروه طلحه و زبیر به ما خیانت کردند و گروهی که در اردوگاه طلحه و زبیر هستند فریاد برآورند که علی به ما خیانت کرد. ماجرا به همان شکلی که آنان طرح ریزی کرده بودند روی داد و جنگ آغاز شد. پس هر یک از دو گروه مکروهی را که برای وی روی داده بود دفع می‌کرد و از ریخته شدن خون خود

۱- همان ۱۹۴.

۲- فتح الباری ۵۶/۱۳.

۳- شرح العقیده الطحاویة، ص ۵۴۶.

جلوگیری می نمود و وقوع این کار از دو گروه و دفاع آنان از خود، درست و طاعت خداوند می باشد. این رأی صحیح و مشهور می باشد و من هم با آن تمایل دارم و به آن قائل می باشم^(۱).

د- قاضی عبدالجبار معتزلی اقوال علما در مورد به توافق رسیدن علی، طلحه، زبیر و عائشه در مورد صلح و ترک جنگ و استقبال از گفتگو در مورد این امر را نقل کرده است و نیز نقل نموده که آن دسته از دشمنان عثمان که در میان اردوگاه بودند از این امر ناخشنود بودند و ترسیدند که دو گروه در مورد آنان فراغت یابند. به همین دلیل درباره آن واقعه - که امری معروف است - دست به چاره اندیشی زدند و آن وقایع - یعنی جنگ جمل - روی داد^(۲).

ه- قاضی ابوبکر بن العربی می گوید: علی به بصره وارد شد. آنان به هم نزدیک شدند تا تدبیری بیندیشند. اما هوی و هوس پرستان آنان را رها نگذاشته و شروع به خونریزی کردند و در میان آنان جنگ برپا شد و غوغاء و هرج و مرج مستولی گشت. همهاین مسائل به این خاطر بود که حجت و برهانی ارائه نگشته و آنچه پنهان بود آشکار نگردد و قاتلان عثمان نهان بمانند، زیرا شخصی واحد در لشکر می تواند تدبیر آن لشکر را فاسد کند، حال چه رسد به اینکه هزار نفر این کار را انجام بدهند!^(۳)

ابن حزم می گوید: دلیل این امر این است که آنان با هم اجتماع کردند و با هم به جنگ پرداختند. وقتی که شب فرا رسید قاتلان عثمان دریافتند که حمله و تدبیر دو گروه علیه آنان خواهد بود. پس شبانه وارد اردوگاه طلحه و زبیر شدند و بر آنان حمله بردند و مردم دست به دفاع از خود زدند تا اینکه با اردوگاه علی در هم آمیختند و افراد اردوگاه

۱- التمهید، ص ۲۳۳.

۲- تنبیه دلائل النبوة، عبدالجبار همدانی، ص ۲۹۹.

۳- العواصم من القواصم، ص ۱۵۶-۱۵۷.

علی هم به دفاع از خود پرداختند و هر دو گروه گمان می‌بردند- و در این شکی وجود ندارد- که گروه دیگر جنگ را آغاز کرده است و کار در هم آمیخت و مردم فقط قادر به دفاع از خود بودند و فاسقانی که عثمان را به قتل رسانده بودند و سبثیون دست از تحریک جنگ و برافروخته ساختن آن بر نمی‌داشتند. بنابراین دو گروه در هدف و مقصود خود مصیب هستند و از خود دفاع کرده‌اند. زبیر برگشت و جنگ را به حال خود وانهاد و تیری ناشناس به سوی طلحه کهایستاده بود و از حقیقت این اختلاط- یعنی اختلاط افراد- بی‌خبر بود آمد و به زخمی‌اصابت کرد که در روز جنگ احد و در حضور رسول خدا برداشته بود اصابت کرد و او برگشت و در جا از دنیا رفت. زبیر هم- بعد از اینکه از نبرد عقب نشست در وادی السباعدر فاصله کمتر از یک روزی بصره کشته شد. آری وضعیت چنین بود^(۱).

ذهبی می‌گوید: جنگ جمل را نادانان دو گروه برافروختند^(۲). نیز می‌گوید: دو گروه با هم صلح کردند و علی و طلحه قصد جنگ نداشتند و حتی آنان در مورد اتحاد سخن گفتند. اما اوباش دو گروه به هم تیراندازی کردند و بدین سان آتش جنگ روشن شد و مردم بر هم شوریدند^(۳). در کتاب «دول الإسلام» آمده است: جنگ را اوباش به راه‌انداختند و کار از دست علی و طلحه و زبیر خارج شد^(۴).

دکتر سلیمان بن حمد عوده می‌گوید: بعد از این می‌توانیم بگوئیم: چه مانعی وجود دارد که روایت طبری که تصریح به این امر دارد که سبثیه در ماجرای جنگ جمل نقش داشته‌اند این تعمیم را تفسیر نموده و آن مسمیاتی را که در منقولات این علما آمده است مشخص نماید؟ حتی اگر این گروه‌های اوباش ارتباط مستقیمی با سبثیه نداشته و

۱- الفصل فی الملل و النحل ۴/۱۵۷-۱۵۸.

۲- العبر ۱/۳۷؛ عبدالله بن سبأ، عوده، ص ۱۹۵.

۳- تاریخ الاسلام ۱/۱۵؛ عبدالله بن سبأ، عوده، ص ۱۹۵.

۴- همانجاها.

اهدافشان به مانند اهداف آنان نباشد، چرا نتوان گفت که این امر زمینه را فراهم ساخت و ابن سبأ و پیروان سبئی او از آن بهره بردند، آنچنان که رسم در حرکت‌های اغتشاشگرانه چنین است که از جانب مفسدان مورد بهره برداری واقع می‌شود؟!^(۱)

فراموش نکنیم که فتنه و فضا‌های آن در شکل‌گیری این وقایع ایفای نقش کرد. امر مسلم اینکه مردم در زمان وقوع فتنه و آشوب چیزهایی را که دیگران به وضوح می‌بینند مشاهده نمی‌کنند و در مورد آن تأویلاتی را انجام داده و چیزهایی را می‌تراشند و می‌سازند که دیگران حقیقت آن را روشن و بدون نیاز به تحمل سختی می‌دانند. همچنین توده‌های زیادی که در این فتنه اجتماع کرده بودند برای اینکه بصیرت و تفکر را بر آنان ببندد کفایت می‌کرد^(۲). این امر بعیدی نیست، چه احنف بن قیس - یکی از کسانی که در ماجراهای جمل حضور داشت - از خانه خارج می‌شود تا به علی بن ابی طالب کمک کند و در راه ابوبکر^(۳) به وی می‌رسد و به وی می‌گوید: ای احنف قصد کجا داری؟ گفت: می‌خواهم به پسر عموی رسول خدا یاری بدهم. ابوبکر گفت: ای احنف برگرد زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر مسلمانان با شمشیرهایشان رو در روی هم قرار بگیرند هم قاتل و هم مقتول در جهنم می‌باشند. پس گفتم - یا اینکه کسی گفت: ای

۱- عبدالله بن سبأ، عودة، ص ۱۹۵.

۲- همان ۱۹۶.

۳- به نقل امام احمد: نفع بن حارث بن کلدی ثقفی. امام احمد این قول را به اکثر علما نسبت داده است. گفته شده است: وی نفع بن مسروح می‌باشد و ابن سعد آن را بهیقین پذیرفته است. قولی هم می‌گوید: نام وی مسروح بوده است و ابن اسحاق به صورت یقینی این را پذیرفته است. در هر حال وی به کنیه خود - یعنی ابوبکر - مشهور می‌باشد. وی از فضالی صحابه و از مردم طائف بود. وی از فتنه روز جمل و صفین کناره گرفت. در مورد سبب مکنی شدن وی به این کنیه گفته‌اند: وی با یک بکره - شتر جوان - خود را به قلعه طائف نزدیک کرد و به همین دلیل به آن مشهور شد. وی در سال ۵۲ه در بصره وفات یافت.

رسول خدا، وضعیت قاتل که روشن است اما چرا مقتول در جهنم می‌شود؟ فرمود: او قصد قتل طرف مقابل را داشت^(۱).

جنگ در کنار علی حق و درست بود و کسانی که در کنار وی کشته شدند شهید هستند و دو اجر دارند. اما ابوبکره حدیثی را که در مورد غیر حالتی وارد شده است که در علی در آن قرار داشت حمل بر حالت جنگ با باغیان کرده بود و او این موضوع را از آن فهم کرده بود اما درست نبود. از این روایت می‌توان به گردنه‌ها و موانع متعددی که در جنگ با دیگران در سر راه علی قرار داشت پی برد، از جمله مانند این فتاوایی که برخاسته از تقوا بود و بیشتر از فتاوایی تأثیر داشتند که به صورت درست ارائه شده بودند^(۲). پس به این خاطر احنف همراه علی نشد و در جنگ جمل همراه هیچ یک از دو طرف نشد^(۳).

زبیر که یکی از ارکان اساسی این نبرد بود در مورد واقعیت این ماجرا می‌گوید: این همان فتنهای است که در مورد آن سخن می‌گفتیم. غلام آزاد شده‌اش به وی گفت: آیا آن را فتنه می‌نامی و در آن جنگ می‌کنی؟! زبیر گفت: وای بر تو، می‌نگریم اما نمی‌بینیم، هیچ کاری نبود که جای پایم را در اثنای آن ندیده باشم، جز این کار که نمی‌دانم رو به جلو داریم یا رو به عقب^(۴). طلحه نیز در اشاره به این امر می‌گوید: ما وقتی که بر ضد دیگران هم‌دل بودیم اینکه دو کوه آهن شده‌ایم که همدیگر را می‌جوئیم^(۵). در طرف دیگر نبرد هم یاران علی بر فتنه بودن این ماجرا تأکید دارند و عمار در کوفه در مورد

۱- صحیح مسلم ۴/۲۲۱۳.

۲- الأساس فی السنة و فقهها، السیرة النبوی ۴/۱۷۱۱.

۳- شرح نووی بر صحیح مسلم ۱۰/۱۸.

۴- تاریخ طبری ۵/۵۰۶.

۵- همان.

خروج عائشه می‌گوید: عائشه در دنیا و آخرت همسر پیامبر شما است، لکن شما به وسیله عائشه مورد ابتلا قرار گرفته‌اید^(۱).

۲- مرحله نخست در جنگ جمل

سبب‌یون به تلاشهای خود در دو سپاه برای برپایی جنگ و هجوم بر گروه دیگر و فریفتن گروه مقابل با گروه دیگر و تشویق آنان بر جنگ افزودند و جنگ سخت و شدید جمل در گرفت. دلیل نامگذاری این جنگ به جمل این است که ام المومنین عائشه در مرحله دوم نبرد سوار بر یک شتر در وسط میدان نبرد ایستاده بود. وی سوار بر آن شتری بود که عیسی بن امیه آن را که از یمن خریده بود در مکه به وی داد. عائشه سوار بر آن شتر از مکه به بصره آمد و در اثنای نبرد بر آن سوار شد. این جنگ در روز جمعه شانزدهم جمادی الثانی سال ۳۶هـ در منطقه زابوقه در نزدیکی بصره روی داد. علی از ماجرا آزرده و محزون شد و به منادی خود دستور داد تا بگوید: ای مردم دست از جنگ بردارید. اما کسی صدای او را نشنید، زیرا همه مشغول به جنگ با طرف مقابل خود بودند^(۲). جنگ جمل دو مرحله داشت. در مرحله اول آن طلحه و زبیر فرمانده سپاه بصره بودند و از طلوع فجر تا قبل از ظهر ادامه یافت^(۳). علی و طلحه و زبیر در میان سپاه خود فریاد برآوردند: فراریان را نکشید، زخمیان را خلاص نکنید و به سراغ کسانی که خارج از نبرد قرار دارند و آن را ترک کرده‌اند نروید^(۴).

قبل از این جنگ زبیر به پسرش عبدالله وصیت کرده بود که بدهیش را بدهد و گفته بود: امروز کسانی که کشته می‌شوند یا ظالم هستند و یا مظلوم، و من فکر می‌کنم که

۱- همان ۵۱۶. قسمت دوم سخن عمار در تاریخ طبری نبود نمی‌دانم آن را از کجا آورده است؟ (مترجم)

۲- همان ۵۴۱.

۳- همان ۵۴۱-۵۴۳: الخلفاء الراشدون، خالدی، ص ۲۴۵.

۴- تاریخ طبری ۵/۵۴۱.

امروز مظلومانه کشته می‌شوم و بزرگ‌ترین دغدغهای که دارم بدهی است که در ذمه دارم^(۱). در این اثنا مردی نزد زبیر آمد و به وی پیشنهاد قتل علی را داد، بدین صورت که وارد سپاه علی شود و سپس او را غافلگیر کرده و به قتل برساند- ترور کند- اما زبیر این پیشنهاد وی را به شدت مورد انکار قرار داد و گفت: مومن مؤمن دیگر را غافلگیرانه به قتل نمی‌رساند، یا ایمان مانع قتل کسی به صورت غافلگیری می‌شود^(۲). بنابراین زبیر قصد کشتن علی یا هر شخص دیگری که در ماجرای قتل عثمان بی گناه بود، نداشت. امیرالمؤمنین علی زبیر را فراخواند و با لطیف‌ترین عبارات و کوتاه‌ترین سخنان با وی سخن راند و این حدیث رسول خدا را به وی یادآور شد که در آن رسول خدا به زبیر فرمود: تو با علی می‌جنگی و در این جنگ نسبت به او ظلم روا می‌داری^(۳). این حدیث سند صحیحی ندارد^(۴). برخی دیگر از روایات سبب انصراف زبیر از جنگ را این می‌دانند که وی چون قبل از جنگ از وجود عمار بن یاسر در سپاه مقابل اطلاع یافت از جنگ منصرف شد، زیرا وی گرچه روایت «عمار توسط گروهی باغی به قتل می‌رسد»^(۵) را روایت نکرده بود اما شاید آن را به دلیل شهرتش از برخی از صحابه شنیده بود^(۶). برخی دیگر معتقدند که سبب برگشتن وی این بود که در مورد صحت موضعی که در این فتنه - چنان که خود آن را به این اسم می‌نامید- گرفته بود دچار شک شد^(۷). در روایت

۱- مصنف ابن ابی شیبۀ ۲۷۹/۱۵؛ طبقات ابن سعد ۳/۱۰۸. سند آن صحیح است.

۲- مسند أحمد ۳/۱۹. احمد شاکر محقق کتاب می‌گوید: سند آن صحیح است.

۳- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص ۲۰۱. مؤلف طرق مختلف حدیث را تخریج کرده و سپس آن را ضعیف دانسته است.

۴- المدینة النبویة فجر الإسلام ۲/۳۲۴؛ المطالب العلیة، شماره ۴۴۶۸.

۵- مسند أحمد ۱/۴۷-۴۹، ۳۸/۱۱. احمد شاکر محقق کتاب می‌گوید: سند آن صحیح است.

۶- خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۵۴.

۷- همان؛ تاریخ طبری ۵/۵۰۶.

دیگری سبب انصراف وی این بیان شده که عبدالله بن عباس خویشاوندی نزدیک او با علی را بهیادش آورد و به وی گفت: تو پسر صفیه دختر عبدالمطلب هستی و با شمشیر خود با علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب می‌جنگی^(۱). پس زبیر از میدان نبرد خارج شد و ابن جرموز به او رسید و او را به قتل رساند^(۲) که تفصیل این مطلب بعداً ذکر خواهد شد.

بنابراین زبیر در مورد هدف خود- یعنی اصلاح- هوشیار و آگاه بود، اما چون دید که سلاح جای اصلاح را گرفته است برگشت و نجنگید. اینکه ابن عباس به وی گفت: با شمشیر خود با علی بن ابی طالب می‌جنگی؟ در این سخن مفهوم آن حذف شده است و این مفهوم این است: یا اینکه برای اصلاح و ایجاد اتحاد آمده‌ای؟^(۳) بعد از این سخن، زبیر برگشت و میدان را ترک نمود. شاید عوامل متعددی و تو در تویی در خروج زبیر از میدان نبرد دخیل بوده است. اما طلحه بن عبیدالله فرمانده دوم سپاه بصره در همان آغاز نبرد زخمی‌شد، چه تیری ناشناس به وی اصابت کرد و خون زیادی از بدن وی جاری کرد. یارانش به وی گفتند: ای ابومحمد، تو زخمی هستی، پس برو و داخل خانه‌ها شو تا در آنجا مورد معالجه قرار بگیری. پس طلحه به غلام خود گفت: ای غلام مرا ببر و جای مناسبی را برایم پیدا کن. او را به بصره برد و در خانهای قرار داد تا معالجه شود، اما هم چنان از زخم وی خون جاری شد تا اینکه در اثر آن زخم در همان خانه از دنیا رفت و سپس در بصره دفن شد^(۴). اما روایتی که در آن چنین اشاره آمده که طلحه و زبیر مردم را به جنگ تشویق کرده‌اند و اینکه زبیر زمانی که شکست خوردن مردم بصره را دید میدان

۱- طبقات ابن سعد ۳/۱۰۱ سند آن صحیح است؛ خلافة علی، ص ۱۵۵.

۲- طبقات ابن سعد ۳/۱۰؛ تاریخ خلیفه، ص ۱۸۶.

۳- المدینة النبویة فجر الإسلام ۲/۲۴۸.

۴- البدایة و النهایة ۷/۲۵۳.

نبرد را خالی کرد و رفت صحت ندارد^(۱)، زیرا این خبر با عدالت صحابه در تعارض است. نیز با روایاتی که بیان گر این امر می‌باشند که اصحاب جمل برای فقط برای اصلاح خارج شده بودند تعارض دارد. چگونهای عمل زبیر با هدف وی به هنگام خروج از مکه به بصره، یعنی اصلاح در بین مردم توافق و سازگاری دارد؟! و در عمل هم موضع زبیر تا آخرین لحظات، تلاش برای اصلاح بود و این چیزی است که حاکم نیشابوری از طریق ابوالأسود دؤلی روایت کرده و در آن آمده است که زبیر برای ایجاد صلح در میان مردم تلاش کرد، لکن جنگ درگرفت و کار مردم اختلاف یافت و زبیر به این خاطر رفت و جنگ را ترک کرد^(۲). همچنین طلحه برای اصلاح آمده بود نه خونریزی. اما در مورد کشته شدن طلحه چنان که احنف بن قیس به آن تصریح کرده است در ابتدای نبرد روی داد^(۳).

زبیر از میدان نبرد بیرون می‌رود و طلحه از دنیا می‌رود. با کشته شدن و زخمی شدن تعدادی از دو طرف مرحله اول نبرد به پایان می‌رسد. در این مرحله غلبه با سپاه علی بود. علی سیر نبرد را زیر نظر داشت و وقتی کشتگان و زخمیان دو طرف را می‌دید ناراحت و آزرده خاطر می‌شد. علی نزد پسرش حسن رفت و او را در آغوش گرفت و شروع به گریه کرد و به او گفت: پسر، ای کاش پدرت بیست سال قبل از این مرده بود. حسن گفت: پدر جان، من شما را از این امر نهی کردم. علی گفت: فکر نمی‌کردم تا این حد برسد. بعد از این دیگر زندگی چه فایده‌های دارد؟ و بعد از این انتظار چه خیری را می‌توان داشت؟^(۴)

۱- تاریخ طبری ۵/۵۴۰.

۲- المستدرک ۳/۳۶۶؛ استشهد عثمان، ص ۲۰۰.

۳- تاریخ خلیفه، ص ۱۸۵؛ استشهد عثمان، ص ۲۰۲.

۴- البدایة و النهایة ۷/۵۲۱.

۳- مرحله دوم نبرد جمل

خبر جنگ به ام المؤمنین عائشه رسید، پس سوار بر شتر خود و در حالی که قبائل ازدی اطراف وی را گرفته بودند خارج شد. کعب بن سور همراه عائشه بود و عائشه قرآنی به وی داد تا مردم را به متوقف ساختن جنگ دعوت نماید. ام المؤمنین پیش رفت و همه امیدش این بود که مردم به خاطر جایگاهی که وی در قلب مردم دارد سخنش را بشنوند و مانع آنان شود و آتش این فتنهای را که آغاز شده است خاموش گرداند^(۱). کعب قرآن را با خود به همراه برد و پیشاپیش سپاه بصره به حرکت درآمد و سپاه علی را فریاد زد و گفت: ای مردم، من کعب بن سور قاضی بصره هستم، شما را به کتاب خدا و عمل به دستورات آن و صلح بر اساس آن دعوت می‌کنم. سبئیون که در پیشانی سپاه علی بودند ترسیدند که تلاش کعب به موفقیت برسد. به همین دلیل همه به سوی او تیراندازی کردند و او را به شهادت رساندند و او در حالی که قرآن را در دست داشت از دنیا رفت^(۲). تیرهای سبئیون به شتر و کجاوه عائشه اصابت کرد، به همین دلیل عائشه ندا زد و گفت: ای فرزندان من، خدا را در نظر داشته باشید، خدا را در نظر داشته باشید، خدا و روز قیامت را یادآور شوید و دست از جنگ بردارید. اما سبئیون جواب وی را نمی‌دادند و هم چنان اقدام به حمله به سپاه بصره می‌کردند و علی هم که پشت سر آنان قرار داشت آنان را به دست برداشتن از جنگ و عدم هجوم بر مردم بصره دستور می‌داد، اما سبئیون که در پیشانی سپاه بودند توجهی نمی‌کردند و فقط حمله و هجوم می‌بردند و می‌جنگیدند. وقتی که عائشه دید آنان به سخن وی توجه نمی‌کنند و کعب بن سور در مقابل او کشته شد، گفت: ای مردم قاتلان عثمان و پیروان آن‌ها را لعنت کنید. سپس عائشه شروع به دعا کردن علیه قاتلان عثمان و لعنت فرستادن بر آنان کرد. صدای مردم

۱- مصنف عبدالرزاق ۴۵۶/۵. سند آن به زهری می‌رسد و صحیح است.

۲- البدایة و النهایة ۲۵۳/۷.

بصره در دعا علیه قاتلان عثمان و لعنت کردن آنان بلند شد و علی چون این دعای بلند را از سپاه بصره شنید گفت: این چیست؟ به وی گفتند: عائشه علیه قاتلان عثمان دعا می‌کند و مردم هم با وی علیه آنان دعا می‌کنند. پس علی گفت: شما هم همراه من علیه قاتلان عثمان و پیروانشان دعا کنید و بر آنان لعنت بفرستید. پس صدای دعای سپاه علی در لعنت کردن و دعا علیه قاتلان عثمان بلند شد^(۱) و علی گفت: پروردگارا قاتلان عثمان را در پستی و بلندی لعنت کن^(۲). جنگ شدت یافت و شعله برکشید و مردم با نیزه به جان هم افتادند و چون نیزه‌هایشان شکسته شد شمشیر برکشیدند و با آنها با هم به زد و خورد پرداختند تا اینکه شمشیرهایشان شکسته شد^(۳). مردم به همدیگر نزدیک شدند^(۴). بعد از این سبب‌یون تلاش خود را متوجه پی کردن شتر عائشه و قتل او کردند. پس سپاه بصره فوراً برای حمایت از عائشه و شتر وی شتافتند و در مقابل شتر شروع به مقاومت کردند و هر کس افسار شتر را می‌گرفت کشته می‌شد، زیرا نبرد در مقابل شتر بسیار شدید و سخت بود و کجاوه عائشه به خاطر تیرهای زیادی که به آن اصابت کرده بود چنان شد که انگار یک جوجه تیغی است^(۵). در اطراف شتر بسیاری از مسلمانان آزد و بنی ضبة و جوانان قریش بعد از اینکه شجاعت و دلآوری کم نظیری از خود نشان دادند کشته شدند^(۶). عائشه دچار حیرت شدیدی شد و بسیار احساس حرج و گناه می‌کرد، زیرا وی قصد جنگ نداشت، لکن برغم میل وی جنگ روی داد و در وسط آشوبی قرار گرفته بود و مردم را با حرکت دست ندا می‌زد اما کسی به وی جواب نمی‌داد. هر کس

۱- همان.

۲- مصنف ابن ابی شیبۀ ۲۶۸/۱۵. سند آن صحیح است؛ سنن سعید بن منصور ۲۳۶/۲. سند آن صحیح است.

۳- مصنف ابن ابی شیبۀ ۲۵۸/۱۵. راویان آن راویان روایات صحیح است.

۴- طبقات ابن سعد ۲/۵. سند آن صحیح است.

۵- البدایة و النهایة ۲۵۳/۷؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۹۰. سند آن حسن است.

۶- البدایة و النهایة ۲۵۴/۷.

افسار شتر عائشه را می‌گرفت کشته می‌شد. سپس محمد بن طلحه - سجاد - آمد و افسار شتر را گرفت و به عائشه گفت: مادر جان چه دستور می‌دهید؟ عائشه گفت: دست از جنگ بردار. پس وی شمشیر خود را که برکشیده بود در نیام کرد و کشته شد^(۱). هم‌چنین عبدالرحمان بن عتاب بن أسید که تلاش کرده بود مالک اشتر را به قتل برساند، گرچه خود نیز با وی کشته شود، کشته شود، زیرا وی مالک اشتر را بر زمین زد و هر دو نفر بر زمین افتادند و ابن عتاب به اطرافیانش گفت: من و مالک را با هم بکشید^(۲)، زیرا به دلیل نقش بارزی که مالک در تشویق مردم علیه عثمان ایفا کرد، عبدالرحمان کینه زیادی از او در دل داشت، اما چون اشتر در میان مردم به اسم «مالک» معروف نبود و آجلش فرا نرسیده بود مردم به وی حمله نکردند و اگر عبدالرحمان می‌گفت: من و اشتر را بکشید، مردم فوراً با شمشیرهایشان به وی حمله می‌آوردند^(۳). عبدالله بن زبیر هم جنگ کم نظیری را انجام داد و خود را در میان شمشیرها انداخت و وقتی او را از میان کشته شدگان بیرون آوردند - در حالی که کشته نشده بود - جای چهل واندی ضربه شمشیر و نیزه بر بدن او بود که شدیدترین و آخرین آن ضربهاشتر بود، زیرا از روی خشم نسبت به عبدالله بن زبیر به این راضی نشد که در حالی که بر روی اسب نشسته است به او ضربه بزند، بلکه بر روی رکابهای اسب خود بلند شد و ضربهای بر سر او وارد آورد و گمان نمود که وی را کشته است^(۴). تعداد زیادی از بنی عدی و بنی ضبه و آزد هم به قتل رسیدند. بنی ضبه در دفاع از ام المؤمنین فداکاری و جان نثاری و دلاوری زیادی از خود نشان دادند. یکی از سران آنان، یعنی عمر بن یثربی ضبی در رجزی که در این مورد بیان کرده است می‌گوید:

۱- نسب قریش، ص ۲۸۱؛ التاریخ الصغیر، بخاری ۱۱۰/۱. سند آن صحیح است.

۲- مصنف ابن ابی شیبۀ ۲۲۸/۱۵؛ مرویات ابی مخنف، ص ۲۶۸. سند آن صحیح است.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۵۹.

۴- مصنف ابن ابی شیبۀ ۲۲۸/۱۵. ابن حجر در فتح الباری ۵۷/۱۳-۵۸ سند آن را صحیح دانسته است.

نحن بني ضبة أصحاب جمل نازل الموت إذا الموت نزل

الموت عندنا أحلى من العسل نعي ابن عفان بأطراف الأسل^(۱)

(ما بنی ضبهایم و یاران شتر و چون مرگ بیاید با او در می‌آمیزیم. مرگ در نزد ما شیرین‌تر از عسل است و با دم شمشیر بر ابن عفان نوحه می‌کنیم).

امیرالمؤمنین علی با مهارت و تیزبینی نادری که در امور نظامی داشت دریافت که باقی ماندن شتر موجب استمرار جنگ و هلاک مردم می‌شود و مادام که ام المؤمنین در میدان نبرد باشد اصحاب جمل شکست نخورده و دست از جنگ بر نمی‌دارند. نیز باقی ماندن عائشه در میدان نبرد خطری برای جان وی بود، زیرا کجاوهای که عائشه در آن قرار داشت به مانند جوجه تیغی پر از تیر شده بود^(۲). پس به چند نفر از افراد سپاه خود از جمله محمد بن ابوبکر برادر ام المؤمنین - و عبدالله بن بدیل دستور داد تا شتر را پی کنند - یعنی ساقهای شتر را با شمشیر بزنند - و عائشه را از هودج خارج کنند^(۳). آنان شتر را پی کردند و محمد برادر عائشه عبدالله بن بدیل کجاوه را برداشتند و در مقابل علی گذاشتند و علی دستور داد تا او را به منزل عبدالله بن بدیل ببرند^(۴). برداشت نظامی علی درست بود، زیرا همین که سبب یا انگیزه‌های که بصریان را وا می‌داشت تا با عشق و علاقه به سوی مرگ بروند، برداشته شد و ام المؤمنین از میدان نبرد خارج شد، سپاه بصره عقب نشینی نمود. اگر چنین سیاستی اتخاذ نمی‌شد جنگ تا زمانی که سپاه بصره، اصحاب جمل یا سپاه علی به طور کامل از بین می‌رفتند ادامه می‌یافت. وقتی که سپاه بصره عقب نشینی نمود، علی یا منادی او ندا در داد که فراریان را دنبال نکنند و زخمیان را خلاص نکنند و جز تجهیزات یا سلاحهایی که به میدان نبرد یا اردوگاه آورده شده

۱- تاریخ خلیفه، ص ۱۹۰. سند آن حسن است؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص ۱۵۹.

۲- أنساب الأشراف، بلاذری ۴۳/۲. سند آن متصل است.

۳- أعلام الحدیث، خطابی ۱۶۱۱/۳.

۴- مصنف ابن ابی شیبہ ۲۸۶/۱۵-۲۸۷. سند آن بسیار خوب است؛ فتح الباری ۵۷/۱۳.

است چیزی را به غنیمت نگیرند زیرا غیر از این نمی‌توانند چیزی را ببرند و آنان را از اینکه داخل خانه‌ها شوند نهی کرد. البته این ندا وی به همین جا ختم نشد، بلکه به کسانی از اهل بصره که با وی می‌جنگیدند گفت: اگر چیزی از وسایل خود را در نزد افراد سپاه من دیدید می‌توانید آن را پس بگیرید. پس مردی نزد جماعتی از سپاه علی آمد که داشتند در دیگی که متعلق به او بود گوشت می‌پختند و او آن دیگ را از آنان گرفت و از روی خشم و عصبانیت نسبت به آنان محتویات دیگ را ریخت^(۱).

۴- تعداد کشته شدگان

در این جنگ سخت تعداد زیادی از دو طرف به قتل رسیدند، اما در مورد تعداد آنان روایات مختلفی وجود دارد. مسعودی بیان کرده که این اختلاف در مورد تعداد کشتگان به تمایلات و خواسته‌های راویان آن‌ها بر می‌گردد^(۲).

قتاده بیان کرده که در این جنگ بیست هزار نفر کشته شدند^(۳). روشن است که در این آمار مبالغه زیادی شده است، زیرا تعداد هر دو سپاه رقیمی در حول همین مقدار یا کمتر از آن بوده است. ابومخنف رافضی - بر اساس امیال خود - مبالغه زیادتری به خرج داده و به گمان خود کار خوبی کرده است، اما نمی‌دانسته که کاری بسیار بد است و عنوان داشته که تنها از سپاه بصره بیست هزار نفر کشته شد^(۴). سیف ذکر کرده که در این جنگ ده هزار نفر کشته شدند که نصف آنان از یاران علی و نصف دیگر آن از یاران عائشه بودند. در روایت دیگری آمده است: پانزده هزار نفر کشته شدند که پنج هزار نفر آن از مردم کوفه و ده هزار نفر آن از مردم بصره بودند که نصف این مقدار در مرحله اول نبرد و

۱- همانجاها.

۲- مروج الذهب ۳/۳۶۷.

۳- همان.

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۶. سند آن مرسل است.

نصف دیگر آن در مرحله دوم نبرد کشته شدند^(۱). این دو روایت به دلیل وجود انقطاع و قوادحی دیگر در سند آنها ضعیف هستند. نیز در آمارهای ارائه شده مبالغه زیادی روی داده است. عمر بن شبة روایت کرده که در این نبرد بیش از شش هزار نفر کشته شدند، اما سند این روایت ضعیف است^(۲). یعقوبی پا را از همپاینها فراتر نهاده و اظهار داشته که در این جنگ سی و دو هزار نفر به قتل رسیدند^(۳). به درستی که این آمارها مبالغه آمیز هستند. دلیل اعمال این مبالغه در آنها موارد زیر است:

الف- رغبت و اشتیاق دشمنان سبئی صحابه و پیروان این سبئیون به توسعه دادن به دایره اختلاف در میان فرزندان امتی که قدر مشترک آنان عشق به صحابه و اقتدا به آنان بعد از رسول خدا می باشد.

ب- برخی از شعرا و جاهلان و افراد قبائل در بزرگ جلوه دادن این ماجرا ایفای نقش کردند تا این آمار با اشعاری که آنان درست کرده و به برخی از سران و سواران خود منسوب می کنند تناسب داشته باشد. علاوه بر این قصه گویان قصه های شبانه و راویان اخباری نیز که از خلال وقائع و ماجراهای مهیج در پی کسب نظر مردم هستند در این امر نقش داشته اند.

ج- ایجاد اعتماد به نفس در میان پیروان ابوباش و سبئیون برای اثبات موفقیت نقشه ها و تدابیر آنان^(۴).

در مورد تعداد واقعی کشته شدگان این جنگ باید گفت که تعداد آنان بسیار زیاد نبوده است، به چند دلیل از جمله:

۱- تاریخ طبری ۵۴۲/۵-۵۵۵.

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۶. سند آن منقطع است و سند آن به قتاده حسن می باشد.

۳- مصنف ابن ابی شیبة ۵۴۶/۷؛ فتح الباری ۶۲/۱۳.

۴- الإنصاف، ص ۴۵۵.

الف- مدت جنگ بسیار کم بود، زیرا ابن ابی شیبۀ با سند صحیح روایت^(۱) کرده است که جنگ بعد از ظهر آغاز شد و چون آفتاب غروب کرد کسی از افرادی که در اطراف شتر دفاع می‌کردند باقی نماند.

ب- سبک و سیاق نبرد دفاعی بود و هر دو گروه فقط از خود دفاع می‌کردند.

ج- هر دو گروه در مورد جنگ احساس حرج می‌کردند، زیرا به حرمت زیاد خون مسلمان اطلاع داشتند.

د- در جنگ یرموک سه هزار نفر شهید شدند و در جنگ قادسیه هشت هزار و پانصد نفر شهید شدند، حال آنکه این جنگ سه روز ادامه یافت. پس اگر جنگ جمل را با این دو مقایسه کنیم پی خواهیم برد که تعداد کشته شدگان جنگ جمل زیاد نیست. علاوه بر این آن دو جنگ از نوع جنگهای تعیین کننده در تاریخ امته بودند و شدت جنگ جمل به پای شدت و سختی آن دو نمی‌رسید.

و- خلیفه بن خیاط لیستی از اسامی کسانی را که در جنگ جمل کشته شده‌اند ذکر کرده است که قریب به صد نفر می‌باشند^(۲). پس اگر فرض کنیم که تعداد آنان دویست نفر بوده است و نه صد نفر، این بدان معنی است که کشته شدگان نبرد جمل بیشتر از دویست نفر نمی‌باشد. این رقمی است که دکتر خالد بن محمد غیث در رساله خود تحت عنوان «استشهاد عثمان و وقعة الجمل فی مرویات سیف بن عمر فی تاریخ الطبری، دراسة نقدیة» ترجیح داده است^(۳).

۱- مصنف ابن ابی شیبۀ ۵۴۶/۷؛ فتح الباری ۶۲/۱۳.

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۷-۱۹۰.

۳- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص ۲۱۵.

۵- آیا صحت دارد که طلحه بن عبیدالله توسط مروان بن حکم به قتل رسیده است؟

بسیاری از روایات به این امر اشاره دارند که طلحه بن عبیدالله توسط مروان بن حکم به قتل رسیده است^(۱). اما با بررسی این روایات به این نتیجه می‌رسیم که مروان در این امر دخالتی نداشته است و از این تهمت مبرا است، به دلایل زیر:

الف- ابن کثیر می‌گوید: گفته‌اند که کسی که این تیر را به سوی طلحه پرتاب کرد مروان بن حکم بوده است. نیز گفته‌اند: کسی دیگر این تیر را پرتاب کرده بود. من این قول را به واقعیت نزدیک می‌بینم، گرچه قول اول مشهورتر است. والله أعلم^(۲).

ب- ابن العربی می‌گوید: می‌گویند: مروان طلحه را به قتل رسانده است، چه کسی جز خداوند از این امر اطلاع دارد، حال آنکه کسی که روایت وی صحیح باشد آن را نقل نکرده است^(۳).

ج- محب الدین خطیب می‌گوید: این خبر وارده در مورد قتل طلحه به وسیله مروان به مانند یک بچه سر راهی است که پدر و مادر آن معلوم نیست^(۴).

د- سببی که بیان شده که مروان به خاطر آن طلحه را به قتل رسانده است باطل می‌باشد. این سبب مورد ادعا این است که مروان طلحه را متهم به این کرده بود که در قتل عثمان دست داشته است. این سبب ادعا شده صحیح نیست، زیرا از طریق صحیحی ثابت نشده که کسی از صحابه در ماجرای قتل عثمان دست داشته است.

ه- مروان و طلحه در روز جنگ جمل در صف واحدی حضور داشتند و هر دو مردم را به اصلاح و سازش فرا می‌خواندند^(۱).

۱- طبقات ابن سعد ۳/۲۲۳؛ تاریخ المدینة ۴/۱۱۷۰؛ تاریخ خلیفة، ص ۱۸۵.

۲- البدایة و النهایة ۷/۲۴۸.

۳- العواصم من القواصم، ص ۱۵۷-۱۶۰.

۴- همانجا.

و- معاویه در زمان خلافت خود مروان را والی مکه و مدینه کرد. پس اگر این قضیه صحت می‌داشت معاویه او را والی مسلمانان و مقدس‌ترین سرزمینها در نزد خدا نمی‌کرد. ی- در صحیح بخاری^(۲) - که می‌دانیم نویسنده آن یعنی بخاری در موضوع پذیرفتن روایات بسیار دقت و بررسی می‌کرد- روایتی از مروان آمده است. پس اگر اقدام مروان به قتل طلحه صحیح می‌بود همین عامل برای ردّ روایت او و قبح در عدالت وی کافی می‌بود^(۳).

۶- ندای امیرالمؤمنین علی بعد از جنگ

بعد از اینکه جنگ رو به اتمام نهاد منادی علی ندا در داد: مجروحان را خلاص نکنید، فراریان را دنبال نکنید، وارد خانه‌های مردم نشوید. هر کس سلاح بر زمین بگذارد در امان است، هر کس در خانه خود را ببندد در امان است. سپاه علی از غنائم نصیبی ندارد مگر از سلاح و چهارپایانی که به میدان نبرد آورده شده‌اند و غیر از این نمی‌توانند چیز دیگری ببرند. سپس منادی علی در میان سپاه بصره ندا در داد که اگر کسی از آنان وسایل خود را در دست سپاه من دید می‌تواند آن را از آنان بازستاند^(۴). برخی از سپاهیان علی گمان برده بودند که علی اسرا را در میان آنان تقسیم خواهد کرد. پس در این مورد سخن راندند و آن را میان مردم منتشر ساختند، اما علی بسیار زود آنان را غافلگیر ساخت و به آنان گفت: شما نمی‌توانید دام ولید بگیرید- یعنی زنانشان را اسیر کنید- و میراث بر اساس فرائضی است که خداوند تعیین کرده است. هر زنی که شوهرش کشته شده است باید چهارماه و ده روز عده بشمارد. پس این گروه از سپاهیان علی از سر انکار و تأویل گفتند:

۱- استشهد عثمان و وقعة الجمل، ص ۲۰۲.

۲- فتح الباری ۲/۵۲۰؛ استشهد عثمان، ص ۲۰۳.

۳- استشهد عثمان و وقعة الجمل، ص ۲۰۲.

۴- خلافة علی بن‌أبی طالب، عبدالحمید، ص ۱۶۸؛ مصنف ابن‌أبی شیبة ۱۵/۲۸۶. سند آن صحیح است.

ای امیر المؤمنین آیا شما خون آنان را برای ما حلال می‌دانید اما زنانشان را برای ما حلال نمی‌دانید؟ علی گفت: در مورد مسلمانان چنین عمل می‌شود. سپس گفت: تیرهایتان را بیاورید و در مورد اینکه عائشه که فرمانده و سرکرده آنان است قرعه بیندازید و ببینید که سهم کدام یک از شما می‌شود!! پس آنان پراکنده شدند و گفتند: از خدا طلب آمرزش می‌کنیم. پس بدین طریق برایشان روشن شد که سخن و گمان آنان خطای فاحشی دارد. اما علی برای اینکه آنان را راضی گرداند به هر کدام از آنان از بیت المال پانصد درهم داد.^(۱)

۷- بازدید علی از کشتگان و ترحم وی بر آنان

بعد از پایان جنگ علی همراه با چند نفر از یاران خود خارج شد تا در میان کشتگان جستجو و بازدید کند. در این اثنا چشمش به محمد بن طلحه (سجاد) افتاد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون، به خدا قسم او جوانی صالح بود. سپس غمگین و محزون نشست و برای کشتگان دعای مغفرت کرد و بر آنان ترحم کرد- یا رحمت فرستاد- و عده‌ای از آنان را به خیر و شایستگی ستود^(۲). علی به منزل خود برگشت و دید که زنش و دو دخترش برای عثمان و خویشاوندیش و زبیر و طلحه و دیگر خویشان قریشی خود گریه می‌کنند، پس به آنان گفت: من امیدوارم که از کسانی باشیم که خدای متعال در مورد آنان می‌فرماید: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷] «و کینه‌توزی و دشمنانگی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم، و برادرانه بر تختها رویاروی هم می‌نشینند». سپس گفت: اگر ما از آنان- افراد مورد اشاره در آیه- نباشیم پس آنان چه

۱- مصنف ابن ابی شیبۀ ۲۸۶/۱۵. ابن حجر سند آن را صحیح دانسته است ۵۷/۱۳.

۲- مصنف ابن ابی شیبۀ ۲۶۱/۱۵؛ المستدرک ۳/۳۷۵، ۱۰۴، ۱۰۳، سند آن حسن لغیره است؛ خلافة علی بن ابی طالب،

کسانی می‌توانند باشند؟! اگر ما از آنان نباشیم پس آنان چه کسانی می‌توانند باشند؟! علی همین طور این را تکرار کرد به طوری که من دوست داشتم که دیگر سکوت کند^(۱).

۸- بیعت مردم بصره

امیرالمؤمنین علی تمایل زیادی به اتحاد مردم و احترام گذاشتن به رعایای دولت و انجام رفتار کریمانه با آنان داشت. این برخورد بزرگ منبشانه تأثیر زیادی در بیعت مردم بصره با امیرالمؤمنین علی داشت. وی در شب روز نبرد جمل اسرا را در مکان خاصی قرار داد و هنگامی که نماز صبح را خواند موسی پسر طلحه بن عبیدالله را فراخواند و او را به خود نزدیک کرد و در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند و در مورد احوال او و برادران و خواهرانش از وی سوال کرد و سپس به وی گفت: ما این زمین شما را نگرفته‌ایم تا آن را برای خود ببریم، ما به خاطر ترس از اینکه مردم آن را غارت کنند آن را گرفتیم و سپس درآمد آن را به وی داد و گفت: ای برادر زاده اگر نیازمند شدی نزد ما بیا. علی با برادرش عمران بن طلحه نیز همین کار را کرد و آن دو با علی بیعت کردند. وقتی که اسرا این موضوع علی را دیدند نزد علی رفتند تا با وی بیعت نمایند. پس علی با آنان بیعت کرد و دیگران هم گروه گروه و قبیله به قبیله با وی بیعت نمودند^(۲). هم چنین علی در مورد مروان بن حکم سوال کرد و گفت: خویشاوندی نزدیک مرا به مهربانی با او فرامی‌خواند و او با این وجود یکی از جوانان بزرگ قریش است. مروان کسی را نزد حسن و حسین و ابن عباس فرستاده بود تا در مورد وی با علی سخن بگویند و علی گفت: او در امان است هر جا که می‌خواهد برود. اما با وجود این بزرگواری و بزرگی منشی علی خود را راضی نکرد که نزد علی رفته و با او بیعت کند^(۳). هم چنین مروان کار

۱- مصنف ابن ابی شیبۀ ۱۵/۲۶۸-۲۶۹؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص ۱۶۹.

۲- طبقات ابن سعد ۳/۲۲۴ سند آن حسن است؛ المستدرک ۳/۳۷۶-۳۷۷.

۳- سنن سعید بن منصور ۲/۳۳۷. سند آن حسن است.

علی را مورد تقدیر قرار داد و به پسرش حسن گفت: من هیچ فرد غالبی را به بزرگواری پدرت ندیده‌ام، زیرا وقتی که ما در روز نبرد جمل عقب نشینی کردیم منادی وی ندا در داد: فراریان را دنبال نکنید و زخمیان را خلاص نکنید^(۱).

بدین ترتیب مردم بصره با امیرالمؤمنین علی بیعت کردند و علی پسر عموی خودش عبدالله بن عباس را والی آنان کرد و زیاد بن ابیه را مسئول خراج آنجا نمود. علی می‌خواست مدت بیشتری در بصره اقامت نماید، اگر مالک اشتر او را به تعجیل وانی داشت، زیرا اشتر در این طمع داشت که علی ولایت جایی را به او بدهد، اما چون دریافت که ابن عباس والی بصره شده است به خشم آمد و میان قوم خود رفت. علی ترسید که مبادا او فتنه و شری برپا نماید به همین دلیل سپاه را به حرکت درآورد و به او رسید و او را به خاطر حرکت انفرادی مورد سرزنش قرار داد و چنین وانمود کرد که اصلاً چیزی در مورد وی - اشتر - نشنیده است^(۲).

۹- حدیث ابی بکر از رسول خدا

«اگر مسلمانان با شمشیر در مقابل هم بایستند قاتل و مقتول در آتش جهنم هستند»^(۳).
قرطبی می‌گوید: علما می‌گویند: این حدیث در مورد صحابه رسول خدا - که در این جنگ فتنه شرکت کردند - نیست، زیرا خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ۖ فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَىٰ حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ فَإِنَّ فَاءَٔتَ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ

۱- کتاب أهل البغی من الحاوی الکبیر، ماوردی، ص ۱۱۱؛ فتح الباری ۱۳/۶۲.

۲- فتح الباری ۱۳/۵۷؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص ۱۷۴.

۳- صحیح مسلم ۴/۲۳۳.

تُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾ [الحجرات: ۹ - ۱۰]

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود) با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرائط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

پس خدای متعال دستور داده که با باغیان جنگ شود و اگر مسلمانان از جنگ با باغیان دست بردارند یکی از فرائض الهی تعطیل می‌شود. این امر بر این دلالت دارد که قول «قاتل و مقتول در آتش جهنم هستند» در مورد صحابه رسول خدا نیست، زیرا بر اساس تأویل اجتهادی که داشتند با هم جنگیدند. طبری می‌گوید: اگر در همه اختلافات بین دو گروه از مسلمانان واجب باشد که مسلمانان از آن فرار کنند و در منازل خود بنشینند و شمشیرهایشان را بشکنند، هرگز حدی اجرا نشده و باطلی ابطال نمی‌شود و اهل نفاق و فجور راهی می‌یابند که در آن همه چیزهایی را که خداوند بر آنان حرام کرده است، از قبیل اموال مسلمانان، اسیر کردن زنان آنان و ریختن خون آنان را حلال می‌شمرند، بدین صورت که علیه مسلمانان دسته می‌گیرند و مسلمانان دست از سر آنان بر می‌دارند و می‌گویند: این فتنه‌ای است که ما از جنگ در آن نهی شده‌ایم و مأمور شده‌ایم که در این فتنه دست برداریم و از آن فرار کنیم^(۱). امام نووی می‌گوید: اینکه گفته است «قاتل و مقتول» حمل بر کسی می‌شود که تأویل

اجتهادی ندارند و جنگ آنان از روی تعصب و چیزهایی از این قبیل است. اینکه گفته است در آتش جهنم می‌باشند به این معنی است که مستحق آتش جهنم می‌باشند و گاهی با انداخته شدن در آتش جهنم مجازات شده و گاهی خداوند او را مورد عفو قرار می‌دهد. این مذهب اهل حق - اهل سنت - است.... تمام موارد نظیر این قضیه هم بر این قضیه تأویل می‌شوند. بدانید که خونهایی که در جنگهای میان صحابه جاری شد مشمول این وعید نمی‌شوند و مذهب اهل سنت و اهل حق، حسن ظن به آنان و خودداری از پرداختن به مشاجرات میان آنان و تأویل جنگ آنان است و اینکه آنان مجتهد بوده و اجتهاد کرده و تأویل داشته‌اند و قصد گناه و معصیت و دستیابی به محض دنیا را نداشته‌اند، بلکه هر گروهی از آنان بر این اعتقاد بودند که آنان بر حق بوده و مخالفشان باغی است. به همین دلیل جنگ با باغی بر وی واجب است تا او را به امر خداوند برگرداند و برخی از آنان مصیب بودند و برخی دیگر در اجتهاد خود به خطا رفته و به خاطر اینکه اجتهاد کرده بودند در این خطا معذور هستند و مجتهد اگر خطا کند گناهی بر او نیست و علی در آن جنگها مصیب بود. این مذهب و دیدگاه اهل سنت است. قضایای مربوط به این جنگها مشتبه بود و حتی گروهی از صحابه دچار حیرت شدند و از دو گروه کناره گرفتند و وارد جنگ نشدند و به صورت یقینی نمی‌دانستند که چه چیزی درست و صحیح است و به همین دلیل به آنان کمک نکردند.^(۱)

۱۰- تاریخ نبرد جمل

تاریخ نویسان در مورد تاریخ واقعه جمل با هم بر اقوال زیادی اختلاف نظر دارند: أ- خلیفه بن خیاط از طریق قتاده روایت کرده که دو گروه در روز پنج شنبه نیمه جمادی الآخر سال سی و شش با هم رو در رو شدند، اما جنگ در روز جمعه روی داد.^(۲)

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم ۸/۲۲۷-۲۲۸.

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۴-۱۸۵.

ب- عمر بن شبة روایت کرده که این واقعه در نیمه جمادی الآخر سال سی و شش روی داد^(۱).

ت- طبری از طریق واقدی روایت کرده که این واقعه در روز پنج شنبه دهم جمادی الآخر سال سی و شش روی داد^(۲).

ث- مسعودی روایت کرده که این واقعه در روز پنج شنبه دهم جمادی الأولى بوده است^(۳).

قول اول یعنی قولی که خلیفه بن خیاط از طریق قتاده روایت کرده است ارجح می‌باشد، زیرا سند وی در این باب اصح به شمار می‌آید.

۱۱- آیا در حالی که این زنان مسلمان هستند دست از سر آنان بر نداریم؟

امیرالمؤمنین به خانه‌ای وارد شد که ام المؤمنین عائشه در آن اقامت داشت. پس اجازه ورود گرفت و به عائشه سلام کرد و عائشه به او خوش آمد گفت. در آن هنگام زنانی که در خانه بنی خلف بودند برای کشتگان خود از جمله عبدالله و عثمان فرزندان خلف گریه می‌کردند. عبدالله در کنار عائشه و عثمان در کنار علی کشته شده بودند. وقتی که علی وارد شد صفیه زن عبدالله، مادر طلحه الطلحات به وی گفت: خداوند فرزندان را یتیم کند، آنچنان که فرزندان مرا یتیم کردی. اما علی جوابی به وی نداد. وقتی که علی خارج شد آن زن دوباره سخن خود را تکرار کرد و علی باز هم سکوت کرد و جوابی به وی نداد. پس مردی به علی گفت: ای امیرالمؤمنین چرا در حالی که سخن این زن را می‌شنوی جواب او را نمی‌دهی؟ علی گفت: وای بر تو، ما امر شده‌ایم که از زنان مشرک

۱- فتح الباری ۶۱/۱۳.

۲- استشهد عثمان، ص ۲۰۶ به نقل از تاریخ طبری.

۳- مروج الذهب ۲/۳۶۰.

دست برداریم، پس آیا در حالی که این زنان مسلمان هستند دست از سر آنان بر نداریم؟^(۱)

۱۲- عذر خواهی ابوبکره ثقفی از قبول امارت بصره

عبدالرحمن بن ابوبکره ثقفی نزد امیرالمؤمنین علی آمد و با او بیعت کرد. علی به او گفت: مریض - یعنی پدر عبدالرحمن - کجاست؟ عبدالرحمن گفت: ای امیر مؤمنان به خدا او مریض است و به شادی شما و دلخوشیتان علاقمند است. علی گفت: پیشاپیش من حرکت کن. پس نزد پدر او رفت و از او عیادت کرد. ابوبکره عذر خود را برای علی بیان کرد و علی پذیرفت. سپس علی پیشنهاد امارت بصره را به وی داد، اما وی امتناع کرد و گفت: باید مردی از خاندان تو عهده دار این امارت شود که مردم بدو آرام گیرند. سپس پیشنهاد داد که عبدالله بن عباس را به جای وی والی بصره کند و علی هم پذیرفت و ولایت بصره را به او داد و زیاد بن ابیه را در کنار او مسئول خراج و بیت المال بصره کرد و به ابن عباس امر کرد که به مشورت زیاد عمل کند^(۲).

۱۳- موضع علی بن ابی طالب رضی الله عنه در مقابل کسانی که به عائشه رضی الله عنها ناسزا گفته بودند

مردی گفت: ای امیر مؤمنان دو مرد بر در خانه هستند و به عائشه ناسزا می گویند. پس علی به قعقاع بن عمرو دستور داد تا هر کدام از آنان را در حالی که لباس بر تن ندارند صد ضربه شلاق بزند^(۳). قعقاع هم دستور وی را اجرا کرد.

۱- البدایة و النهایة ۳۵۷/۷.

۲- همان.

۳- همان ۲۵۸.

۱۴- دفاع عمار بن یاسر از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها

از محمد بن عریب روایت است که گفت: مردی نزد علی برخاست و به عائشه ناسزا گفت. پس عمار آمد و گفت: این چه کسی است که به همسر رسول خدا ناسزا می‌گوید؟ ساکت ای قبیح بی صاحب مورد سرزنش و رانده و مانده^(۱). در روایت دیگری آمده است: گم و دور شده ای رانده شده، آیا محبوبه رسول خدا را می‌آزاری؟^(۲) در روایت دیگری آمده است: نزد علی مردی به عائشه ناسزا گفت و عمار گفت: آیا همسر رسول خدا را می‌آزاری؟^(۳)

۱- فضائل الصحابة ۲/۱۱۰. سند آن ضعیف است؛ ضعیف سنن الترمذی، البانی، شماره ۸۱۵.

۲- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۷۹. ذهبی آن را حدیثی حسن دانسته است.

۳- همان ۲/۱۷۶. حدیث حسن است.

دهم:

بینام المؤمنین عائشه و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب

عائشه ام المؤمنین صدیقه دختر صدیق ابوبکر، عبدالله بن عثمان و مادرش ام رومان دختر عویمر کنانی است. وی چهار یا پنج سال بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد. وقتی که وی شش سال داشت رسول خدا او را به عقد خود در آورد و چون عائشه نه ساله شد با وی عروسی کرد. عروسی رسول خدا با وی در شوال سال اول هجری یا سال دوم هجری بود. براثت و پاکدامنی عائشه توسط خداوند و از بالای هفت آسمان اعلام شد و محبوبترین زنان رسول خدا نزد ایشان بود. رسول خدا غیر از وی با دختر باکره‌ای ازدواج نکرد. وی داناترین زنان امت به فقه و احکام شرعی می‌باشد. او از بزرگان صحابه بود و هرگاه صحابه در مورد موضوعی دچار اشکال می‌شدند از او استفتا می‌کردند. وقتی که رسول خدا از دنیا رفت عائشه هجده سال داشت. عائشه هفدهم رمضان سال ۵۸هـ از دنیا رفت و ابوهریره بر جنازه وی نماز خواند و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد^(۱).

عائشه مناقب زیاد و مشهوری دارد و احادیث صحیحی در مورد وی وارد شده است که وی با داشتن آن‌ها از دیگر امهات المؤمنین متمایز می‌باشد. از جمله این احادیث می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- قبل از ازدواج رسول خدا با عائشه، فرشته‌های سیمای عائشه را با لباسی از حریر اعلا نزد رسول خدا آورد. بخاری و مسلم از عائشه روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا فرمود: من سه شب در خواب تو را دیدم، فرشته‌های سیمای تو با لباسی از حریر اعلا را

۱- همان ۲/۱۳۵-۲۰۱؛ طبقات ابن سعد ۸/۵۸؛ البدایة و النهایة ۸/۹۵.

نزد من آورد و گفت: این همسر توست، و چون من روپوش تو را کنار می‌زدم تو را می‌دیدم و می‌گفتم: اگر این از جانب خدا باشد آن را انجام می‌دهد^(۱).

۲- محبوب‌ترین زنان پیامبر نزد ایشان: وقتی که در محبوب‌ترین مردم در نزد رسول خدا از ایشان سوال شد ایشان به محبت و علاقه خود به عائشه تصریح کردند. بخاری از عمرو بن عاص روایت کرده که رسول خدا او را در رأس سربیه ذات السلاسل گسیل داشت. وی می‌گوید: پس من نزد رسول خدا رفتم و گفتم: از میان مردم چه کسی نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمودند: عائشه. گفتم: از مردان چه کسی نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمود: پدر عائشه^(۲).

حافظ ذهبی می‌گوید: با وجود مخالفت روافض، این حدیث ثابت و صحیح است و رسول خدا جز پاک و پاکیزه چیز و یا کسی را دوست نداشت و فرموده‌اند: اگر من در میان این امت دوستی می‌گرفتم، ابوبکر را به دوستی می‌گرفتم، لکن برادری اسلامی افضل است. پس ایشان افضل مردان و افضل زنان امت خود را دوست داشته است و هر کس نسبت به محبوبان رسول خدا بغض و خشم داشته باشد برای اینکه مبعوض خدا و رسول خدا قرار گیرد اهلیت دارد و عشق و علاقه رسول خدا به عائشه امری مشهور و معروف است^(۳).

۳- نزول وحی بر رسول خدا در زمانی که ایشان در بستر در کنار عائشه بوده‌اند. بخاری از هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است که گفت: مردم در روزی که نوبت همخوابگی رسول خدا با عائشه بود برای ایشان هدیه می‌بردند. عائشه می‌گوید: پس دیگر زنان رسول خدا نزد ام سلمه جمع شدند و گفتند: ای ام سلمه، به خدا مردم در

۱- صحیح مسلم، شماره ۲۴۲۸.

۲- صحیح البخاری، شماره ۴۳۵۸.

۳- سیر اعلام النبلاء ۲/۱۴۳.

روزی که نوبت همخوابگی عائشه است برای رسول خدا هدیه می‌برند، حال آنکه ما هم به مانند عائشه طالب خیر هستیم. پس به عرض پیامبر برسان که به مردم امر کنند که اگر هدیه می‌آورند در هر جا و هر خانهای کهایشان حضور داشتند برای ایشان هدیه بیاورند- و منتظر این نشوند که نوبت عائشه بشود و بعد هدیه بیاورند- عائشه می‌گوید: ام سلمه موضوع را به اطلاع رسول خدا رساند. ام سلمه می‌گوید: پس رسول خدا از من روی برگرداند. وقتی که رسول خدا نزد من برگشت دوباره این موضوع را به ایشان گفتم و ایشان باز هم از من روی برگرداند. وقتی که برای بار سوم آن را مطرح کردم، ایشان فرمودند: ای ام سلمه مرا در مورد عائشه آزار مده، به خدا قسم غیر از بستر عائشه هیچ گاه در بستر کسی از شما بر من وحی نازل نشده است^(۱).

ذهبی می‌گوید: این پاسخ ایشان بر این دلالت دارد که فضل و برتری عائشه بر دیگر زنان رسول خدا به امر خداوند و در ورای عشق ایشان به او می‌باشد و همین عامل هم موجب علاقه رسول خدا به عائشه بوده است^(۲).

۴- سلام کردن جبرئیل بر پیامبر و عائشه: بخاری از عائشه روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا به من فرمود: ای عائشه این جبرئیل است و به تو سلام می‌کند. پس عائشه گفت: و علیه السلام و رحمة الله و برکاته. پیامبر چیزی را می‌بیند که من نمی‌بینم^(۳).

۵- وقتی که آیه تخییر نازل شد رسول خدا ابتدا از عائشه شروع کرد: رسول خدا در این کار از وی خواست که با پدر و مادرش مشورت نماید، زیرا ایشان می‌دانستند که والدین عائشه او را به جدا شدن از رسول خدا امر نمی‌کنند. پس عائشه رسول خدا و

۱- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۵.

۲- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۴۳.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۷۶۸.

سرای آخرت را برگزید و دیگر زنان ایشان هم به عائشه تآسی جستند. بخاری و مسلم از عائشه روایت کرده‌اند که گفت: وقتی که رسول خدا به مخیر ساختن زنان خود مأمور شدند، ایشان ابتدا از من شروع کردند و فرمودند: من چیزی را برای تو می‌گویم، اما در آن تعجیل به خرج مده و با والدینت مشورت کن. عائشه می‌گوید: ایشان می‌دانستند که والدین من مرا به جدا شدن از ایشان امر نمی‌کنند. عائشه می‌گوید: سپس فرمودند: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۸ - ۲۹]

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم. اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید- و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیتها قانع هستید- خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است.» عائشه می‌گوید: گفتم: در این مورد با والدینم مشورت کنم؟ من خدا و رسول او و سرای آخرت را می‌خواهم. عائشه می‌گوید: سپس دیگر زنان رسول خدا مانند من عمل کردند.^(۱)

۶- آیاتی از قرآن به سبب عائشه نازل شده است که برخی از آنها به صورت خاص در شأن وی می‌باشند و برخی دیگر برای عموم امت می‌باشند. آیاتی که خاص وی می‌باشند و بر شأن و جایگاه والای او دلالت دارند شهادت خدای متعال بر عفت و پاکی و برائت وی از ماجرای افک و بهتان وارد شده بر او می‌باشد که در آن می‌فرمایند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا حَسْبُهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِنَّ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾ * يَتَأَيَّأُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾ وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا ۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَنَفَلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾ الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ ۗ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾﴾ [النور: ١١ - ٢٦]

«کسانی که این تهمت بزرگ را (درباره عائشه، ام‌المؤمنین) پرداخته و سرهم کرده‌اند، گروهی از خود شما هستند، اما گمان مبرید که این حادثه برایتان بد است، بلکه این مسأله برایتان خوب است (و خیر شما در آن است. چرا که: منافقان کوردل از مؤمنان مخلص جدا و کرامت بیگناهان را پیدا و عظمت رنجدیدگان را هویدا می‌کند، برخی از مسلمانان ساده لوح را به خود می‌آورد. آنانی که دست به چنین گناهی زده‌اند، هر یک به اندازه شرکت در این اتهام، سهم خود را از مسؤولیت و مجازات آن خواهد داشت و) هر کدام از آنان به گناه کاری که کرده است گرفتار می‌آید و کسی که (سردسته آنان در این توطئه بوده و) بخش عظیمی از آن را به عهده داشته است، عذاب بزرگ و مجازات سنگینی دارد..... زنان ناپاک، از آن مردان ناپاکند و مردان ناپاک، از آن زنان ناپاکند و زنان پاک، متعلق به مردان پاکند و مردان پاک، متعلق به زنان پاکند. (پس چگونه تهمت می‌زنید به عائشه عفیفه رزین، همسر محمد امین، فرستاده ربّ العالمین؟! آنان از نسبتهای ناموسی ناروایی که بدانان داده می‌شود میرا و منزّه هستند، (و به همین دلیل) ایشان از مغفرت الهی برخوردارند و دارای روزی ارزشمندند- که بهشت جاویدان و نعمتهای غیرقابل تصور آن است».

ابن قیم می‌گوید: از جمله خصائص وی این است که خداوند متعال او را از تهمتی که اهل افک بدو منتسب ساختند مبرا ساخت و در مورد پاکی و براءت وی قرآنی را نازل فرمود که در محرابهای مسلمانان و نمازهای آنان تا به قیامت خوانده خواهد شد و در مورد او شهادت داد که از پاکان است و به وی وعده مغفرت و رزق کریم داده است. خداوند در این آیات خبر داده که تهمتی که در مورد وی گفته شد برای او خیر است و آن چیزی که در مورد وی گفته شد برای وی شر نبوده و قدر و منزلت او را پایین نمی‌آورد، بلکه خداوند به وسیله آن بدو رفعت بخشیده و منزلت و شأن او را والا و بزرگ می‌دارد و این تبدیل به ذکر و سخن اهل آسمان و زمین در مورد پاکی و براءت عائشه شد. به راستی که منقبت بسیار بزرگی است! حال ببینید بزرگواری و نجابت عائشه را که

برخاسته از تواضع وی می‌باشد، وی قبل از نزول این آیات می‌گفت: من خودم را کمتر از آن می‌دانم که خداوند متعال در مورد من آیاتی از قرآن را نازل نماید، لکن امید آن را دارم که رسول خدا خوابی ببیند و خداوند به وسیله آن برائت مرا اعلام نماید^(۱). این است صدیقه امت وام المؤمنین و محبوبه رسول خدا. وی می‌داند که بی گناه است و مظلوم واقع شده است و کسانی که این تهمت را به وی زده‌اند در حق وی ظلم روا داشته و به او بهتان زده‌اند و آزار آنان در حق عائشه به والدین او و رسول خدا رسید^(۲).

ابن کثیر می‌گوید: وقتی که اهل افک به دروغ و از روی بهتان علیه عائشه زبان به سخن گشودند خداوند او را مورد حمایت قرار داد و در ده آیه برائت او را اعلام کرد آیاتی که تا به قیامت خوانده خواهند شد. علما اجماع دارند که اگر کسی بعد از نزول این آیات عائشه را قذف نماید کافر می‌شود^(۳).

اما آن آیه‌ای که به سبب عائشه نازل شده و حکم آن برای همه امت است آیه تیمم است که رحمت و آسان‌گیری خداوند در حق امت می‌باشد. بخاری از عائشه نقل کرده که وی گردنبندی را از اسماء به عاریه گرفت، اما آن گردنبند از بین رفت. پس رسول خدا عده‌ای از اصحاب خود را برای پیدا کردن آن فرستاد و وقت نماز بر آنان فرارسید و آنان بدون وضو نماز خواندند و وقتی که آنان نزد رسول خدا آمدند در این مورد زبان به شکوه گشودند و آیه تیمم نازل شد. پس أسید بن حضیر گفت: خداوند جزای خیرت دهد، به خدا سوگند هرگاه امر ناخوشایندی برای تو پیش آمده است خداوند در آن برای تو و مسلمانان خیر قرار داده است^(۴).

۱- صحیح البخاری، شماره ۴۱۴۱.

۲- جلاء الأفهام، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۳- البدایة و النهایة ۷/۹۵۸؛ تفسیر القرآن العظیم ۳/۲۶۸.

۴- صحیح البخاری، شماره ۳۳۶.

۷- تمایل رسول خدا به اینکه در خانه عائشه از ایشان پرستاری شود: رسول خدا در حالی از دنیا رفت که سر ایشان کنار گردن و سینه عائشه بود و آن روز هم نوبت عائشه بود و خداوند در آخرین ساعات زندگی ایشان در دنیا و اولین لحظات زندگی در آخرت آب دهان ایشان و عائشه را در هم کرد و در خانه عائشه دفن شد^(۱). بخاری از عائشه روایت کرده است که وقتی رسول خدا بیمار شد در خانه‌های زنان خود می‌گشت و می‌فرمود: من فردا کجا هستم؟ ایشان این جمله را از سر تمایل به ماندن در خانه عائشه بر زبان می‌آوردند. عائشه می‌گوید: پس وقتی که نوبت من شد ایشان در خانه من سکونت کردند^(۲). مسلم از عائشه نقل کرده که گفت: رسول خدا می‌گشت و می‌فرمود: من امروز کجا هستم، فردا کجا هستم؟ یعنی ایشان منتظر فرا رسیدن نوبت عائشه بودند. عائشه می‌گوید: وقتی که نوبت من شد خداوند متعال ایشان را در حالی که سرشان کنار گردن و سینه من بود قبض روح کرد^(۳). همچنین بخاری از عائشه روایت کرده که گفت: رسول خدا در بیماری وفات خود می‌پرسید: من فردا کجا هستم، من فردا کجا هستم؟ و منظورشان نوبت عائشه بود. پس زنانشان به ایشان اجازه دادند تا هر جا که می‌خواهند باشند. پس ایشان تا زمانی که از دنیا رفتند در خانه عائشه بودند. عائشه می‌گوید: ایشان در همان روزی که نوبت من بود از دنیا رفت در حالی که سر ایشان ما بین گردن و سینه من بود و آب دهان ایشان با آب دهان من مخلوط شد. سپس گفت: عبدالرحمن بن ابوبکر داخل شد در حالی که سواکی در دست داشت و با آن سواک می‌زد. پس رسول خدا به آن نگاه کرد. به عبدالرحمن گفتم: ای عبدالرحمن این سواک را به من بده. وی آن را به من داد و من آن را شکاندم و سپس جویدم و آن را به رسول خدا دادم و ایشان با

۱- سیر أعلام النبلاء ۱۸۹/۲، البداية و النهاية ۹۵/۸.

۲- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۴.

۳- صحیح مسلم، شماره ۲۴۴۳.

آن سواک زدند در حالی که به سینه من تکیه زده بودند. در روایت دیگری آمده است: پس خداوند در آخرین روز زندگی ایشان در دنیا و اولین روز زندگی اخروی ایشان آب دهان من را با آب دهان ایشان مخلوط کرد^(۱).

۸- اخبار رسول خدا مبنی بر بهشتی بودن عائشه: حاکم از عائشه روایت کرده است که گفت: گفتم: ای رسول خدا، کدام یک از زنان شما به بهشت می‌روند؟ فرمود: تو از جمله آنان هستی. عائشه می‌گوید: چنین به نظرم آمد که این سخن ایشان به این دلیل است کهایشان غیر از من با زن باکرهای ازدواج نکرده‌اند^(۲). نیز بخاری از قاسم بن محمد روایت کرده که عائشه مریض و ضعیف شد و ابن عباس آمد و گفت: رسول خدا و ابوبکر پیش از تو شتافته‌اند و خانه را در بهشت برای تو آماده کرده‌اند و تو هم به آنان ملحق می‌شوی. پس ناراحت نباش و بلکه از این بابت خوشحال باش^(۳). این فضیلتی بزرگ برای عائشه است، زیرا به صورت یقینی برای وی بیان کرده که داخل بهشت می‌شود، زیرا ابن عباس چنین چیزی را نمی‌گوید مگر اینکه آن را از رسول خدا شنیده باشد^(۴).

۹- فضیلت عائشه بر سایر زنان مانند برتر بودن ترید بر سائر غذاها است. بخاری و مسلم از عبدالله بن عبدالرحمن روایت کرده‌اند که وی از انس بن مالک شنیده که گفت: شنیدم که رسول خدا می‌فرماید: فضل عائشه بر سائر زنان، مانند فضل ترید بر سائر غذاها است^(۵).

۱- صحیح البخاری، شماره ۴۴۵۱، ۴۴۵۰.

۲- المستدرک ۱۳/۴. سند آن صحیح است. اما آن را تخریح نکرده‌اند و ذهبی با او موافق است.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۱.

۴- فتح الباری ۱۰۸/۷؛ العقیده فی أهل البيت، ص ۹۵.

۵- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۰.

نووی می‌گوید: علما می‌گویند: معنایش این است که ترید هر غذا بهتر از آبخورش آن است، پس ترید گوشت بهتر از آب آن بدون ترید است و ترید آنچه که در آن گوشت وجود ندارد بهتر از خورش آن است. منظور از فضیلت سودمندی آن و سیر شدن از آن و هضم آسان آن و لذت بردن از آن و آسانی خوردن آن و این امر است که انسان به سرعت می‌تواند به قدر کفایت از آن بهره مند شود و مواردی دیگر. پس از هر نوع آب خورش و از سائر غذاها بهتر است و فضل عائشه بر دیگر زنان زیاد است و مانند فضل ترید بر سائر غذاها است. این حدیث تصریحی بر این امر ندارد که عائشه برتر از مریم و آسیه باشد، زیرا احتمال دارد که منظور از آن، فضل عائشه بر زنان این امت باشد^(۱).

اینها برخی از احادیثی بود که به فضل و سابقه و جایگاه عائشه و منزلت والای او در دین و جایگاه بزرگ او دلالت دارند. اما با این وجود عائشه از جانب شیعه رافضه و کسانی که تحت تأثیر روایات مختلف و آثار مجعول آنان قرار گرفته‌اند مورد طعن و جرح و کذب و افترا قرار گرفته است و این افراد به سراغ آثار صحیح و احادیث مسند و صحیح آمده و آن را به منظور و معنایی غیر واقعی تأویل کرده‌اند، آنچنان که نویسندگان کتاب «ثم اهدیت» این کار را کرده است. البته نویسندگان این کتاب کار جدیدی نکرده است، بلکه راه اسلاف شیعی و رافضی خود را پیموده است و ام المؤمنین عائشه را با این سخن عمار بن یاسر مورد طعن قرار داده است که گفت: «به خدا قسم او همسر پیامبر شما در دنیا و آخرت است، لکن خدای متعال شما را با او مورد ابتلا قرار داده تا بدانند که از او اطاعت می‌برید یا از عائشه»^(۲). باید گفت که در این قول عمار طعنی متوجه عائشه نیست، بلکه در آن بزرگ‌ترین فضیلت عائشه وارد شده است، زیرا در آن بیان شده است که عائشه همسر پیامبر شما در دنیا و آخرت است. چه فضیلتی می‌تواند بزرگ‌تر از این

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم ۲۰۸/۱۵-۲۰۹.

۲- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۲.

باشد؟! هدف اصلی و نهایی هر مؤمنی دستیابی به خوشنودی خدا و بهشت است و بنا به شهادت عمار که در ماجرای فتنه مخالف عائشه بود این امر برای وی محقق شده است و بنا به این شهادت عائشه در بالاترین درجات بهشت همدم رسول خدا خواهد بود^(۱). در حدیث صحیحی که به صورت مرفوع به رسول خدا می‌باشد این امر ذکر شده است، چه حاکم نیشابوری از عائشه روایت کرده است که پیامبر به وی فرمود: ای عائشه آیا به این راضی نیستی که در دنیا و آخرت همسر من باشی؟ عائشه گفت: چرا، به خدا خشنودم. پیامبر فرمود: پس تو در دنیا و آخرت همسر من هستی^(۲). بنابراین این حدیث از بزرگ‌ترین فضائل عائشه است و به همین دلیل نیز بخاری اثر سابق از عمار را در بخش مناقب عائشه ذکر کرده است^(۳). اینکه عمار در قسمت دوم این اثر گفت: «لکن خدای متعال شما را با او مورد ابتلا قرار داده تا بداند که از او اطاعت می‌برید یا از عائشه»^(۴) در این سخن طعنی متوجه‌ام المؤمنین عائشه نیست، به چند دلیل:

الف- این سخن عمار بیانگر رأی او است و عائشه معتقد به خلاف این بود و دیدگاه خود را درست می‌دانست و هر دو از اصحاب بزرگوار رسول خدا بودند و در دین و علم جایگاه بزرگی داشتند. پس قول هیچ یک بر دیگری حجت نیست^(۵).

ب- نهایت چیزی که قول عمار بر آن دلالت دارد این است که عائشه در آن موقعیت خاص با امر خداوند مخالفت کرده است و مخالفت وقتی مذموم است که حجتی مخالف آن پیدا شود و دانسته شود که آن مخالف است. در غیر این صورت فرد مادام که در

۱- الإنتصار للصحب و الآل، ص ۴۴۸.

۲- المستدرک ۱۰/۴؛ الصحیح المسند، مصطفی عدوی، ص ۳۵۶.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۲.

۴- همان.

۵- الإنتصار للصحب و الآل، ص ۴۴۸.

مخالفت تعمد نداشته باشد معذور است، زیرا ممکن است این کار را به نسیان یا از روی تأویل انجام داده باشد و به خاطر این امور مواخذه نمی‌شود.

ج- هدف عمار از بیان این سخن، سرزنش عائشه یا کاستن از منزلت وی نبود، بلکه هدف وی این بود که جهت خیرخواهی برای امت خطای عائشه در اجتهاد را بیان نماید و عمار با این وجود به جایگاه و فضل‌ام المؤمنین اقرار و اعتراف داشت^(۱). در برخی از روایات این اثر از عمار آمده است که عمار شنید مردی به عائشه ناسزا می‌گوید. پس گفت: ساکت باش ای قبیح بی صاحب، به خدا قسم او همسر پیامبر شما در دنیا و آخرت است، لکن خداوند به وسیله او شما را مورد آزمایش قرار داده تا ببیند که از او اطاعت می‌کنید یا از عائشه^(۲). شیعه رافضی می‌گویند: رسول خدا به سخن برخاست و به سوی خانه عائشه اشاره کرد و فرمود: «فتنه آنجاست، شاخ شیطان از آنجا بیرون می‌آید» و عائشه را با این سخن مورد طعن قرار می‌دهند و اظهار می‌دارند که منظور رسول خدا این بوده که فتنه از خانه وی خارج می‌شود. این سخن گمراهگری و وارونه جلوه دادن واقعیتها و تدلیس عوام است که اطلاع و علمی نسبت به این امور ندارند، زیرا این رافضیان این سخن راوی را که گفته است: «فأشار نحو مسکن عائشه» (پس به طرف مسکن عائشه اشاره کرد) چنین تفسیر کرده‌اند که اشاره ایشان به خانه عائشه بوده است و با این اشاره بیان کرده‌اند که عائشه سبب این فتنه می‌باشد، اما باید گفت که این حدیث به هیچ وجه بر این تفسیر دلالت ندارد و کسی که کمترین شناختی از مقاصد این کلام داشته باشد درمی‌یابد که این عبارت محتمل این معنا و مفهوم نیست، زیرا راوی گفته است: «أشار نحو مسکن عائشه» و نگفته است: «إلى جهة مسکن عائشه» و فرق میان این دو تعبیر روشن و آشکار است. این روایت که ذکر کرده‌اند بخاری آن را در باب فرض

۱- همان ۴۵۰-۴۵۱.

۲- البدایة و النهایة ۲۴۸/۷.

الخمس^(۱) ذکر کرده است. این حدیث در صحیح مسلم و بخاری و دیگر کتب از طرق مختلف و با الفاظ گوناگون روایت و تخریج شده است و در برخی از نصوص آن، به سرزمینهای مد نظر این حدیث اشاره شده است و این اشاره دعوی شیعیان رافضی را ابطال می‌کند و دیگر نیازی به تکلف برای ابطال آن با چیزی دیگر باقی نمی‌گذارد. حال در زیر به برخی از روایات حدیث از طرق مختلف از ابن عمر اشاره می‌شود:

* از لیث از نافع از ابن عمر روایت است که وی شنید که رسول خدا که رو به سمت شرق کرده بود و فرمود: «أَلَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»^(۲).

* از عبید بن عمر روایت است که گفت: نافع از ابن عمر به من روایت کرد که رسول خدا بر در خانه حفصه برخاست و با دست به طرف مشرق اشاره کرد و فرمود: «الْفِتْنَةُ مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»^(۳). ایشان آن را دو یا سه بار بیان کرد.

* از سالم بن عبدالله از پدرش روایت است که رسول خدا در حالی که رو به سمت شرق کرده بود فرمود: «هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»^(۴).

در این روایات به صورت صریح جهت مورد اشاره مشخص شده است و بیان گشته که آن جهت مشرق است و منظور اشاره در روایتی که شیعیان رافضی ذکر کرده‌اند تفسیر شده است^(۵). در روایات دیگری از این حدیث هم سرزمینهای مورد اشاره ذکر شده است، از جمله از نافع از ابن عمر روایت است که گفت: پیامبر فتنه‌ها را بیان کرد و فرمود: پروردگارا شام و یمن را برای ما مبارک گردان. صحابه گفتند: ای رسول خدا در

۱- صحیح البخاری، شماره ۳۱۰۴.

۲- همان ۷۰۹۳؛ صحیح مسلم، شماره ۲۹۰۵.

۳- صحیح مسلم ۴/۲۲۲۹.

۴- همان.

۵- الإنتصار للصحب و الآل، ص ۴۵۳.

نجد چه؟^(۱) راوی می‌گوید: فکر می‌کنم که در بار سوم فرمود: در آنجا فتنه‌ها و آشوبهایی روی می‌دهد و شاخ شیطان از آنجا طلوع می‌کند.^(۲)

از سالم بن عبدالله بن عمر روایت است که گفت: ای مردم عراق، شما در مورد گناه صغیره سوال می‌کنید و مرتکب گناه کبیره می‌شوید! از پدرم عبدالله بن عمر شنیدم که گفت: شنیدم که رسول خدا می‌فرماید: «فتنه از اینجا می‌آید» و با دست خود به سمت مشرق اشاره کردند «از جایی که شاخهای شیطان بر می‌آید»^(۳). در برخی از روایات برخی از قائل و وصف حال آنانی که در آن سرزمینها زندگی می‌کنند آمده است، از جمله از ابومسعود روایت است که گفت: رسول خدا با دستش بهیمن اشاره کرد و گفت: به درستی کهایمان اینجاست و قساوت و سنگدلی در میان فدادین - کسانی که صدایشان را در کشتزارها و چارپایان خود بلند می‌کنند - و کسانی است که به خاطر مشغول بودن به مراقبت از شترانشان از مدینیت به دور بوده و به نشانه‌های دین خود جاهل هستند، یعنی همان جایی که شاخهای شیطان بر می‌آید - منظور روی دادن امور ناپسند و استیلاهی هر چه بیشتر شیطان و انتشار کفر - یعنی در میان ربیعه و مضر (ربیعه و مضر بدل از فدادین هستند)^(۴).

این روایات دلالت قطعی دارند که منظور رسول خدا از قول «الفتنة هاهنا» سرزمینهای شرق است، زیرا روایات بر این امر تصریح دارند. هم چنین در برخی از این روایات آن سرزمینها توصیف شده و برخی از قبائل تعیین شده‌اند. هم چنین بر بطلان مدعای شیعیان رافضی دلالت دارد که می‌گویند اشاره ایشان به طرف خانه عائشه بوده است. پس این

۱- نجد در جهت شرق قرار دارد و کسانی که در مدینه هستند شرق آنان صحرا - یا جلگه - عراق می‌شود.

۲- صحیح البخاری، شماره ۷۰۹۴.

۳- صحیح مسلم ۴/۲۲۲۹.

۴- صحیح البخاری، شماره ۳۳۰۲؛ الانتصار للصحب و الآل، ص ۴۵۵.

قول آنان باطل و دیدگاهی ساقط است که کسی غیر از این افراد چنین چیزی را از آن نفهمیده و کسی غیر از آنان به آن قائل نشده است^(۱).

۱۰- فضل و برتری عائشه و خدیجه و فاطمه نسبت به همدیگر

شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: برترین زنان این امت خدیجه، عائشه و فاطمه هستند، اما در مورد اینکه کدام یک از نظر فضل بر دیگری برتری دارند اختلاف وجود دارد^(۲). از ابن تیمیه سوال شد که از میان ام المؤمنین خدیجه و ام المؤمنین عائشه کدام یک برتر هستند و وی در جواب گفت: سابقه خدیجه و تأثیر او در ابتدای اسلام و نصرت او به دین و اقدامات او برای دین به نحوی است که نه عائشه و نه دیگر امهات المؤمنین در این مورد با او شریک نیستند و این موارد خاص وی است و تأثیر عائشه در آخر اسلام و حمل دین و تبلیغ آن برای امت و میزان درک وی از علم به شکلی است که نه خدیجه و نه دیگر زنان رسول خدا با وی شریک نمی‌باشند و وی با این صفات از دیگر زنان پیامبر متمایز می‌باشد^(۳).

ابن حجر می‌گوید: گفته شده است: علما بر افضل بودن فاطمه اتفاق نظر و اجماع دارند، اما در مورد عائشه و خدیجه اختلاف نظر وجود دارد^(۴). وی هم چنین در شرح حدیث ابوهریره می‌گوید که جبرئیل نزد رسول خدا آمد و به ایشان امر کرد که سلام خدا را به خدیجه برساند. سهیلی در این مورد می‌گوید: ابوبکر بن داود با استدلال به این ماجرا می‌گوید که خدیجه برتر از عائشه است، زیرا جبرئیل از جانب خود به خدیجه سلام کرد، اما جبرئیل سلام خدا را به خدیجه رساند. ابن العربی می‌گوید: در مورد اینکه خدیجه افضل از عائشه است اختلافی وجود ندارد. در رد این قول وی گفته‌اند: اختلاف

۱- الإنتصار للصحب و الآل، ص ۴۵۵.

۲- مجموع الفتاوی ۴/۳۹۴.

۳- همان ۳۹۳.

۴- فتح الباری ۷/۱۰۹.

در این باره از قدیم‌الایام وجود داشته است، گرچه راجح این است که با توجه به این مورد و موارد سابق، خدیجه از وی برتر است^(۱). با تحقیق و نظر در نصوص وارده در مورد فضل این دو در می‌یابیم که بر افضل بودن خدیجه و فاطمه و سپس عائشه دلالت دارند، زیرا رسول خدا می‌فرماید: خدیجه بر زنان امتم برتری دارد (چنان که مریم بر زنان جهان فضل دارد)^(۲). نیز می‌فرماید: برترین زنان اهل بهشت خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه می‌باشند^(۳). ابن حجر می‌گوید: این نصی صریح و غیر قابل تأویل است^(۴). هم چنین پیامبر می‌فرماید: برترین زنان دنیا عبارتند از: مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد، فاطمه بنت محمد و آسیه زن فرعون^(۵). این حدیث نص بر این است که خدیجه برترین زن این امت می‌باشد. هم چنین لفظی که در بیان فضل فاطمه آمده است و می‌فرماید: «ای فاطمه آیا به این خشنود نیستی که سرور زنان مؤمن یا سرور زنان این امت باشی؟»^(۶) و در لفظی دیگر: «سرور زنان اهل بهشت باشی؟»^(۷) لفظی صریح است و احتمال تأویل ندارد و نص بر این است که فاطمه برترین زن امت و سرور زنان بهشت است و مادرش در این فضل و برتری با او شریک است. بنابراین وی و مادرش برترین زنان اهل بهشت هستند، زیرا نصوص بیانگر این معنا می‌باشند^(۸). اما آنچه که در بیان فضل عائشه وارد شده و می‌گوید: «فضل عائشه بر سائر زنان، مانند فضل ترید بر سائر

۱- همان ۱۳۹.

۲- همان ۱۳۵؛ مجمع الزوائد ۹/۲۲۳.

۳- الإحسان، ابن حبان ۹/۷۳؛ صحیح الجامع، البانی ۱/۳۷۱.

۴- فتح الباری ۷/۱۳۵.

۵- فضائل الصحابة ۲/۷۵۵ شماره ۱۳۲۵. البانی در تخریج المشکاة ۳/۱۷۴۵ آن را صحیح دانسته است.

۶- صحیح البخاری، شماره ۶۲۸۵.

۷- فتح الباری ۷/۱۰۵.

۸- العقیده فی أهل البيت، ص ۹۷.

غذاها است» چنان که ابن حجر می‌گوید، این لفظ مستلزم افضلیت مطلق نیست^(۱) و تصریحی بر افضل بودن وی بر دیگر زنان ندارد، زیرا برتری ترید بر دیگر غذاها به این خاطر است که کم هزینه‌تر و سهل الهضم‌تر می‌باشد و بهترین غذای آن روز بوده است و این صفات مستلزم ثبوت افضل بودن عائشه از همه جهات نیست، زیرا ممکن است از جهات دیگری نسبت به دیگران فضل کمتری داشته باشد^(۲). پس حدیث بر افضل بودن عائشه بر زنان امت اسلام غیر از خدیجه و فاطمه دلالت دارد، زیرا در این باره دلیل وجود دارد و این افضلیت عائشه را مقید کرده است^(۳). اما اینکه در حدیث عمرو بن عاص آمده است که وی از رسول خدا سوال نمود: کدام یک از زنان نزد شما محبوب‌تر هستند و ایشان فرمودند: عائشه؛^(۴) ابن حبان بیان کرده که این مقید می‌باشد و در کتاب خود بیان کرده است «ذکر خیر یک توهم در مورد تأویل کسی که به علم حدیث آگاهی کامل ندارد» و در ذیل آن حدیث عمرو بن عاص را با این لفظ آورده است: «گفتم: ای رسول خدا، ای رسول خدا کدام یک از مردم نزد شما محبوب‌تر می‌باشند؟ فرمود: عائشه. گفتم ای رسول خدا منظور من از میان زنان نبود، بلکه منظورم مردان بود. پس ایشان فرمودند: ابوبکر؛ یا اینکه فرمود: پدر عائشه». ابن حبان در ادامه می‌گوید: حال خبری را ذکر می‌کنم که بیانگر این است که مخرج سوال در مورد زنان ایشان بوده است نه در مورد سائر زنان چون فاطمه و غیره. سپس وی از انس روایت کرده است که گفت: از رسول خدا سوال شد: محبوب‌ترین مردم نزد شما چه کسی است؟ فرمود: عائشه. به ایشان گفتند: در مورد زنان شما از شما سوال نمی‌کنیم. پیامبر فرمود: پدر عائشه^(۵).

۱- فتح الباری ۱۰۷/۷.

۲- همان ۴۴۷/۶.

۳- العقیده فی أهل البيت، ص ۹۷.

۴- صحیح البخاری، شماره ۴۳۵۸.

۵- الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان ۱۱/۹.

پس روشن می‌شود که عائشه از حیث فضل بعد از خدیجه و فاطمه قرار دارد، زیرا همه آنچه که در مورد فضل عام وی وارد شده است، مقید به نص وارده در مورد فضل خدیجه و فاطمه است و عائشه فضائلی هم چون علم دارد که با آن از خدیجه و فاطمه متمایز است، اما از ثبوت چیزی از فضائل به صورت خاص، نمی‌توان فضل مطلق را برای او ثابت کرد^(۱). اما در هر حال لازم به ذکر است که فضل یکی از آنان بر دیگری به معنای طعن در دیگری نیست، بلکه این امر بر جایگاه والای این سه زن، یعنی خدیجه، فاطمه و عائشه دلالت دارد، زیرا دایره اختلاف به کسی دیگر از زنان امت توسع نیافته است. بنابراین اگر عائشه سومین زن امت باشد این چه ضرری برای ام‌المؤمنین عائشه خواهد داشت؟! و آیا این امر عامل و سببی برای احترام و ارج گذاری به او می‌باشد یا اینکه عامل و سبب وارد کردن طعنه به وی می‌باشد، آنچنان که شیعیان رافضی این کار را انجام می‌دهند؟!^(۲)

* آیام المؤمنین عائشه رضی الله عنها جنگیدن مسلمانان با هم در نبرد جمل را مباح می‌دانست؟

قبلاً ذکر شد که عائشه رضی الله عنها برای این امر خروج نکرد و قصد جنگ را هم نداشت. زهری از عائشه رضی الله عنها نقل کرده که بعد از ماجرای جمل گفت: من می‌خواستم که مکان و جایگاه من، مردم را از هم جدا کند و فکر نمی‌کردم که بین مردم جنگی روی دهد و اگر می‌دانستم که جنگی روی می‌دهد هرگز چنین موضعی نمی‌گرفتم^(۳). اینکه گفته شده عائشه جنگ با مسلمانان را مباح دانست قولی باطل می‌باشد و دوامی ندارد در مقابل روایات صحیحی که قبلاً ذکر شدند و بیانگر این

۱- فتح الباری ۱۰۸/۷؛ العقیده فی أهل البيت، ص ۹۸.

۲- الإنتصار للصحب و الآل، ص ۴۶۱.

۳- المغازی، زهری، ص ۱۵۴.

می‌باشند که عائشه فقط برای اصلاح در میان مردم خروج کرد. این اقوال از روایاتی هستند که شیعیان رافضی جعل کرده‌اند و همان چیزیهایی هستند که تاریخ صدر اسلام را تیره و تار گردانده است و از حوادث و وقایع بین علی، طلحه، زبیر و عائشه جنگی داخلی ساخته‌اند و برخی از پژوهشگران تحت تأثیر این روایات قرار گرفته و حتی برخی از آنان گفته‌اند: عائشه به اسارت درآمد. اینان این موضوع را چنان جنگی داخلی به تصویر کشیده‌اند که در مورد آن برنامه ریزی شده است. البته بیان این قول از طرف پژوهشگرانی که اطلاعات خود را از روایات مقدوح، غیر صحیح و منابع غیر معتبر چون کتاب‌های الإمامة و السياسة، الأغانی، مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و تاریخ التمدن الإسلامی تألیف جورجی زیدان کسب می‌کنند، امری طبیعی است^(۱).

آیا حدیث «ای عائشه تو با علی می‌جنگی و در این جنگ نسبت به او ظالم هستی» صحیح می‌باشد؟ در هیچ یک از کتب معتبر علمی وجود ندارد و از سند معروفی برخوردار نیست، بلکه بیشتر شبیه احادیث جعلی و کاذب است تا احادیث صحیح؛ حتی می‌توان گفت که قطعاً کذب است، زیرا عائشه نجنگید و برای جنگ هم خروج نکرد، بلکه به قصد اصلاح میان مردم خروج نمود، جنگ نکرد و به جنگ هم دستور نداد. این قول بسیاری از کسانی است که به اخبار اطلاع و آگاهی دارند^(۲).

* امیرالمؤمنین علی، عائشه را با عزت و احترام به مأمن خود برمی‌گرداند

علی برای عائشه هر چه بایسته بود از مرکب و توشه و لوازم فراهم کرد و همه کسانی را که همراه وی آمده بودند و سالم مانده بودند همراهش فرستاد، مگر آنانی که می‌خواستند بمانند. چهل نفر از زنان معتبر بصره را برای همراهی وی بگزید و گفت: ای

۱- نک: دراسة و تحلیل للمعهد النبوی الأصيل، محمد جمیل زینو؛ الحزبية السياسية، ریاض عیسی؛ الحریم السياسي؛

النبي و النساء؛ الدولة العربية، فلهاوزن، به نقل از دور المرأة السياسي، ص ۴۴۲.

۲- منهاج السنة ۲/۱۸۵.

محمد بن حنفیه تدارک ببین و او را برسان. وقتی که روز حرکت عائشه رسید علی پیش وی آمد و مردم هم حاضر شدند. پس عائشه برون شد و مردم با وی وداع گفتند و او نیز با مردم وداع کرد و گفت: ای فرزندان من، ما به سبب توقع یا زیادت جوئی از همدیگر گله‌ها داشتیم، هر که از این باب چیزی شنیده به آن اعتنا نکند. به خدا سابقاً میان من و علی چیزی نبوده جز آنچه میان زن و اقوام شوهرش روی می‌دهد، ولی او با وجود گله‌ام نزد من از نیکان است. علی گفت: ای مردم به خدا راست و نکو گفت، میان من و او چیزی جز این نبود. وی در دنیا و آخرت همسر پیامبر شما است. عائشه روز شنبه از آغازین روزهای رجب سال سی و ششم حرکت کرد. علی چند مایل او را بدرقه کرد و فرزندان خود را به مدت یک روز همراه او فرستاد^(۱).

با این رفتار بزرگوارانه‌ای که امیرالمؤمنین علی از خود نشان داد، می‌بینیم که ایشان وصیت رسول خدا به خود را به اجرا درآورد که به وی فرمود: میان تو و عائشه چیزی روی خواهد داد. علی گفت: ای رسول خدا، من؟ پیامبر فرمود: آری. علی گفت: من؟ پیامبر فرمود: آری. علی می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا من شقی‌ترین آنان هستم. پیامبر فرمود: خیر، لکن اگر این مسأله روی داد عائشه را به مأمنش برگردان^(۲).

کسانی که گمان می‌برند عائشه به این دلیل به بصره رفت که از علی به خاطر موضعی که در ماجرای افک نسبت به او گرفت آزرده بود، زیرا وقتی که منافقان عائشه را متهم به زنا ساختند، رسول خدا در مورد جدا شدن از عائشه با علی مشورت کرد و علی گفت: «ای رسول خدا، خداوند شما را در تنگنا قرار نداده و غیر از او زنان زیادی وجود دارند و اگر از خادم سوال کنید راستش را به شما می‌گوید» این سخن آنان درست نیست، زیرا علی این سخن را به خاطر ترجیح جانب رسول خدا بیان کرد، چه دید کهایشان به خاطر

۱- تاریخ طبری ۵/۵۸۱.

۲- مسند احمد ۶/۳۹۳. سند آن حسن است.

این قضیه دچار ناراحتی و تشویش و اضطراب شده‌اند و رسول خدا غیرت زیادی داشت. به همین دلیل علی مصلحت را در این دید که اگر رسول خدا از وی جدا شود ناراحتی و تشویش خاطر ایشان برطرف می‌شود و چون برائت و پاکی عائشه معلوم گردد برای رسول خدا ممکن است که به وی رجوع نماید و در واقع کمترین ضرر را برای دفع ضرر بزرگ‌تر انجام دهد^(۱).

امام نووی می‌گوید: علی چنین باور داشت که این کار به مصلحت رسول خدا است. وی وقتی به این کار اعتقاد یافت که دید رسول خدا به خاطر این قضیه دچار اضطراب و آزرده‌گی شده‌اند پس جهت خیرخواهی و برگرداندن آسایش به رسول خدا همه تلاش خود را به کار گرفت^(۲). علی با کمترین کلمه‌ای که از آن توهین و تهمت به عائشه برداشت شود در مورد عائشه سخن نگفت و فقط همین را به رسول خدا گفت: خداوند بر شما سخت نگرفته است^(۳) و سپس برگشت و از سر خیرخواهی به رسول خدا گفت: اگر از خادم سوال کنید راستش را به شما می‌گوید^(۴). پس علی در ابتدا رسول خدا را دعوت کرد که قبل از اینکه از عائشه جدا شود در مسأله تأمل و دقت نماید، یعنی از نصیحت اول خود به رسول خدا مبنی بر طلاق دادن عائشه برگشت و نصیحت دیگری را به ایشان عرضه داشت و گفت که در مورد این موضوع از خادم عائشه سوال نماید و حقیقت را جویند شود^(۵). رسول خدا هم از کنیزی که بیشترین ارتباط را با عائشه داشت سوال کرد و آن کنیز تأکید کرد که جز خیر چیزی از عائشه سراغ ندارد. رسول خدا همان روز که از آن کنیز سوال کرد از خانه جهت اتمام حجت با عبدالله بن ابی بیرون رفت و

۱- دور المرأة السیاسی، ص ۴۶۲.

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم ۶۳۴/۵.

۳- صحیح البخاری، شماره ۴۷۸۶.

۴- همان.

۵- دور المرأة السیاسی، ص ۴۶۲.

فرمود: اگر من عبدالله بن ابی را به خاطر این که مرا در مورد خانواده‌ام آزار رسانده است مجازات نمودم چه کسی عذر مرا بیان می‌کند^(۱)، به خدا جز خیر از خانواده‌ام سراغ ندارم^(۲). به درستی که نصیحت علی به نفع عائشه تمام شد، زیرا رسول خدا به خاطر اطلاعی که از خیر بودن و نیک بودن خانواده‌اش یافت بر باور ایشان افزوده شد^(۳).

به درستی که موضع علی در ماجرای افک باعث و بانی این نشد که عائشه از علی خشمگین باشد، یا به این خاطر از او چنان کینه بر دل بگیرد که او را وادارد که به دروغ علی را متهم به قتل عثمان کند و تعداد زیادی از مسلمانان را علیه او بشوراند، اما پژوهشگرانی که در دام روایات جعلی شیعیان رافضی افتده‌اند دست به چنین اظهار نظرهایی زده‌اند.

* پشیمانی آنان از کار خود

ابن تیمیه می‌گوید: همچنین عامه سابقون از اینکه وارد جنگ شده بودند پشیمان شدند و علی، زبیر، طلحه و دیگران از کار خود پشیمان شدند. این افراد در روز جنگ جمل قصد وارد شدن به جنگ را نداشتند، اما بدون اختیار آنان جنگ روی داد^(۴).

الف- از امیرالمؤمنین علی روایت است که وقتی مردم در جنگ کشته می‌شدند، گفت: دوست دارم که بیست سال قبل از این مرده بودم^(۵).

۱- اصل عربی این واژه «من یعذرنی» است و با ذال مکسور به این معانی وارد شده است: من یلومه علی فعله ولا

یلومنی علی فعلی یا من یقوم بعذری إذا جازيته بصنعها من یصرنی. مترجم

۲- صحیح البخاری، شماره ۴۷۸۶.

۳- دور المرأة السیاسی، ص ۴۶۲.

۴- المنتقی من منهاج الاعتدال فی نقض کلام أهل الرفض و الإعتزال، محب الدین خطیب، ص ۲۲۲.

۵- الفتن، نعیم بن حماد ۸۰/۱.

ب- نعیم بن حماد از حسن بن علی روایت کرده که به سلیمان بن صرد گفت: وقتی که جنگ شدت یافت علی نزد من آمد و گفت: ای حسن، دوست دارم که بیست سال قبل از این مرده بودم^(۱).

ج- از حسن بن علی روایت است که گفت: امیرالمؤمنین علی قصد کاری دیگر را داشت، اما حوادثی پشت سرهم روی داد، و او از آن‌ها چاره‌ای نیافت^(۲).

د- از سلیمان بن صرد از حسن بن علی روایت است که گفت: آنگاه که مردم مردم کشته می‌شدند گفت: آیا همه این‌ها به خاطر ما است؟ ای کاش بیست یا چهل سال قبل از این مرده بودم^(۳).

ه- از عائشه روایت است که وقتی در مورد جنگ جمل بحث می‌کرد می‌گفت: دوست دارم که من هم چون اصحاب خود می‌نشستم و نمی‌رفتم. من دوست می‌داشتم که از رسول خدا ده واندی فرزند می‌داشتم و همه آنان مانند عبدالرحمان بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر می‌بودند^(۴).

و- عائشه هنگامی که این آیه را قرائت می‌کرد که می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: ۳۳] «و در خانه‌های خود بمانید» آن قدر می‌گریست که مقنع‌هاش خیس اشک می‌شد^(۵).

ز- عائشه می‌گوید: دوست داشتم که از رسول خدا بیست فرزند چون عبدالرحمان بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر می‌داشتم و همه آنان را از دست می‌دادم اما در جنگ جمل حضور نمی‌داشتم^(۱).

۱- همان.

۲- همان ۸۱.

۳- أحداث و أحاديث فتنة الهرج، ص ۲۱۷.

۴- الفتن، نعیم بن حماد ۱/۸۱.

۵- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۷۷؛ الطبقات ۸/۸۱.

ح- ابن تیمیه می‌گوید: عائشه جنگ نکرد و به قصد جنگ خارج نشد، بلکه به قصد اصلاح میان مسلمانان خارج شد و گمان می‌برد که خروج وی به مصلحت مسلمانان است، اما بعداً برای وی روشن شد که ترک خروج اولی بوده است. پس هرگاه بهیاد خروج خود می‌افتاد آن قدر می‌گریست که مقنعه‌اش خیس می‌شد. عامه سابقون هم چنین وضعی داشتند و از اینکه وارد جنگ شده بودند پشیمان بودند. علی، طلحه، زبیر و دیگران پشیمان بودند. این افراد در روز جنگ جمل قصد وارد شدن به جنگ را نداشتند، اما بدون اختیار آنان جنگ روی داد^(۲).

ط- ذهبی می‌گوید: شکی نیست که عائشه به طور کامل از رفتن خود به بصره و حضور در جنگ جمل پشیمان شده بود و گمان نمی‌برد که موضوع به آن نتیجه ختم شود^(۳).

۱- التمهید، باقلانی، ص ۲۳۲. عبدالرحمان بن حارث بن هشام مخزومی از مردان نجیب و برگزیده بنی مخزوم بود و قبل از معاویه وفات یافت.

۲- المنتقی من منهاج الإعتدال فی نقض کلام أهل الرفض و الإعتزال، محب الدین خطیب، ص ۲۲۲.

۳- سیر أعلام النبلاء ۱۷۷/۲.

یازدهم:

سیره زبیر بن عوام و شهادت وی

وی ابو عبدالله زبیر بن عوام بن خویلد بن أسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب از قبیلہ قریش و طائفہ أسد است^(۱). وی در جد خود قصی به رسول خدا می‌رسد. او حواری رسول خدا و فرزند عمه‌ایشان، یعنی صفیہ بنت عبدالمطلب و یکی از عشره مبشره و یکی از اعضای شورای خلافت است^(۲). وی در سنین جوانی و در حالی که شانزده سال داشت اسلام را پذیرفت^(۳). وی از هیچ غزوه‌ای از غزوات رسول خدا تخلف نورزید^(۴). بعد از اینکه مسلمان شد مورد آزار و اذیت قرار گرفت. روایت شده که عموی زبیر او را در حصیری می‌گذاشت و در آن دود می‌دماند و می‌گفت: به کفر برگرد و زبیر می‌گفت: هرگز به کفر بر نمی‌گردم^(۵).

۱- اولین کسی که در راه خدا شمشیر از نیام برکشید

از سعید بن مسیب روایت است که گفت: اولین کسی که در راه خدا شمشیر برکشید، زبیر بن عوام بود. وقتی که زبیر بن عوام در شعب المطابخ بود و داشت چرت می‌زد صدایی را شنید که می‌گفت: رسول خدا کشته شد. پس در حالی که شمشیر از نیام کشیده بود از خانه بیرون آمد. در راه با رسول خدا مواجه شد و ایشان فرمود: ای زبیر چه شده است؟ گفت: شنیدم که شما به قتل رسیده‌اید. پیامبر فرمود: می‌خواستی چکار کنی؟

۱- الإصابۃ ۱/۵۲۶-۵۲۸.

۲- الطبقات الکبری ۳/۱۰۰؛ الإصابۃ ۱/۵۲۶-۵۲۸.

۳- سیر أعلام النبلاء ۱/۴۱.

۴- سیر السلف ۱/۲۲۶. این روایت مرسل است.

۵- المعجم الکبیر، طبرانی ۱/۱۲۲.

گفت: به خدا قسم می‌خواستم مردم مکه را با مبارزه فراخوانم. سعید بن مسیب می‌گوید: پس رسول خدا برای او دعای خیر کرد. سعید می‌گوید: من امیدوارم که دعای رسول خدا در نزد خداوند ضایع نشود^(۱).

۲- هجرت زبیر به حبشه

وقتی که آزار و اذیت مشرکان قریش نسبت به رسول خدا و یاران ایشان زیاد شد، پیامبر به آنان فرمان داد تا به حبشه بروند تا در آنجا در امان پادشاه عادل آنجا، یعنی نجاشی باشند. آنان در حبشه نزد بهترین همسایه - یعنی نجاشی - و در بهترین سرزمین بودند. آنان همچنان در آن حالت در آنجا در امنیت و آرامش بودند تا اینکه مردی مردی از اهالی حبشه برای گرفتن حکومت از دست نجاشی علیه او بپا خاست. به همین علت مسلمانان بسیار اندوهگین و ناراحت شدند و ترسیدند که مبادا آن مرد پیروز شود و در این صورت آن مرد حق و جایگاه صحابه را نمی‌شناخت. به همین علت صحابه خواهان پیگیری اخبار نبرد نجاشی و آن مرد شدند و برای این منظور به گوشه‌های از رود نیل رفتند^(۲). ام سلمه می‌گوید: اصحاب رسول خدا گفتند: چه کسی به نزدیک نبرد این دو گروه می‌رود تا اخبار نبرد را برای ما بیاورد؟ ام سلمه می‌گوید: زبیر بن عوام گفت: من این کار را می‌کنم. پس صحابه گفتند: این کار را بکن. وی جوان‌ترین فرد گروه بود. ام سلمه می‌گوید: پس مردم مشکی را برای وی پر از باد کردند و او آن را به سینه‌اش بست و به کمک آن در رود نیل به شنا پرداخت و خود را به ساحل دیگر رود نیل که آن دو گروه در آنجا جنگ می‌کردند رساند و سپس رفت و در آنجا حضور یافت. ام سلمه می‌گوید: ما به درگاه خدا دعا می‌کردیم که نجاشی بر دشمن خود پیروز شود و در سرزمینش تمکین یابد. ام سلمه می‌گوید: به خدا ما در همین حالت در انتظار بودیم که

۱- فضائل الصحابة ۲/۹۱۴، شماره ۱۲۶۰. سند آن ضعیف است و حسن لغیره می‌باشد.

۲- سیره ابن هشام ۱/۲۷۹؛ اصحاب الرسول ۱/۲۷۴.

ناگاه زبیر در حالی که می‌دوید آمد و لباسش را برای ما تکان می‌داد و می‌گفت: مژده باد، نجاشی پیروز شد و خداوند دشمنش را نابود کرد و نجاشی در سرزمین خود بلامنازع شد^(۱). بعد از اینکه زبیر از حبشه برگشت در کنار رسول خدا ماند و مبادی و ارکان اسلام و اوامر و نواهی شرعی را از ایشان فرا می‌گرفت و هنگامی پیامبر به مدینه هجرت کرد زبیر نیز همراه با دیگران به آنجا مهاجرت کرد.

۳- در غزوه بدر

زبیر سواری جسور و دلاوری بی باک بود و در هیچ صحنه‌ای تخلف نورزید و در تمام نبردها و غزوات می‌توان او را دید. وی متصف به شجاعت و دلاوری نادر و کم نظیر و اخلاص کامل و از خود گذشتگی برای اعتلای سخن حق است^(۲). وی اموال زیادی را در راه خدا بخشید و جان و مال خود را وقف خدا نمود و به همین دلیل خداوند او را گرامی داشت و در دنیا و آخرت رفعت بخشید. وی عمامه‌ای زرد رنگ داشت که در روز بدر آن را بر پیچیده بود. از عروه روایت است که گفت: زبیر در روز بدر عمامه‌ای زرد بر خود پیچیده بود، پس جبرئیل در سیمای زبیر نازل شد^(۳). چه فضیلت بزرگی، به راستی که در دنیا چیزی با آن برابری نمی‌کند. عامر بن صالح بن عبدالله بن زبیر در این باره می‌گوید:

جدي ابن عمّة أحمد ووزيره عند البلاء وفارس الشقراء
وغداة بدر كاون أول فارس شهد الوغي في اللأمة الصفراء
نزلت بسيماه الملائك نصره بالحوض يوم تألب الأعداء

۱- سیره ابن هشام ۱/۲۷۹.

۲- أهل الشورى و السنة، رياض عبدالله، ص ۶۷.

۳- المعجم الكبير، طبرانی شماره ۲۳۰. مرسل است اما سند آن صحیح می‌باشد؛ سیر أعلام النبلاء ۱/۴۶.

(جد من زبیر، پسر عموی رسول خدا و مشاور او در مواقع سخت بود و سوار بر مرکبی بور بود. در روز بدر وی اولین سواری بود که وارد نبرد شد و جوشنی زرد داشت. ملائک در روز بدر در سیمای او و جهت کمک به مسلمانان نازل شدند بدان گاه که دشمنان هجوم آورده بودند).

از زبیر روایت است که گفت: در روز بدر به عبیده بن سعید بن عاص رسیدم. او خود را کاملاً با سلاح و زره پوشانده بود، به طوری که فقط چشمانش بیرون بود. او مکنی به ابوذات الکرش بود. او گفت: من ابوذات الکرش هستم. من بر او حمله بردم و وسیله‌ای را که در دست داشتم در چشمش فرو کردم و او کشته شد. زبیر می‌گوید: پایم را بر روی او گذاشتم و آن اسلحه را با تلاش زیاد بیرون کشیدم و دیدم که سر آن خم شده است. عروه بن زبیر می‌گوید: رسول خدا آن عنزه را از زبیر درخواست کرد و زبیر آن را به ایشان داد. وقتی که رسول خدا وفات یافت ابوبکر آن را درخواست کرد و زبیر آن را به وی داد. وقتی که عمر از دنیا رفت عثمان آن را از زبیر درخواست نمود و زبیر آن را به وی داد. وقتی که عثمان کشته شد نزد آل علی افتاد و عبدالله بن زبیر آن را درخواست کرد و تا زمانی که عبدالله بن زبیر کشته شد نزد وی بود^(۱).

این خبر بیانگر دقت زبیر بن عوام در زدن هدف است، زیرا وی توانسته بود با وجود کوچکی هدف و با وجودی که وی نیروی خود را میان هجوم و دفاع تقسیم کرده بود، نیزه را در چشم آن مرد فرو ببرد. زدن آن مرد امری بسیار بعید بود، زیرا وی خود را با زره فولادی حمایت کرده بود، لکن زبیر توانست نیزه را در یکی از چشمان او فرو کند. هم چنین نیزه به صورتی عمیق در بدن آن فرد فرو رفته بود که این علاوه بر دقت و

مهارت وی در زدن هدف، بر توانایی بدنی او دلالت دارد^(۱). در روز نبرد بدر دو سوار در کنار رسول خدا بودند که یکی زبیر بود و سوار بر اسب خود در سمت راست رسول خدا قرار داشت و دیگری مقداد بن أسود بود که سوار بر اسبش در سمت چپ ایشان قرار گرفته بود^(۲).

۴- در غزوه أحد

زبیر می گوید: در روز أحد رسول خدا به من فرمود که پدر و مادرم به فدای تو باد^(۳). این موضوع بر دلآوری و جنگاوری و شجاعت زبیر در این نبرد دلالت دارد. وی متصف به این بود که در جنگ بردبار و جدی است و عاشق شهادت می باشد. زبیر در توصیف عمل ابودجانه انصاری در نبرد أحد می گوید: وقتی که دو سپاه درهم آمیختند و جنگ شدت یافت، رسول خدا شروع به تشویق یاران خود کرد و برای بالابردن روحیه و معنویات آنان دست به کار شد و شمشیری را به دست گرفت و فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می گیرد؟ افراد همه به سوی آن دست دراز کردند و همه - از جمله زبیر - می گفتند: من، من. پیامبر فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می گیرد تا حق آن را ادا کند؟ مردم از پذیرش آن شانه خالی کردند و ابودجانه سماک بن خرشه گفت: ای رسول خدا حق آن چیست؟ پیامبر فرمود: اینکه با آن آنقدر دشمن را بزنی تا اینکه خم شود. پس ابودجانه گفت: من حق آنرا ادا می کنم. پس رسول خدا آن را به وی داد. ابودجانه مردی شجاع بود و در هنگام نبرد با ناز و تبختر راه می رفت. وقتی که رسول خدا او را دید که در میان صفها با ناز و تبختر راه می رود فرمود: خداوند از این نوع راه

۱- التاریخ الإسلامی ۱۶۳/۴.

۲- سیر أعلام النبلاء ۴۶/۱. این روایت مرسل است.

۳- فضائل الصحابة ۹۱۸/۲ شماره ۱۲۶۷. سند آن صحیح است.

رفتن جز در چنین جاهایی ناخشنود است^(۱). زبیر در توصیف عمل اودجانه در نبرد أحد می‌گوید: وقتی که من شمشیر را از رسول خدا درخواست کردم و رسول خدا آن را به من نداد و آن را به ابودجانه داد با خود گفتم: - من پسر صفیه عمه او و از قریش هستم و قبل از ابودجانه به سوی آن شمشیر دست کشیدم، اما رسول خدا آن شمشیر را به ابودجانه داد و گفتم: - به خدا قسم نگاه می‌کنم بینم ابودجانه چکار می‌کند. پس به دنبال وی رفتم. وی دستاری قرمز رنگ بیرون آورد و آن را دور سر خود بست. پس انصار گفتند: ابودجانه دستار مرگ را بیرون آورد - قبلاً که ابودجانه این دستار را بیرون می‌آورد و بر سر خود می‌بست انصار این سخن را در مورد وی می‌گفتند - سپس ابودجانه از سپاه خارج شد در حالی که می‌گفت:

أنا الذي عاهدني خليلي ونحن بالسفح لدي النخيل
 أن لا أقوم الدهر في الكيول؟ أضرب بسيف الله والرسول^(۲)

(من همانی هستم که دوستم زمانی که در دامنه کوه و در میان نخلها بودیم با من عهد بست که من هرگز به انتهای صفها نروم و با شمشیر خدا و رسولش دشمنان را بزنم).
 ابودجانه به هر مشرکی می‌رسید او را از پای در می‌آورد. در میان مشرکان مردی بود که اگر فردی زخمی را می‌دید او را می‌کشت. ابودجانه و آن مرد هر لحظه به هم نزدیک‌تر می‌شدند. من دعا کردم که آن دو به هم برسند. پس آن دو به هم رسیدند. آنان دو ضربه به سوی همانداختند. آن مشرک ضربهای به سوی ابودجانه انداخت که ابودجانه سپر خود را در مقابل آن قرار داد و شمشیر وی در داخل آن سپر گیر کرد و ابودجانه ضربهای به او زد و او را کشت. سپس او را دیدم که شمشیر را بر روی فرق سر هند بنت عتبه گذاشته است، اما شمشیر را از روی سر او برداشت (زیرا نمی‌دانست که او یک زن است) و من

۱- صحیح مسلم، شماره ۲۴۷۰.

۲- نک: البداية و النهاية ۱۷/۴.

گفتم: خدا و رسول او دانتر هستند^(۱). ابن اسحاق از ابودجانه نقل کرده که می‌گوید: فردی را دیدم که داشت مردم را به شدت به جنگ کردن تشویق می‌کرد. پس به سوی او رفتم. وقتی با شمشیر بر او حمله بردم دست به شیون و زاری کرد و چون نگاه کردم دیدم که یک زن است. پس او را رها کردم و شمشیر رسول خدا بزرگتر از آن دیدم که با آن یک زن را بزنم^(۲).

از هشام از پدرش روایت است که عائشه گفت: ای خواهر زاده، پدران تو - یعنی ابوبکر و زبیر - از کسانی هستند که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ﴾ [آل عمران: ۱۷۲]

«کسانی که پس از - آن همه - زخمهائی که خوردند و جراحتهائی که برداشتند، فرمان خدا و پیغمبر را اجابت کردند».

وقتی که مشرکان از نبرد بدر منصور شدند و برگشتند و رسول خدا و اصحاب ایشان آن مصیبتها را دیدند، پیامبر خوف این را داشت که مشرکان برگردند. پس فرمود: چه کسی حاضر است دنبال آنان برود تا این مشرکان دریابند که ما هنوز دارای قدرت و توان هستیم؟ پس ابوبکر و زبیر در گروهی هفتاد نفری به دنبال مشرکان به راه افتادند و به آنان فهماندند که هنوز قدرت و توان دارند و سپس برگشتند. خداوند متعال در این مورد می‌فرماید:

﴿فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۴]

(سپس آنان - برای جهاد بیرون رفتند، ولیکن دشمنانشان را خوف و هراس برداشت و از رویارویی با چنین مؤمنانی خودداری ورزیدند و مسلمانان - با نعمت بزرگ - شهامت و عافیت و استقامت و بردن ثواب جهاد - و فضل و مرحمت سترگ خداوند - که با رعب و

۱- همان ۱۸.

۲- همان.

وحشت انداختن به دل دشمنان، نصیب مسلمانان کرد و ایشان را از دست کشتار و آزار کافران رستگار کرد، به مدینه - برگشتند) و با هیچ دشمنی رو به رو نشدند^(۱). وقتی که حمزه بن عبدالمطلب در نبرد أحد به شهادت رسید مادر زبیر، یعنی صفیه بنت عبدالمطلب آمد تا برادر خود را نگاه کند که مشرکان بینی او را بریده و شکمش را شکافته و گوشها و بیضه‌هایش را بریده بودند. پس رسول خدا به زبیر فرمود: خود را به او برسان و او را برگردان تا آنچه را که بر سر برادرش آمده است نبیند. پس زبیر به مادرش گفت: مادر جان، رسول خدا به شما فرمان می‌دهد که برگردید. صفیه گفت: برای چه؟ من خبر دارم که برادرم مثله شده است، این امر در راه خدا بوده است. آنچه که ما را خشنود می‌گرداند قطعاً کار نیکی است. من این را در راه خدا می‌دانم و إن شاء الله صبر پیشه می‌کنم. وقتی که زبیر نزد رسول خدا آمد و ماجرا را به ایشان گفت، پیامبر فرمود: بگذار بیاید. پس صفیه آمد و به جنازه حمزه نگاه کرد و بر او نماز خواند و «إنا لله وإنا إليه راجعون» گفت و برایش طلب آمرزش نمود^(۲). در روایتی از عروه آمده که گفت: پدرم زبیر به من گفت: در روز نبرد أحد زنی در حال دویدن آمد تا خود را بر بالای سر کشتگان برساند. رسول خدا دوست نداشت که آن زن این جنازه‌ها را ببیند، پس فرمود: جلوی این زن را بگیرید. زبیر می‌گوید: من دریافتم که آن زن - مادرم - صفیه است. پس به سوی او دویدم و قبل از اینکه او بتواند خود را بر بالای سر جنازه‌ها برساند من خود را به او رساندم. اما او ضربهای بر سینه من زد. او زنی قوی بود. وی گفت: از من دور شو، ای بی مادر. گفتم: رسول خدا به تو دستور داده است. پس صفیه ایستاد و دو پیراهن را که با خود داشت بیرون آورد و گفت: من از کشته شدن برادرم حمزه خبر دارم. من این دو لباس را برای برادرم حمزه آورده‌ام او را در این لباسها دفن کنید. زبیر می‌گوید:

۱- صحیح البخاری، شماره ۴۰۷۷.

۲- سیره ابن هشام ۱۰۸/۳.

پس ما آن لباسها را بردیم تا حمزه را در آن‌ها کفن کنیم. در کنار حمزه جنازه مردی از انصار وجود داشت که او را نیز به مانند حمزه مثله کرده بودند. پس دیدیم اگر حمزه در دو لباس کفن شود و آن فرد انصاری کفن نداشته باشد این مایه بدنامی بوده و کاری زشت است. پس گفتیم: یک لباس را برای کفن حمزه و لباس دیگر را برای کفن این فرد انصاری قرار می‌دهیم. وقتی که آن دو را اندازه گرفتیم دیدیم که یکی از آن دو بزرگ‌تر از دیگری هستند. پس میان آن دو قرعه‌انداختیم و هر کدام را در لباسی کفن کردیم که قرعه وی شده بود^(۱).

۵- در غزوه خندق

هر پیامبری یک حواری دارد و حواری من زبیر است^(۲). رسول خدا در روز نبرد خندق فرمود: چه کسی در مورد بنی قریظه برای ما کسب خبر می‌کند؟ زبیر گفت: من این کار را می‌کنم. پس سوار بر اسب خود رفت و در مورد آنان کسب خبر کرد و آورد. سپس رسول خدا فرمود: چه کسی در مورد بنی قریظه برای ما کسب خبر می‌کند؟ زبیر گفت: من. رسول خدا برای بار سوم هم این پیشنهاد را مطرح کرد و زبیر اعلام آمادگی کرد و رفت. پس پیامبر فرمود: هر پیامبری یک حواری دارد و حواری من زبیر است^(۳). اینکه رسول خدا فرمود: زبیر حواری من است، به این معنی است که زبیر از صحابه و یاوران خاص من است. دوستان و یاوران خاص و مخلص حضرت عیسی نیز حواریون نامیده می‌شوند. پس حواری به معنی یاور مخلص است. بنابراین حدیث مشتمل این منقبت و صفت بزرگ برای زبیر است و او با این امر از دیگران متمایز می‌باشد. به همین دلیل وقتی عبدالله بن عمر شنید که مردی می‌گوید: من فرزند حواری هستم، به او گفت:

۱- مسند أحمد ۳/۳۴ الموسوعة الحدیثية. سند آن حسن است.

۲- صحیح مسلم، شماره ۲۴۱۴.

۳- همان.

اگر از فرزندان زبیر هستی راست می‌گویی اما اگر چنین نیست، سخن تو درست نمی‌باشد^(۱). عینی - شارح کتاب صحیح البخاری - می‌گوید: اگر گفته شود: صحابه همپاران و دوستان خاص و مخلص رسول خدا بودند، پس چرا زبیر به این صفت اختصاص یافته است؟ جواب این است: رسول خدا این سخن را وقتی بیان کرد که در غزوه احزاب فرمود: چه کسی در مورد بنی قریظه برای من کسب خبر می‌کند؟ زبیر گفت: من. رسول خدا دو بار دیگر هم این سخن را اعلام کردند و زبیر در هر سه بار اعلام آمادگی نمود و شکی نیست که زبیر در آن وقت نصرت و یاری بیشتر از دیگران انجام داد^(۲). هم چنین رسول خدا در روز نبرد احزاب در مورد وی فرمود که پدر و مادرم به فدای تو باد، چه از عبدالله بن زبیر روایت است که گفت: من و عمر بن اُبی سلمه در روز جنگ احزاب در میان زنان بودیم. پس پدرم را دیدم که سوار بر اسب خود دو یا سه بار به سوی بنی قریظه رفت و برگشت. وقتی که برگشت گفتم: پدر جان من شما را دیدم که به سوی بنی قریظه رفتید و برگشتید. زبیر گفت: ای پسرم آیا مرا دیدی؟ گفتم: آری. زبیر گفت: رسول خدا فرمود: چه کسی بنی قریظه می‌رود تا در مورد آنان کسب خبر کند؟ من رفتم و چون برگشتم رسول خدا فرمود: پدر و مادرم به فدای تو باد^(۳). این حدیث منقبتی آشکار برای زبیر است، زیرا رسول خدا پدر و مادر خویش را فدای او کردند. این سخن رسول خدا در واقع بزرگداشت جایگاه زبیر و توجه به کار او می‌باشد، زیرا انسان چنین سخنی را وقتی بر زبان می‌آورد که کار انجام شده را بزرگ بداند و به همین دلیل هم خود یا عزیزترین اشخاص نزد خود را فدای او می‌کند^(۴).

۱- مصنف ابن اُبی شیبیه، شماره ۱۲۲۱۹. صحیح است.

۲- عمدة القاری ۱۹/۲۲۳۹.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۷۲۰.

۴- تحفة الأحوذی ۱۰/۲۴۶.

زبیر در نبرد خندق به نشانی دست یافت که در گذر زمان جاودان می‌ماند، یعنی این نشان که رسول خدا به او داد و در مورد او فرمود: «هر پیامبری حواری دارد و حواری من زبیر است»^(۱). رسول خدا زبیر را حواری خود توصیف نمود، این توصیفی است که دارای دلالتی عمیق و مفاهیمی وسیع است. کسانی که در این مفاهیم تحقیق کند ابعاد کلمه حواری را درک می‌کند و نشانه‌ها و عمق و باطن آن برایش روشن می‌شود. کسانی که بیشترین نیاز را به توجه به این مفاهیم دارند علما، داعیان و مربیان هستند، زیرا دعوت اسلامی نیاز به آماده نمودن حواریانی دارد که نمونه‌هایی زنده برای یک قدوه و الگو باشند، زیرا الگوی عملی در نشر مبادی و افکار تأثیر بیشتر و عمیق تری دارد، زیرا این الگوی عملی تجسم بخشیدن به آن و اجرای عملی آن است و مشاهده آن و تأثر و اقتدا به آن امری آسان می‌باشد. همچنین حواریون به سنت رسول خدا عمل می‌کنند و فرمان او را اجرا می‌نمایند^(۲)، چنان که در حدیث آمده است که می‌فرماید: «هر پیامبری که خدای برای امتهای پیشین مبعوث گردانده است از میان امتشان دارای حواریون و اصحابی بوده‌اند که به سنت وی عمل کرده و فرمان او را اجرا می‌نمودند»^(۳). از سنتهای دعوت این است که در مسیر خود دچار فتنه‌ها و محنتهایی می‌شود و از جانب دوستان و دشمنان خود مورد ابتلا قرار می‌گیرد. رسول خدا تمایل زیادی داشت که مسلمانان را به این پارامترها و حوادث ارشاد نماید، از اینرو به آنان فرمود: سپس بعد از آنان نسلهایی می‌آیند که چیزی را می‌گویند که انجام نمی‌دهند و چیزی را انجام می‌دهند که به آن ایمان ندارند^(۴).

۱- صحیح مسلم، شماره ۲۴۱۴.

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم ۲/۲۶-۲۷.

۳- دراسات تربویة، أعظمی، ص ۲۰۶.

۴- شرح نووی بر صحیح مسلم ۲/۲۶-۲۷.

اما وظیفه یک حواری چیست؟ از بارزترین صفات یک حواری این است که الگویی نیک و مثالی عملی برای ایمان و اخلاص و فداکاری باشد و باید مثالی واقعی برای وارثان انبیا باشد و برای نشر حق و خیر و هدایت امت تلاش کرده و آن را از سقوط نجات داده و نیرویی به آن بدمد و همه چیز خود را در راه خدا فدا نماید تا اسلام در وقتی که افراد بی همت جز مصالح شخصی خود به چیزی توجه ندارند، جوانی و نشاط اولیه خود را بدست آورد^(۱). زبیر بن عوام نمونه‌های نادر از تجسم این مفاهیم است. وی در آغوش دعوت و بدست رسول خدا تربیت یافت و از همان عنفوان جوانی جرعه‌های مطلوب برای تحمل سختیها را نوشید. موضعی که زبیر در غزوه زبیر گرفت شخصیت او و نشأت و پرورش وی بر جرأت و نصرت و محبت به رسول خدا را به تصویر می‌کشد. روزگار ثابت کرده که زبیرس مرد مأموریت‌های مشکل بود. وی متصف به جرأت و دلاوری و شهامت بود و به همین دلیل مکلف به مأموریت شناسایی اسرار دشمن شد. چیزی که در مورد زبیر در آن ماجرا روی داد، به مشروعیت تقسیم کارها و دسته بندی داعیان حسب اخلاص، فداکاری، جانبازی، نیروها و تواناییهای آنان دلالت دارد^(۲). زبیر در همه غزوات رسول خدا شرکت داشت و مواضعی شریفی گرفت و در زمان خلفای راشدین از ستونهای اصلی دولت در فتوحات بزرگ آن بود.

۶- غزوه یرموک

از عروه بن زبیر روایت است که در روز نبرد یرموک اصحاب رسول خدا به زبیر گفتند: آیا حمله نمی‌کنی تا ما هم با تو حمله کنیم؟ زبیر گفت: من اگر حمله کنم شما با من همراه نمی‌شوید. آنان گفتند: با تو می‌آئیم. پس زبیر بر آنان حمله برد و صفوف آنان را شکافت و از آنان عبور کرد، اما کسی همراه وی نبود. سپس برگشت و آن دشمنان دو

۱- دراسات تربویة فی الأحادیث النبویة، ص ۲۰۷.

۲- همان ۲۰۸.

ضربه بر شانه وی وارد کردند که آن دو ضربه در اطراف ضربهای فرود آمد که در نبرد بدر بر شانه زبیر فرود آمده بود. عروه می گوید: زمانی که من بچه بودم انگشتانم را در آن ضربه فرو می بردم و بازی می کردم. عروه می گوید: در آن هنگام عبدالله بن زبیر که نوجوانی ده ساله بود همراه وی بود. پس زبیر آن را بر اسبی سوار کرد و مردی را مأمور حفاظت از وی نمود^(۱). ذهبی در السیر در تعلیقی می گوید: این واقعه - إن شاء الله - در نبرد یمامه روی داد، زیرا عبدالله در آن هنگام ده سال داشت^(۲). ابن کثیر معتقد است که این واقعه در نبرد یرموک بوده است، اما در هر حال منعی وجود ندارد که این مسأله در هر دو واقعه روی داده باشد. ابن کثیر می گوید: از جمله کسانی که در نبرد یرموک حضور داشتند زبیر بن عوام بود. وی افضل صحابه حاضر در آنجا بود. وی از سواران و شجاعان حاضر بود و به همین دلیل جمعی از دلاوران در گرد وی جمع شده بودند و به وی گفتند: آیا حمله نمی کنی تا ما هم با تو حمله کنیم؟ زبیر گفت: شما پایداری نمی ورزید. آنان گفتند: پایداری می ورزیم. پس زبیر حمله کرد و آنان هم حمله بردند، اما وقتی که با صفوف رومیان مواجه شدند، آن دلاوران عقب نشستند، اما زبیر هم چنان به جلو رفت و صفوف رومیان را شکافت و از طرف دیگر بیرون رفت و نزد یاران خود برگشت. سپس آن دلاوران برای بار دوم نزد وی آمدند و او به مانند مورد اول عمل نمود. در آن روز شانه وی دو زخم برداشت. در روایت دیگری آمده است: یک زخم برداشت^(۳). ابن کثیر بار دیگر می گوید: وی برای جهاد همراه مردم به شام رفت و در نبرد یرموک حاضر شد و آنان با حضور وی مشرف گشتند. وی در این جنگ دستی توانا و همتی والا داشت و دو بار صفوف رومیان را از اول تا آخر شکافت^(۴).

۱- صحیح البخاری، شماره ۳۹۷۵.

۲- سیر أعلام النبلاء ۶۳/۱.

۳- البدایة و النهایة ۶۳/۱.

۴- همان ۲۶۰/۷.

۷- فتح مصر

وقتی که عمرو بن عاص برای فتح مصر عازم شد، نیروهای همراه وی برای این فتح کافی نبودند. پس نامه‌ای به امیرالمؤمنین عمر نوشت و از او درخواست نیروی کمکی کرد. پس عمرو از کمی نیروهای عمرو ترسید و زبیر بن عوام را همراه با دوازده هزار نفر و به قولی چهارده هزار نفر به کمک او فرستاد که از بزرگان صحابه زبیر بن عوام و مقداد بن أسود و عبادة بن صامت و مسلمه بن مخلد و در روایتی دیگر - به جای مسلمه - خارجه بن حذافه در رأس آنان بودند و عمر در نامه‌ای به عمرو نوشت: من چهارده هزار نفر به کمک تو فرستاده‌ام که در رأس هر هزار نفر از آنان مردی قرار دارد که به اندازه هزار نفر می‌باشد و زبیر در رأس این مردان است^(۱). وقتی که زبیر نزد عمرو رسید دید که وی قلعه بابلون را محاصره کرده است. پس زبیر بی درنگ سوار اسب خود شد و گرد خندقی که در اطراف قلعه زده شده بود گشت و سپس افراد خود را در اطراف خندق پراکنده کرد. محاصره‌این قلعه هفت ماه به درازا کشیده شد. پس به زبیر گفته شد: در اینجا طاعون سرایت یافته است. پس زبیر گفت: ما برای پیکار و طاعون آمده‌ایم^(۲). فتح مصر برای عمرو به درازا کشید، پس زبیر گفت: من خود را فدای راه خدا می‌کنم، بدان امید که خداوند بدین وسیله فتح را نصیب مسلمانان گرداند. پس پلکانهایی را از ناحیه سوق الحمام به دیوار قلعه نصب کرد و به افراد خود دستور داد که چون صدای تکبیر وی را شنیدند همگی جواب او را بدهند و دنبال وی بروند. دیری نپایید که زبیر به بالای قلعه رفت و افراد دیدند که وی دارد تکبیر سر می‌دهد و با خود شمشیری دارد. پس مسلمانان به سوی نردبانها هجوم بردند، اما عمرو آنان را نهی کرد، زیرا می‌ترسید که نردبانها شکسته شوند. وقتی که رومیان دیدند اعراب بر قلعه پیروز شده‌اند عقب نشستند

۱- فتوح مصر و المغرب، ص ۶۱؛ قادة فتح الشام و مصر، ص ۲۰۸-۲۲۶.

۲- سیر اعلام النبلاء ۱/۵۵.

و بدین صورت درهای قلعه بابلون بر روی مسلمانان گشوده شد و با فتح آن نبرد سخت فتح مصر به پایان رسید. شجاعت نادر زبیر سبب اصلی پیروزی مسلمانان بر مقوقس شد.^(۱)

۸- غیرت زبیر بن عوام

از اسماء دختر ابوبکر صدیق روایت است که گفت: وقتی که زبیر بن عوام با من ازدواج کرد غیر از اسبش مال و مملوک دیگری نداشت. اسماء می گوید: من به اسب وی علف می دادم و هزینه آن را می دادم و به آن اسب رسیدگی می کردم و هسته خرما- یا چیزهای دیگر- را برای شترش خرد می کردم و به آن علف و آب می دادم و چرمهایش را می دوختم و نان برای او می پختم، اما من به خوبی نمی توانستم نان بپزم به همین دلیل زنانی از انصار که زنانی صادق بودند برای من نان می پختند. اسماء می گوید: من هسته‌ها را از زمین زبیر که رسول خدا به وی بخشیده بود و فاصله‌های دو سوم فرسخی از مدینه داشت بر بالای سر می آوردم. اسماء می گوید: روزی من به همان جا رفتم و هسته‌ها بالای سر من بود. در راه به رسول خدا و چند نفر از اصحاب ایشان رسیدم. ایشان برای من دعا کردند و سپس کلمات «أخ أخ» را بر زبان آوردند تا شتر بخوابد و من پشت سر ایشان سوار شوم. اما من شرم کردم از اینکه همراه با مردان راه بروم و به یاد زبیر و غیرت او افتادم. اسماء می گوید: زبیر از باغیرت‌ترین مردم بود. اسماء می گوید: رسول خدا پی برد که من شرم دارم، پس به راه خود رفتند. سپس من نزد زبیر رفتم و گفتم: در راه به رسول خدا رسیدم که همراه با چند نفر از اصحاب خویش بودند و من مقداری هسته بر بالای سر خود داشتم. ایشان شتر خود را خواباند تا من بر ترک ایشان سوار شوم، اما من شرم کردم و غیرت تو را می دانستم. پس زبیر گفت: به خدا قسم اینکه تو هسته‌ها را بر بالای سر خود حمل کرده‌ای برای من سخت‌تر از این است که بر ترک ایشان سوار می شدی.

۱- قادة فتح الشام و مصر، ص ۲۰۹-۲۲۷.

أسماء می گوید: این وضعیت من همین طور ادامه داشت تا اینکه ابوبکر خادمی برایم فرستاد و او به جای من به اسب رسیدگی کرد، ابوبکر با این کار خود انگار که مرا از بردگی آزاد ساخته بود^(۱).

۹- زیبر فرزندان خود را به نام شهدای صحابه نامگذاری می کند

زیبر به خاطر علاقه زیادی که به شهادت داشت نام صحابه شهید را بر فرزندان خود نهاد. هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است که گفت: زیبر گفت: طلحه نام انبیا را بر فرزندان خود می نهاد و می دانست- و باور داشت- که بعد از محمدع پیامبری نخواهد آمد، اما من نام صحابه شهید را بر فرزندان خود می گذارم تا که شاید به شهادت برسند. پس نام عبدالله را از نام عبدالله بن جحش و نام منذر را از منذر بن عمرو و نام عروه را از عروه بن مسعود و نام حمزه را از نام حمزه بن عبدالمطلب و نام جعفر را از نام جعفر بن ابی طالب و نام مصعب را از نام مصعب بن عمیر و نام عبیده را از نام عبیده بن حارث و نام خالد را از نام خالد بن سعید و نام عمرو را از نام عمرو بن سعید بن عاص- که در نبرد یرموک به شهادت رسید- برگزید^(۲).

۱۰- مخفی داشتن طاعات در نزد زیبر

زیبر بن عوام می گوید: هر کدام از شما توانست عمل صالح مخفیانه‌ای داشته باشد انجام دهد^(۳).

۱۱- شعر حسان بن ثابت در مدح زیبر

۱- حیاة الصحابة ۶۹۱/۲؛ أصحاب الرسول ۲۸۱/۱.

۲- تاریخ اسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۵۰۵؛ الطیقات ۱۰۱/۳.

۳- الزهد، ابن مبارک، ص ۳۹۲.

زبیر بر مجلسی از اصحاب رسول خدا گذشت و دید که حسان دارد برای آنان شعر می‌خواند، اما آنان با شنیدن آن اشعار وی سر نشاط نبودند. پس زبیر با آنان نشست و سپس گفت: چرا بهاشعار ابن فریعه گوش نمی‌دهید. وی اشعار خود را برای رسول خدا می‌خواند و ایشان به نیکی به آن گوش می‌سپردند و پاداش زیادی به او می‌دادند و از آن روی بر نمی‌تافتند. پس حسان در مدح زبیر گفت:

أقام علی عهد النبی وهدیه حواریه والقول بالفعل يعدل
 أقام علی منهاجه وطريقه یوالی ولیّ الحق والحق أعدل
 هو الفارس المشهور البطل الذي یصول إذا ما كان یوم محجل
 إذا كشفت عن ساقها الحرب حشها بأبيض سباق إلى الموت یرقل
 وإن إمرأ كانت صفیه أمه ومن أسد فی بیتها لمؤتل
 له من رسول الله قریب قریبة ومن نصره الإسلام مجد مؤتل^(۱)
 فکم کرية ذب الزبیر بسیفه عن المصطفی واللهیعطی فیجزل
 ثناؤک خیر من فعال معاشر وفعلک یا ابن الهاشمیة أفضل^(۲)

(حضرت زبیر حواری پیامبر بر راه و روش پیامبر بود و قولش همنوا و همگام با عملش بود. قول به وسیله عمل تصحیح می‌شود. حضرت زبیر بر روش و شیوه پیامبر با حاکم بر حق موالات می‌کرد و روشن است که پیروی از حق عادلانه‌تر است. او همان اسب سوار و قهرمانی است که حتی اگر به زنجیر باشد به دشمنان حمله ور می‌شود و هرگاه جنگ سربگیرد و شروع شود اوست که بدون هیچ ترس و واهمهای از مرگ با شمشیر سفید و درخشان وارد کارزار می‌شود. کسی که مادرش صفیه و پدرش آن شیر خدا، عوام باشد شایسته است که بزرگوار باشد. او از لحاظ خویشاوندی جزو نزدیکان پیامبر بود و در نصرت و یاری اسلام افتخارات زیاد و بزرگی داشت. حمد و بزرگداشت

۱- سیر أعلام النبلاء ۵۶/۱.

۲- همان ۵۷.

شما ای زبیر از کردار مردان بسیاری شایسته‌تر و بهتر است و رفتار و عمل شما ای فرزند صفیه هاشمی، بهتر و شایسته‌تر است).

۱۲- کرم و بزرگواری زبیر بن عوام رضی الله عنه

از عروه بن زبیر روایت است که گفت: هفت نفر از صحابه به زبیر وصیت کردند از جمله: عثمان و ابن مسعود و عبدالرحمن. اما زبیر از اموال خود برای ورثه آنان خرج می‌کرد و اموالشان را حفظ می‌نمود^(۱).

این مثالی رفیع از مثالهای والای کرم و بزرگواری و وفا است. او معانی والای موجود در درون را مجسم می‌کند تا این مفاهیم تا در ضمیرهای زنده و بیدار آشکار و هویدا باشد و در نتیجه این ضمیر زنده تمام دارایی خود را در راه سیادت این مفاهیم به کار بگیرد. گاهی شخص یک یا دو بار نیکی می‌کند و سپس دچار فتور و سستی می‌شود، اما اینکه مثل چنین دلاور سخاوتمندی متکفل هزینه ورثه تعدادی از صحابه شده و اموال آنان را برایشان حفظ نماید، در دنیا الگویی نادر و درجهای درجات پیشرفت اخلاقی در نزد صحابه است^(۲).

۱۳- وقت کوچ فرا رسید... شهادت رسول خدا مبنی بر ورود وی به بهشت

زبیر بن عوام در مرحله اول نبرد از میدان نبرد خارج شد. دلایل خروج وی از جنگ و ترک میدان نبرد قبلاً بیان شد. وی در هنگام خروج از میدان این شعر را می‌خواند:

ترک الأمور التي أحشى عواقبها في الله أحسن في الدنيا وفي الدين

(اینکه من به خاطر رضای خدا اموری را که از عاقبت آنها خوف دارم ترک نمایم در

دنیا و در دین بهتر است).

۱- همان ۱۳۱.

۲- التاريخ الاسلامی ۱۳۱/۱۷.

به قولی دیگر وی این شعر را خواند:

ولقد علمت لو أن علمي نافعني أن الحياة من الممات قريب^(۱)

(من به تحقیق می‌دانم - اگر علمم برای من سودمند باشد - که زندگی و مرگ فاصله بسیار نزدیکی با هم دارند).

بعد از اینکه زبیر از میدان خارج شد عمرو بن جرموز و فضاله بن حابس و نفعیه همراه با عده‌های از اوباش بنی تمیم به دنبال او رفتند. گفته‌اند که آنان وقتی به زبیر رسیدند در قتل زبیر با هم همکاری نمودند. نیز گفته‌اند: عمرو بن جرموز به وی رسید و به زبیر گفت: من خواسته‌های از شما دارم. زبیر گفت: نزدیک بیا. پس خادم زبیر - که نامش عطیه بود - گفت: او با خودی سلاحی داشت. پس زبیر گفت: نزدیک بیا. پس عمرو نزدیک او رفت و شروع به سخن گفتن با او کرد. آن هنگام وقت نماز بود. پس زبیر به وی گفت: وقت نماز است. عمرو هم گفت: وقت نماز است. پس زبیر جلو رفت تا با آن دو نماز بخواند اما عمرو بن جرموز ضربهای به او زد و او را کشت. قولی دیگر می‌گوید: عمرو در جایی به نام وادی السباع به زبیر رسید. در آن هنگام زبیر در گرمای شدید ظهر خوابیده بود. پس عمرو بر او هجوم برد و او را کشت. این قول مشهورتر است و شعر عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل که آخرین زن زبیر می‌باشد گواه همین قول می‌باشد. این زن قبلاً همسر عمر بن خطاب بود و چون عمر به قتل رسید وی بیوه شد. وی قبل از عمر زن عبدالله بن ابوبکر صدیق بود که عبدالله هم کشته شده و وی بیوه شده بود. پس وقتی که زبیر به قتل رسید این زن در رثای وی قصیده نغزی را سرود و گفت:

عذر ابن جرموز بفارس بهمة يوم اللقاء وكان غرّ معدر
يا عمرو لو نهبته لوجدته لا طائشاً رعى الجنان ولا الید
ثكلتك أمك أن ظفرت بمثله ممن بقى ممن يروح ويغتمدى

کم غمرة قد خاضها لم يشه عنها طرادك يا ابن فقع العردد^(۱)

والله ربي إن قتلت لمسلماً حلت عليك عقوبة المتعمد^(۲)

(ابن جرموز در روز کارزار از پشت به قهرمان با همت و شجاع خنجر زد. ای عمرو بن جرموز اگر در هنگام حمله کردن و خیانت زبیر را آگاه می‌کردی او را با استقامت و پایدار و قوی دل می‌یافتی. ای عمرو مادرت داغت ببیند که مردی همچون زبیر را از پا درآوردی که از یاران باقی مانده پیامبر بود. او با چه جنگها و مصائبی رو به رو شده است که شمشیر تو ای پلید زاده درشت خو نتوانست با او مقابله کند. سوگند به پروردگام حال که یک مسلمان را به قتل رسانده‌ای مجازات قتل عمد شامل شما خواهد شد).

وقتی که عمرو بن جرموز او را به قتل رساند سرش را از بدن جدا کرد و آن را نزد علی برد و گمان برد که با ارائه آن منزلت و مقامی بدست می‌آورد. پس کسب اجازه نمود و علی گفت: به قاتل فرزند صفیه مژده آتش جهنم بده. سپس علی گفت: شنیدم که رسول خدا فرمود: هر پیامبری حواری دارد و حواری من زبیر بن عوام است^(۳). وقتی که علی شمشیر زبیر را دید گفت: این شمشیر برای مدت زیادی غم و محنت را از سیمای رسول خدا دفع می‌کرد^(۴). در روایت دیگری آمده است: امیرالمؤمنین علی ابن جرموز را از آمدن نزد خود منع کرد و گفت: قاتل فرزند صفیه را به آتش جهنم مژده بدهید^(۵). گفته می‌شود: عمرو بن جرموز در زمان علی بن ابی طالب خودکشی کرد. قولی دیگر می‌گوید: وی هم چنان زنده بود و چون مصعب بن زبیر امارت عراق را بدست گرفت خود را از مصعب مخفی کرد. پس به مصعب گفته شد: عمرو بن جرموز اینجاست و خود را مخفی

۱- البدایة و النهایة ۲۶۱/۷.

۲- همان.

۳- فضائل الصحابة ۹۲۰/۲.

۴- البدایة و النهایة ۲۶۱/۷.

۵- طبقات ابن سعد ۱۰۵/۳ سند آن حسن است؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص ۱۶۴.

کرده است، آیا می‌خواهی از او انتقام بگیری؟ مصعب گفت: به او بگوئید از مخفی گاه خود بیرون آید، او در امان است، به خدا قسم من قصاص زبیر را از او نمی‌گیرم، زیرا او حقیرتر از آن است که من او را با زبیر برابر بدانم^(۱).

پیامبر اعلام کرده بودند که زبیر شهید خواهد شد. از ابوهریره روایت است که رسول خدا بر روی کوه حرا بود که کوه به حرکت و لرزه افتاد و رسول خدا فرمود: ای حراء آرام باش، زیرا جز یک پیامبر یا یک صدیق و یا یک شهید کسی بالای تو قرار ندارد. در آن هنگام رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بر روی آن بودند^(۲). امام نووی می‌گوید: در این حدیث برای رسول خدا معجزاتی وجود دارد، از جمله: اخبار رسول خدا مبنی بر اینکه‌های افراد شهید می‌شوند و همه آنان غیر از رسول خدا به شهادت رسیدند، زیرا عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر مظلومانه به شهادت رسیدند، چه قتل عمر، علی و عثمان امری مشهور است و زبیر هم در وادی السباع در نزدیکی بصره و در حالی که جنگ را ترک کرده بود و برمی‌گشت کشته شد. طلحه نیز صف جنگ را ترک کرده بود و از مردم کناره گرفته بود که تیری ناشناس به وی اصابت کرد و او را کشت و ثابت شده که هر کس مظلومانه کشته شود شهید است^(۳). شعبی می‌گوید: من پانصد نفر از صحابه یا چیزی بیشتر از آن را ملاقات کردم و همه آنان می‌گفتند: علی، عثمان، طلحه و زبیر در بهشت هستند. ذهبی می‌گوید: زیرا آنان از جمله عشره مبشره و از افراد حاضر در نبرد بدر و بیعت رضوان هستند و از پیشتازان به اسلام می‌باشند که خدای متعال اعلام نموده که از آنان راضی است و آنان هم از خداوند خشنود می‌باشند. هم چنین به این دلیل که این چهار نفر کشته شدند و شهادت روزی آنان شد. پس ما

۱- البدایة و النهایة ۲۶۱/۷.

۲- صحیح مسلم، شماره ۲۴۱۷.

۳- شرح نووی بر صحیح مسلم ۲۷۱/۱۵.

محب آنان بوده و نسبت به کسانی که این چهار نفر را به قتل رساندند بغض و خشم داریم^(۱).

۱۴- اشتیاق زبیر در هنگام مرگ به ادای بدهی و دین خود

از عبدالله بن زبیر روایت است که گفت: زبیر در روز نبرد جمل در مورد بدهی خود به من وصیت کرد و گفت: اگر در مورد پرداخت مقداری از بدهی من ناتوان بودی از مولایم کمک بگیر. به خدا نمی‌دانستم منظورش از «مولایم» چیست، پس گفتم: پدر جان، مولای شما کیست؟ گفت: الله. عبدالله می‌گوید: هرگاه در غم پرداخت بدهیش گیر می‌کردم می‌گفتم: ای مولای زبیر آن را به جای زبیر ادا کن و خداوند هم آن را ادا می‌کرد. بدهی ای که بر عهده زبیر قرار داشت این بود که مردم اموال خود را نزد زبیر می‌آوردند و به امانت می‌گذاشتند و زبیر می‌گفت: خیر، آن را نزد من به امانت نگذار، بلکه من آن را به عنوان قرض از شما می‌گیرم تا اگر از بین رفت من در مقابل آن ضامن باشم، زیرا من می‌ترسم از بین برود. عبدالله می‌گوید: وقتی که زبیر کشته شد جز زمینهایی دینار و درهمی از او باقی نماند. پس آن زمینها را فروختم و بدهیش را با آن تصفیه کردم. پس فرزندان زبیر گفتند: میراثمان را میان ما تقسیم کن. من گفتم: به خدا قسم آن را میان شما تقسیم نمی‌کنم تا اینکه به مدت چهار سال در موسم حج میان مردم ندا در دهم: هر کس طلبی نزد زبیر دارد نزد ما بیاید تا طلب او را بدهیم. پس زبیر هر سال در موسم حج ندا می‌داد. پس وقتی که چهار سال سپری شد میراث زبیر را میانشان تقسیم نمود. زبیر چهار زن داشت و به هر کدام از زنان وی یک میلیون و دویست هزار درهم رسید. جمع دارایی زبیر پنجاه میلیون و دویست هزار درهم بود^(۲). قول بخاری حمل بر این می‌شود که همه اموال وی در هنگام مرگ این مقدار بود و شامل اضافات آن در این چهار سال قبل از

۱- سیر أعلام النبلاء ۶۲/۱.

۲- صحیح البخاری، شماره ۳۱۲۹.

تقسیم نمی‌شود^(۱). در ماترک زبیر برکت زیادی افتاد^(۲) و خداوند زمینهایش را بعد از مرگ او با برکت گرداند و با فروش آن بدهی خود را صاف کرد و مقدار زیادی از آن هم باقی ماند. در این ماجرا درسها و عبرتهایی وجود دارد:

الف- قول زبیر به پسرش

پسرم اگر در مورد پرداخت مقداری از بدهی من ناتوان بودی از مولایم کمک بگیر. این مثالی از مثالهای یقین راسخ و ایمان قوی است که توکل صادقانه بر خداوند و پناه بردن به او در برطرف کردن نیازها و از بین بردن غم و محنتها هم مترتب بر آن شده است. پس مؤمن واقعی اعتقاد راسخ دارد که همه چیز بدست خدا است و چون در تنگنا و محنتی قرار گیرد اولین چیزی که به ذهن او خطور می‌کند تصور وجود خدا و سلطه او بر همه چیز است و مخلوقات که در این مشکل او جانب دیگر قضیه را تشکیل می‌دهند در قبضه خدای متعال قرار دارد و قلبهایشان در دست خدا است و به هر شکل که بخواهد به آن تغییر ماهیت می‌دهد. به همین دلیل قبل از هر چیز به آن پناه می‌برد و برای رفع نیاز و غم و محنت خود به او پناه برده و از او مسألت می‌کند و سپس اقدام به انجام اسبابی می‌کند که خداوند متعال برای رسیدن به نتایج مطلوب خلق کرده است، اما در عین حال معتقد است که این امور فقط یک سری اسباب هستند و فاعل و تقدیرگر اصلی خداوند متعال است و او بر این قادر است که تأثیر این اسباب را از آن‌ها گرفته و در نتیجه به نتایج مطلوب خود منجر نشوند^(۳).

ب- آیا زبیر رضی الله عنه از ثروتمندان بود؟

۱- شذرات الذهب ۱/۲۰۹.

۲- الإصابه، ابن حجر ۲/۴۶۱.

۳- التاريخ الاسلامی ۲۰/۳۰۹.

نص سابق بیان گر این است که زبیر از مالداران و ثروتمندان معروف و مشهور نبود، بلکه وی احساس تنگدستی داشت و اموال و دیونی که بر ذمه داشت فکر او را مشغول کرده و برایش بسیار با اهمیت بود و از این می‌ترسید که زمینها و املاکش کفاف اموالی را که بر ذمه دارد نکند. هم چنین این نص بیانگر این است که عبدالله بن زبیر هم به مانند پدرش اعتقاد داشت و فکر می‌کرد که بدهیهای زبیر بیشتر از داراییهای وی باشد. زبیر به عبدالله می‌گوید: آیا فکر می‌کند که بدهیها چیزی از داراییهایمان را برای ما باقی بگذارد؟ اما عبدالله جوابی برای سوال پدرش نمی‌یابد و اگر چیزی غیر از نظر پدرش را اعتقاد داشت در آن وقت حساس و دشوار با اطمینان جواب پدرش را می‌داد و می‌گفت که پیش بینی و برداشت زبیر درست نیست و اموال کفاف بدهی را می‌کند، اما می‌بینیم که عبدالله بن زبیر به صورت صریح در مورد برداشت خود در مورد کم بودن اموال سخن می‌گوید و هنگامی که زبیر به او گفت اگر اموال کم بود در مورد جبران آن از مولایم کمک بگیر، عبدالله به او می‌گوید: مولایت چه کسی است؟ و در آن هنگام عبدالله انتظار داشت که از آن مولای مورد نظر زبیر در مورد پرداخت بدهیها کمک خواهد گرفت. هیچ کسی ادعا نمی‌کند که عبدالله از دارایی و املاک پدرش اطلاع و شناخت نداشته است، زیرا در آن هنگام عبدالله سی و پنج سال داشت و کسی که در چنین سن و سالی باشد شأن وی این است که دستیار و مددکار پدر خود بوده و به احوال و اموال او آگاه است، خصوصاً اینکه پسر بزرگ خانواده باشد. اینکه زبیر از عبدالله سوال نمود: «آیا فکر می‌کند که بدهیها چیزی از داراییهایمان را برای ما باقی بگذارد؟» بر این گواهی دارد که عبدالله از احوال و اموال پدرش مطلع بوده است و حتی عبدالله تصریح می‌کند که ادای بدهیها کار آسانی نیست و می‌گوید: هرگاه در غم پرداخت بدهیش گیر می‌کردم می‌گفتم: ای مولای زبیر آن را به جای زبیر ادا کن و خداوند هم آن را ادا می‌کرد^(۱). از جمله چیزهای دیگری

که بر این گواهی دارند که زبیر در شمار ثروتمندان و افراد متمول نبوده و انتظار و توقع او در مورد تناسب اموال وی با بدهیها بجا بوده است این است که حکیم بن حزام - پسر عموی زبیر - وقتی که به عبدالله بن زبیر می‌رسید به وی می‌گفت: فکر نمی‌کنم بتوانید این بدهیها را پرداخت کنید، اگر نتوانستید آنها را پرداخت کنید از من کمک بگیرید^(۱). دلیل چهارم این است که عبدالله بن جعفر نزد عبدالله بن زبیر می‌آید - زیرا چهارصد هزار درهم نزد زبیر طلب داشت - و به او می‌گوید: اگر بخواهید آن را از شما نمی‌گیرم. عبدالله بن زبیر در جواب وی گفت: خیر. عبدالله بن جعفر گفت: اگر می‌خواهید قرض مرا به آخر بیندازید (و اگر دست آخر چیزی باقی ماند با آن قرض مرا ادا کنید)^(۲).

این شهادت دو نفر از بزرگان صحابه بر این است که داراییهای زبیر کفاف بدهی او را نمی‌کند و چنین فکر می‌کنند که او به کمک نیاز دارد. هم چنین این دو نفر از کسانی بودند که با زبیر رابطه داشتند و او را می‌شناختند و به احوال و وضعیت او آگاه بودند، چه یکی از آنان حکیم بن حزام پسر عموی زبیر و دیگری عبدالله بن جعفر پسر خاله او بود، زیرا مادر زبیر، صفیه دختر عبدالمطلب و عمه رسول خدا بود و عبدالله با زبیر بده بستان و سر و سرّ زیادی داشت. این چهار دلیل که شکی در آنها وجود ندارد بیانگر این امر هستند که زبیر فردی ثروتمند نبود^(۳). اما با این وجود در مورد ثروت و بی‌نیازی زبیر و بردگان و اسبهای او سخنان زیادی شائع شده است. در برخی از منابع آمده است که وی هزار برده داشت و این بردگان هر روز به وی خراج می‌دادند، اما حتی یک درهم از آنها هم وارد خانه زبیر نمی‌شد، بلکه وی همه آنها را صدقه می‌داد^(۴). اما مستشرق مشهور، ویل دورانت، هزار را ده هزار بیان داشته و می‌گوید: زبیر ده هزار برده داشته و

۱- همان.

۲- همان.

۳- الزبیر بن العوام، الثروة و الثورة، عبدالعظیم دیب، ص ۹.

۴- سیر السلف الصالحین ۱/۲۲۷. در سند آن ضعف وجود دارد.

هزار اسب نیز به آن افزوده است^(۱) و بالطبع این مستشرق باهوش این خبر را که زبیر خراج بردگان خود را صدقه می‌داده است حذف کرده است^(۲). اما باید گفت که این خبر در مقابل خبر بخاری ایستادگی ندارد، زیرا در آن آمده است: وقتی که زبیر کشته شد جز این موارد دینار و درهمی نداشت: چند قطعه زمین که یکی از آن‌ها در غابه در اطراف مدینه بود، یازده خانه در مدینه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر^(۳). این روایت واضح و روشن است زیرا به شیوه حصر، داراییهای زبیر را بیان کرده است و این موارد را در این مقام بیان می‌کند که عبدالله در مورد بدهیها و نحوه ادای آن دچار غم و محنت و تنگنا بود، پس اگر زبیر هزار برده می‌داشت، در این روایت ذکر می‌شد و بهای آن‌ها ارزش و قیمتی می‌داشت، زیرا آیا هزار برده در کمترین تخمین دو هزار درهم ارزش ندارد؟!^(۴) و در این صورت ارزش بردهها غالب بدهی زبیر را ادا می‌کرد. البته این به فرض این است که بردگان زبیر را هزار نفر بدانیم، اما اگر سخن موهوم ویل دورانت را بپذیریم که وی ده هزار برده داشته است، معنای آن ابطال روایت بخاری از اساس می‌باشد، زیرا بهای ده هزار برده و هزار اسب - هر قدر هم ارزان باشد - برای ادای بدهیهای وی کفایت می‌کند و ورثه او را غرق ثروت زیادی می‌کرد و دیگر زبیر نیازی به این نداشت که به پسرش بگوید: بزرگ‌ترین دل مشغولی من بدهیهایم است و دیگر از عبدالله سوال نمی‌کرد: آیا فکر می‌کنی که بدهی من چیزی از اموال باقی بگذارد؟ و دیگر نیازی نبود که به او وصیت کند: اگر در مورد پرداخت مقداری از بدهی من ناتوان بودی از مولایم کمک بگیر^(۵).

۱- الزبیر بن العوام، الثروة و الثورة، عبدالعظیم دیب، ص ۱۱.

۲- همان ۱۳.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۱۲۹.

۴- الزبیر بن العوام، الثروة و الثورة، عبدالعظیم دیب، ص ۱۴.

۵- صحیح البخاری، شماره ۳۱۲۹.

سخن در مورد سیره زبیر و طلحه و عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری و ام المؤمنین عائشه با اهداف این کتاب تطابق دارد، از این حیث که سخن در مورد سیره امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و عصر ایشان می‌باشد و این شخصیتها در بحث از عصر امیرالمؤمنین علی، از نقش محوری برخوردار هستند. همچنین چیزهایی که در کتب تاریخ و ادب در مکدر ساختن این افراد بیان شده است در بحث از فتنه های داخلی مطرح می‌شود. پس بیان سیره و اخلاق و صفات آنان بر ما واجب است تا خواننده حقیقت این شخصیتها را بشناسد و تحت تأثیر روایات ضعیف و داستان‌های جعلی ای که مورخان شیعی و رافضی نوشته‌اند و نگاه مردم به این شخصیتهای بزرگ را مکدر گردانده است، قرار نگیرند. بنابراین سخن در مورد سیره زبیر یا دیگر بزرگان صحابه که در حوادث و وقایع زمان امیرالمؤمنین علی نقش داشته اند با اهداف مؤلف که قصد رساندن آنها از خلال بررسی دوران خلفای راشدین به خواننده را دارد، هماهنگ است.

دوازدهم:

سیره طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه و شهادت وی

وی ابو محمد طلحه بن عبدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب قریشی تیمی است^(۱). جد وی در مرة بن کعب به رسول خدا می‌رسد و در تیم بن مره جد وی به ابوبکر صدیق می‌رسد و تعداد پدران مابین آنان مساوی می‌باشد^(۲). مادرش صعبة بنت حضرمی زنی از اهالی یمن و خواهر علاء بن حضرمی است^(۳). مادر طلحه اسلام آورد و از اصحاب رسول خدا شد و به شرف هجرت دست یافت^(۴). طلحه یکی از عشره مبشره و یکی از هشت نفری است که پیش‌تاز به اسلام شدند و یکی از پنج نفری می‌باشد که به وسیله ابوبکر صدیق مسلمان شدند و یکی از اعضای شش نفره شورای خلافت است^(۵).

۱- مسلمان شدن، ابتلا و هجرت طلحه

طلحه بن عبیدالله می‌گوید: به بازار بصری رفتم. در آنجا راهبی بود که در صومعه‌اش می‌گفت: از حاضران اینجا بپرسید که کسی از اهالی حرم اینجا حضور دارد؟ طلحه گفت: آری، من اهل حرم هستم. پس آن راهب گفت: آیا احمد ظهور کرده است؟ گفتم: احمد کیست؟ راهب گفت: احمد بن عبدالله بن عبدالمطلب. این ماهی است که او در آن ظهور می‌کند (یا مبعوث می‌شود). او آخرین پیامبر است. او از حرم مبعوث شده و به سرزمینی

۱- الإصابة ۲/۲۲۰؛ الإستیعاب، ابن عبدالبر علی حاشیة الإصابة ۲/۲۱۰.

۲- فتح الباری ۷/۸۲.

۳- الإصابة ۲/۲۲۰.

۴- همان ۴/۳۳۷؛ فتح الباری ۷/۸۲.

۵- المستدرک، حاکم ۳/۳۶۹؛ عقيدة أهل السنة في الصحابة ۱/۲۲۸.

دارای نخل و سرزمینی با سنگهای سیاه و سوراخ سوراخ و با خاکی شور مهاجرت می‌کند. پس حتماً تو سوی او بشتاب. طلحه می‌گوید: آنچه که او گفت در قلبم نشست و من فوراً از آنجا رفتم و به مکه برگشتم و گفتم: آیا واقعه‌های روی داده است؟ گفتند: آری، محمد بن عبدالله آمین خود را پیامبر خوانده و ابن ابی قحافه تابع او شده است. طلحه می‌گوید: نزد ابوبکر رفتم و گفتم: آیا از این مرد تبعیت کرده‌ای؟ گفت: آری. پس نزد او برو و از او تبعیت کن، زیرا او مردم را به حق و خیر دعوت می‌کند. طلحه سخن آن راهب را به ابوبکر گفت. پس ابوبکر و طلحه به اتفاق خارج شدند و نزد رسول خدا رفتند و طلحه اسلام آورد و سخن آن راهب را به سمع رسول خدا رساند و رسول خدا از این موضوع خوشحال شد. وقتی که ابوبکر و طلحه بن عبیدالله اسلام آوردند نوفل بن خویلد بن عدویة آن دو را گرفت و با طنابی محکم بست و بنی تیم از آن دو طرفداری نکردند. نوفل شیر قریش نامیده می‌شد و به همین دلیل ابوبکر و طلحه را «قرنین» نامیده‌اند^(۱).

طلحه به خاطر ایمان خود از جانب مشرکان و حتی از جانب اقوام بسیار نزدیک خود آزار زیادی را متحمل شد، اما وی هم چنان این آزار و اذیتها را تحمل کرد تا اینکه خداوند اذن هجرت داد. وقتی که رسول خدا در راه هجرت به مدینه بود، در راه طلحه که همراه با یک کاروان از شام بازمی‌گشت بهایشان رسید و از لباسهای شامی لباسی به رسول خدا و ابوبکر داد و سپس طلحه به مکه رفت تا از تجارت خود فارغ گشت. سپس طلحه خانواده ابوبکر را با خود به مدینه برد. پس طلحه از اولین گروه مهاجران است^(۲). وقتی که طلحه به مدینه رفت رسول خدا میان او و ابوایوب انصاری پیمان برادری

۱- البدایة و النهایة ۲۵۸/۷.

۲- همان؛ فرسان من عصر النبوة، ص ۲۲۵.

بست^(۱). بنا به قولی دیگر به هنگام بستن پیمان برادری میان مهاجر و انصار، میان او و کعب بن مالک انصاری پیمان برادری بست^(۲).

۲- در غزوه بدر

طلحه بن عبیدالله مکلف شده بود تا در مورد کاروان قریش کسب خبر نماید در آن موقعی که رسول خدا منتظر رسیدن کاروان مشرکان از شام به نزد قریشیان بود. پیامبر طلحه و سعید بن زید را فرستاد تا برای ایشان خبر بیاورند. آن دو رفتند و به حوراء رسیدند و همچنان در آنجا اقامت کردند تا اینکه کاروان عبور کرد و به ساحل دریا رفت. بعد از این آن دو اخبار را به مدینه برگرداندند. وقتی که آنان به مدینه رسیدند رسول خدا مسلمانان را به غزای بدر برده بود. پس آنان شتافتند تا به سپاه ملحق شوند، آن دو به نبرد رسیدند و رسول خدا سهمی به مانند جنگجویان و اجری به مانند مجاهدان را برای آنان تعیین کرد^(۳).

۳- در غزوه أحد، بهشت بر طلحه واجب شد

از جابر روایت است که گفت: در روز جنگ أحد وقتی که مسلمانان عقب نشینی کردند رسول خدا در گوشه‌های همراه با دوازده نفر از جمله طلحه بود. مشرکان بهایشان رسیدند، پس پیامبر فرمود: چه کسی به مصاف این مردم می‌رود؟ طلحه گفت: من. پیامبر فرمود: فعلاً صبر کن. پس مردی از انصار گفت: من بروم؟ پس او رفت و جنگید و به شهادت رسید. سپس رسول خدا نگاه کرد و دید که مشرکان می‌آیند، پس فرمود: چه کسی به مصاف این قوم می‌رود؟ طلحه گفت: من. پیامبر فرمود: فعلاً صبر کن. پس مردی

۱- البدایة و النهایة ۲۵۸/۷.

۲- فرسان من عصر النبوة، ص ۲۲۵؛ الإستیعاب، ابن عبدالبر.

۳- المستدرک، حاکم ۳/۳۶۹؛ الإستیعاب، ۴۱۸۸.

از انصار گفت: من پیامبر فرمود: تو برو. پس او جنگید و به قتل رسید. پس وضعیت به همین شکل ادامه یافت تا اینکه فقط طلحه در کنار رسول خدا باقی ماند. پس پیامبر فرمود: چه کسی به مصاف این مردم می‌رود؟ طلحه گفت: من. پس طلحه به اندازه آن یازده نفر جنگید تا اینکه انگشتانش قطع شد و گفت: آخ. پس رسول خدا فرمود: اگر می‌گفتی «بسم الله» ملائک در حالی که مردم به تو نگاه می‌کردند تو را بالا می‌بردند. سپس خداوند مشرکان را دفع کرد^(۱). امام احمد روایت کرده است: اگر می‌گفتی «بسم الله» در حالی که در دنیا زنده هستی می‌دیدي که در بهشت برای تو خانه‌ای بنا می‌شد^(۲). از قیس بن حازم روایت است که گفت: طلحه را دیدم که دستش به خاطر اینکه با آن در نبرد احد از رسول خدا محافظت کرده بود شل شده است^(۳). طلحه در این نبرد ۳۹ یا ۳۵ زخم برداشت و و انگشت سبابه و انگشت کناری آن وی شل شد^(۴). ابوداود طیالسی از عائشه روایت کرده که گفت: وقتی که ابوبکر بهیاد نبرد احد می‌افتاد می‌گفت: آن روز، کاملاً از آن طلحه بود^(۵). از عائشه و ام اسحاق دختران طلحه روایت است که گفتند: پدر ما در روز نبرد احد بیست و چهار زخم برداشت یکی از آن‌ها زخمی بود که بر سرش وارد شد و چهار گوش بود و رگش قطع شد و انگشتانش شل شد، اما سائر زخمها بر بدنش وارد گشت. وی در اثر این زخمها حالت بیهوشی پیدا کرد اما رسول خدا را به عقب برگرداند و هرگاه یکی از مشرکان به وی می‌رسید از پیامبر دفاع می‌کرد و با آن مشرکان می‌جنگید تا اینکه پیامبر را به کناره دره تکیه داد^(۶). به همین دلیل رسول خدا در

۱- السلسلة الصحيحة، شماره ۲۱۷۱. حدیث در همه طرق روایت خود حسن است.

۲- فضائل الصحابة، شماره ۱۲۹۴. سند آن صحیح است.

۳- فتح الباری، شماره ۴۰۶۳.

۴- همان ۳۶۱/۷؛ أصحاب الرسول ۱/۲۶۴.

۵- فتح الباری ۳۶۱/۷.

۶- سیر اعلام النبلاء ۳۲/۱.

مورد وی فرمود: به خاطر این کاری که طلحه برای رسول خدا کرد بهشت برای او واجب شد^(۱).

۴- شهیدی که بر روی زمین راه می‌رود

از ابوهریره روایت است که رسول خدا بر روی کوه حرا بود که کوه به حرکت و لرزه افتاد و رسول خدا فرمود: ای حراء آرام باش، زیرا جز یک پیامبر یا یک صدیق و یا یک شهید کسی بالای تو قرار ندارد. در آن هنگام رسول خدا، ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص بر روی آن بودند^(۲). وقتی که طلحه از پیامبر شنید که شهید خواهد شد همواره در جاهایی که مظنه شهادت بود به دنبال آن می‌گشت و به همین دلیل در همه غزوات جز غزوه بدر حضور یافت^(۳). علت عدم حضور وی در نبرد بدر مأموریتی بود که رسول خدا به وی واگذار نمود و بیان شد. رسول خدا در مورد طلحه فرمود: هر کس دوست دارد شهیدی را نگاه کند که بر روی زمین راه می‌رود به طلحه بن عبیدالله نگاه کند^(۴).

۵- برخی از مؤمنان به وعده خود با خدا وفا کردند

از موسی و عیسی فرزندان طلحه از پدرشان روایت است که اصحاب رسول خدا به فردی بدوی و جاهل گفتند که از رسول خدا سوال کند منظور از «من قضی نجه» (برخی پیمان خود را بسر برده‌اند) (و شربت شهادت سرکشیده‌اند) - که در آیه:

۱- صحیح الجامع، البانی، شماره ۲۵۴۰.

۲- صحیح مسلم، شماره ۲۴۱۷.

۳- أصحاب الرسول ۱/۲۶۰.

۴- به روایت ترمذی و حاکم. البانی آن را در صحیح الجامع شماره ۵۹۶۲ صحیح دانسته است.

﴿مَنْ أَلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ حُبَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ^ط وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾﴾ [الأحزاب: ۲۳]

«در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سرکشیده‌اند) و برخی نیز در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می‌گردد و جان را به جان آفرین تسلیم خواهند کرد). آنان هیچ گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند - آمده است چه کسانی می‌باشد، زیرا این صحابه به خاطر احترام و تعظیمی که برای رسول خدا قائل بودند جرأت پرسیدن این سوال را از ایشان نداشتند. پس آن فرد بدوی در این مورد از رسول خدا سؤال کرد و رسول خدا از او روی برگرداند. سپس آن فرد از ایشان سوال کرد و رسول خدا جواب او را نداد. سپس من - یعنی طلحه - که لباسی سبز بر تن داشتم بر در مسجد رسیدم و چون رسول خدا مرا دید فرمود: کسی که در مورد «من قضیٰ نجبه» سوال داشت کجاست؟ آن فرد بدوی گفت: ای رسول خدا من بودم. پیامبر فرمود: این از جمله کسانی است که پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سرکشیده‌اند)^(۱).

۶- دفاع طلحه از برادرانش و حسن ظن وی نسبت به آنان

از مالک بن ابی عامر روایت است که گفت: مردی نزد طلحه آمد و گفت: فکر می‌کنی این فرد یمنی - ابوهریره - در مورد احادیث رسول خدا داناتر از شما باشد؟ او از رسول خدا چیزهایی را می‌شنود که ما نمی‌شنویم. طلحه گفت: اینکه او از رسول خدا چیزهایی را شنیده باشد که ما نشنیده باشیم من در آن شکی ندارم، زیرا ما خانه و دارایی داشتیم و صبح و شب نزد رسول خدا می‌رفتیم، اما مسکین بود و دارایی نداشت و بر در خانه رسول خدا زندگی می‌کرد. پس شک ندارم که او از رسول خدا چیزهایی را شنیده که ما

۱- ترمذی، شماره ۳۷۴۲. سند آن حسن است.

نشنیده‌ایم. آیا کسی را که خیری در او سراغ برود می‌یابی که چیزی را به دروغ به رسول خدا نسبت بدهد؟^(۱)

در این ماجرا درسهای مفیدی در دفاع از علما و فقهای صالح وجود دارد.

۷- انفاق طلحه در راه خدا

از قبیصه بن جابر روایت است که گفت: من همراه طلحه بودم و کسی را ندیده‌ام که بیشتر از وی بدون اینکه از وی درخواست بشود اموال زیادی را ببخشد^(۲). از موسی از پدرش طلحه روایت است که مالی به مقدار هفتصد هزار درهم از حضرموت به دست طلحه رسید. اما آن شب وی بی قرار بود و نمی‌توانست بخوابد. پس گفت: فردی که می‌خواهد و چنین مالی در خانه دارد چه ظنی می‌تواند به پروردگار خود داشته باشد؟ زن طلحه گفت: تو کجا و برخی از دوستانت کجا! وقتی که صبح شد جفان- جام- و قصاع- کاسه بزرگ- بیاور و آن را تقسیم کن. پس طلحه به زنش گفت: تو زنی موفق و دختر مردی موفق هستی. زن وی ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق بود. پس چون صبح فرا رسید جفانی را خواست و آن اموال را میان مهاجر و انصار تقسیم کرد و مقدار یک جام را هم برای علی فرستاد. پس زن طلحه به وی گفت: ای ابو محمد، آیا ما از این مال نصیبی نداریم؟ طلحه گفت: پس تا حالا کجا بوده‌ای؟ آنچه باقی مانده برای تو. زن طلحه می‌گوید: تنها کیسه‌ای باقی مانده بود که در آن قریب هزار درهم قرار داشت^(۳).

از سُعدی بنت عوف مریة- زن طلحه- روایت است که گفت: روزی نزد طلحه رفتم اما دیدم که خیلی سرحال نیست. پس به وی گفتم: شما را چه شده است؟ شاید چیزی از زنت دیده‌ای و موجب ناراحتی شما شده است؟ طلحه گفت: خیر، به خدا قسم تو

۱- سیر أعلام النبلاء ۱/۳۷. سند آن حسن است.

۲- الحلیة ۱/۸۸؛ سیر أعلام النبلاء ۱/۳۰.

۳- سیر أعلام النبلاء ۱/۳۰-۳۱.

بهترین زنی هستی که یک مسلمان دارد، مالی دارم که موجب غمگینی من شده است. گفتم: چه چیزی تو را غمگین می‌کند؟ آن را به قومت بده. طلحه گفت: ای غلام قومم را فراخوان و این مال را در میان آنان تقسیم کن. سعدی می‌گوید: من از خزانه دار سوال کردم که چقدر به آنان داده است و وی گفت: چهارصد هزار درهم^(۱).

از حسن بصری روایت است که طلحه بن عبید الله زمینی متعلق به خود را به هفتصد هزار درهم فروخت، اما شب از خوف آن مال مضطرب بود و چون صبح کرد آن را میان مردم تقسیم کرد^(۲).

از علی بن زید روایت است که گفت: فردی بدوی نزد طلحه آمد تا از او کمک مالی مسألت کند و خود را خویشاوند طلحه معرفی نمود. پس طلحه گفت: این خویشاوندی است که قبل از تو کسی به وسیله آن از من چیزی را مسألت نکرده است. من زمینی دارم که عثمان آن را به سیصد هزار درهم به من داد. این زمین مال تو باشد و اگر خواستی آن را به عثمان می‌دهم و پول آن را به تو می‌پردازم. فرد بدوی گفت: آری من بهای آن را می‌خواهم. پس طلحه آن را به وی داد. هر کس از بنی تیم نیازمند و عیالوار می‌بود طلحه به او کمک می‌کرد و قرضش را پرداخت می‌نمود. وی هر سال ده هزار درهم برای ام المؤمنین عائشه می‌فرستاد^(۳). وی طلحة الخیر و طلحة الفیاض و طلحة الجود بود^(۴). به خاطر عطاها و بخششهای زیاد طلحه در امور خیر، رسول خدا او را فیاض نامید. حاکم از موسی بن طلحه روایت کرده که طلحه در روز نبرد ذی قرد^(۵) شترانی را قربانی نمود و

۱- مجمع الزوائد ۹/۱۴۸. هبمی می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و راویان آن نقه هستند.

۲- سیر أعلام النبلاء ۱/۳۲.

۳- همان ۳۱.

۴- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۵۲۷.

۵- آبی در فاصله دو شبانه روزی مدینه که مابین مدینه و خیبر قرار دارد. النهاية ۴/۳۷.

چاهی حفر کرد و به آنان غذا و نوشیدنی داد. پس رسول خدا فرمود: «یا طلحة الفياض» به همین دلیل او طلحة الفياض نامیده شد^(۱).

۸- از سخنان زیبای طلحة رضی الله عنه

کمترین عیب مرد این است که در خانه بنشیند^(۲).

لباس نعمت را آشکار می‌کند و نیکی به خادم دشمنان را خاموش می‌کند^(۳).
طلحة آراء ثاقب و صحیحی در میان مردم دارد، او در مورد صله رحم با افراد بخیل مشورت نمی‌کرد و در مورد امور جنگی با افراد ترسو مشورت انجام نمی‌داد^(۴).

۹- شهادت طلحة بن عبیدالله رضی الله عنه

وقتی که طلحة در نبرد جمل حضور یافت و علی با وی دیدار کرد و او را موعظه نمود، وی بهیکی از صفهای عقب رفت که ناگاه تیری ناشناس به ران و به قولی به گردن وی اصابت کرد و بالای زانوی وی را به پهلوی اسب دوخت و نزدیک بود که او را از بالای اسب بر زمین بیندازد. در آن هنگام طلحة می‌گفت: ای بندگان خدا سوی من آئید. یکی از موالی طلحة به او رسید و او را بر ترک خود سوار نمود و به بصره برد و طلحة در خانه‌ای در آنجا وفات یافت. گفته‌اند: او در میدان نبرد از دنیا رفت و علی هنگامی که در میدان نبرد در میان کشته شدگان می‌گشت او را دید و شروع به پاک کردن خاک از سیمایش کرد^(۵) و سپس گفت: ای ابومحمد، برای من بسیار گران است که تو را در حالی

۱- البدایة و النهایة ۲۵۸/۷.

۲- المستدرک ۳/۳۷۴. سند حدیث صحیح است، اما آن را تخریح نکرده است؛ مختصر تاریخ دمشق ۲۰۳/۱۱. منظور زیر این است که در کنجی نشستن و عدم اهتمام بهیک کار، بهتر از وارد شدن در امور بی معنا و بی فائده است.

۳- فرسان من عصر النبوة، ص ۲۳۷.

۴- همان.

۵- البدایة و النهایة ۲۵۸/۷.

بینم که بر زمین افتاده‌ای. سپس گفت: از غم و اندوهی که در درون من موج می‌زند به خدا شکایت می‌برم. سپس بر او رحمت فرستاد و گفت: ای کاش من بیست سال قبل از این مرده بودم^(۱).

شکی نیست که طلحه از اهل بهشت است، زیرا ترمذی از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است که گفت: رسول خدا فرمود: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، سعد، سعید، ابو عبیده، زبیر و عبدالرحمن بن عوف در بهشت هستند. بعد از این ترمذی می‌گوید: مثل این حدیث از عبدالرحمن بن حمید از پدرش از سعید بن زید از رسول خدا روایت شده است^(۲).

در این حدیث منقبتی برای طلحه وجود دارد، زیرا رسول خدا در مورد وی شهادت داده که اهل بهشت است. این شهادتی بزرگ است که متضمن خبر در مورد سعادت طلحه و خوشبختی در دنیا و آخرت است^(۳).

۱۰- حفظ جسد طلحه بعد از مرگش

خدای متعال جسد طلحه را بعد از مرگش مورد محافظت قرار داد، زیرا وقتی که بعد از گذشت سی سال قبر طلحه را باز کردند و جسد او را به مکانی دیگر منتقل ساختند دیدند که جسد وی تغییر نکرده و فقط چند تار موی ریشش در یکی از گوشه‌های صورتش تغییر کرده است. از منی بن سعید روایت است که گفت: مردی نزد عائشه دختر طلحه آمد و گفت: من طلحه را در خواب دیدم و به من گفت: به عائشه بگو محل قبر مرا تغییر دهد، زیرا رطوبت یا آب، مرا آزار می‌دهد. پس عائشه همراه با خادمان خود رفت و بر روی قبر او بنایی ساخت و محل قبر او را تغییر دادند. راوی می‌گوید: جز چند

۱- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۵۲۸.

۲- ترمذی، شماره ۳۷۵۷؛ ابوداود، شماره ۴۶۴۹. حدیث حسن است.

۳- عقیده اهل السنة ۱/۲۹۳.

تار مو از یکی از گوشه‌های ریش طلحه - یا سر او - چیزی از جسد او تغییر نیافته بود، این در حالی است که از وفات او سی و چند سال گذشته بود^(۱). خداوند از طلحه و سائر صحابه راضی و خشنود باد.

۱۱- دعای سعد بن ابی وقاص علیه کسانی که به عثمان، علی، طلحه و زبیر ناسزا می‌گویند

از سعید بن مسیب روایت است که مردی به طلحه، زبیر، عثمان و علی ناسزا می‌گفت. پس سعد او را از این کار نهی کرد و گفت: به برادران من ناسزا مگو، اما آن مرد نپذیرفت. پس سعد برخاست و دو رکعت نماز خواند و سپس گفت: پروردگار اگر قول او مورد خشم و غضب توست در مورد آن امروز نشانه‌ای به من نشان بده و آن را مایه عبرت گردان. پس آن مرد خارج شد و در این هنگام شتری بزرگ رم کرده بود و از میان مردم عبور می‌زد و مردم از جلوی او کنار می‌رفتند. بر روی سنگ فرش محل عبور وی آن شتر به او برخورد کرد و او را میان سینه خود و سنگ فرش خیابان قرار داد و بر زمین کوبید و کشت. سعید بن مسیب می‌گوید: من دیدم که مردم به دنبال سعد می‌رفتند و می‌گفتند: ای ابواسحاق بر تو گوارا باد، دعای تو مستجاب شد^(۲).

۱- أصحاب الرسول ۱/۲۷۰.

۲- البدایة و النهایة ۷/۲۵۹.